جامع مفیدی

تألیف

محمد مفید مستوفی بافقی

جلد سوم (بخش دوم)

مشتمل بر سه مقاله و یک خاتمه

به کوشش

ایرج افشار



انتشارات اساطیر

جامع مفیدی

تألیف

محمّد مفید مستوفی بافقی

جلد سوّم (بخش دوّم)

مشتمل بر سه مقاله و یک خاتمه

به کوشش

ایرج افشار



انتشارات اساطیر

۴۶۰

مستوفی بافقی، محمد مفید بن محمود، قرن ۱۱ ق
جامع مفیدی / تالیف محمد مفید مستوفی بافقی؛ به کوشش ایرج افشار. -- تهران: اساطیر، ۱۳۸۴.
۳ ج . (انتشارات اساطیر ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰)
ISBN 964-331-455-3 (دوره)
ISBN 964-331-246-1 (ج. ۱)
ISBN 964-331-268-2 (ج. ۳. ق. ۱)
ISBN 964-331-269-0 (ج. ۳. ق. ۲)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج. ۱ و ۲. مشتمل بر هفت مقاله در تاریخ یزد تا آخر عهد تیموریان. ـ ج. ۳. ق. ۱. (مشتمل بر پنج مقاله و یک خاتمه). ـ ج. ۳. ق. ۲. (مشتمل بر سه مقاله و یک خاتمه).
۱. ایران -- جغرافیای تاریخی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴. الف. افشار، ایرج، ۱۳۰۴ ـ . ب. عنوان.
۲ ج ۴۵ م / ۲۱ DSR ۹۵۵/۰۰۴۲
کتابخانه ملی ایران ۲۰۴۴۵-۸۴م



جامع مفیدی (جلد سوم بخش دوم)

تألیف محمد مفید مستوفی بافقی

به کوشش ایرج افشار

چاپ اول: ۱۳۸۵

لیتوگرافی: طیف‌نگار

چاپ: دیبا

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۰-۲۶۹-۳۳۱-۹۶۴

نشانی: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰
تلفن: ۸۸۳۰۰۱۴۸، ۸۸۸۲۱۴۷۳ نمابر: ۸۸۳۰۱۹۸۵

دنبالهٔ مجلد سوم

جامع مفیدی

مشتمل بر سه مقاله

و یک خاتمه

[۲ الف] بر رای مطالعه کنندگان مخفی نماندکه چون برید خامهٔ تیزتك پاره‌ای در عرصهٔمقالهٔ ثانیه تك‌ودونمود الحال عنان بنان[را] بصوب تحریرمقالهٔ ثالثه‌که مصدر خواهد بود بذکر مالکان والامکرمت امامزادگان عظیم‌الشان ومشایخ والامکان‌وبعضی از مریدان اخلاص نشان وبرخی ازغرایب حالات ایشان انعطاف میدهد.انشاءالله‌تعالی وحده‌العزیز .

[۲ ب] مقالهٔ سیوم از مجلد ثالث

درذکر صادرات افعال امامزادگان ومشایخ و بیان احوال بعضی از مریدان اخلاص نشان

برضمیر خورشید آثار موالیان اولیاء ولایت دثار مخفی نخواهد بود که‌این صحایف موفورة اللطایف مقالهٔ سیوم از مجلد ثالث کتاب **جامع مفیدی** است‌مشتمل بر تبیین احوال امامزادگان واجب‌الاحترام ومشایخ لازم الاکرام و ایضاً محتوی است به‌ذکر بعضی از خوارق عادات ایشان . اگر چه لازم آن بود که بنابر اعزاز و احترام این طایفهٔ جلیلة المرتبه احوال خیر مآل آن زمرهٔ برگزیده [۱] در صدر این صحیفه رقمزدهٔ کلك وقایع نگار گردد چون نخست در فهرست دیباچه غفلت ورزیده هرمقاله به‌ذکر جمعی مثبت ساخته‌بودلهذا خامهٔ سخن گذار درین‌مقام‌بیان احوال ایشان را گزارش‌داده[۲] در مقالات دیگرشروع می‌نماید، **مثنوی** :

کار بسیار است در پیش قلم
گشته لیکن قوت تحریر کم
باد الطاف الهی رهبرم
خامهٔ توفیق بادا یاورم

۱ـ اصل : گذیده ۲ـ اصل : گذارش

تا دهم این داستان را اختتام
رو نهم سوی دگر[۱] حسب المرام.

امامزادهٔ واجب‌التعظیم والتکریم سلالهٔ آل‌طه ویس
امامزاده‌ابوجعفر محمد علیه‌التحیة والتسلیم

آن‌سلالهٔ سلسلهٔ رسالت خلف‌صدق سید بزرگوار امام زاده **علی** است، و آن فروغ خانوادهٔ سیادت نور باصرهٔ شمع شبستان هدایت امام زاده **عبدالله**است، و آن فارس براق توفیق [۳الف] نقاوهٔ دودمان عارج‌معارج عرفان‌امام‌زاده **احمد**است، و آن گوهر صدف مکرمت حاصل نیسان‌بحار حقایق‌و ایقان امامزاده **علی العریضی** است، و آن زلال چشمه سار ولایت فرزند صلبی امام واجب التعظیم لازم التکریم امام ناطق **جعفربن‌محمدصادق** است، و آن جناب در زمان خلافت متوکل عباسی که از اعوجاج دوحهٔ اعتقاد در زمین موات دل قساوت نهاد غرس نهال کینه وعناد مستوی قامتان حدایق امامت و رشاد می‌نمود و قطع اغصان شجرهٔ طیبهٔ نبوت را دعایم‌کاخ دولت بی‌بنیاد خویش تصور می کردازطغیان بیداد آن‌محیی مراسم‌فرعون وشداد مقدس تباران علوی‌لقب وفرشته عیاران حسینی‌نسب حلق گیسویان‌مشکفام که نشان سیادت وعلامت‌اهل‌بیت طهارت‌است نموده نسب نامه‌های شرافت بنیان که مبین نسبت نبوت‌اشرف خاندان امکان بود ازخوف عباسیان پنهان ساخته بمقتضای الفرارمما لایطاق من سنن المرسلین از مدینهٔ مشرفهٔ سید النبیین و مشاهد مقدسهٔ آباء طاهرین به اطراف و اکناف روی زمین مهاجرت می فرمودند، آن مهر سپهر هدایت خورشید صفت از افق دیار غربی به بلاد شرقی حرکت نموده چون ساحت دارالعبادهٔ یزد از اشراقات‌مقدم مسعودش سمت اضاءت و انارت [۳ ب] گرفت چند روزی از رنج راه آسوده بنابر احتیاج به تغذیه در «کوچهٔ حسینیان» به‌دکان‌آهنگری رفته به‌دمیدن دم‌اشتغال نمود واز این‌جهت آتش‌غیرت در کانون طاقت کون ومکان افروخت. ودر آن‌وقت یزد در تصرف‌فخر الدولهٔ دیلمی بود واز جانب او امیراوجش که امیری عادل پسندیده صفات واز اقرباء فخرالدوله

۱ـ اصل: دیگر

بود به‌حکومت اختصاص داشت.

شبی والی دارالملك توفیق حضرت خیرالبشرعلیه‌الصلوة والسلام‌من‌الملك‌الاکبررا در واقعه دید که فرمودند که یکی ازفرزندان ما به‌این شهر آمده وارادهٔ الهی به توطن او درین سرزمین‌تعلق گرفته، او را رعایت نموده گرامی دار. والی بعد از تیقظ هرچند تفحص نمود اثری از مقصود نیافت.

شبی دیگر مثل رؤیای‌سابقه دیده درین‌مرتبه ازمقام ومسکن آن‌مسافرقدسی وطن‌او راآگاه ساختند. صبحدم که قافلهٔ نسیم در بندرمشام مسافران شهرستان‌منام بارگشود و حاکم اقلیم چهارم سموات به‌حکم فرمانروای قلمروکاینات ازخوابگاه تحت‌الارض قدم به‌ایوان مینارنگ افق نهاد امیر صافی ضمیر به‌جان و دل فرمان‌پذیر گشته به‌تلقین معبّر عقل صاحب تدقیق واشاره والی‌دارالملك توفیق میهمان‌سرای اخلاص فضای دل‌را به‌جاروب اعتقاد ازغبارارتیاب رفت و رو داده به‌مصباح زجاجهٔ موالات تنویر نمود. بسیط خاطرموالات مناظررا بصفاده محبت [٤الف] صفاداده‌بساط عبودیت و بندگی گسترانید. اعوان وانصارمدرکات وقوی را ازدروب خمسهٔ‌حواس‌به‌اتفاق کارکنان‌جوارح واعضابه‌میقات‌ملاقات که‌درعالم‌واقعه استعلام نموده بود روان ساخت. بعد ازسیر رسته بازار تفحص و سراسر میدان تجسس پیك دوربین‌نظر برهمقدمان سبقت گرفته در گلشن دکان حداد که ازفیض قدوم گل گلزارابراهیم درنظرتماشائیان بوستان‌حقیقت صنعت « یانارکونی برداًوسلاماً علی ابراهیم » گرفته بود شامهٔ رفقا به استشمام نسیم خلق محمدی تسابق نمود. والی بی اختیار خود را در قدوم مبارك آن شهریار انداخت و هرچند دراستکشاف نام و نسب همایونش مبالغه نمود آن جناب از خوف وهراس بنی‌عباس حجاب از چهرهٔ استظهار نگشود. بالاخره حقیقت رؤیای صادقه را عرض نمود. حضرت امام زاده ایمن گشته نسب نامهٔ شرافت ترجمه را که در جوف مطهرهٔ آب تعبیه نموده بود ظاهر ساخت.

والی سعادت موالی مقدم گرامی آن عطیّهٔ‌الهی را فوزی عظیم دانسته‌سرمایهٔ

مفاخرت دارین ووسیلهٔ حصول مواهب منزلین شناخت واز روی حسن عقیدت واخلاص کمر عبودیت برمیان جان بست و حلقهٔ متابعتش بر گوش روان کشید و منزلی مرغوب و سرایی خورنق اسلوب [٤ب] در «کوچهٔ حسینیان» که از آن تاریخ به این نام اشتهار یافته بجهة سکنی آن اختر برج هدایت ورشاد تعیین نمود و صبیهٔ خود را که بلقیس پردهٔ عصمت و ملکهٔ سبای طهارت بود درسلك ازدواج سلیمان بارگاه تجرید در آورد و فهرج و طرزجان را که از قرای ¹ معتبرهٔ یزدند به جهت صرف معیشت آن حضرت مقرر کرد و تا غایت تسوید این اوراق که ثلث وثمانین بعدالف است آن منزل فردوس مماثل از برکت قدوم آن فرشته شمایل به حالت عمارت باقی است ومقامی که مزار کثیر الانوار آن سلالهٔ اطهاراست تاقریهٔ ابراندآباد جنگلی بوده مشبك از درختان که مجال دخول پیك تیزرو وهم محال بود. و در آنجا شیری که ثور گردون از مهابت آن در صیدگاه فلك روز مخفی می بود مسکن داشت و از بیم سطوتش طریق تردّد خلایق مسدود و از نهیب صولتش پیوسته آرام و اطمینان از حواشی ضمایر و حوالی قلوب همگنان مفقود و مطرود بود. تاآنکه روزی سباع ضاره خوف و هراس بر بیشهٔ خواطر سکان آن بلدهٔ عبادت اساس هجوم آورده به والی استغاثه نمودند. امیر معدلت کیش دردفع آن سبع خون آشام بفرزند شیر یزدان وبرگزیدهٔ حضرت بیچون استعانت نموده در رکاب ظفرانتسابش بکنار بیشه رفت. آن شیر از دور تفرس نمود که شیر بیشهٔ ولایت بسر منزل او می آید. از مکان خود [٥ الف] بیرون آمده خلایق متوهم گشته متفرق گردیدند. جناب امامت نژاد به تقویت الهی و قوت سرپنجهٔ شجاعت ارثی بی ملاحظه متوجه شده شیر خود را به خاك مذلت افکند وروی درپای فرقدسای آن حضرت نهاد. آن جناب دست مبارك برسر او کشیده فرمود که دیگر کسی را اذیت مرسان وهر روزه جگر گوسفندی به جهت طعمه اش تعیین نمود.

در «تاریخ جدید یزد» مرقوم گردیده که آن شیر به مثابه [ای] با آدمیان

١ - اصل : قری

انس گرفته بود که اطفال خردسال[1] برپشت اوسوار شده بازی می کردند واواذیتی به احدی نمی‌رسانید .

چون‌زمانه بسی اوراق سفید وسیاه لیل‌ونهار درنوشت روزی آن شیر بخدمت آن‌سرور آمده سر برقدم‌مبارکش گذاشته‌نقدحیات[2] راایثار مقدم همایونش نمود . حسب‌الاشارهٔ لازم البشاره شیر را تغسیل وتکفین‌نموده در همان‌مکان دفن نمودند .

بدان ای عزیز که بخشندهٔ بی‌منت به‌آن حضرت فرزندان سعادتمند کرامت فرموده در نسل‌ایشان برکت نمود ودر حال‌تحریر ازاولاد امجاد جناب امامت‌نژاد در دارالعبادهٔ یزد دواختر برج سیادت و دین داری در غایت اعزاز و نهایت احترام برمسند مراد و کامرانی تمکن دارند : یکی سید ستوده حسب حسینی نسب، قدوهٔ فضلاء ذوی المکارم، زبدهٔ سلسلهٔ‌اعالی واعاظم، عارف رموز مسایل‌شرعی، واقف‌علوم عقلی‌ونقلی **امیر محمدجعفر مفتی** که نیّر رای عالم‌آرایش [۵ب] خورشید صفت از مشرق‌صواب طالع‌وفروغ‌تدبیرصوابنمایش‌چون‌ماه شب چهارده‌درشب‌دیجور لامع ، طبع پاکش دراك حقایق معانی وذهن درّاکش جامع‌دقایق‌نکته‌دانی ، ذات کامل‌الصفاتش منبع فنون فضایل ومعانی ومحکمهٔ حقانیت اساسش‌مرجع اشراف واکابر و اعالی . در علم فقه و حدیث کمال تفقه دارد ، چنانچه اهالی این دیار پیوسته از رای متینش استفتا می‌نمایند و در معضلات مسایل ازذهن وقادش انحلال میجویند. دراکثر علوم متداوله خاصه در فن‌طب یدطولی دارد، اما از غایت دین‌داری متوجه معالجهٔ مرضی ازامراض جسمانی نگشته سوداوی‌مزاجان علة تنازع را به‌داروی سودمند نصایح مداوا می‌نماید. به‌ظرافت طبع و جودت ذهن وسرعت‌قریحت‌اتصاف [دارد] و جمهور عقلا به تدابیرصائبه وصحت آراء ثاقبه‌اش اقرار و اعتراف دارندو ازکمال وثوق و اعتقاد همه روزه صغیر و کبیر در مهام کلیه و امور جزئیه بر رای رزینش تقضی میمانند . در تحریر سجلات و صکوك شرعیه متوحد زمان و منفرد عصر است ، چنانچه برمحررات مهرهٔ این فن همیشه نقطهٔ شك گذاشته خط بطلان

۱ـ خوردسال ۲ ـ اصل :حیوة

می‌کشد و پیوسته فیصل معاملات شرعیه و قطع منازعات کلیه در خدمت شریفش می‌شود [٦الف] و آباء واجداد کرامش نیز دراعصارخودمشارالیه و مرجع‌الیه طوایف خلایق بوده‌اند.

دیگری حضرت‌سعادت‌منقبت‌نقابت‌مرتبت‌عالی‌نسب گرامی‌حسب، گوهردرج سعادت وبزرگواری سلالهٔ سلسلهٔ امامزادهٔ عریضی **میرزا رفیع‌الدین‌محمدالحسینی** است که در نسبت نسب عالی ورتبت حسب متعالی از فرق‌سادات ذوی‌المعالی‌امتیاز دارد و صغار و کبار آن دیار به علوشان وسمومکان آباء واجداد عظامش اقرار و اعتراف دارند. پدر فرخنده اختر آن قدوهٔ اولاد خیرالبشر **امیروجیه‌الدین‌فضل‌الله** است، و آن ثمرهٔ نخیل سیادت فرع اصل اصیل **امیر صفی‌الدین محمد** است. و آن ستوده خصایل متصف به‌اوصاف ملکی ومتخلق به‌اخلاق قدسی نژادان بشری بوده بل فرشته‌ای بوده به‌صورت‌آدمی. ذکرثروت و مکنت آن‌ملکی ملکات بر زبانهای خواص و عوام دایر و از آثار ابنیه و عماراتش صحت این قول هویدا و ظاهر،

شعر:

از نقش و نگار در و دیوار شکسته
آثار پدید است صنادید عجم را

والحال میرزا رفیع الدین محمد از معارف و اعیان خطهٔ فردوس‌نمای یزدو صاحب تجمل و مکنت است ونسبت مواصلت به‌حضرت قدوة السادات والنجبا **امیر سیدمحمد** مستوفی کل موقوفات‌ممالك محروسه که‌ازاجلهٔ‌سادات امامی دارالسلطنهٔ اصفهان و از اولاد امامزادهٔ واجب التعظیم [٦ ب] امامزاده زین العابدین است درست نموده و سید مستغنی الاوصاف منظور نظر کیمیا اثر خاقان سلیمان بارگاه،

شعر:

خدیو جهان بخت فرخ‌لقا
معلی سریر مظفر لوا

گردیده در سلك نقباء با حشمت و در زمرهٔ مقربان با رفعت انتظام دارد.

حاصل که خلاصهٔ امامزادهٔ امجد **میرزا رفیع‌الدین محمد** در اتصاف به اوصاف حمیده تشبه تام بآباء کرام و اسلاف عظام نموده بحسن خلق و درویش نهادی و سخاوت و سماحت و پاکیزه وضعی ازاکفاو اقران منفرد وممتاز و پیوسته‌سرخوان‌احسان برروی خاص وعام گشوده‌خلایق‌از نعمت الوانش التذاذ می‌یابند.

و بخشندهٔ بی ولد آن حضرت را خلفی گرامی که هم از عهد خردی آثار سعادات دو جهانی در ناصیهٔ حالش هویدا و کوکب میمنت انجامش در نظر ارباب بینش‌پیدا ، **شعر:**

بالای سرش ز هوشمندی   می‌تافت   ستارهٔ بلندی

کرامت فرموده موسوم به **میرزا محمدغنی** و بی‌شائبه تکلف و سخنوری آن دوحهٔ چمن مصطفوی بواسطهٔ توفیق سرمدی از مبادی ایام صبی اوقات خجسته ساعات‌را به تحصیل فضایل و کمالات مصروف داشته در اندك زمانی سرآمد ابنای روزگار گردیده از اقسام کمال بهرهٔ تمام یافت و در خط ثلث و نسخ رایت خوشنویسی افراشت و به‌سبب وفور مکارم اخلاق و محاسن آداب همواره با ارباب دانش وحال مصاحبت و مجالست نموده لوازم توقیر [۷ الف] و احترام‌هریك به‌جای‌آورد. و به‌حسب شروط واقف تولیت مزار کثیر الانوار امامزادهٔ عالیمقدار **به‌میرزا رفیع‌الدین‌محمد** تعلق دارد و آن حضرت مرتضوی خصال از فرط خویشتن‌داری بسید صافی، سمیم **ظهیرا میرزا ابراهیم** که نسبت قرابت قریبه به آن جناب دارد تفویض نموده و حقاً که موافق شروط مقرره سید مشارالیه حاصل موقوفات سرکار مزبور را آنچه الحال درتصرف متولی است و از دست‌انداز متغلبه مصون و محروس‌مانده به مصارف معینه صرف می‌نماید و همه روزه فاضل‌متورع **مولاناوجیه‌الدین**[1] **فضل‌الله‌عقدایی** که از فحول علماء آن ولایتست و در علوم معقول و منقول کمال تبحر ومهارت دارد درآستانهٔ مقدسهٔ فرزند حضرت‌خیرالبریه به‌مباحثهٔ علوم دینیّه‌اشتغال دارد و از برکات انفاس شریفش تلامذه مستفیض و بهره‌ور می گردند.

۱ـ اصل: وجیهه‌الدین



برمرایای خاطر حقایق مظاهر بینادلان روشن روان حقیقت این‌بیان ظاهر ومبرهن خواهد بود که از بدو ظهور عالم تکوین و ایجاد تا اختتام جهان کون و فساد هر موجودی که از کتم عدم قدم به‌سرای [۷ ب] وجود نهاده چند روزی برسم عاریت درین منزل فانی اقامت نموده به حکم کریمهٔ « ارجعی الی ربك راضیة مرضیة » به خانهٔ اصلی مراجعت فرموده و جمعی را که رایحهٔ گلشن تحقیق به‌مشام جان رسیده باشد معلوم است که دنیای دنی در نظر بالغ نظران نفوس قادسه سجنی است مظلم کما ورد فی الحدیث « الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر » و تنگنای پیکر هیولائی بر طایر قدس آشیان روح قفسی است تنگ فضا و مقامیست ظلمت افزا ، درین‌صورت نفوس کامله را مفارقت قالب عنصری استخلاصی است از وحشت‌آباد زندان و خلاصی است از قفس تنگ‌ابدان. ملخص کلام آنکه در سنهٔ اربع و عشرین و اربعمائه امامزادهٔ ولایت مرتبه راشوق ملاقات آباء عظام که انجمن آرایان محافل ملکوت‌اند غالب گشته روح قدسی‌فتوحش به‌حظایرقدس ارتحال‌فرمود وحسب‌الوصیة جسدمطهرش را قریب به‌مدفن شیرمدفون‌ساختند وبعد از زمانی که حرم‌عفت خیمش به‌جهان‌باقی شتافت‌پیش‌روی آن‌حضرت درحجلهٔ تراب نقاب احتجاب بر چهره افکند .

درسنهٔ ست و سبعین وسبعمائه صاحب اعظم **خواجه‌ابواسحق** بن خواجه‌حسن ساروج خوارزمی قبرمنور آن‌امامزادهٔ‌اطهررا[۸ الف]کاشی نمود وسنگی که تاریخ رحلت آن سرور بر آن ثبت نموده بودند برداشته لوح‌کاشی به‌جای آن نصب نمود و آیات‌بینات کلام ملك علام «انما یریدالله لیذهب عنکم‌الرجس اهل‌البیت یطهر کم تطهیرا»بر آن‌نقش کردوبالفعل به‌حالت‌اصلی‌باقیست‌و معمارهمت عالی‌نهمت‌مرتضی الطف **امیرمعین‌الدین‌اشرف** ساباطی بلند اساس که با محدب فلك زحل مماس بود بر در مزار جنت آثار بنا نموده وقایع آن نقاوهٔ طاهرین را بر کتابه نقش نمود .

و در ثمان و تسعین و سبعمائه امیر بی نظیر **امیرصدرالدین‌قنبر** وزیر قطعه

زمینی که در جنب مزار بود خریده داخل صحن نمود . وچون پسر ابوسعیدطبسی آن جناب را به‌تیغ ظلم به‌درجهٔ شهادت رسانید درآن زمین مدفون گشت . وبعد از او خلف ارجمندش مشمول رحمت نامتناهی **امیرقطب‌الدین** که قدوهٔ اکابر زمان خود بود آن زمین را داخل مزار وافرالانوار نموده صفهٔ کوچکی مقابل قبله طرح انداخت و اطرافش را فخر مدنی نموده در یك ضلع پنجره از آجر ساخت و به‌جانب پیش‌رو اساس‌طنبی عالی نهاده سقفش‌را باطارم هفتم برابر نمود ودرسمت شمالی صفهٔ‌بلند رواق به رسم مسجد احداث کرد و **خواجه‌پیرمحمدقمی** در پایین مرقد منور صفهٔ منقش ساخته قنادیل نصب کرد [٨ ب] وخلف الاولیاء المحققین برهان الملة والدین **امیرشیخ‌دادالی** در جانب تحتانی‌مرقد صومعهٔ‌مروح ساخته و محرابی‌ازسنگ مرمر نصب کرد و بربالای‌آن صفهٔ منقش به‌اتمام رسانیده درها بر جوانب گشود .

درسنهٔ‌اربع و خمسین و ثمانمائه **خواجه‌احمدفراش** که از ملازمان امیرزاده سلطان محمد تیموری بود قطعه زمین خلف ساباط را داخل نموده عمارات امیر معین الدین اشرف را منهدم ساخته طرح مدرسهٔ عالی بشکل مسدس انداخت و در را بر شاه‌نشین مفتوح ساخت و دو در دیگر یکی به‌جانب شرق و دیگری بطرف غرب گشاد و حجرات به‌جهت سکنی خدام و فقرا بنانموده آشخانه ساخت .

و در شهور سنهٔ تسع و تسعین و ثمانمائه قدوة السادات العظام الممجد **امیر جلال‌الدین‌محمد** قطعه زمینی از جانب قبلی داخل نموده صفهٔ مرتفع و طنبی وسیع مروح بنانمود .

و هم درین سال دستور الوزرائی **خواجه معین‌الدین علی المیبدی** که جد اعلی‌عالی‌جناب استاد المنجمین و برهان المدققین **میرزا رشیدالدین محمدمیبدی** است پایابی وسیع مشتمل بر حیاض و خلوات و صفه برسم مسجد از آجر احداث کرده «آب‌جدیده» درآن جاری ساخت ودرخارج‌مزارمحاذی آن‌مکان قدسی‌بنیان مدرسه برسم حظیره‌به‌اتمام رسانید [٩ الف] وصبیهٔ خود را درآنجا دفن کرد .

و در اربع و خمسین و ثمانمائه **شیخ‌حاجی‌محصل** بطمع استروای کوثر و

سلسبیل بر شرقی مزار مصنعه حفر نموده به‌آجر برآورد واز آب تفت مملو گشته سکنهٔ آن محله تمتع می‌یابند وثواب آن درنشاء ثانیه به‌روح بانی متواصل‌میگردد.

ودر «تاریخ جدید یزد» مرقوم است که درسیوم فروردین ماه جلالی موافق سنهٔ ستین و ثمانمائه هجری بنابر مصلحت کاملهٔ الهی که قوهٔ درّاکه بشری ازدرك آن عاجز و قاصر است سحاب غمام قهرقهّاری در فضای کاینات الجو متراکم گشته قطرات امطار از دیدهٔ سحاب مانند اشك عاصیان بر صفحهٔ رخسار ارض فرو ریخت و در اندك زمان آبهایی کــه در مغاك جبال و منافـذ احجار جمع شده بود مجتمع گشته از قلل جبال متوجه صحرا و نشیب شد واز دشت ورود گذشته درطرق وشوارع روان گشت. از صدمات شدید وغرش عنیفش علامت صوراسرافیل وغوغای روزرستاخیز ظاهر شده لرزه در اندام قصور افتاده روی به‌انهدام نهادند. ابنیهٔ رفیعه وعمارت عالیه باخاك یکسان گشته اجزاء ترکیب و گل وآجر ازهم پاشید وبطرفة‌العینی اکثر محلات باساحت‌غبرا سمت تساوی و تشارك [۹ ب] پذیرفت. حاصل که بمرتبه‌ای طغیان نمود که ذکرطوفان نوح ازصحایف‌خواطرمتتبعان آثار سلف و مستخبران اخبار فـرو شست. چون ساقی ابرازساغر حباب جام پیاپیش می‌داد مزاجش از اعتدال طبیعی انحراف یافته بیحوصلگی آغاز نمود و دیوانه‌وار بحریم حرم محترم شهریار علویّین حشم قدم نهاده از غایت بیخودی نصف صفهٔ جدید و صومعه و صفهٔ پایین پا و مدرسه و پایاب را بایر ساخته به‌حول مرقد منور ومقبرهٔ اولاد خیرالبشر رسید. صیحه‌ای‌ازمحیط به‌گوشش رسید که‌ای سرمست بادهٔ جوش و خروش هشیار باش واز سوء ادب بیدارباش که مبادا گستاخانه قدم پیش نهی وتا قیامت خال انفعال بر رخسارهٔ ما و خویش نهی و ازین جسارت ذکـر فضیلت این عنصر شریف که «ومن الماء کل شیء حی» از السنه و افواه براندازی. آن‌بی‌خبر از استماع‌این‌نصیحت‌هشیاری اثربهوش آمده قدم‌فراپیش‌ننهادوازروی اعتذاربرحول مرقد آن بزرگوار دوران نموده پیروی فرات نمود.



بیان این مقال آنکه ثانی نمرود و شداد مقلد عبیدالله زیـاد متوکل مفقود

المتوکل فاسد اعتقاد از غایت بغض وعناد که با اهل بیت قدسی نژاد هادی سبیل رشد و رشاد[۱۰الف] وقائدطریق رسالت و ارشادخصوصاً با حضرت‌امیرالمؤمنین و امام‌المتقین اسدالله الغالب و اولاد امجادآن‌صدرنشین انجمن ایجاد بل‌عالم کون و فساد داشت ساکنان امصار و بلاد وطوائف محبان عباد را ازطواف‌آستان جبرئیل‌ـ آشیان فردوس بنیاد منع کرد و نفرین زهاد و عبّاد را زاد سفر نموده اندیشهٔ عقوبت و تعذیب اولاد آن‌حضرت کرد و به‌این امر مذموم و فعل میشوم نیز اکتفا ننموده حکم به‌تخریب مرقدفرشته معبد سرخیل شهیدان‌آل محمدوسیلهٔ تبسم‌غنچهٔ صبح‌شفاعت،واسطهٔ گشایش ابواب‌مرحمت، علت تموج دریای مغفرت‌سلطان‌نبوت‌و دودمان‌امامت‌لواء، تکیه ده بسترارض مقدس کربلا علیه التحیة والثنا فرموده فی‌ـ الحقیقه مخرب بنای عمر و دولت‌خود گردید، چنانچه درذیل مرقوم قلم وقایع‌رقم خواهد گشت، انشاءالله تعالی وحده‌العزیز .

تفصیل این اجمال آنکه اعوان بی‌ایمان وانصار نامسلمان متوکل که جنود شیطان و مردودان نظر رحمت یزدان بودند به‌فرمان آن‌سالك طریق بغی و عدوان آب فرات را برروضهٔ‌عرش‌قبهٔ‌ملائك صومعه بستند که‌با زمین‌یکسان‌نموده [۱۰ ب] آن ارض مقدس را مزروع نمایند و ندانستند که ازین گستاخی درین نشاءآبروی ایمان را ریخته در عالم باقی از فیض زلال کوثر و سلسبیل محروم می گردند. فرات از عرق خجالت آب گشته غریق بحرتحیر و گرداب اضطراب گردیده و قریب به مشهد قدس نشان که رسید از روی ادب ایستاده حیران کار خود گشت که گاهی‌قوم بدکر دار یزید پلید برروی امام مظلوم شهیدش بندند که مقربان بارگاه ملك حمید تشنه و دلخسته به دیوان قهرمان قهرقهار شدید لب به شکایت گشانید وزمانی به انهدام روضهٔ مقدسه‌اش مأمور ساخته گل‌آلود عصیان و طغیانش می‌نمایند. کلاب کوی ضلالت وخنازیروادی غوایت ازمشاهدهٔ این حالت با وجود کمال‌قساوت وعدم بصارت بر کرامت سلطان سریر شهادت واقف گشته از ارتکاب آن شناعت متقاعد گردیدند.

بعد از این واقعهٔ شنیعه آن غدار نابکار تمتعی از چشمهٔ حیات[1] نیافته دار-الخلافهٔ جهان محسوس را بدرود کرده به‌تسخیر اقالیم سبعهٔ نیران شتافت .



مقصود از تحریر این حکایت که به‌مطلب مربوط بود آنکه اگر آب رود اقتدا به‌فرات نموده نسبت‌بمنتسبان دودمان امامت‌رعایت ادب نگاهداشته در حریم حرم اولاد آن حضرت قدم جرأت پیش ننهادمقام استعجاب نیست و همچنین اگر اجساد طاهرهٔ موالیان و محبّان خاندان ولایت که از بیم عذاب روز محشر و خوف عقاب عرض اکبر به‌پناه مقربان درگاه دادار داور و نزدیکان بارگاه خالق‌البشر گریخته اند ازآفت سیلاب محروس گردد محل ارتیاب وشك نیست و نخواهدبود.

ودر همین‌سال پیشقدمان‌وادی‌توفیق سیدامجد **سیدجلال[الدین]محمد**وسلالهٔ سلسلهٔ سلطان متعالی **برهان‌الدین‌امیرشیخ‌دادایی** و مسند آرای دیوان تدبیر **خواجه معین‌الدین‌علی** وزیر هر یك عمارتی که معمار همتشان احداث کرده بود واز نزول نازلهٔ سیل تخریب یافته تجدید عمارت نمودند ودستور اخلاص کیش‌خواجه معین-الدین‌علی ازروی ارادت واخلاص به‌احداث عمارت جدیدپرداخته [۱۱الف]به‌اتمام رسانید، **شعر:**

چنان بنای عمارت نهاده‌اند وسیع
که هست مطلع خورشید از درون حصار
نه دیر زود که محو قمر ستوده شود
که رخ بساید در برج و بام در ادوار

و حسب المقدور بعضی از املاك و رقبات برموقوفات آن سرکار افزود و حالت تحریر که سه مرحله از سنهٔ ثمانین و الف هجریه گذشته بعضی از عمارات منهدم شده و کسی را بنای چابك دست توفیق رفیق نگشت که به‌استحداث آن در دار باقی طرح قصور عالی افکند .[2]

۱ ـ اصل : حیوة ۲ ـ صفحه ۱۱ب بهمین‌جا ختم میشود وصفحهٔ ۱۲الف سفیدست .

[۱۲ب] شاهزادۀ بلندقدر عالیمقام شاهزاده فضل بن امام موسی کاظم علیه السلام

شهریاران فلك قدر ، اولیاء نـامدار
جمله هستند از عنایات الهی تاجدار
هر مرادی را که خواهی همت از ایشان طلب
تا همه مقصود تو حاصل شود بی انتظار
هر کـه از بی‌اعتقادی پیرو ایشان نشد
تا ابد مردود گشت ودردوعالم ماند خوار

مورخان بلاغت آثار و ناظمان فصاحت شعار به قلم اعجاز کردار بر صفحات اوراق لیل و نهار [۱۳ الف] نگاشتهٔ کلك بدایع نگار گردانیده‌اند که سلطان ممالك فتح و ظفر امیر مبارزالدین محمد مظفر در زمان سلطنت و فرمانروایی به عمارت «حصار» و حفر «خندق» کهنه آباد یزد امرفرموده حسب الفرمان فرمانبران بدان مهم شروع نمودند ، چون بدان مکان که الحال مقام آسایش شاهزادهٔ واجب الاحترام است رسیدند به سبب حفر خندق قبری ظاهر گردید و شخصی باهیبت باجامه‌های سبز و سفید و مصحفی بر سینه گذاشته و جـراحتی براندام و پنبه بـر جراحت گذاشته بنظر بینندگان در آمد. حفّار دست جرأت دراز کرده پنبه از روی جراحت برداشت، فی‌الحال خون تازه از زخم جریان یافت و آوازی به گوش حفّار رسید که دست خودنگاهـدار. حفّار ازمشاهـدهٔ آن حال و شنیدن آواز بیهوش وار افتاد . پادشاه اخلاص شعار ازین حال اطلاع یافت. چون روزبه آخر رسیده بود زیارت کردن قالب مطهر آن شهید را بروز دیگر گـذاشت . در آن شب چند علم نور از قبر آن جناب افروخته گشته مشاهدهٔ اولوالابصار گردید. روزدیگر که شهسوار عظیم القدر آفتاب بیرق زرنگار افراخت [۱۳ب] جناب امیر مبارزالدین محمد پای سعادت بر کاب اشهب مراد درآورده بدان مکان شریف شتافت و مقـرر فرمود تا قبر آن جناب را بسته «فصیل» بدان طرف قبر کشیدند و صومعه‌ای ساختند و جناب امیر مبارزالدین محمد ـ

مظفر سرخدمت بر آستان سعادت‌نشان امامزادهٔ والا گهر گذاشتند، مضمون این ابیات به او رسانید، **بیت** :

ای شرف گوهر آدم به‌تو
روشنی دیدهٔ عالم به‌تو
دولت آن سر که برو پای تست
بخت بر آن دل که درو جای تست
تا مگر از دوستی رای تو
سر نهم آنجا که بود پای تو
گرد تو گیرم که به گردون رسم
تا نرسانی تو مرا چون رسم
ذره صفت پیش تو ای آفتاب
باد دعای سحرم مستجاب

از کرامات شاهزادهٔ فضل رضا علیه التحیة والثنا که در آن‌اوان مشاهدهٔ مردم آن دیار گردید آن بود که شبی مرد و زنی بد کار در صومعهٔ امامزادهٔ عالیمقدار رفته به‌فساد مشغول شدند. به‌قدرت کاملهٔ قهار شدیدالانتقام آتشی در ایشان افتاده هردو خاکستر شدند. بامداد که خدام در گشودند تودهٔ خاکستر [١٤الف]و کفش مرد و زنی دیدند و از حقیقت حال آگاه گشتند و بعد از آن کرامات بسیار در آن مزار به‌نظر خدام در آمده و از آن تاریخ تا حال به‌جهت زیارت امامزادهٔ واجب‌التعظیم شب جمعه که شریف‌ترین ایام است اختیار کرده حاجات و ملتمسات خود عرض می‌نمایند و البته به‌مراد می‌رسند.

ظاهر شدن قبر امامزاده و صومعه‌ساختن امیر مبارز الدین محمد بن مظفر درسنهٔ سبع و اربعین و سبعمائه بود و چون سنهٔ اربع و اربعین وثمانمایه در رسید **امیر قطب‌الدین خضرشاه** خلف مرحوم سعید شمس‌الدین محمد خضر شاه قطعه زمین از شهر داخل صومعه کرده بقعه‌ای در کمال‌زینت و تکلف و صفا بساخت و فرش گسترده قبر را از کاشی ترتیب داد وقبرپوش زربفت بر آن انداخت و درهای

خوب به‌تکلف نصب نمود .

بدان ای عارف هوشمند که در زمانی که رایات جاه وجلال پادشاه ملک‌ستان شاه اسمعیل بهادرخان به‌جهت دفع فتنهٔ رئیس محمد کرهٔ و تسخیرولایت یزد عنان عزیمت به‌جانب خطهٔ یزدانعطاف فرمود ، و چنانچه درذیل [۱٤ب] این دفترمرقوم قلم فیروزی‌رقم گردیده به‌فتح و ظفر اختصاص یافتند در حین محاصره کراماتی از امامزادهٔ عالی تبار مشاهدهٔ پادشاه عدالت شعار گردید . بنا بر آن مبلغی از بابت وجوهات بلدهٔ بهشت منزلهٔ یزد به رسم سیورغال متولی آستانهٔ عرش درجه مقرر فرمودند وتا این‌اوان استمرار دارد وبرقراراست و نیزجمعی که سرارادت واخلاص به‌آستان ملایك پاسبان دوحهٔ‌چمن رسالت‌نهاده‌بودند دکاکین‌بسیار و اراضی بیشمار بربقعهٔ شریفه وقف کردند. الحال قلیلی نام‌وقف‌برآن باقیست وحاصل آن‌قلیل نیز متغلبه‌به‌علت‌وظیفه برخود مباح‌دانسته متصرف می‌شوند وچیزی صرف سرکار مزار منوّر نمیشود، وجزاك‌الله خیرا .

و در بیرون مزار فایض الانوار شاهزادهٔ کرامت دثار تالاری از چوب ساخته اطراف آنرا محجر نموده‌اند و شیخ بزرگوارمشهوربه«پیربرج» در آنجا آسوده‌در ایامی که مقرب‌الحضرة العلیة العالیه محمد علی بیك‌ناظر بیوتات کرکراق سرکار خاصهٔ شریفه و دارالعبادهٔ یزد می بود برجی رفیع اساس که از قدیم الایام در آنجا ساخته بودند عمارت کرده نقاره‌خانه‌را از «میدان‌خواجه ضیاءالدین‌محمد» بدانجا نقل نمود و در زیر برج آشخانهٔ سرکار امامزادهٔ واجب التعظیم است که در آنجا هرروزه آش طبخ نموده به‌فقرا و مساکین میرسانند .

سید حسین‌گل‌سرخ رحمةالله علیه

آن دوحهٔ‌چمن‌امامت و نور باصرهٔ‌سیادت دربدایت حال در «محلهٔ سرچم» در دکان خبّازی به‌امر نان پزی قیام داشت و با وجود مشغلهٔ تمام‌پیوسته به‌عبادت‌حیّ قیّوم پرداخته قدم از جادهٔ شرع شریف فراتر نمی‌نهاد وهمچنین شخصی [۱۵الف] در بازار داخل شهر به‌امرخمیر گیری دردکان خبّازی مشغول بود وازراه سلوك‌درجهٔ

عالی یافته صاحب حال شده بود. نوبتی دست در میان خمیر برده شاخ نرگسی بدر آورد و به‌نزد سید حسین فرستاد. سید از مشاهدهٔ آن رخسار همایونش مانند گل سرخ شکفت و دست مبارک به میان آتش تنور برده گل سرخی برآورده نزد خمیرگیر فرستاد و پیغام فرمود که، **بیت:**

سرخ گل و غنچه مثالم هنوز
منتظر باد شمالم هنوز

شخص خمیرگیر ازاستماع این پیغام دست‌ازشغل خود کشیده در گوشهٔ زاویه به‌عبادت پروردگار اشتغال نمود، تا آنگاه که به‌عالم جاوید شتافت و بدین سبب به «پیرخمیر» اشتهاریافت. مدفن اوحوالی«حمام شاه» به‌قرب «جلوخانه» واقعست. خمیرگیران وسایر خدمهٔ خبّازان آن‌جناب‌را پیرطریقتی خود می‌دانند وبه‌اخلاص تمام به‌زیارت مزارش می‌روند.

بدان ای عزیز که در میانهٔ خاص وعام این‌ولایت چنان اشتهار یافته وبصحت رسیده که دراوان زمان‌سلطنت پادشاه کشورگیرشاه اسمعیل جهانگیربه‌فرمان‌پادشاه اوزبك جمعی از طرف ترکستان به ارادهٔ [١٥ ب] تاخت و تاراج خطهٔ امن‌آباد یزد بدان‌ولایت آمدند و چون به‌مقام«زنگیان» که‌بیرون شهراست رسیدند عجزه و بیچارگان از راه خوف و دهشت نه به‌اراده جنگ و جدال از شهر بیرون آمدند و چون فوج بی‌باك اوزبك‌را دیدندسرهابرهنه کرده نجات خودو سایرمسلمانان رااز حضرت مجیب الدعوات مسئلت نمودند. سیدحسین که دردکان‌خبازی به‌نان پختن مشغول بود بیرون آمد و جامه که پوشیده بود بیرون کرده افشاند، به‌قدرت باری تعالی شرارهای آتش از جامهٔ اوشعله‌ور گشته بعضی از لشکر اوزبك که پیش‌آمده بودند به‌آتش غضب حضرت قهاری سوختند و مابقی روی به جانب فرار آورده تا ترکستان در هیچ مکان توقف نکردند، **شعر:**

آتش سوزان نکند با سپند
آنچه کند آه دل مستمند

فوج اوزبك که به‌خدمت پادشاه خودرسیدند چنانچه کرامات سید دیده‌بودند به‌عرض رسانیدند . پادشاه از استماع آن خبر اخلاص و ارادتـی به‌خدمت سید بهم رسانید و شخصی را با تحف و هدایا به نزد سیدفرستاد. چون فرستاده به یزد رسید سید نقد جان بقابض ارواح سپرده بود .

بعد از اطلاع، پادشاه اوزبك مقرر فرمود که آن‌وجه را صرف بقعه و مزار و خانقاه نمایند. به‌موجب اشاره مزار سید تعمیر نموده ومسجدی درپیش‌روی ساخته خانقاه عالی در بالای سر طرح انداختند و پایابی ازآجر پخته برسر آب فیروزآباد حفر نمودند و به‌جهت فقرا و مساکین هرروزه طعامی مقرر کردند و موقوفاتی بر آن قرار دادند .

در حین تحریر این دفتر که سه مرحله از سنهٔ ثمانین و الف هجریه گذشته خانقاه بایرو مزار منور خراب و موقوفات سرکار ازتصرف متولی بیرون رفته .

[۱۶ الف] سیدالعارفین امیر علی قوام‌الدین علیه الرحمة

برخواطر فیض مظاهر دوستان آل عبا مخفی و مستور نخواهد بود که آن جناب به‌صفت زهد وعبادات معروف و به‌اظهار کرامات وخوارق عادات مشهور بود. در ایام حیات پیوسته اهالی بلدهٔ یزد به صحبت شریفش رسیده مشاهدهٔ کـرامات می‌نمودند . چون‌ازین دارغروربه‌سرای‌راحت‌و سرورانتقال‌فرمود درمقبرهٔ «نظامیّه» که در«محلهٔ میرچقماق» به‌جنب«دارالسلخ» واقعست وبانی آن‌بقعهٔ شریفه‌سیدنظام‌الدین والد بزرگوار سید رکن‌الدین محمدقاضی بود مدفون گردید و از آن‌وقت تا حال که سنهٔ ثلث و ثمانین و الف هجریه رسیده متوطنین بلدهٔ طیبهٔ یزد به جهت زیارت مرقد منور آن سید ستوده سیر روز نهم شهر ذی حجة الحرام که یوم العرفه است مقرر نموده‌اند واز«میدان‌میرچقماق» تا حوالی مزار منور آذین بسته تجار و اهل محترفه دکاکین آراسته مردم شهر وبلوکات از ذکور واناث درآن محل‌حاضر می‌شوند و به‌بیع وشری اشتغال‌می‌نمایند ، **نظم:**

پـر ز نعیـم است دکانهـای او
پیر و جوان مایل سودای او
بس کـه بهم ریختـه همیان زر
گشته دکانهـا همگی کان زر
اطلس رومی و قماش فـرنگ
مانده بهر خانه ازو تنگ تنگ
رومی و هندیست که با یکدگر
کرده مواسات چو شیر و شکر
کیسه بُـرانند درین رهگـذر
هر که تهی کیسه تر، آسوده تر
هست بسی نیز ز وارستگـان
فارغ و آسوده ز سود و زیان
گرچه تهی دست ز سیم وزرند
جان بفروشند و غم دین خرند
جنس نفیس است خریدار کو
رونق این گرمی بازار کو
از دل ایشان شده بازار گرم
آیدشان از در و دیوار شرم

و چنان به‌خود شگون ساخته‌اند که بعضی از اجناس و امتعه و اشربه را که در آنروز خریداری می‌نمایند [۱۶ ب] تا سال دیگر همانوقت درمنزل خودنگاه می‌دارند.

سید قطب الدین

نیر از جملهٔ اهل الله بود. در «تاریخ جدید یزد» مذکور است که خواجه اوجی در سلك مریدان عاقبت محمود آن سید عالـی حسب انتظام داشت. نوبتی به اتفاق جمعی از خطهٔ بهشت منزلـهٔ یزد متوجه تبریز گـردید. در اثنای طریق جماعت قطاع الطریق بر قافله زده اهل قافله متحیر و سراسیمه گشتند. خواجه

اوجی ازسید قطب الدین اعانت و ازآن بلیه نجات طلب نمود. مقارن آن ازبرابر کردی نمایان شده سید ظاهر گردید برشیری سوار و بجای تازیانه ماری‌در دست. دزدان چون این حال مشاهده نمودند دست از کاروانیان داشته متفرق گردیدند واهل قافله بسلامت ازآن‌مهلکه نجات‌یافتند. خواجه اوجی بعد ازمراجعت ازسفر به‌خدمت سید قطب‌الدین رسیده خواست که آن حکایت غریب به‌سمع سید و حضار رساند، زبانش از تکلم باز ماند و چندانکه خواست‌سخن نتوانست گفت. بعد از تفرقهٔ اهل مجلس زبان خواجه گشاده گردیده سید فرمود که ای‌خواجه [۱۷الف] از ما امانتیست نزد تو باید که تا من در قید حیات[1] باشم زبان به‌اظهار این راز نگشایی و چون ثبات و دوام درعالم محنت فرجام هیچ فردازطوایف انسان‌را میسر نیست لاجرم آن سید بزرگوار متابعت قدما نموده ازعالم محنت انجام رحلت‌نموده به عالم جاودان شتافت و حسب الوصیة در بقعهٔ منورهٔ سید امیر علی قوام الدین مدفون گردید.

مرتضی اعظم سعید قطب الاولیا و قدوة العلما سید نظام الدین حیدر المقلب به‌سید روح‌الله

آن جناب از اکابر سادات آل نظام و صاحب کشف و کرامات بود و پیوسته به گفتن وعظ و ارشاد خلایق همت عالی نهمت مصروف می‌داشت. نوبتی در اثنای موعظه ساعتی خاموش گشته بعد ازآن سربرآورد و به‌حضار گفت که از عالم اسرار بما ندا کردند که به‌جانب‌کازرون حرکت نمای و درهمان روز روانهٔ‌کازرون گردید و آن بلده را به‌نور قدوم مزین ساخته علما وفضلا و مشایخ به مجلس شریفش‌تردد آغاز کرده التماس موعظه نمودند و روز جمعه به مسجد تشریف داده بعد از ادای نماز حسب الاستدعای [۱۷ ب] علما و صلحا برفرازمنبر برآمده شروع‌درموعظه نمود. خطیب‌کازرون که درپای منبر حاضر بود دربارهٔ سید چیزی‌به‌خاطر رسانید، آن جناب بنور ولایت دریافته فرمود که ای‌آن کس که انکارما به خاطر رسانیده‌ای

---

۱ ـ اصل : حیوة

ارادهٔ ازلی بآن تعلق گرفته که درین نزدیکی به‌عالم آخرت شتابی و منکوحهٔ تو به‌عقد ازدواج من قرار یابد و از وی پسری متولد گشته به **سرالله** موسوم گردد و این زمان آن نطفه درپشت من بذکر الهی اشتغال دارد. خطیب درهمان‌روز بر بستر بیماری افتاده بعد از سه روز به‌عالم عقبی شتافت . بعداز انقضای مدت زوجهٔ‌خطیب در حبالهٔ نکاح سید در آمده از وی پسری متولد گردید و حسب الاشاره ملقب به **سرالله** گردید .

آن جناب بعد از مدتی از کازرون به‌دارالعبادهٔ یزد تشریف آورده درسنهٔ ثلث وثلثین وسبعمائه در« کوچهٔ دیگ بندان » طرح مسجد عالی‌انداخته درجنب‌مسجد به‌جهت مدفن خود مقبره بساخت وصفه و طنبی نیکو ساخته پنجرهٔ آهنین بطرف شارع نصب نمود و به ارشاد خلایق مشغول گردید [۱۸ الف] . [نقل است که] چون‌شیخ‌نظام‌الدین‌دهلوی که[از]اولیای وقت‌ومقتدای‌عصر بود وامیرخسرو دهلوی دست ارادت به‌دامن شیخ زده بود و شیخ نظام‌الدین باسید روح‌الله معاصر و فیمابین ایشان محبت بسیار بود ، سید مکتوبی به شیخ نظام الدین نوشته از رحلت خود اظهار نموده بود و آن نامه را به مریدی داده به طرف دهلی‌فرستاد و چون در دهلی قاصد به خدمت شیخ نظام‌الدین رسید مکتوب را سپردو بعد از دوروزالتماس‌نوشتن جواب نمود .

شیخ نظام‌الدین دست آن‌شخص‌را بدست گرفته فرمود که نظر کن. آن‌شخص چون نظر کرد جمعی را دیدبا جنازه و مصاحف وعلم بسیار در «مدرسهٔ رکنیه» که واقع است در دارالعبادهٔ یزد . آنگاه شیخ نظام فرمود که این جنازهٔ سید روح‌الله است که ازدارغرور بسرای سرورانتقال‌فرموده وآن‌شخص را رخصت مراجعت داد. چون مرید به‌یزد رسید و حقیقت رحلت سید براو ظاهر گردید موافق تاریخی بود که در دهلی مشاهده نموده بود . وفات آن سید بـزرگوار در سنهٔ سبع و ثلثین و **سبعمائه** بوده .

[۱۸ ب] گوهر صدف امامت و دوحهٔ چمن مکرمت سید تاج‌الدین جعفر مشهور به سید پنهان علیه‌الرحمة والغفران

از آن وجه اولیای حضرت حق
ز چشم مـردمان باشند پنهـان
که تا وقت شهود و کشف اسرار
کسی جز حق نداند حال ایشان

برضمیر انوار ارباب معارف و خاطر ازهر اصحاب عوارف ، **مصراع** :

که مهر و ماه از آن اقتباس نور کنند

روشن و مبرهن خواهد بود که سلسلهٔ نسب عالی حسب قرة العین باصرهٔ امامت و شهباز اوج هدایت و نور انوار سیادت و دوحهٔ چمن ولایت، **مثنوی** :

سرو بن روضـهٔ صدق و صفـا
تازه نهـال چمن مصطفی [۱]
قـرة عینین نبی و ولـی
میـوهٔ بستان بتـول علـی

سیدتاج‌الدین جعفر علیه الرحمة والغفران به امامزادهٔ واجب التعظیم والتکریم سلالهٔ آل طه‌ویس امامزاده ابو جعفر محمد علیه‌التحیة و التسلیم انتظام دارد و آن گوهر صدف کرامت در«محلهٔ‌شهرستان» داخل شهردرزاویهٔ خلوت معتکف گردیده بعبادت پروردگار انس و جان روز بشب و شب بروز می‌آورد و در هر جمعه به‌نماز جماعت حاضر گشته به‌آداب فرایض می‌پرداخت . اهالی دارالعباده از لمعات‌انوار فایض البرکاتش بهره ور گردیده مشاهدهٔ [۱۹ الف] کرامات که ازآبای عظام به‌یادگار داشت می‌نمودند و معتقدان خانوادهٔ رسالت را اعتقاد براعتقاد افزوده به برکت وجودفایض‌الجود آن‌زلال چشمه‌سار ولایت‌ابواب فتوحات دوجهانی‌دریافته زنگ هموم از صفحات قلوبشان زدوده می گردید . چنانچه فرموده‌اند ، **شعر:**

---

۱ ـ اصل : مصطفا

هر که باشد مؤمن روشن دل نیکو نهاد

باشدش با اولیاءالله صفـای اعتقـاد

مؤلف «تاریخ جدید یزد» بنقل صحیح آورده که درزمان اتابکان یزد یکی از ملازمان والی در حالت مستی از منزل خود بیرون آمده بجستجوی شرابخانه پای در وادی طلب نهاد و بهر کوچه و محله می‌شتافت. اتفاقاً گذارش[1] به‌منزل سید افتاده بنای کار به‌اشتلم نهاده سید را طلب نمود. چون آفتاب هدایت از گوشهٔ افق مشرق عبادت طلوع نمود آن مست بادهٔ غفلت چوبی حوالـهٔ فرق مبارك سید نمود. بقدرت کاملهٔ یزدانی دست آن شخص همچنان در بالا مانده خشك گردید. جرعه‌نوش بادهٔ بیهوشی [۱۹ب] سر در قدم آن حضرت نهاده به‌زبان نیاز عرض نمود، **مصراع**:

عهد کردم که دگر بادهٔ گلگون نخورم

آن جناب متبسم گشته نجات دارین او را از درگاه قاضی حاجات مسئلت نمود. در همان ساعت دست آن شخص به‌حالت اصلی معاودت نموده حلقهٔ اخلاص در گوش جان جای داد و در سلك مریدان سید انتظام یافته مدة العمر از جادهٔ متابعت وشاهراه اخلاص سر نتافت، **نظم**:

بیا و محض کرامت ببین و سرّ حمایت

چگونه دفع بلا کرد ازو بدست ولایت

وچون سنهٔ ستمائه رخ نمود آن جناب‌را اشتیاق ملازمت آبای عظام ازخاطر عالی سرزده حفّار و غسّال را بمنزل شریف طلب‌داشته امر فرمود که درهمان خانه که معبد او بود حفر قبر نمودند وبیست درهم به‌جهت اجرت داده به‌غسل وتکفین امر کرد و چنانچه عادت اولیای کرامت قبابست پای‌بسمت قبله دراز کرده بگفتن کلمهٔ طیبهٔ شهادتین زبان گشاده مرغ روح شریفش به‌ساحت وسعت‌آباد دار جنان در طیران آمد و الحال [۲۰ الف] مرقد منوّر آن سید کرامت نسب مطاف‌طوایف امم و معبد علمای بنی‌آدم است، **مثنوی**:

---

۱ ـ اصل: گزارش

خـاك رهش هست به از تـوتیا
دیدهٔ جان را بـود از وی جلا
خار و خس او گل [و] ریحان بود
مـردمك دیـدهٔ اعیـان بـود
رایحه اش زنـده کند مـرده را
راحت از آن خاطر افسرده را

هر کس که به‌اعتقاد تمام به‌جهت مرادات دنیوي و اخـروی در شب جمعه بدان مکان شریف بخواندن یکهزار مرتبه سورهٔ اخلاص موفق گردد به‌مطالب دو جهانی فایض می گردد و به‌جهت صحت بیمار بکرّات تجربه شده که‌یك‌مرتبه سورهٔ فاتحة الکتاب و سه‌مرتبه سورهٔ توحید خوانده دوازده‌بار صلوات باید فرستاد .

والد مسوّد اوراق در باب کرامات و خوارق عـادات آن سید ستوده خصال حکایات غریب نقل می‌نمود، بتوّهم آنکه شاید جمعی انکـار نمایند خامهٔوقایع‌ـ نگار از اظهار آن خاموشی گزیده بذکر دیگری می‌پردازد .

سیدسرچم

در ایام حیات و بعد از ممات آن سید مجذوب کرامات بسیار مشاهدهٔ مردم گشته و وفات او در سنهٔ ست و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاده مدفن‌او در «محلـهٔ سرچم» به‌حوالی « برج اولیا» است. هر کس‌راتوفیق رفیق گشته‌به‌زیارت سیدتوجه نماید بمرادات دارین‌کامیاب می گردد .

سادات عریضی‌مشهور بسادات قل‌هوالله

احوال این [۲۰ ب] زمرهٔ عظیم الشان چنانچه باید برمسوّد اوراق ظاهـر نگشته که به‌شرح بر صفحهٔ بیان تواند آورد.مزار متبرك آن بزرگان دین مقابل «باغ کمال کاشی» مشهور به« گنبد هشت‌در» واقعست‌ودرین مزار بطرف قبله صفه‌ـ ایست و درآنجا سه قبر است . در « تاریخ یزد » مذکور است که هر درماندهٔ به‌غم گرفتار که در آن مکان شریف یك‌هزار مرتبه سورهٔ اخلاص به‌اخلاص بخواند به

مطالب خود فایض می گردد و بکرّات تجربه شده .

صاحب خط سبز

مؤلف « تاریخ جدید یزد » مرقوم قلم فیروزی رقم گردانیده که در آن ایام که ولایات فارس و عراق به‌تحت تصرف جناب مبارزالدین محمدبن مظفر درآمده عرصهٔ جنّت فضای یزد پای تخت همایون بود به عمارت حصار و حفر خندق امر فرمود . در اثنای حفر خندق قبری ظاهر گردید و شخصی را دیدند که اعضای او درست و دوپاره حریر سبز که خطی سبز بر آن نوشته بود در دست و مصحفی حمایل داشت. پادشاه عدالت دستگاه از آن‌حال اطلاع یافته به‌آن محل آمد وامر فرمود که دو پارچه حریر از دست میت گـرفته بر آن خط اطلاع یابند. چندانکه سعی کردند . از دست اوبیرون نتوانستندآورد . [۲۱ الف] پادشاه حوالهٔ آن کار بوقت دیگر کرده بمنزل معاودت نمود . شبانگاه در واقعه آن شخص را دید نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم ایستاده و زبان به‌شکایت گشاده، می گفت که می‌خواستند خط آزادی مرا باز ستانند. پادشاه از هیبت این واقعه ازخواب درآمد، بیت:

روز دیگر که باز چرخ بلند
پرتو مهر بر جهـان افکند

پادشاه امر فرمود تا آن شخص را با آن دوپـاره حـریر در همان مقام دفن کردند و صومعه‌ای بر بالین اوساختند. مردمان‌علامات‌بسیار که دلالت بر کرامات می کند در آن مکان متبرك دیده‌اند و برهمان حوالی که مشهور است به «غازیان» بسیاری از علما و صلحاآسوده‌اند، مثل‌مولانا شمس‌الدین‌محمد واعظ ومولانا نور‌الدین خطیب که از جملهٔ اولیا بود .

درآن هنگام که یزدجز [د] شهریار در قادسیه ازلشکر اسلام منهزم گردیده راه فرار پیمود و از راه یزد متوجه خراسان شدلشکر اسلام به‌تعاقب تابه‌یزدآمدند وچنانچه در**مجلداول** اشاره به‌آن شده اهالی فهرج که به دین‌مجوس بودندشبیخون

بر آن لشکرزده بسیاری‌را [۲۱ ب] شهید ساختند. به‌جهت بازخواست این‌حرکت به‌امر سردار عساکر مسلمانان که در مداین بود لشکری متوجه یزد و دفع فتنهٔ مجوسیان فهرج گردید . بعد از قتل و قمع مجوسیان و فتح قلعهٔ فهرج جمعی از لشکر اسلام که در آن حربگاه زخمدار شده بودند به‌یزد آمده به عالم جـاودان شتافتند . اجساد مطهر آن جماعت درآن زمین به‌ودیعت به‌خاك سپردند . بنابر آن آن مقام به«غازیان» اشتهار یافت .

سیدنصر

در«محلهٔسلغرآباد» به‌مقام «کشخوان‌آبشور»مدفون‌است. مزارفایض‌الانوار اومطاف طوایف انام و موضع استجابت دعای انسان است .

سید صحرا

درحوالی سرچشمهٔ کثنویه حومه مدفون است والحق که مزار منور آن‌سید به‌غایت بافیض است و اثر استجابت دعا به‌زوار آن‌بقعهٔ شریفه ظاهر می‌گردد.

مرتضی اعظم امجد سیدرکن‌الدین محمد

جوهریان رسته بازار معانی و صرافان دارالعیار سخندانی و چهره گشایان غرایب حکایات و صورت آرایان عجایب روایات عنوان جراید اخبار سلالهٔ حضرت سید ابرار و دوحهٔ چمن [۲۲ الف] ابن عم پیغمبر اطهار سید **رکن‌الدین‌محمد** را باین‌گونه‌آرایش داده‌اند ودیباچهٔ صحایف‌احوال‌آن عالی‌مقدار را باین نمطتوشیح وتزیین نموده‌اند که سلسلهٔ نسب آن‌جناب به‌چند واسطه به‌حضرت ابی‌عبدالله‌صلواة‌الله وسلامه علیه می‌پیوندد ، وآن‌سید با وجود این نسب عالی به‌زیور فضل و کمال آراسته و گوی ولایت در میدان کرامت از چابك سواران معرکهٔ ولایت ربوده بود و مسند قضاء دارالعبادهٔ یزد به وجود فایض الجود او زیب و زینت داشته در ایام اختیار بل‌زمان اقتدار در «محلهٔ وقت [و] ساعت» درجنب« مدرسهٔ صفویه» که آنرا «مدرسهٔ محمود شاهی» می‌نامندطرح مدرسهٔ عالی‌بنا و گنبد رفیع[1] ارتفاع انداخته بنایان چابك دست را بکار باز داشت .

---

۱ ـ اصل : رفع

و در آن ایام حکومت خطهٔ ارم بنیاد یـزد در حوزهٔ تصرف اتابك یوسف شاه بود و بنابر آنکه «مدرسهٔ محمود شاهی» از آثار اجداداوبود برخاطرش گران آمد که سید در حوالی آن طرح اِین‌قسم عمارتی انداخت. توسن کینه‌در زیرزین انتقام کشیده درپی سید میتاخت. [٢٢ب] ناگاه از نهانخانه چرخ شعبده‌باز شعبده‌بازی آغاز کرده امری غریب واقع گردید و بدان سبب حکم شقاوت شعار برآن جناب دست یافت.

تبیین این مقال و تفصیل این‌اجمال آنکه درآن‌زمان ترسایی با جمعیتی از حیطهٔ ضبط بیرون از دیار کفربدارالعبادهٔ یزدآمده‌ساکن گردید ودر«محلهٔ فهادان» باغی مشجر ومکروم ساخته در اهرستان‌باغی مشهوربه«باغ‌ترسا» وآسیایی احداث نمود و چون آوازهٔ تمول او در السنه و افواه افتاده بود طرّاران خانه برانداز در شبی باکمند حیله به‌خانهٔ او داخل شدند و به‌خنجر بی‌رحمی سر او را از بدن‌جدا کردند و از جواهر و نقود آنچه دست یافتند بردند. اتابك یوسف شاه که نهال کینهٔ سید درفضای سینه نشانیده به‌آب شقاوت وحسدپرورش‌میدادواین معنی‌بخاطر نمی‌آورد ، بیت:

حسد هر جا که آتش بر فروزد
هم از اول حسودان را بسوزد

این امر شنیع را به سید نسبت داد و دامن طهارت آن حضرت را بلوث خیانت آلوده ساخت و بی‌آنکه گناه برآن عزیز ثابت گردد او را ذلیل کرده بزیرشکنجه کشید و قریب هزار تازیانه وچوب براعضای‌او زد وبعد از فضیحت بسیار وعقوبت بی‌شمار [٢٣ الف] که هیچ دیده را تاب مشاهده و هیچ گوش را قوت استماع آن نبود در «چاه قلعهٔ خورمیز» با سلاسل و اغلال مقید ومحبوس ساخت و زبان زمانه این ابیات باین ترانه بگوش آن حاکم ظالم شعار می‌رسانید ، شعر:

هر که آیین ظلم پیش نهـاد
بند بر دست و پای خویش نهاد

چند روزی اگـر سر افـرازد
دهرش آخر ز پا در انـدازد

وهاتف غیبی ندای این مقال در میداد، **نظم:**

که کرد درهمه عالم کمان ظلم بهزه
که تیر لعنت جاوید را نشانه نشد
که در زمانهٔ بی اعتبار طرح ستم
خیال بست که خود غیرت زمانه نشد

ومضمون این قطعهٔ غرّا از زبان سیدبه گوش هوش اهل دنیا می‌رسید، **قطعه:**

درباب من زروی حسدیك دو ناشناس
دمها زدند و کورهٔ تدبیر تافتند
واندر شب ضلال به‌سعی گمان نگر
موی غرض به ناوك حیلت شکافتند
زاعمال آن مهم همه نیکی به‌من رسید
ایشان جزای فعل بدخویش یافتند

وحاکم به‌جست وجوی خلف ارشد سعادتمند آن‌سید که گلی بود ازجویبار سیادت رسته ودوحه [ای] بود سر از باغ فضل و کمال بالا کشیده و چهارده مرحله از مراحل زندگانی طی‌نموده و اسم سامیش **میرشمس الدین محمد** بود، درآمد. و چندانکه به‌پای طلب دوید بسر کوی مقصود نرسید [۲۵ ب] وآن عندلیب‌بوستان جلالت در «محلهٔ نابینایان» مشهور به «کوچهٔ نو» درخانهٔ حاجی‌علی استرابادی در قفس خفا و زاویهٔ اختفا خود را محبوس ساخته بـود و آن خادم اولاد رسالت پناه صلواة الله و سلامه علیه کمر خدمت و بندگی برمیان جان بسته به تعهد و تفقد حالش می‌پرداخت.

ودر همان کوچه شخصی بودخواجه علیشاه نام که گرد گناه به‌پیرامن‌جیبش نرسیده و دود کدورت عصیان برعرصهٔ خاطرش راه نیافته. درشبی از شبهای جمعه

سرفراغت بربستر استراحت نهاد وخیل‌خواب برپیشگاه‌عرصهٔ دماغش مستولی‌شد، در عالم رؤیا به‌خدمت حضرت با رفعت نبی آخرزمانی علیه‌صلواةالله الملك المنان رسید و از جانب آن حضرت باوِ اشاره گردید که فرزندم شمس‌الدین درخانهٔ حاجی علی در زاویهٔ اختفا از نظر اغیار غایب است. به‌نزد او رفته استری به‌جهت سواری و یك‌هزار دینار آقچه برسم خرجی باو ده که‌متوجه دارالسلطنهٔ تبریز گردد واجر آن در روز جزا از من بازخواه، **نظم:**

خاطر محنت‌زدگان شاد کن

وز شب محنت‌زدگان یاد کن

خواجهٔ مشارالیه انگشت قبول بدیده گذاشته عرض‌نمود، **مصراع:**

[٢٤ الف]هرچه فرمایی بجان فرمان برم.

و چون از خواب درآمد با خود گفت، **مصراع**:

این که می‌بینم به بیداریست یارب یابه‌خواب

و ساعتی چون شمع افروخته با دل سوزان اشك خوشحالی بارید و پروانه‌صفت از آرزوی شعلهٔ شوق سید زاده اضطراب نمود و بعد ازآن روی به‌خانهٔ‌حاجی علی نهادو شرح حال باز نمود. بعد از اجازه به‌خدمت سید شمس‌الدین رسیده‌روی نیاز در پای آن سید ستوده خصال نهاد وگفت ، **شعر:**

بگذشت شام محنت و صبح طرب رسید

گم شد خزان هجر و بهار عجب رسید

و نقدی‌که اشاره شده بود با استری تیزرفتار هامون نورد که شمال تندرو از همراهی‌او بازماندی ووهم تیز گرد بگرد گردش‌نرسیدی پیشکش کرد ومضمون این بیت ادانمود ، **بیت:**

دربیابان چون زشوق کعبه خواهی زدقدم

سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

و حاجی علی نیز به تهیهٔ اسباب ارتحال اشتغال نموده شرایط مبارکباد سفر

بادا رسانید و به‌تکرار این بیت غلغله از گنبد دوار در گذرانید ، **بیت:**

کرده‌ای‌عزم سفرلطف‌خدایارتو باد
همت اهل نظر قافله سالار تو باد

[٢٤ ب] ودر همان‌شب دروقتی که خوانسالار قدرت‌طبق سیمین ماه برروی‌خوان آسمان بجلوه درآورد ، **شعر:**

چون نافــه گشاد گیسوی شــام
مه جلوه کنان بر آمد از بام

بآن هنگام که مرکز ماه بدایرهٔ نصف‌النهار نزدیك رسید و شعاع نیرّ اصغر بر اطراف بساط غبرا منتشر گشت و روی زمین به جمال‌جهان آرای آن شمع جان‌افزای چون زاویهٔ تهی‌دستان روشن شدآن جناب، **مصراع :**

چنانچه مرغ مقید برون پرد ز قفس

برغبتی تمام و میلی صادق پای در رکاب اشهب مراد در آورده روی بسمت تبریز نهاد. علی‌الصباح که بفرمان خالق‌الاصباح آفتاب عالمتاب ازافق مشرق طلوع‌نمود بصحرای «نه گنبد» رسید و آن بادیه‌ای بودپرتاب و بی‌آب، ابر بهاری‌در فضای آن ازغایت تشنگی بسوختی و پیك تیزگام‌ماه از صعوبت آن بیابان بر آسمان‌راه‌گم کردی، وهم جهان پیمای از مضایق آن بیرون آمدن نتوانستی وخیال عالم‌گرد از منازل او راه بیرون شدن ندانستی . سمومی در آن بیابان می‌وزید که [٢٥ الف] اثر آن بهر که رسیدی فی‌الحال آب گشتی وریگ وخاك را چون کورهٔ آهنگران تفتان ساختی و به سبب سموم هیچ گیاه در آن‌صحراو شوره‌زار مردم خوار نرستی، **نظم :**

بیابــان وسیعی پــر مخــافت
بهر گامی درو صدگونه آفت
هوایش آتش و آتش هوا بـود
زمینش سنگ و سنگ آهن‌ربا بود

و آن سید عالی‌مقدار همچنان می‌رفت تاوقتی که آفتاب بسمت الرأس‌رسید و از حرارت آفتاب بمثابه‌ای افروخته گشت که هر که درهوانظر کردی چون‌پروانه بسوختی وهر که قدم برزمین نهادی چون‌موم بگداختی، **شعر:**

ز گرما آن چنان می‌شد نفس گرم
که‌لب‌ازتاب اوچون‌شمع‌میسوخت
ز باد گرم پنداری که تقدیر
بدنیا دوزخ دیگر بر افروخت

کار آن جناب باضطرار کشید و از تشنگی جگرش کباب گردید، آنگاه پیاده شده روی نیاز برزمین نهاد و بیچارگی وتشنگی خود را معروض رأی‌مقربان درگاه احدیت نموده درآخر گفت ، **بیت:**

آنرا که بدست لطف برداشته‌ای
بنواز و به‌یکبار میفکن برخاك

[٢٥ ب] ناگاه فراش سبك سیر باد بامر خالق عباد سایه‌بان سحاب در فضای هوا بر افراشت و از فیض فضل نامتناهی قطرات امطار از ابر رحمت باریده کام امید آن جناب سیراب گردید. آن حضرت عهد نمود کـه چون بر اسباب و اموال دنیوی دست قدرت یابد درآنجا قلعه ساخته‌چشمهٔ آب جاری سازد. و بعـد ازآنکه بمنتهای مطلب خود کامجوی شد بعهدی کـه کرده بود وفانموده درهمان صحرا طرح قلعهٔ رفیع بنا انداخت مشتمل برچهل‌خانه و حمام و مسجد و بازار و دکاکین‌ومصنعه وبرجهای عالی ودری‌ازآهن بجا گذاشت و آن را موسوم نمود به «نه گنبد» و آن چنان قلعه ایست که بروج آن‌در بلندی با شرفات‌فلك اعظم لاف برابری زدی وعقاب سپهر بقوت طیران به کنگرهٔ پست آن‌نتوانستی پرید و نسر طایر باوجود بلند پروازی به پیرامن‌خاکریز آن نتوانستی رسید، **مصراع:**

قلعه چون قلعهٔ سپهر بلند

و در چهار فرسخی دهی‌بوده اهرکان‌نام، خریداری‌نموده آب آن‌رادر میان

قلعه جاری ساخت و باغات و بساتین احیا نموده چهل نفر را درآنجا به‌توطن امر فرمود و به جهت هر یك مرسوم و مواحب مقرر داشت و قری و مزارع و بساتین خریداری کرده بر آن وقف ساخت و مقرر کرد که حاصل آنها صرف[۲٦الف] اطعام فقرا و ابناءالسبیل گردد و موقوفاتی که مقرر کرده بود در کتابه مسطور و مرقوم گردانید.

در تواریخ مبسوطه مسطور و مرقوم است که آن حضرت بقیهٔ آن‌روز و آن شب در آن مکان توقف نمود و بامداد که کبوتر سفید بال صبح از آشیانهٔ سپهر پر زدن گرفت و زاغ شب سیاه فام عنقا صفت از نظر پنهان شد ، **نظم:**

به فال همایون چو طاوس مهر
خرامان شد اندر ریاض سپهر

آن‌جناب‌پای مبارك‌به‌رکاب سعادت درآورده‌عنان عزیمت به‌جانب آذربایجان‌انعطاف فرمود و در مدت شش‌روز از یزدبه‌اوجان رسیده در منزلی قرار گرفت .

در آنوقت پادشاه سعید سلطان ابوسعید در اوجان بر سریر سلطنت متمکن و آوازهٔ عدالتش در اطراف و اکناف جهان منتشر گردیده بود و آن‌حضرت چنان پادشاهی بود که عنان تسخیر برسر توسن سبزخنگ فلك کرده و کمند تصرف در گردن روزگار سرکش افکنده، از بیم آتش شمشیر برق‌آثارش باد را زهرهٔ آن نبود که مخالف‌صورت راستی‌تواند وزید وازهیبت‌سنان [۲٦ب] جان ستان صاعقه‌کردارش‌آب قوت آن نداشت که برروی خاك کج تواند رفت ، **شعر:**

جهان را خلعت‌امن آن چنان داد
تیغ که از ننگ عریانی شد آزاد
ز عدلش جان مظلومان سحرگاه
فرامش کرده تیر اندازی آه

و مسند وزارت اعظم به وجود فایض‌الجود دستور نصفت آثارو وزیر عدالت‌شعار خواجه غیاث الدین محمدبن خواجه رشیدالدین فضل الله آرایش داشت. آن

جناب دستوری بود که رای‌منیرش درشب هرحادثه آفتابیست روشنی افزای وپرتو شمع ضمیرش در تیر گی‌هرواقعه نوریست ظلمت زدای، **نظم:**

بی دستیاری قلم بــی قـرار او
تخت ملوك را نبود پای بر قرار

آن‌جناب در شبی ازشبها بعد ازآداب فرایض وعبادات وادای دعا وتسبیحات سربربالین فراغت نهاد. درعالم نوم چشمش برجمال‌جهان‌آرای سلطان سریررسالت و صاحبقران ممالك جلالت علیه افضل الصلـوات و اکمل التحیات روشنایـی یافته سربرپای آن حضرت گذاشته زبان‌ثنا بگشود ونقش این ابیات از صحیفهٔ منقبت‌ـ گستری‌فروخواند، [۲۷الف] **بیت:**

کای‌مبارك پی‌شهنشاهی که‌حاصل می کند
اختران در آسمان ازطلعتت نیك اختری
مورد دولت شود چون سایهٔ فرّ همای
برهمان‌بومی[۱] که‌توظلّ همایون گستری
من چه گویم در کمال کبریای حضرتت
آفرین باد آفرین کز هرچه گویم‌برتری

آن حضرت بر زبان معجز بیان فرمود که ای غیاث الدین‌فرزندمن شمس‌ـ الدین بدین ملك آمده از حال او باز رسیده قصهٔ او را به‌پادشاه ابو سعید بگوی و به‌ملاطفت ودلجویـی او تقصیر منمای. خواجه انگشت قبول بر دیـدهٔ‌اخلاص بین گذاشته گفت ، **مصراع :**

بهر چه حکم کنی نافذست فرمانت.

و از خوشحالی آن واقعه از خواب در آمد و بقیهٔ شب را به عبادت و طاعت گذرانید تا وقتی که عارض‌صبح روشن ازشکن[زلف]شب تار درخشیدن آغاز کرد وشمامهای‌کافوری به‌عوض‌غالیه‌های‌عنبرتر براطراف‌چرخ‌اخضر پدید آمدن گرفت.

۱ـ نسخهٔ وزیری : برهرآن بامی

بیت :

چو رست از سایهٔ شب شاهد روز

دمید از چرخ صبح عالم افروز

چنانکه دست تقدیر نقاب ظلمت از پیش جمال روز جهان آرای برداشت و شاه سیارگان بالای تخت مینا کار سپهر برآمده آوازهٔ عدل روشنی بخش به‌مسامع عالمیان رسانید [۲۷ ب] وزیر در تفحص و تجسس در آمده به‌منزل سید شمس‌الدین‌راه یافت و به‌اعزاز و اکرام تمام اورا به‌بارگاه پادشاه زمان درآورده حقیقت واقعه به‌آنها رسانید . سلطان از روی تلطف ودلجویی به‌سید متوجه شده کیفیت آن حال و سبب انتقال از فرح‌آباد یزد به‌سریر عزّ و اقبال استفسار نمود . آن جناب بعداز عرض این مضمون که ، **شعر:**

بر خور ز حیات ابد و عمر مخلّد

کانست دعا شام وسحر پیروجوان را

گفت ، نظم:

از ما مپرس کاتش دل تا چه غایتست

از آب دیده پرس که آن ترجمان ماست

پس قصهٔ ظلم اتابك یوسف‌شاه والی یزد و محبوس گردانیدن والد بزرگوار خود به‌تفصیل عرض نمود و گفت آن‌حاکم شقاوت شعار گردن ازحکم قضا جریان پادشاه عالم پناه پیچیده و دست جور و ستم به‌عرض و مال رعایا و زیردستان گشاده وسلوك او نه‌طریق عدالت و نه‌لازمهٔ ملك داریست . پادشاه چون سخنان آن جناب شنید و آثار صدق و صواب بر صفحات آن مقالات معاینه دید ایلچی به‌جانب یزد روانه نمود که بعد از تنبیه و تأدیب حاکم سید رکن الدین محمد را ازچاه خمول بیرون آورده برمسند قضا نشاند و تمامی همت والا نهمت به‌تربیت سید شمس‌الدین محمد [۲۸الف] مصروف داشته قامت‌قابلیت آن‌سرو بوستان سیادت‌را به‌خلاع‌لایقه بیاراست و منصب جلیل القدر عظیم الشأن صدارت ممالك محروسه و نیابت عامه و

قضای کل ولایات را به‌او تفویض فرمود ، **بیت:**

بالید ازین نشاط تن تخت برزمین
بگذشت‌ازین‌نوید سر تاج ازآسمان

و به‌وسیلهٔ وزیر عطارد نظر هر روز جاه و رفعت و عظمت و ابهت آن جناب زیاده‌می‌شدوساعت به‌ساعت قرب ومنزلتش درحضرت شاهنشاهی‌می‌افزود وبه‌حدّی رسید که شاهزادگان کامکار و امراء رفیع مقدار و وزراء کفایت شعار و اشراف و اعیان اقطار وامصار حلقهٔ اطاعتش بر گوش کشیده غاشیهٔ فرمان برداریش بردوش گرفتند و نیز دستور اعظم صبیهٔ [1] محترمهٔ خود که بلقیس سرادق عصمت وطهارت و سرو بوستان وزارت و حشمت بود به عقد ازدواج آن جناب درآورد و ازاین‌جهت پایهٔ قدر و منزلت آن سید عالیشان از ایوان کیوان در گذشت .

نجات یافتن سلالهٔ آل طه‌ویس سیدرکن‌الدین ازمحبس چاه وبرمسند قضا و جاه تمکن یافتن

مورخین [۲۸ب] صادق‌الاخبار در صحایف‌آثار چنین نگاشتهٔ بیان‌نموده‌اند که چون‌سیدعالی تبار یك‌چندی در چاه «قلعهٔ خور میز» باسلاسل و اغلال بسر برد و زمانه بسی‌روزنامچهٔ سیاه وسفید لیل‌ونهار طی نمود وزبان اوبه‌تکرار این مضمون گویا بود، **بیت :**

ای دل صبور باش بر آفات روزگار
نیکو شود به صبر سرانجام کار تو

ناگـاه نسیم عنایت الهی در وزیـدن آمـده سلطان ابو سعید خان فرمانفرمای ایران چنانچه در صدر این صحیفه مرقوم گردید از احوال سید رکن‌الدین وظلم و تعدّی حاکم یزد نسبت به آن جناب اطلاع یافت. ایلچی از پایهٔ سریر خلافت‌ـمصیر به جانب خطهٔ یزد ارسال داشته حکم قضا جریان به استخلاص سید عالیشان عزّ صدور یافت . چون ایلچی بدان ولایت رسید اتابك یوسف‌شاه والی قوت خلاف و سر کشی در حیطهٔ اقتدارخود ندیده لاعلاج انگشت قبول بردیدهٔ بی‌دانشی نهاده

۱ـ نسخهٔ وزیری : همشیرهٔ

جمعی را به جهت برآوردن یوسف ثانی از چاه بـه جانب «قلعهٔ خور میز» فرستاد. فرمانبران چون به چاه در آمدند دیدند که ماری تیره صفت جوشن پوش و تیز - خشم کینه کوش، الفی که به وقت سکون به شکل دایره متشکل گردد، خدنگ رفتاری که [۲۹ الف] گاه گاه چون کمان کجك[1] سر به سر آرد، **نظم:**

گهی شده چوسپر گرد و گه چوتیر دراز
گهی نموده ز تن حلقه‌ها کمندآسا
نه ابر لیك دو برق اندرو شده پنهان
نه بحر لیك برآن موج بیکران پیدا

در نزد فرزنـد حیدر کرّار حلقه کـرده سر بردامن آن جناب نهاده چون چشم حیّه بر آن جمع افتاد روانه گردید وازنظر بینندگان ناپیدا گشت. آنگاه سید رکن‌الدین را از چاه برآورده متوجه یزد شدند، **نظم:**

خورد بسی پیچ و تاب دلو ملمع رسن
تا به درآمد ز چاه یوسف گل پیرهن
کرد زلیخای صبح پیرهن صبر چاك
راز دلش فاش گشت بر سرهر انجمن
داد به زال سپهر طرفه ترنجی ز مهر
طرفه که شد هم ترنج بر کف اوتیغ زن

سادات عالی‌درجات و اکابر خجسته صفات به استقبال شتافته گوهر شاهوار سخن از درج لب‌بگشاده نثارنمودند، **مثنوی:**

شکر کز دور چرخ و گردش ماه
یوسف ما نمود جلوه ز چاه
یمن اقبال شاه یـاور شد
ساغر کام پـر ز گوهر شد

۱- نسخهٔ وزیری: کجیك

گـردش چرخ کارساز آمـد
آب رفته به‌جوی بـاز آمـد

و یکی در مقام مدح گستری درآمده گفت خلاصهٔ دوحهٔ چمن رسالت را از حسد دشمنان و مکر حسودان چه باك ، بحمدالله که سخنان دروغگویان و حیلهٔ بی‌خردان در جنب پاكدامنی وفضایل . آن‌جناب چون سها تاب آفتاب تاب‌نیاورد و به عیب بدگویان غباری بردامن طهارت او ننشست ، **بیت:**

گر بدی گفت ترا دشمن دون باکی نیست
مس نه آنست که اومرتبهٔ [۲۹ ب] زر شکند
طعن خفّاش کجا رونق خورشید برد
سنگ بد اصل کجا قیمت گوهر شکند

القصه سید رکن‌الدین در ساعت سعد که ، **مصراع** :

[به ساعتی که] تفاخر کند بدان ایام

در مدرسهٔ رکنیه مجلسی عالی آراسته حسب الفرمان پادشاه زمان برمسند قضا نشست و ایلچی سلطان ابوسعیدخان دشمنان و معاندان وحاسدانی که این گرد فتنه‌انگیخته آن امرشنیع رابه‌سید نسبت داده بودند جداجدا طلبیده دراستشکاف خفیّات واستخراج‌غوامض آن حیله‌مبالغه به‌حدّ افراط رسانید وبه‌آن وعده که اگر بیان واقع‌بازنمایندصحایف جرایم‌ایشان‌به‌آب عفوشسته گردد ودراین باب‌تأکیدات فراوان نمود آخر بعضی از ایشان اعتراف نمودند و دیگران نیز به‌ضرورت اقرار کرده صورت واقعه براستی درمیان آوردند. بنابرآن‌آفتاب عصمت جناب سیادت‌قباب از زیر ابر شبهت بیرون آمد و غبار شك از پیش دیـدهٔ یقین مـرتفع شد ، **مصراع** :

امتحان کردیم و حال هر کسی معلوم شد .

آن سید به‌موقع اهتمام شکرگزاری[۱] ومنت داری گفت المنةلله که‌به‌میامن

۱ـ اصل: شکر گذاری .

توجهات پادشاه عالم پناه ، بیت:

راه تاریك گشته روشن شد
کار دشوار مانده آسان گشت

[۳۰ الف] و چون برمن روشن ومبرهن است که هرعفو که ازکمال استیلا و قدرت واقع گردد همه هنر است با وجود قدرت برخصمان ازسر جریمهٔ ایشان‌در گذشتم، چه قدرت یافتن‌بردشمن‌نعمتی‌است‌بی کران وشکر گزاری[1] آن نعمت‌جز به‌عفو و اغماض نتواند بود ، شعر:

بر گنه کار چون شدی قادر
عفو را شکر نعمت خود ساز

و همگی را به‌خلعت و درم و دینار نواخت و به ملاطفت قلوب انـام را صید کرد و به‌دانهٔ احسان و اکرام مرغ جان خاص و عام به‌دام‌مودّت آورد و در همان چند روز آرزوی حج که عبارتست از استیناس «ان اول بیت وضع للناس فمن دخله کان» از زاویهٔ دلش ظهور نموده صدای داعی « واذن فی الناس » را لبیك اجابت‌ـ زنان عزیمت احرام زیارت کعبه مصمم گردانید ، نظم:

امیّد طواف حرم کوی تو افکند
در وادی غم طایفهٔ بی سر و پا را
لبیك زنان بر عرفات سر کویت
صد قافله جان منتظر آواز درا را

بعد از آنکه ازجانب پادشاه دستوری یافت طبل‌رحیل کوفته دراندك فرصتی قطع مسافت نموده به‌مکهٔ معظمه رسید و لوازم وارکان‌حج به‌جای آورده توجه به آستان بوسی روضهٔ مقدسهٔ [۳۰ ب] حضرت سلطان تختگاه رسالت و خاقـان بارگاه عزت و جلالت، بیت:

---

۱ ـ اصل: شکر گذاری

آن شهسوار گرم عنان بلند سیر

کز نه‌ادیم چرخ دوال رکاب ساخت

صلی‌الله علی محمد المختار و آله الاطهار نموده به سعادت تقبیل عتبهٔ علیهٔ نبویه مستسعد گشت ، **شعر:**

ای خاکبوسی درت مقصود هر صاحب دلی

بردن به‌خاك این آرزو مشکلتر ازهر مشکلی

بعدازفراغ ازآداب مراسم زیارت عنان عزیمت به‌جانب وطن مألوف انعطاف نمود و چون به‌حوالی بلدهٔ جنت صفات یزد رسید سادات و قضات و اکابر واشراف رسم استقبال به‌جای آورده بعد ازهدیهٔ دعا گفتند ، **شعر:**

امروز بخت نیك بشارت رسان ماست

اقبال را به پردهٔ امیّد صد نواست

روزیست اینکه دل به‌هزاران دعاش جست

عیدیست اینکه‌جان به‌هزار آبروش خواست

چون سیدرکن‌الدین محمد چند روزی از رنج راه آسوده گشت معمارهمت بلند نهمتش به‌ساختن عمارات خیر واجراء قنوات اقتضا نمود ونخست امر کرد تا در «فراشاه» قناتی جاری نموده چند آب از سهام قنوات دیگـر به عنوان ملکیت خریداری کرده به‌یکدیگر ممزوج ساختند و ازمیان شهر ومحلات [۳۱ الف] در مسجد جامع آورده ازآنجابه«مدرسهٔ رکنیه»و«میدان‌وقت [و]ساعت» گذرانیده از «درب کوشکنو» بیرون برد و به‌خانهٔ محمد یعقوب‌معلم خود جاری ساخت و آنرا «آب‌وقفاباد» نام نهاد . و بعد از آن «حمام سوچه» و «خان ندافان» بساخت ، وبر بیرون«درب کوشکنو» مدرسه وخانقاه و مصنعه وبازاری مشتمل‌بر دکاکین بسیار ساخت . ودراندرون «دروازهٔ کوشکنو» دوحمام یکی به‌رسم رجال‌و دیگر به‌جهة نسا و خانقاه وبازاری‌بنانهاده به‌اتمام‌رسانید.و در«سر ریگ» دو کاروانسرا یکی مشهور به«خان نو»ودیگری موسوم به«خان چهانوك»وبازاری مشتمل‌بردکاکین ساخت و

«آب‌اهرستان» درمیان بازار جاری فرمود .

مسود اوراق از سند معتبر ملاحظه نموده والحال در نزد خود دارد که درسنهٔ ستین‌وتسعمائه هجریهٔنبویهٔمصطفویه **میرزا شاه حسین** که‌ازاولاداناث‌سیدشمس‌الدین بود کاروانسرایی که الحال موسومست به «کاروانسری آقاشمس» بمبلغ یکهزار و دویست تنکهٔ دوازده دیناری فلوس عراقی باجارهٔ نود ساله به مقرب الحضرت آقا شمس‌الدین‌محمدبرادرزادهٔوزیرعدالت شعارمهترجمال به اجاره داده بود [۳۱ ب] وآقا شمس‌الدین‌محمد آن را تعمیرنموده به‌اسم خود موسوم ساخته والحال به«خان آقا شمس» اشتهار داردو به عنوان ملکیت درتصرف جمعی است .

و همچنین سید رکن الدین در حوالی مزار منور شیخ الاسلام سعید قطب‌الاولیاء المحققین سلطان تقی‌الدین دادا محمد علیه الرحمة باغی‌بقرب پنجاه قفیز مشجر ساخت و بر در باغ ساباطی رفیع‌ارتفاع بنافرمود و موسوم گردانید به«ساباط نقشین».

درتواریخ مبسوطه به‌نظررسیده که‌خانقاه ابرنداباد وخانقاه مجومرد و خانقاه اشکذر وخانقاه عقدا وخانقاه هفتادر وخانقاه چفته و خانقاه نیستانه ازجملهٔعمارات آن‌سید ستوده‌خصال‌است وبرهریك ازخوانق‌املاك ورقبات بسیار وقف نموده واطعام به‌جهت فقرا و مساکین مرتب داشته الحال به‌جزنامی ازآنها نمانده . و نیز مسجد جامع کبیر ومسجد مصلی عتیق از جملهٔ عمارات آن جناب است .

بر ضمایرارباب توفیق پوشیده نخواهد بود که‌آن‌حضرت‌آن‌مقداربقاع نفاع وعمارات فلك ارتفاع که معمارهمت عالی‌نهمتش‌دراطراف جهان ازمدارس و خوانق ومساجد ودارالشفاء و اربطه وغیرها ساخته و پرداختهَ [۳۲ الف] که هرگز هیچ پادشاهی ذوشوکت صاحب حشمت به عمارت عشر آن موفق نگشته ، **بیت** :

ساخت عمارات بسی در جهـان
پـی نبرد وهم به تعداد آن

تنگ شد از وسعت آنها زمین
رفعتشان غیرت چرخ برین

وبنا بر آنکه حکیم علی الاطلاق از دارالشفای « ویشف صدور قوم مؤمنین » کلیات شفاء مرضی بستر حرمان‌را به‌حذاقت طبیب لبیب‌مرحمت‌آن‌جناب تفویض فرموده واسباب حصول اغراض‌معلولان مختلف المزاج را به انفاس عیسوی اقتباس عاطفتش‌حواله نموده بود ، درجنب «مدرسهٔ رکنیه» «دارالشفایی» در کمال تکلف و تزیین ساخته و پرداخته نسیم عنبر بیزش مانند دم مسیحا روح پرور و خاك مشك‌آمیزش‌چون هوای اردیبهشت روح گستر واطبای مسیحادم خضر قدم ازصبح تا شام در آن‌خجسته‌مقام به‌معالجهٔ‌مرضی‌وتداوی‌امراض غرباوفقرا‌قیام‌واقدام‌می‌نموده‌اند . الحال آن عمارت حکم سایر عمارات دارد و ازمفارقت‌آن‌طایفه خاك ناکامی برسر می‌کند.

وچون‌آن‌سید عالی نسب ازساختن عمارات فارغ گردیدبه‌حسب تقدیرمفتح‌الابواب تزلزل دربنیان قصر حیاتش‌افتاد و اطبا از معالجه [۳۲ ب] عاجز آمده مرغ روح شریفش از تنگنای قفس‌قالب به‌فضای عالم ارواح طیران نمود وآن‌واقعهٔ عظمی در شهور سنهٔ اثنی وثلثین و سبعمائه اتفاق افتاد . نعش‌مغفرت اندازه‌اش‌را در «مدرسهٔ رکنیه» بخاك سپردند .

بقیهٔ احوال اختر نوربخش برج سیادت و دین داری وگوهر درج سعادت و بزرگواری امیر شمس الدین محمد و انتقال آن حضرت از دارملال به‌سرای‌آن‌جهانی

سابقاً رقمزدهٔ کلك وقایع نگار گردیده که آن جناب‌حسب الفرمان پادشاه سعید سلطان ابوسعید بر مسند صدارت قرار یافت و آوازهٔ ابهت و عظمتش در ربع مسکون شایع گردید ودلهای خاص‌وعام‌به‌محبتش مایل شد. در سنهٔ سبع وعشرین و سبعمائه امر فرمود تادر دارالعبادهٔ یزد در«محلهٔ چهار منار» طرح‌مدرسه ودارالسیاده و بازار وحمام و کاروانسرا انداخته تمامی به‌طلا و لاجورد و کاشی تزیین نمودند و

ساباطی درنهایت ارتفاع بر درمدرسه ساخته موقوفات را در کتابه به کاشی ثبت گردانیدند و چهار منار که پیك دوربین وهم بهمراهی دیدهٔ خیال بقبضهٔ آن نتواند رسید درچهار رکن[۳۳الف] برافراخته بکاشی سبز تریین نمودند و«آب اهرستان» در میان بازار و ساباط و«آب نرسوباد» در «دارالسیاده» جاری گردانیده باغات مشجر درجنب مدرسه احیانمودند و وظیفه به جهت طلبهٔ علوم و مرسوم به جهت فقرا وابناء السبیل مرتب داشتند وهمچنین آن حضرت مقرر فرمود تا وکلا ومعتمدان اوازخاص مال سرکار در یزد واصفهان وقم و کاشان وساوه وهمدان وری وقزوین وسلطانیه وتبریزوشیراز وابرقوه و کازرون مدارس ومساجد وبقاع واربطه و کاروانسراوحمام ساخته وبه جهت هریك قری ومزارع واملاك ورقبات علیحده مقررو غلامان خریده به جهت خدمت بازداشت.

وبعد ازآن امر نمود تا در موضع جوگند وقریهٔ نیستانه وعقدا و مجومرد و چاهوك سر راه مهریجرد رباطها ساخته موقوفات به جهت هریك مقرر نمود.

چون از این اشغال فراغت یافت بتهیهٔ زاد سفر آخرت پرداخت و در شهور سنهٔ ثلث و ثلثین و سبعمائه طبل رحیل کوفته از دار غرور و منزل پرتعب به سرای سرور وقصور راحت انتقال فرمود[۳۳ب]، **شعر:**

دریغا که خورشید روز جوانی
چو صبح دویم بود کم زندگانی

بعد از این واقعه حرم محترمهٔ آن حضرت که صبیهٔ صلبیهٔ وزیر عدالت شعار خواجه رشید بود صندوق ومحجرمرقد سیدشمس الدین را از چوب صندل وآبنوس ترتیب داده ومحرابی از مرمر تراشیده بانعش آن جناب از تبریز به یزد فرستاد تا در گنبد «مدرسهٔ چهار منار» گذاشتند.

در «تاریخ جدید یزد» مذکور است که هر درماندهٔ دلریشی که در روز شنبه برسرمرقد آن حضرت به تلاوت چهل مرتبه سورهٔ اخلاص قیام نماید به مطالب دارین کامیاب مراد می گردد.

ازآن‌سید عظیم الشان همین یك‌صبیه بود که در عقدازدواج سید معین‌الدین اشرف‌بن سید شرف الدین حسین عریضی بود .

امیرمعین الدین اشرف

آن‌جناب ازاعاظم سادات‌عریضی‌بود وبا این نسب عالی به‌زیور فضایل آراسته وبه‌شرف مصاهرت سیدشمس‌الدین محمدممتاز گردیده بود. درساختن عمارات بسی مشعوف و به‌رفاه حال مسلمین بسیار راغب بود . در«محلهٔ کوچهٔ حسینیان» منزلی به‌تکلف ترتیب‌داده [۳۴الف]درآنجا میبود و«مسجدجامع سرریگ»و«مسجد جامع سرآب نو» مشهور به«محلهٔ شیخ‌دادا» ازآثاراوست واملاك ورقباتی که برآنها وسایر بقاع وقف نموده بسیار و بیشمار است . اکنون بجز نامی باقی نمانده و چون آن جناب موافقت قدما نموده سفر عقبی اختیار نموده حسب‌الوصیة درگنبد «مدرسهٔ کوچهٔ حسینیان» که از آثاروالد بزرگوارش بوده‌دفون گشت.

امیر معین الدین اشرف را از صبیهٔ سید شمس‌الدین محمدسه‌خلف‌نیك اختر در وجود آمده بود : یکی**امیرر کن‌الدین شاه حسن** ودیگری**امیر شرف الدین حسین** وثالث **امیر کمال‌الدین شاه‌علی**.

امیر رکن الدین شاه حسن وزیر اعظم پادشاه مطاع جلال الدین شاه شجاع مظفری بود و چنانچــه در ضمن احوال پادشاه‌مرحوم سمت گزارش یافته به‌درجهٔ بلند شهادت رسید.

سید ابوالفتح المشتهر به‌سید فتح

آن‌جناب مردی بودمصلح وپرهیزگار و موفق ودین دار. بر وظایف عبادات مدامی‌می‌پرداخت ومراسم طاعات شبانه‌روزی‌بروجه اخلاص به‌جای‌می‌آورد وصفای صفوتش اثر کدورت علایق را زایل می‌ساخت‌وپاکیزگی‌فطرتش پردهٔ ظلام عوایق را ازپیش [۳۴ب] نظر ارباب بصیرت برمی‌داشت. لاجرم بعد ازرحلت او متوطنین آن ملك به‌پای صدق آثار وبادل اخلاص شعاربه‌زیارت مرقد منورش رفته به‌مطالب می‌رسند وهرتمنائی که از روح پرفتوحش نمایندبه‌کام دل فایض می گردند، **شعر** :

هر که بدین جاره و رویافته
فیض دل از درگه او یافته

حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه سلطان شیوخ ایام مظهر سر ملك علام، نقطهٔ دایرهٔ کشف حقایق، قطب قاطبة الاقطاب، مونس الاولیاء والاحباب شیخ تقی‌الدین دادا محمدا نورالله مرقده

مرشد صافی درون کز پرتو ارشاد او
خانقاه وبقعه وملك وملل معمور شد
فیض انوارش منوّر کرد عالم را تمام
ظلمت‌وشرك‌ونفاق‌ازطبع‌دوران‌دورشد

رتبهٔ قدر ومنزلت آن شهباز اوج حقیقت وعرفان از آن والاتر است که‌طایر اندیشه بـه هوای ادراکش طیران تواند نمود و ساحت معرفت و ایقان آن سلطان قلمرو تجرید وشحنهٔ مدینهٔ ایمان از آن وسیع‌تر است که جواد قلم درعرصهٔ‌بیانش جولان تواند کرد. خوارق‌عادات آن‌جرعه‌نوش [۳۵ الف] مصطبهٔ تحقیق مشاهدهٔ دور و نزدیك گردیده‌و صیت کرامات‌و کمالاتش به‌مسامع‌قریب وبعیدرسیده، مرقد فیض بخششش مطاف خلایق ومحل انجاح مرادات ارباب حوایج، **شعر** :

به کوی مشك فروشان کسی که کرد گـذر
اگر چه خواجهٔ عطار بسته باشد در
نسیم نافهٔ خوشبوی از ورای حجاب
به‌هر دمش برساند زعطر خویش اثر

مولد شریف آن حضرت از فروزان اصفهان است و در زمرهٔ مریدان سالك مسالك ایقان شیخ محمد اندایان که از ارباب کشف وشهود بود انخراط داشتند و شغل شریفش «بارپازی» بود. وآنچه از آن ممرّ را کتساب می کرد به‌فقراودرویشان بذل وعطا می‌فرمود وخود به نخالهٔ شعیرقناعت می‌فرمود، **نظم** :

نشان اولیاء حق همین است
به‌نزد هر که او اهل یقین است

همواره به‌صیام دهروقیام لیل تهذیب اخلاق وتنزیه صفات‌نمودی تا آئینهٔ دل را به صیقل معرفت جلا داده دانهٔ اخلاص در زمین دل می کاشت، تاآنکه کشتزار اعمالش‌از چشمه سار فیض هدایت دهقان مزرعهٔ رسالت‌سیراب گشته ازحاصل‌خرمن اعتقاد به تناول لقمهٔ معرفت [٣٥ ب] مرتزق گردید. تصریح این‌مضمر و تفصیل این مجمل آن که، **شعر**:

شاه اقلیم هدی اعظم تقی دین حق
نامور دادا محمد مقتدای انس و جان

روزی خرمنی پاك نموده صاحب خرمن‌غله‌را به انباربرد. مقارن آن علوی ای پیدا شد. چون از خرمن اثری و از صاحبش خبری ندید و نشنید آتش در خرمن طاقتش افتاد و خاطر محزونش چون گیسوی عنبرافشانش پریشان گردیده گرد ملال برصفحهٔ رخسارش نشست. آن جناب چون‌درناصیهٔ خلف دودمان رسالت آثار ملال مشاهده کرد فرمود که ای مخدومزادهٔ عالمیان و ای فرزند اشرف بنی نوع انسان سبب حزن واندوه چیست. سید فرمود که‌مرا هرساله برصاحب مزارع‌وظیفه مقرر بود که در سرخرمن ادا فرمودی تامن آن‌را صرف معیشت‌عیال واطفال نموده از مخافت جوع ایمن وازآفت تقاضای ایشان فارغ ومطمئن خاطر می‌بودم. امسال به‌جزدانه یأس وحرمان درخرمن امید حاصلی‌نمی‌یابم وازخجالت اطفال روی‌رفتن به‌منزل ندارم، بالضروره تخم ارادهٔ غربت‌درمزرعهٔ‌اندیشه‌می کارم. حضرت شیخ که خوشه چین خرمن‌توفیق‌بودفرمود که [٣٦الف] غبارغم‌ازساحت ضمیرپاك نمای که صاحب خرمن وظیفهٔ معهود را به‌ودیعت به‌من سپرده که به‌وثاق تو رسانم و غله که به‌اجرت گرفته‌بود به‌دوش‌اخلاص کشیده‌به‌منزل‌سیدزاده‌رسانید ودروقتی که نیراعظم بیت الشرف خویش رابه یمن مقدم‌همایون‌مشرف گردانیده‌به شبستان‌مغرب‌خرامید به‌محل قرارگاه خودمراجعت نمود و بعدازاداء فرایض وسنن جنود خواب برروزنهٔ

حواس آن‌شب زنده دار استیلا یافته‌سر بر بستر آسایش نهاد دریچه‌ای ازعالم مثال بر روی دیدهٔ دل آگاهش گشوده گشت ودر شهرستان منام‌به‌خدمت اقدس حضرت سید انام‌علیه الصلواة والسلام مشرف گشت . آن حضرت‌به‌جانبش‌التفات فرموده گفتند که‌ای تقی‌الدین محمد چون توفرزند مارا ازخرمن احسان خویش خوشدل‌ساختی مانیز از حاصل مزرعهٔ ولایت ترا بهره‌ور گردانیدیم . علی الصباح که دهقان قدرت گل صد برگ آفتاب رادر چمن‌افق‌بصد آب ورنگ می‌نمود وسنبل غالیه بار شب‌تار از بنفشه زار سپهر پردهٔ خفا در روی کشید ، **مصراع** :

چو لاله چهرهٔ مهر از سپهر تابان شد

شیخ ولایت دستگاه [۳٦ب]ازصومعهٔ مبارك قدم بیرون گذاشته‌به‌خدمت شیخ اندایان [1] شتافت . پیر در بشرهٔ مرید نور ولایت مشاهده‌نموده گفت، **مثنوی:**

کای شده پاك از همـه آلودگی
دردی دل رفته به پالودگی
داده جلا آینهٔ خویش را
ساختـه مرهم جگر ریش را
شهد وجود تـو مصفا شده
بلکه ز هر صافتر اصفا شده

وازحقیقت حال‌استکشاف‌فرمود. شیخ کیفیت احوال‌وسر گذشت رؤیا عرض نمود . پیر حقیقت بین فرمود ، **مثنوی** :

ظلمت زنگ از دل آئینه رفت
از ته دل محنت دیرینه رفت
تیرگی شب به سحرگه رسید
صبح مراد تو ز مطلع دمید
ماه برون آمد از ابر سیاه
گشت شب تیره ازآن جایگاه [2]

۱ـ اصل: اندادیان ۲ـ نسخهٔ وزیری: چاشتگاه

پردهٔ مانع ز نظر چاك شد
چشم جهانبین ز سبل پاك شد
رنگ خسوف از رخ مه دور گشت
سر بسر از پرتو خور نور گشت
خواب که دیدست کـه غفلت برد
صحت تـن آرد و علت برد
باد صبا برد حجاب از میان
بر همه شد شاهد معنی عیان

ای تقی‌الدین‌محمد دادی‌دادندمبارکت باد، بگیراین دستارالجه‌را [۳۷الف] که‌شعار تو و اولاد ومریدانت‌اینست‌و آن‌جناب‌را به‌ارشاداهل یزدمأمورساخته گفت، **مثنوی:**

پای تجرّد به سر خویش نه
خویش رها کن قدمی پیش نه
سکه زن این نقد که آورده‌ای
ورنه زر آورده و مس برده‌ای

شیخ تقی‌الدین دادا محمد که حدیث فراق‌ازپیرعالی‌مقدار شنید به‌زبان حال مضمون این مقال ادا فرمود، **مثنوی:**

روز جدایی که نبیند کسی
تیره تر است از شب هجران بسی
کس نکند محنت هجر اختیار
مرگ جدائیست میان دو یار
جان جهانی وبه از جان بسی
قطع ز جان چون کند آسان کسی
عاشق دل‌سوخته در هجر یار
آورد انجم همه شب در شمار

کـرده بـه‌راه طلبت جان فـدا

می شود اکنون به ضرورت جدا

دوری من از تـو ضروری بـود

ورنه کـرا طاقت دوری بود

و چون از فرمودهٔ مرشد تجاوز نمی‌توانست کرد بنابر اشاره‌متوجه یزدشدو در قریهٔ اردکان که مجمع علماء دانشور وموطن فضلاء فطانت اثر است رحل‌اقامت گسترده‌همت‌به‌ارشادخلایق‌مصروف‌داشت‌وهم‌در آن‌زودی[۳۷ب]طرح‌خانقاهی‌وسیع انداخته سفرهٔ احسان برروی خاص وعام گسترانید. اهالی آنجا بسی خوارق‌عادات از آن‌جناب مشاهده نموده‌حلقهٔ‌ارادتش به‌گوش جان کشیده‌غاشیهٔ متابعتش بردوش روان افکندند . رفته رفته صیت مقامات علیّه‌اش به مسامع قریب و بعید رسیـده خلایق از اطـراف و اکناف باستلام عتبهٔ علیهٔ رفیعه‌اش شتافتند و از مواهب ذات قدسی سماتش فواید دنیوی و عواید اخروی می انـدوختند . چون سدهٔ سنیّهٔ آن عارف‌معارف یقینی مهبط رجال طوایف ومعارف گردید بمقتضای جبلت بشریت که درهرعصری ازاعصار که یکی ازمقربان بارگاه کبریا تشریف شریف هدایت‌پوشیده مردم را به‌متابعت شریعت‌کامله که نسخهٔ جامعهٔ طب‌روحانی خاتم اطبا نفوس ناطقهٔ انسانیت دلالت می‌نماید ومنحرف مزاجان‌نفوس ناقصهٔ بشری را به‌جلاب مناصحت که موجب صحت کامل نفس انسانی است امرمی‌فرماید، طایفه‌ای که‌مرض‌جهل در مزاجشان مزمن گشته ازمعالجهٔ آن‌حکیم‌کامل الصناعه سربازده درمقام‌عناد وافساد در می‌آیند و از عـدم بصیرت آن طبیب حاذق را [۳۸ الف] به جهـالت منسوب میسازند. مصداق‌این مقال‌آنکه‌چون در آن‌اوان آن سجاده نشین محراب زهادت و عبادت وتاجدار ایوان ولایت کشف و کرامت از فارسان میدان ولایت قصب السبق ربود و گوشهٔ تاج تارکش برتارك ذروهٔ سپهر برین سود ، **مثنوی** :

آن به ولایت شده سلطان پناه

ساخته از ترك دو عالم کلاه

رخش ز میدان ازل تاخته
گوی به چوگان ابد باخته

طنطنهٔ کراماتش در اطراف روم و دیار مغرب سایرو دبدبهٔ مقاماتش بر ساکنان اطراف مصر و شام وحجاز و یمن ظاهر گردیده غربای عراق چون ظرفای خراسان سر بر خطّ محبتش نهادند و صادقان ترکستان چون عاشقان هندوستان دستخلوصدردامن ارادتش زدند. جمعی ازناپاکی دلمغشوش که در کورهٔ ریاضت تابی نیافته بود سکهٔ کم عیاری بر نقد شیخ می زدند و از حال جناب ولایت مآب بیخبر اعتراض ناموجّه می کردند ، **شعر:**

ایمدعی که میگذری بر کنار آب
ماراکهغرقهایمچهدانی چهحالتست

و در خدمت قاضی شهاب الدین مسعود [٣٨ ب] که در آنوقت بروسادهٔ قضای خطهٔ یزد تمکن داشت مذمت و منقصت شیخ نمودند . قاضی بافساد مفسدان فاسد المزاج علیل النظر آن برگزیدهٔ خالق خیر و شرّ را احضار فرمود . چون مجلس دارالقضا از پرتو نور حضور آن شمع هدایت لکن مانند محافل فردوس- مماثل خواطر قدسی مظاهر روشن ضمیران خوانق تفرید و تجرید نوربخش جرم قمر و اضاعت گر جمال خورشید گردید قاضی در خلوتسرای خاص بود ، او را از ورود مقدمآن مبارك قدم آگاه ساختند. درینوقت شیطان نفساماّره فرصت دخول در خلوت ضمیرش یافته آغاز وسوسه و تشکیك نمود که هر جاهلی که عارف به آداب طهارت خود نباشد چگونه متصدی تکمیل خلایق تواند شد . سخن مدعیدر مزاج قاضی مؤثر افتاده بعد از زمانی بهمجلسآمد. چون نظرش بربشرهٔ آنمظهر جمالافتاد آثار جلالدر ویاثر کرده اساس طاقتش متزلزل گردید وبتقبیل انامل آن قدوهٔ افاضل مبادرت نمود . حضرت شیخ متبسم گشته فرمود کی روا باشد که قاضی مسلمانان دست جاهلی را بوسه نماید . از استماع این سخن لرزه بر اندام [٣٩ الف] قاضی افتاده بی اختیار خود را در پای آن مقتدای ارباب طریقت و

رشاد انداخت. سر کردهٔ اصحاب کشف و شهودبدست مبارك سر آن سراپا ندامت را از خاك خجالت برداشته‌به‌صحبت مشغول شدند. دراثنای محاورات قاضی بنا بربقیهٔ اشتباهی که در خاطرش مابقی بود گفتگوی علمی به‌میان آورده آن عالم ربانی به جوابهای شافی رفع شبههٔ او فرمود. قاضی دست ارادت به‌دامان متابعتش‌زده به‌تعمم دستارالجه که کسوت آن جناب بود سر تفاخرو تمایز به‌اوج مهر وذروهٔ ماه رسانید و شوق منصب دارالریاضهٔ طریقت به‌ترك فضاء دارالعباده‌اش تحریص نموده درسلك مریدان راسخ الاذعان شرف انسلاك یافت ، نظم:

هر آنکه یافت‌نصیب از عنایت ازلی
زمان‌زمان‌رسدش‌جذبه‌های لم یزلی
اگرچه‌مبدأ این‌رمزریاضت‌است ولی
به‌یك کرشمه زالطاف اوشوند ولیّ

بعد از آن‌شیخ عالیشان بحکم کارفرمایان دیوان ازل به‌ارشاد سکنهٔ یزدمأمور گشته‌در «محلهٔ سر آب نو» اقامت‌فرمود. ازطراوت فیض قدوم‌میمنت لزومش آبروی آن‌مکان افزود . ودراین مقام که‌الحال مزارسعادت انوار آن بزرگوار است بستانی بود آنرا خریده‌به‌قاضی‌وصیت‌فرمود که زمان رحلت من [۳۹ب] نزدیکست، چون ازین دارفانی بسرمنزل باقی ارتحال نمایم مرا درین‌مکان‌دفن نمای وحسب‌الاشارهٔ غیبی شیخ‌ولایت‌قباب به‌موضع بندرآباد توجه فرموده به‌ارشاد متوطنین آنجا وسایر حوالی و نواحی اشتغال میفرمود .

در اول فصل بهار موافق شوال سنهٔ سبعمائه که سبزه چون دل غمزدگان از جای برخاست و لالهٔ خونین کفن اطراف‌دشت و صحرا رابیاراست حضرت ولایت‌ـ منقبت را شوق ملاقات قدسیان و مجالست روحانیان بر خاطر مقدس غالب گشته روح‌پرفتوحش ازتنگنای بقعهٔ‌قالب عنصری به‌خوانق دلگشای دارالارشاد عالم‌قدس توجه نمود ، شعر:

عارفانی که اهل ایقانند
عاشقان را به‌مرده کی خوانند
جان عاشق زوال کی بیند
غیر نور وصال کی بیند

اخلاف ستوده اوصاف جسد مطهر آن برگزیدهٔ اله را در گنبد خلف خانقاه بندرآباد دفن نمودند. قاضی شهاب‌الدین مسعود بعد از سه روز به اتفاق سادات و اکابر و اهالی در لباس سوگواری مقارن فریاد و افغان و زاری به جانب بندرآباد رفت[٤٠الف] وبه‌حکم وصیت جسد مطهر آن‌مقرب‌درگاه صمدیت‌را به‌شهرآورده درمکان مسعود که امروز محل آسایش آن‌حضرت است مدفون ساخت.

ذکر عمارت نمودن مزار منورسلطان دارالعبادهٔ ولایت وبقعه و مدرسه‌وغیرذلك به‌سعی وهمت‌ارباب‌توفیق وسعادت

مورخین‌بلاغت قرین چنین بیان نموده‌اند که درسنهٔ عشرین و سبعمائه‌قاضی شهاب الدین مسعود به‌استصواب‌معمار توفیق صفهٔعالی که با قبهٔ جوزالاف مساوات و دم از محاذات می‌زد برسر مدفن آن‌فردوس وطن بنا نمود ودرشهور ثمان واربعین وسبعمائه تزازل ببنای قصر بنیان‌حیات قاضی افتاده به‌جانب قصور جنان خرامیده رحل بقاگسترد و درقفای مرقد شیخ فردوس مکان مدفون گردید، **شعر**:

هرکرا دل متعلق به‌مقام اصلیست
یك زمانش‌نبودصبر وقرار وتسکین

ودر سنهٔ ست وثمانین وسبعمائه مهدعلیاخانزاده خاتون که از بنات‌مکرمات سلطان مبارزالدین محمد مظفر است به‌مساعدت همت ومظاهرت نیت در جنب‌مزار کثیرالانوار مدرسهٔ وسیع مشتمل بر چهار صفه و حجرات طرح افکنده محاذی مرقد آن‌فردوس لحد گنبد و صفهٔ مرتفع که با محدب فلك مساوی و موازی بود احداث نمود و مخدرات خانوادهٔ[1] مظفری خانزاده خاتون و سلطان پادشاه صبیهٔ

۱ ـ اصل: خانه‌واده

شاه‌شجاع[٤٠ب] وابنای‌ایشان سلطان‌ابراهیم‌وسلطان‌بایزید درین‌صفه به‌حجله‌خانهٔ خاك متواری گردیده‌اند و همچنین مهندسان دارالملك توفیق طرح عمارتی رفیع و شکل مدرسهٔ وسیع که به‌مرور اعوام و دهور از حادثهٔ تزلزل و انهدام مصون بوده باشد مشتمل بر صفهٔ عالی و حجرات تحتانی وفوقانی و حیاض واسعه وحجره‌واقعه درصحن سراچه و درگاه متصل به شرقی مزار برتختهٔ‌اندیشهٔ سلالة المشایخ والای عالی امیر شیخ دادایی که از نبایر عظام و اولاد فخام شیخ عالی مقام است کشیده در سنهٔ[1] بچابك دستی‌معمار جهد و نازك کاری بنای سعیش صورت فعلیت پذیرفته اشکال موهومه به صورت خشت و گل تصویر و تکوین‌یافت ودری از صفهٔ سپهر درجه برمزار مفتوح ساخت و آب خوشگوار اهرستان که در مذاق سیاحان ربع مسکون‌هم مشرب فرات ودجلهٔ بغداد است درحیاض کوثر مثال جاری ساخت تا درجنت اعلی از چشمه و نهر سلسبیل انتفاع تواند یافت وباز باغبان حسن‌نیتش بامهندسی اندیشه طرح مشارکت افکند تادرین طرفه‌بنا مدخلی داشته باشد. ازین رو در سراسر خیابان درگاه نهال سرو [٤١ الف] ؤ کاج غرس نمود و در اندك زمانی سایه ور گردیده باعث تظلیل طوبی و اشجار جنت اعلی گـردید و در سایهٔ درختان سایه‌گستر و صفه و گنبد و اصل مزار منور بسی از مشایخ نامور واکابر دانشور سر درنقاب تراب کشیده در جوار آن‌حضرت آسوده‌اند، **مثنوی** :

بوی مسیحا دمد از خاکشان
نـور فـروزد ز دل پاکشان
فسحت آن زینت با زیب و فرّ
وسعت آن عرصهٔ جنت اثر
هست زمین شرف‌آن خاك در
نور ده دیدهٔ اهل نظر
کوچهٔ آن تربت عنبر سرشت
سنبل مشکین ریاض بهشت

۱ـدراصل: سفیدست

هست زیارتگه اعیان بسی
لیك نهان از نظر هر کسی
جمله در آن امکنه آسوده‌اند
روی به خاك در او سوده‌اند
منتظر رحمت پروردگار
خاطر شاد و دل امیدوار
هر که در آنجا شده مدفون تنش
مرتبهٔ خاص شود حاصلش
دیدهٔ معنی بگشا و ببین
هر طرفش روضهٔ خلد برین
بوی دل سوخته در این مقام
می‌شنود هر که ندارد زکام

وحالت تسوید اوراق که روز شنبه سلخ شهرشعبان المعظم سنهٔ اربع وثمانین و الف هجریه [٤١ب] بود و راقم حروف در دارالخلد حیدرآباد بهشت‌بنیاد رحل اقامت گسترده کمیت واسطی نژادقلم‌را در میدان عرض حال حضرت ولایت منقبت به‌جولان درآورده بودا کابرواهالی وخرد[1] و بزرگ‌سکنهٔ یزد درمزار فایض‌الانوار شیخ عالی‌مقدار به ادای زیارت وعرض حال اشتغال می‌نمودندواین ضعیف ازشرف زیارت و ملازمت روضهٔ فردوس منزلهٔ آن قدوهٔ اهل ایقان‌محروم و در بادیهٔ غربت گرفتار بود، این چند بیت که‌ازنتایج‌طبع حضرت مولوی‌معنوی‌مولانا عبدالرحمن جامی‌است به‌گوش هوش زوّاران عتبهٔ علیه می‌رساند ، **مثنوی:**

ای قدم از سر به‌رهش ساخته
پا ز سر از دغدغه نشناخته
بی، سر و بی پا شده بشتافتی
ره به حریم حرمش یافتی

۱ـ اصل : خورد

من به جفای فلك و چرخ پیر
ماندە بەصحرای جدایی اسیر
هر که جدا ماند ز کوی حبیب
در همه جا هست اسیر و غریب
غمزده و بی سرو سامان بود
وز الـم هجر پریشان بـود
در غم این گلبن رضوان اثـر
لاله صفت داغ غمم بر جگر
ای گل مشکین بەنوای عجیب
ترك وصال تو کند عندلیب
شوق‌تواش‌سوخت‌بەداغ‌جگر[۴۲الف]
تا دگرش هجر چه آرد به سر
روز جدایی که خرابم ز تو
کافرم ار روی بتابم ز تـو
گر ز توام دور کند بخت بد
مهر توام باز کشد سوی خود

بیان بعضی از کرامات و خوارق عادات شیخ ولایت مآب

اگـر چه خوارق عادات و ظهور کرامات آن بزرگوار زیاده ازآنست که قلم حقایق رقم از عهدهٔ تحریر آن بیرون تواند آمد لیکن این صحیفه را بەذکـر مجملـی از آن تیمناً و تبرکـاً مذیل میسازد تا بینـادلان ازمنه و آیندگان دهور مستقبله کـه شرف حضور نیافته‌اند فی‌الجمله معرفتی به‌حال ولایت و کرامت آن قدسی مرتبت حاصل کرده در تحصیل گوهر مرادات و تفتیح ابواب فیوضات‌بەقدم صدق مجاورت مزار کثیرالفتوحات اختیارنمایند وملازمت بقعهٔ سپهر قبّه‌راواجب و لازم شمرند . و هرگاه گوهر مقصود درکف تمناشان قرار گیرد و باب فتوح بر

روی دیدهٔ مطلوبشان مفتوح گردد مسوّد اوراق‌را به‌دعای خیریاد نمایندتا ازبرکت روح آن‌قدسی مرتبت این‌غریق دجلهٔ معصیت به ساحل مغفرت‌آرام گیرد .

در تذکرهٔ محرم اسرار ملك دیان **شیخ‌زین‌الدین‌محمود** مشتهر به **علی بنیمان** منقولست که سیّار قلمرو ازل وابد [۴۲ ب] شیخ تقی الدین دادا محمد نوبتی به حدود ابرقوه‌تشریف داد. از استماع این‌بشارت اکابر و اصاغر آن‌ولایت استبشار نموده به‌استقبال آن سرمایهٔ سعادت و اقبال استعجال نمودند. اگرچه نقد جان و سرمایهٔ حیات[1] جاویدان‌را از غایت اخلاص نثار مقدم گرامی شیخ حقیقت اختصاص می‌نمودند ، لیکن می‌خواستند که هریك به‌قدرمکنت و توان تحفه‌به‌رسم ارمغان‌درنظر انوارآن مهر معرفت‌سپهر برده بگذرانند. از جمله‌حاجی فخرالدین ابن‌حسین‌بن ابوالقاسم مروسی[2] که صوفی صاف اعتقاد و در گنجوری نقود محبت وولای ارباب قلوب محل وثوق واعتمادبودشوق ملازمت غالب گشته مانندیگران خواست که هدیه‌با خود داشته‌باشد. به‌منکوحهٔ خودگفت که آنچه درخانه موجود است بیاور که شاید در نظر سلطان قلمرو فقر درجهٔ قبول یابد . آن صالحه گفت سوای سه قرص نان زرت وقدری دنبه چیزی دیگر نیست واین محقر قابل مجلس آن‌حضرت نیست . درویش اخلاص احتشام به‌مبالغهٔ تمام‌اقراص و دنبه را گرفته به خدمت آن‌جناب شتافت . برآن صاحب کرامت به‌نورولایت صورت حال منکشف گشته بعد از تصافح اشراف و اعیان و شرف دریافتن پای بوس شیخ عالیشان در دامن دشت [۴۳ الف] طیلسان مبارك افکنده نزول فرمود . خوانسالاران ارباب ثروت سفره گسترده اطعمهٔ لذیده در طبق اخلاص نهادند . درویش اخلاص اندیش ازحقارت‌هدیهٔ خویش در گوشه خزیده عرق انفعال‌می‌ریخت . حضرت ولایت قباب رغبت به‌آن مأکولات نفرمودند. اصحاب التماس نمودند که قدری تناول فرموده خاطر ارباب اخلاص‌را شاد نمایند. شیخ فرمود که این مطعومات همه مرغوبست ،

۱ ـ اصل : حیوة ۲ ـ[مروستی=] منسوب به ده‌مروست ازآبادیهای میان یزد به شیراز است . اما مؤلف جامع مفیدی نام این ده را از جمله در صفحهٔ بعد سطرپنجم «مروس» می‌آورد.

لیکن ملایم مذاق درویشان نان زرت حاجی فخر الدین است که از روی اخلاص آورده و از خجالت به مجلس نمی‌آورد . درویش شرمگین و حزین از روی فرح و کمال استبشار اقراص را بنظر انور گذرانیده شیخ و اصحاب تناول نمودند . بعداز آن‌معارف‌وصنادید استدعاء توجه آن‌ملاذ به‌شهر نمودند، به‌عزّ اجابت مقرون‌نگشته در قریهٔ مروس سعادت نزول ارزانی داشتند. چون ساحت آن موضع دلگشا ازفیض قدوم میمنت انجام آن‌حضرت مماثل وادی ایمن و با طور سینا توأم گشت از پرتو نور هدایت آن فروزندهٔ چراغ انجمن طریقت وارشاد محافل خواطر تاریك درونان ناقص معرفت روشنی یافته بـه‌دیدهٔ عیان مشاهدهٔ جمال تازه رویان شواهد کرامات می‌نمودند و به‌چشم باطن [۴۳ ب] در چهرهٔ عرایس حجلهٔ حقایق می‌نگریستندو ساکنان آن‌ولایت به‌قدم‌ارادت‌همه روزه درخدمت شریفش حاضر می‌شدند. یکی از قضاةبه‌ارادهٔ استفاضه‌انوارمشکوة ولایت عزیمت زیارت آن‌سرحلقهٔ سالکان مسالك طریقت نمود . در اثنای طریق ابلیس نفس امّاره آغاز وسوسه نمود که مردی که مردمك دیده اش از مشاهدهٔ سواد خط وخال بری بوده باشد چگونه به‌اداء فرایض وسنن مواظبت می‌نماید. چون به‌شرف بساط‌بوسی جناب‌ارشاد پناه فایض شدصورت اندیشه‌اش در مرآت خاطـر حقایق نما که محل تجلّیّات صور غیبی است انعکـاس یافته فرمودند که قاضی می‌خواهم که دوگانه بگزارم[1] وتو احتیاط صحت وبطلان آن نمایی . چون حضرت شیخ در ظاهر مشغول وضو و درباطن متوجه شستن‌صفحهٔ دل تاریکدلان گردید به‌تغسیل‌هرعضوی که می‌پرداخت عرق انفعال‌مانند رودآب از همـان عضو آن‌غریق بحر نـدامت روان می گشت . بعد ازتغسیل جسد و تطهیر قلب به گفتن اذان و اقامت پرداخته‌برقاضی کمال برهان وحجت اقامت نمود . از صدای تکبیرة الاحرام آن‌موّحد پاك‌اعتقاد غلغلهٔ تکبیر قدسیان به گوش هوش آن محروم نشاء سروش رسیده ارکان ثبات‌وقرارش متزلزل شده عمامه از سر بینداخت [۴۴ الف] و بیخود گشته در گوشه‌ای بیفتاد.

---

۱ اصل : دو گونه بگذارم

چون آن جناب ازنمازفارغ گردیده قاضی‌رابدان‌حال دید دستارخاصه که شرف‌قرب مفارق فلك سایش یافته بود برفرق افتخار قاضی نهاد و آن تبرك تا درشهور سنۀ[1] در بلدۀ ابرقوه در مزارمتبرك شیخ ربانی شیخ عبدالله محفوظ و مضبوط بود .

و نیز در همان نسخۀ شریفه مسطوراست که چون‌مدت سکون آن‌قدسی‌نفس درقریۀ مروس متمادی شد ازازدحام خلایق‌خاطرمقدس‌مایل به‌انزوا گشته به‌حاجی فخرالدین فرمودند که خانه تعیین نمای‌تا یك اربعین در آنجا منزوی گردیم ، و در حجره را به‌خشت و گل مسدود ساز تا راه دخول و خروج انسداد یابد . قاضی عرض نمود که درین صورت چگونه اکل وشرب میسر می گردد . فرمودند که هر روز هشت عدد مغز بادام. و حسب الاشاره حاجی‌فخرالدین سیصد و بیست عددمغز بادام حاضر ساخت . و آن مربع نشین خلوتخانۀ عرفان داخل خلوتخانه شده راه دخول و خروج مسدود ساختند . قطب محیط تجرید مرکزوار قدم دردایرۀ تفرید نهاد و به‌صیقل سلوك نقوش علایق و عوایق از صفحۀ خاطر زدوده به تصفیۀ باطن و تزکیۀ نفس و تجلیۀ قلب و تخلیۀ ضمیر پرداخت . بعد از انقضاء مدت وعدۀ مواصلت قاضی با هفتاد نفر از اصحاب ومتابعان به‌عزم تقبیل آستان‌هدایت‌ بنیان به‌در معبد آن مسافر اقلیم تجرّد شتافته در خلوت سرارا [٤٤ ب] مفتوح ساختند و دری ازگلشن ریاض فیض برروی دیدۀ آگاه دلان گشودند . دیدند که هفقاد و یك عدد مغزبادام مانده، به‌عدد جمعی که درخدمت‌قاضی حاضر شده بودند در میانه قسمت نمودند واین کرامت نیز باعث مزید رسوخ عقیدت همگنان گشت.

و هم در رسالۀ شیخ زین الد[ین] علی بنیمان علیه الرحمه منقول است که حضرت کرامت دستگاه شیخ دادامحمد در فیروزان اصفهان بود. اتفاقاً رئیس آن موضع متوفی شده ازوی دوپسر مانده بود وبه‌جهت اسباب واموال و املاك ومنصب پدر فیمابین ایشان به‌نزاع و جدال انجامید . اصحاب صلاح خیال بستند که آن دو جاهل را به خدمت آن پیرکامل باید برد، شاید به صیقل‌نصیحت سریع الاثر آن

---

۱ ـ در اصل : سفید است

جناب غبار کدورت از صفحات مرآت قلوبشان زدوده گردد . قبل از اظهار قوم حضرت شیخ بزرگوار به‌فراست بدانست و فرمود امروز ایشان‌را در مجلس ما راه نیست. روز دیگر که اصحاب سعادت فرجام به دولت ملازمت مفتخر شدند حضرت شیخ فرمود که پسران رئیس را طلب کنید. چون به‌دولت پای‌بوس سرافراز گشتند جناب ارشاد پناه فرمود که برادران با هم صلح نموده خصومت ونزاع مکنید، یکی پیشوای‌موضع باشید ویکی متابعت نمائید تا بواسطهٔ تفرقهٔ شما این جمع پریشان نباشند [٤٥ الف] واز ترکهٔ پدر به کم وبیش بایکدیگر مضایقه مکنید که صلاح دارین و فلاح منزلین شما درینست ونجاح اصحاب ورعایت رعیت باین معنی‌قرین.

برادر بزرگ گفت پدرمرا کدخدا کرده و مال بسیار به‌من انعام فرموده به همان قانعم ودیگر احتیاج نیست، آنچه مانده برادر کوچك متصرف شود و هم او به‌امر ریاست قیام نماید . چنانکه در ایام حیات والد من‌هرروز به‌سلام پدر می‌رفتم تصورمی کنم که ربقهٔ حیاتش انقطاع‌نیافته‌به‌همان قاعده ودستوربه خانهٔ پدری رفته برادر عزیز خود راهم ملازمت می کنم ، چه حطام دنیوی را بقایی مقدر نیست و از سلام بزرگ بر کوچك خطایی مقررنی. من که به‌سن ازو بزرگترم اگر غیر از این کنم لایق برادری و مروت نباشد .

برادر کوچك گفت برادر بزرگی می کند و کمال‌خود می‌نماید، فاما تاپدر زنده بود بنده در امر ریاست دخیل نبودم . برادربزرگ به منزلهٔ پدر است به مهم ریاست قیام نماید و چنانچه من به خدمت پدر اقدام می‌نمودم به ملازمت او تقصیر نخواهم کردو موجب مفاخرت‌و مباهات‌می‌دانم.اصحاب و رعایا رااز آن دفع جدل و رفع‌مضرت‌نفع مسرت‌حاصل آمد. خادم‌ازحضرت‌سلطان سؤال کرد که‌چه‌حکمت بود امتناع‌اول روز[٤٥ب] وامروزطلب داشتن‌ودردل هیچ یك‌ازین دو اثر کدورت نمانده و صفائی بدین‌مرتبه حاصل شده. فرمود روز اول در خاطرم خطور کرد که

مبادا غباری از کسی در ضمیرم باشد و سخنی که در حق ایشان بگویم قبول نیابد. اول با حضرت عزت تعالی مناجات کردم و آن حضرت [را] که احکم‌الحاکمین است بر خود گواه گرفتم که فردای قیامت بنده‌را با هیچ آفریده‌بحثی نیست و بر هیچکس حقی نی. هر کس هرچه کرده یا بکند ازایذاء و آزار و ظلم‌به‌صدق اورا حلال کردم، ازین سبب نصیحت مؤثر افتاد، **نظم:**

در حق کسی که صد بدی با ما کرد
گر دست دهد هزار نیکی بکنم

بدان‌ای‌عزیز که صیت کمالات و کرامات سلطان ولایت دستگاه از شرق به‌غرب‌رسیده وخوان نعمت‌الوانش برروی فقراومساکین کشیده، هر که به‌اخلاص روی ارادت به‌عتبهٔ علیه‌اش آورد از محنت دارین خلاصی یافت و هر که گردن از متابعت آن حضرت واولاد عظام ومریدانش پیچید دیگر سرامید برنیافت، **بیت:**

هر که خاك مرقد پاك توتاج سرنساخت
دست برسر برد تا دستار جوید سر نیافت

لاجرم سلاطین جم‌آیین وخواقین بهرام تمکین وامراء اخلاص قرین [۴۶ الف] واشراف و اعیان ممالك ایران وتوران حلقهٔ ارادت‌آن حضرت‌در گوش جان جای داده ربقهٔ اطاعتش بردوش‌اخلاص گرفته‌قری و مزارع ومستغلات[1] بیشمار که از حیطهٔ ضبط مستوفیان عطارد نشان بیرونست بر مزار فایض الانوار سلطان‌المشایخ واولاد امجاد و مریدان‌آن حضرت وقف نموده مدارس و خوانق و مساجد ساخته و پرداخته به جهت سر کار هر یك مبلغی کرامند تعیین و آشخانه‌ها و دارالضیافه مرتب داشتند، مقررفرموده‌اند که وظیفهٔ سالیانه علما وطلبه و راتبهٔ هر روزهٔ فقرا و غربا و درویشان و مستحقان از حاصل آنها سرانجام و مرتب گردد و مدارس به وجود شریف علماء دانشور و فضلاء فضیلت سمر و طلبهٔ توفیق اثر رواج ورونق داشته به افاده واستفاده قیام و اقدام نمایند وتا مدتی به سعی و اهتمام عالی جناب مغفرت ایاب شیخ الاسلام اعظم سعید خلف الاولیاء الحمید **امیرشیخ**

۱ـ اصل : مستقلات

[۴۶ب] **دادایی** وحضرت سیادت‌منقبت وغفران پناه‌سلالة الاولیا الواصل‌الی رحمةالله **امیرسطان‌احمدا** که از اعاظم اولاد امجاد سلطان المحققین وافتخار المدققین شیخ تقی الـدین دادا محمدا علیـه الرحمه والغفران‌اند به شروط مقرر صرف گشته سر کارات در کمال نسق و رونق بوده و روزبه‌روز موقوفات مزبور در تزاید.

درین اوقات‌بنا برجهاتی که خامهٔ فصاحت قرین را یارای اظهار وبیان کشف گفتار حقایق آن نیست عمارات روی به خرابی آورده و چراغ مساجـد خاموش گشته و مدارس از مفارقت علما و طلبه خاك ادبار بر مفارق خویش پاشیده و دود حسرت از روزنهٔ دماغ آشخانه‌ها متصاعد گردیده‌و رسم راتبه وصادر ووارد ازخوانق ومزارات متبر که برافتاده وبنا براقتضای حکمت الهی تا غایت هیچ صاحب دولتی را توفیق رفیق نگشته که در باب تعمیر ومعموری و آبادانی آن سر کار سعی‌نماید. انشاءالله تعالی من بعد به یمن [۴۷ الف] کمـال معدلت و نصفت خاقان فریدون حشمت کیخسرو کیاست سکندر شوکت دارا پناه سلیمان بارگاه ، **نظم** :

شه کامران عدالت نهاد خدیو جهانگیر والا نژاد

ابواب این مراد بر روی امید اهل فضل و دانش برگشاید . والتوفیق من‌الله تعالی وهوالقادر علی مایشاء .

برضمیر منیر ارباب‌معارف وخاطر ازهر اصحاب عوارف واضح ولایح‌خواهد بود که حضرت سیادت منقبت افادت و افاضت پناه حقایق و معارف آگاه افتخار آل سیدالوری‌زبدهٔ گزیدگان «ؤیطهر کم تطهیراً» **شمسا میرزا محمد کاظما** ازطرف پدر نیك اخترسلالهٔ‌دودمان حضرت رسالت واخترنوربخش برج ولایت است، **شعر**:

ای نور سیادت از جبینت روشن
از طور تو ظاهر است اخلاق حسن

و از جانب والدهٔ ماجده خلف دودمان طاوس ریاض ارشاد و عندلیب حدایق رشاد مؤمل الاولیاء والاقطاب المستغنی باعتلاء جنابه عن الاطنـاب فی الالقاب مطلع انوار الهدی السلطان الشیخ تقی‌الحق والدین دادا محمدا است والحق طبع

کامل کیاست [۴۷ب] آن زبده وخلاصهٔ نبی وولی به وفورفضیلت موصوف وضمیر وافر فراستش به صفت نصفت معروف، آفتاب طالعش چون اقبال آفتاب بی‌زوال و کرایم اخلاقش مانند اخلاق کرام در مرتبهٔ کمال، **مثنوی** :

سپهر فضل و مهر اوج افضال
نهال مثمر گلزار اقبال

آثار تصفیهٔ باطن در ناصیهٔ خجسته میامنش ظاهر و انوار تزکیهٔ نفس نفیس از مطلع جبین مبینش باهر، **نظم** :

نوری که جهان ز پرتوش بهره ور است
تابان ز فروغ روی خیرالبشر است

در حسن سیرت ونقاء سریرت‌دست‌پرورد عنایات سبحانی، و به جودت‌طبیعت و حدت قریحت جامع انواع فضایل‌نفسانی، ذهن سلیمش در ادراك اقسام علوم به درجهٔ کمال ترقی نموده و طبع مستقیمش در میدان اکتساب فنون قصب‌السبق از قضا ربوده، **رباعی** :

ای گشته کلامت از حقایق مخبر
از کلك تو اسرار دقایق ظاهر
ز الفاظ تو انوار معانی روشن
از خط تو نامهٔ فضایل فاخر

در سنهٔ ثمان و سبعین و الف‌دست عنایت بخشندهٔ بی منت زمام اختیارتولیت سرکار فیض‌آثار سلطان المحققین به حسب ارث شرعی به کف کفایت خدام قدوهٔ سادات عالی مقام نهاد. بنا برآن آن حضرت ازدارالسلطنهٔ اصفهان عنان توجه به خطهٔ‌یزد انعطاف فرموده دراهرستان‌جنت‌نشان در باغی که معمار همت عالی‌نهمتش عمارت فرموده بود رحل اقامت گسترد. همواره خوان خلق و احسان بر روی روزگار فروماندگان و فقرا و درویشان گشاده زنگ زدای دل متقیان می گردد. [۴۸ الف] و در اوایل سنهٔ تسع و سبعین و الف عنایت بی غایت حضرت سبحانی

نسبت به اولاد مصطفوی در تزاید آمــده از مطلع مراد کوکب سعادت اثر بلکــه آفتاب نور گستر ازافق سیادت‌طلوع نمود، اعنی سرو گلزارنیکو اختری وشکوفهٔ باغ مرتضوی **میرزا جمال‌الدین محمد** در ساعتی‌محمود به‌طالعی مسعود از کتم عدم قدم به عرصهٔ عالم نهاد و چشم والد بزرگوار به جمال قرةالعین روشنی پذیرفت و زبان زمان ندای این مقال به گوش هوش‌آن حضرت رسانید ، **مصراع** :

دلت هر دم به‌فرزندی دگر شاد

امیدواری به‌کمال کرم باری‌آنکه، **مصراع:**

تا جهان را بقا بود ممکن

آن قدوهٔ اولاد سیدالمرسلین مقرون به حصول انواع امالی وامانی درغایت کامرانی روزگار خجسته آثار گذراند وآن مولود خجسته مسعود در خدمت والد عالی‌مقدار بر مدارج دانش ترقی‌نماید، بمنه و کرمه .

حضرت فلك بسطت آسمان رفعت شهباز هوای هدایت و عنقای قاف قربت و سیمرغ اوج وحدت و عندلیب حدایق ارشاد الهادی‌الی منهج الحق و طریق‌الصواب سلطان حاجی نجم‌الدین محمودشاه قدس‌الله روحه

آن ملك قدری که او ازبحرو برّ وشرق وغرب
عالمی هستند بر خوان عطایش میهمان
تا به اسم او نباشد خانقاه از هر دیار
چرخ نیلی‌پوش هستش‌مفردی ازخادمان
سایهٔ اولاد او هم اولیا هم اتقیا
هم مریدان رامحب هم‌مخلصان رامهربان
هم ولایت هم هدایت هم عطا و هم کرم
از کمال مکرمت او را مقیم آستان

ذوالجلالا بی زوالا کردگارا قادرا
روح ایشان‌رامدام ازحضرت‌روحی‌رسان

مقصود از جمع این کلمات و ضبط قراین ابیات که عارفان‌را مونس جان و صلحا را روح روانست آنست که‌آن حضرت از عواطف وهّـاب بی منت وفیاض بی ضنت به مواهب عالیهٔ منیعه ومراتب عالیهٔ رفیعه اختصاصی تمام دارد واز منظوران [٤٨ب] انظار عواطف سبحانی‌وملحوظان لواحظ ربانی بوده انوارتجلیات درخلقت میمونش ظاهر وباهر ودرسیمای‌همایونش‌ساطع و لامع و انشراح صدر به مرتبه‌ای داشت و به‌مثابه ای‌رسانیده بود که از بسیار امور گذشته و خطور آینده اخبار می‌فرمود . وآنچه من حیث الشرع بروی‌واجب‌بوده و از تعلیم‌آن ناگزیر برلوح رای انورش‌نقش کرده ونموده لاجرم ملوك و سلاطین جهان واشراف و اعیان‌انسان از روی خلوص نیت منطقهٔ ارادتش برمیان جان بسته‌اند. درزمان حیات به‌ملازمت خدامش مباهات و بعد از رحلت به زیارت روضهٔ مطهره و مرقد منوره‌اش کامیاب مطالب دوجهانی می گردند.

نُقلـ فضلاء دانشور وسخنوران بلاغت‌گستر در کتب متعدده به‌نقل معتبره مرقوم نموده‌اند که یکی از ملوك روم را پسری بود وحاشا عن‌المؤمنین علت‌برص او را طاری شده بود و در آن اوان کرامات و خوارق عادات سلطان اولیا در جهان اشتهار یافته بود. یکی از مریدان [٤٩الف] آن‌حضرت را در آن ملك عبور افتادو دستارچهٔ نشان آن جناب در سرداشت . پادشاهزاده آن شخص را دیده از حقیقت استفسار نمود و حال بیمـاری خود را با او در میان نهاد . مرید صادق گفت دفع رنج ورفع مرض تو به دعای **سلطان حاجی محمودشاه** خواهد بود . پادشاه‌زاده پرسید در کجا دولت خدمت‌سلطان درتوان‌یافت. گفت در بُندرآباد یزد . شاهزاده به‌خدمت پدر رفت و کیفیت ماجرا تقریرنمود وگفت به‌طبیب می‌روم . پدر گفت هرجا طبیبی هست به‌جهت تو طلب کنم . پسر گفت این طبیب خود نیاید . قیصر فرمودچگونه‌میتوان که لشکری‌را درخدمت توبدان‌ملك‌فرستاد. جوان گفت‌جایی

که عرض حال عجز بود کثرت جنود و غلبهٔ جیوش به کارنیاید،از راه مسکنت و طریق‌مذلت احرام خدمت‌ولی باسعادت‌می‌بندم وپیاده‌به‌حضرت اومی‌شتابم . عاقبت با یکنفر ملازم وسه سر اسب احرام عتبهٔ علیهٔ آن حضرت بست و بعد از قطع‌منازل وطی‌مراحل درسرراه‌ندوشن بسه فرسخی‌بندرآباد رسیدند. مقارن‌آن‌شخصی آمده گفت حضرت سلطان حاجی نجم الدین محمود شاه می‌فرماید به تعجیل آمده در آنجا توقف مکنید . شاهزاده فرمود سلطان حال ما از کجا دانست . آن شخص گفت که هرگاه سلطان برحال شما اطلاع ندارد و نمی‌داند که ازکجا می‌آئیدو کی به‌این‌مکان رسیده‌اید چرا می‌آمدید . قیصرزاده با رفقا همراه آن شخص شده به‌مزرعه‌ای که‌مشهور بندروك ودر حوالی‌بندرآباد واقع است آمدند. آن‌شخص گفت سلطان می‌فرماید در اینجا برهنه گشته غسلی بجا آر و همچنان ایستاده باش تا آهویی بیاید وسر تا قدم ترا نظر کند . پادشاه‌زاده باخود اندیشید که درین صحرا آهو از کجا خواهد آمد . مرد صاحب خبر گفت تو غسل کن که آهو می‌رسد . چون پادشاه‌زاده از غسل فارغ شدآهویی پیدا شده نظربه‌جانب اوانداخت، به‌قدرت کاملهٔ حی قدیر علامات برص از بدن‌پادشاه زاده برطرف گردید [۵۰ الف] و صحتی کامل روی نمود. باز آن‌مرد گفت سلطان می‌فرماید که‌آمدن‌شما به‌موضع بندرآبادمصلحت‌نیست، به‌موضعی که‌مشهوراست به«باغ عیسی» فرود آیید . حسب‌الاشاره بدان موضع نزول نمودند . حضرت سلطان حاجی نجم الدین محمود شاه تشریف فرمود وتفقد نمود و ماحضری انعام کرد و گفت زمانی استراحت کنید که مادر و پدر انتظار می کشند . پادشاه زاده فرمود تاحیات باقیست از جملهٔ خادمان و غلامان بوده کمر خدمت بر میان جان خواهم بست و از ملازمت شریفت دوری اختیار نخواهم کرد . سلطان مبالغه فرمود که در حالت بیماری از دیار خود بیرون آمده و خاطر والدین تو متعلق است ، مراجعت باید نمود . آن روز وبعضی ازشب توقف کردند . چون وقت شبگیر در رسید سلطان اولیا شاه زاده را سوار کرد و پیاده در رکاب او روان شد. شاه زاده چندانکه التماس ومبالغه نمود که‌آن‌حضرت سوار شود و یا بازگردد راضی‌نشد و پادشاه زاده‌را به‌حکایات مشغول داشت تابعضی

راه رفتند. آنگاه فرمود اگر صبحگاه آواز نقاره و طبل بشنوید [۵۰ ب]خوف مکنید و پادشاه‌زاده را دعا نموده باز گشت. ایشان همچنان می‌رفتند تا وقتی که شهسوار عظیم‌القدر آفتاب بیرق زرنگار افراخته از دردروازهٔ افق شهرستان آسمان درآمد. سوادشهری که وطن‌مألوف ومسکن معهود ایشان بودبه‌نظردرآوردند و آواز نقاره و طبل و دهل استماع نمودند. چون داخل بارگـاه قیصر شده چشم پـادشاه روم برجمال قرةالعین[۱] افتاد فرمود چرا اراده که کرده بودی به تقدیم نرسانیده بازگشتی. پسر گفت رفتیم و شرف خدمت دریافته صحت یافتیم و آمدیم. قیصر ازسخن شاهزاده متعجب شده گفت در روزی که ارادهٔ آن ولایت نمودی اگرمانند فلك الافلاك از حرکت نیاسوده بودی یحتمل کـه درین روزها به‌ولایت یـزد که انتهای بلاد عراقست می‌رسیدی. پسر حقیقت رفتن ورسیدن وشفا یافتن وبازگشتن چنانچه بود به‌عرض رسانید. پادشاه از استماع آن امر غریب اخلاصی کامل به‌خدام آستان ملایك آشیان سلطان بهمرسانیده مقرر فـرمود تا چهارده خانقاه بر چهـارده شهر ازاطراف ولایت روم به‌اسم حضرت سلطان مشایخ‌ساخته اطعام به‌جهت[۵۱الف] فقرا و مساکین تعیین فرمود و معتمدی با تحف و هدایا به خدمت آن‌جناب ارسال نموده اظهار ارادت و اخلاص و مریدی عرضه داشت کرد.

نقلـ محمدبن‌حسن‌بن‌حسین‌بن علی‌الشریف که ازعلمای کباراست درتذکرهٔ شیخ کرامت دثار شیخ زین‌الدین علی‌بنیمان‌مرقوم خامهٔ بلاغت نشان گردانیده که حسین ابراهیم بیداخویدی چنین نقل کرده که در وقتی که در موضع بندرآباد به‌خدمت حضرت سلطان حاجی نجم‌الدین محمود شاه می‌بودم روزی آن حضرت فرمود ای حسین بیا تا به صحرا رویم. در خدمت آن جناب متوجه شدم. چون مقدار یك‌دو فرسخ درمیان ریگ برفتیم، فرمود درهمینجا بنشین تامن بازگردم. بعد از آنکه چند قدمی رفت دیدم از هوا دو مرغ نزد سلطان آمدند. چون‌خوب نظر کردم دو مرد بودند و با هم سخنی و بحثی داشتند. بعد ازساعتی پرواز کرده از نظر غایب شدند. سلطان باز گشت. خواستم از آن حال غریب و عجیب سؤال

۱ ـ اصل: قرت العین

کنم ، شرم داشتم. آن‌جناب فرمود بسیار می‌خواهی از سرّ این امر اطلاع یابی ؟ گفتم بلی . فرمود دو شیخ بودند و با هم گفتگویی داشتند . حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه و آله و سلم [۵۱ ب] جواب ایشان به‌من رجوع فرموده بودند .

منقول ومشهور است که یکی لولی در راهی می‌رفت و کمانچه می‌نواخت. صدای غریب از آن به‌مسامع علیهٔ حضرت سلطان العرفا حاجی نجم‌الدین محمود شاه آمد و حالی عجیب ظاهر شد و به‌غایت خوشوقت گشت . در آن زمان عالی‌جناب ولایت مآب شیخ زین الدین علی بنیمان حاضر بود . سلطان در اثنای جذبه از لولی پرسید که چه میخواهی ؟ کمانچه‌ای گفت دراز گوشی دارم پاره‌ای کاه می‌خواهم و به جهت صرف معاش مقداری ذرت . عالیجناب شیخ زین الدین علی گفت ای سلطان صورت و معنی آنچه به خاطر مبارك رسیده که به کمانچه سرای انعام فرمایی به علی بنیمان بخشش کن که آنچه او خواست این فقیر به‌او دهد. سلطان حاجی محمود شاه فرمود گنج توفیق یافتی که قابلی نه کابلی . بدان ای محقق که‌محققان‌راهرصدایی که‌به گوش‌می‌رسدضمیمهٔ کشف‌حقایق وموجب ازدیاد دقایق می‌شود و ارواحشان به‌ترقی عالم علوِی فایز و فایق و مقلدان مقتدی را که میلان خواطرجز به‌لذات‌نفسانی وراحات ابدانی نیست از نغم‌نعم به‌التذاذ نفس‌اماره طالب و راغب اند سبحان الله در یك جمال [۵۲ الف] هر باصره را علیحده اثری و از هر مثال هر سامعه راخبری، بیت:

این طرفه که‌ازیك خم، هریك ز میی مستند
وین طرفه که از یك ره، در هرقدمی خاری

عالیجناب بابا شیخ علی بیداخویدی فرموده که یك نوبت سلطان اکابراولیا سلطان حاجی محمود شاه فرمود که ای علی بنیمان با هوی[1] و هوس چه‌می کنی. گفتم به‌زحمت ازخود دفع می کنم. آن حضرت دو انار به‌من عطا کرد و گفت‌یکی هوی[1] ویکی‌هوسست ، بخور تاتمام دفع ورفع شود. چون تناول کردم به قدرت الله

۱ ــ اصل : هوا

تعالی تمام مرفوع و مدفوع گردید.

وفور کرامات و خوارق عادات وفضایل و کمالات آن حضرت به‌مثابتی‌بوده که اگر از هزار یکی و ازبسیار اندکی در معرض افشا و انشا آید اذهان و افکار اولی‌الابصار از احصاء و ادراك طول آن متحیر مانند و این مختصر گنجایش شرح آن نیاورد. لاجرم خامهٔ مشکین عمامه سر به جیب تفکر فرو برده زبان در کام کشید و باز عتابانه با سینهٔ چاك زبان گشاد و از اشك خونین صفحهٔ رخساره را رنگین ساخته چنین ادا نمود که چون شهباز بلند پرواز روح کثیرالفتوح سلطان‌المشایخ عالم ازین نشیمن فانی ملول گردیده عازم ریاض [۵۲ ب] رضوان گشت وبه‌جانب اعلا علیین طیران نمود حسب الوصیت در بقعهٔ شریفهٔ بندرآباد مدفون گشت. الحال آن مکان متبرك قبلهٔ دعوات و کعبهٔ حاجات خاص وعام است. اکابر واصاغر و مقیم ومسافر بدین بقعهٔ منوره تبرّك و تیمن می‌جویند. واولاد امجادآن حضرت خصوصاً عالیجناب معالی مآب شیخ الاسلام ممالك عجم هادی قاطبهٔ امم سلطان شمس‌الحق والدین دادا محمد واعظم المشایخ والاکابر برهان الملة والدین امیر شیخ دادایی که از اولاد ذکور و حضرت سیادت منقبت غفران پناه الواصل الی رحمة الله الملك الصمد میر سلطان احمد که زبده و خلاصهٔ اولاد آن حضرت بود معمار همت عالی نهمتشان مزار منور و خانقاه مطهر و مسجد رفیع‌الارتفاع در اطراف‌وجوانب مرقد آن‌حضرت ساخته و پرداخته‌اند. و از جملهٔ ابنیهٔ رفیعه و عمارات منیعه مدرسهٔ عالی است و الحق آن مدرسه به وضع غریب و طرح بدیع ساخته شده، طاق سپهر آسایش در معمورهٔ جهان جفت ندارد وایوان فلك فرسایش در مطمورهٔ خاك نظیر آن نیامده و هوای فضای روح افزایش لطیف‌تر از نسیم‌جنان و هشت صفهٔ اطرافش [۵۳ الف] از غایت تکلف و تزیین غیرت هشت بهشت رضوان، اززمزمهٔ قراءت حفاظ فصاحت‌شعارش‌معتکفان عالم بالا مبتهج‌ومسرور واز غلغلهٔ تسبیح و اذان مؤذنانش مسبحان ملاء اعلی بروح و حضور، نظم:

فرخنده بقعه‌ای و مبارك عمارتی
در نیکویی بدیع و به‌پاکیزگی سمر
با سقف او سپهر بلند است بی‌محل
باصحن او بهشت‌برین است‌بی‌خطر

بر ضمیرمنیر جمعی از اصحاب اعتقاد که به‌صیقل ریاضات ومجاهدت مصقل گشته و پرتو لمعات آفتاب اشراق الهی بر صفحهٔ سینهٔ ایشان تافته ظاهر و باهر خواهد بود که سلاطین ذوی الاقتدار و حضرات مشایخ ولایت شعار و اولاد امجاد با عز و اعتبار قری و مزارع و باغات و صحاری و حقابه و دکاکین و طواحین از بلده و بلوکات یزد و اصفهان و ابرقوه بر بقعهٔ شریفه و مزار منوره و خانقاه و مدرسهٔ سرکار سلطان المشایخ عالم شیخ تقی‌الدین دادا محمد و سرکار حضرت ولایت‌مرتبت کرامت‌منقبت‌سلطان‌المحققین‌سلطان حاجی‌نجم‌الدین محمودشاه‌وقف نموده‌اند و در «محلهٔ شیخ داد» و موضع بندرآباد واشکذرو عزآباد و بیده وعقداو هفتادرو اردکان خوانق و بقاع ساخته [۵۳ ب] املاك و رقبات بسیار برهریك وقف کرده اطعام به‌جهت‌فقرا ومساکین‌مرتب داشته‌اند وآن موقوفات‌را «موقوفات دادائیه» موسوم نموده‌اند . وموقوفات آن سرکارات به‌حدی رسیده بود که محاسب وهم از تفصیل و تعداد آن به عجز و قصور اعتراف داشته و دارد و با آنکه بسیاری از آن به تصرف اهل تغلب در آمده و مابقی خراب و بایر و ارحاصل افتاده درین تاریخ که چهار مرحله از سنهٔ ثمانین و الف هجریه هجرت کرده ازنقد و جنس‌هر ساله قریب به‌مبلغ هشتصد تومان تبریزی شاهی حاصل‌آن‌سرکارات می‌شود . و با وجود آنکه حضرت سیادت منقبت نجابت مرتبت افادت و افاضت رتبت حقایق و معارف‌آگاه خلف السادات العظام المشرف بطواف رکن والمقام نظاما میرزامحمد کاظمای دادایی زبده و خلاصهٔ اولاد امجاد سلطان المشایخ است و تولیت شرعی‌به خدام معظم الیه نسبت دارد عمال و مباشرین اوقاف‌آن‌سرکارات با برکات را ملك [۵٤ الف] طلق خود دانسته حصهٔ اناث را به علت مواجب و حق التصدی و رسومات متصرف می گردند و رسد ذکور را ارباب وظایف ابرام شعار به ضرب

تازیانه[و] شاقشانه و شلتاق بازیافت‌می کنند و بدین‌جهات عمارات روی به‌خرابی گذاشته و مزارات و مساجد از مفارقت حفاظ شیرین کلام و مؤذنان خوش‌الحان مهجور و مدارس از مصاحبت طلبهٔ علوم محروم مانده و آشخانه‌ها را دود حیرت از سر متصاعد گشته و فقرا و مساکین آوارهٔ دیار ناکامی گردیده‌اند . امید به‌کرم حضرت قادرمختار آنکه رشحات‌سحاب مکرمت خاقان کامکار افسردگیهای جهان بی‌آب ورنگ‌را طراوت‌ونظارت بخشد وچشمه‌سار دین ودولت به‌آبیاری مرحمتش تشنه لبان بادیهٔ ناکامی‌را سیراب امید سازد واز فیض فضل معدلتش غرفات مدارس رشك روضات هشت بهشت شودوبه‌دستیاری سیاستش دست متغلبه از تصرف مال‌وقف کوتاه گردد ، **رباعی**:

ای مفتخر از لطف تو شاهان جهان
[۵٤ب]احکام جهان مطاع توفتنه‌نشان
معمور ز تدبیر تو شد کشور دل
آباد ز رای روشنت عالم جان

درخلال این مقال‌ودر اثنای‌این‌حال ناگاه هاتف‌غیبی ندای این‌مقال‌بگوش هوش مسود اوراق رسانید که ، **مصراع** :

ای ز خدا غافل و از خویشتن

چه می گویی و چه می سرایی ، **شعر**:

پیر و جوان در خطر از کار تو
شهر و ده آزرده ز پیکار تو

نه تو مدتی بنابر حبّ جاه و دولت اختیار نظارت موقوفات خطهٔ یزد نموده پشت برمسند جلالت گذاشتی و از حال فقرا و درویشان غافل بودی و مال اوقاف بر خود مباح دانسته صرف اسباب و تجملات می‌نمودی تا زبردستی روزگار ابواب تفرقه و پراکندگی بر روی دولت تو گشاد و ابواب طریق حصول آمال و امانی انسداد یافته تا پای در وادی غربت و سرگردانی نهاده در حیرت‌آباد هند افتادی

و زبان زمانه ندای این ادا به گوش هوشت رسانید ، **نظم:**

هر دم صور تفرقهٔ گوناگون
آمد ز پس پــردهٔ تقدیر برون
جان گشت ز بسیاری اندوه زبون
دل نیز ز زخم غصه شد غرقه به‌خون

اکنون خود را ناصح امین تصور کــرده [۵۵ الف] آنچه بر زبان بنانت‌می‌آید بر صفحهٔ تقریر می‌نگاری و مضمون این بیت خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی به خاطر نمی‌آری ، **بیت:**

مرا که نیست ره و رسم لقمه پرهیزی
چــرا مذمت رنــد شرابخواره کنم

حاجی زین‌الدین علیشاه

مورخین بلاغت شعار در کتب معتبره روایت کرده‌اند که بخشندهٔ بی منت جهانبین‌حضرت شیخ تقی‌الدین دادا محمد را به‌جمال چهار قرة‌العین روشنایی داده بود که هریك در میدان ولایت گوی کرامت ربوده بودند .

نخستین سلطان المحققین **سلطان‌حاجی‌محمودشاه** است که مجملی ازاوصاف حمیده و کرامات پسندیدهٔ آن جناب رقمزدهٔ کلك بیان گشت .

و دیگری **حاجی‌زین‌الدین‌علیشاه** است کــه در ملازمت والد غفران مآب به سفر خیر اثــر بیت الله الحرام رفمه و در اثنای راه از قافله جــدا مانده بود و چندانکه طلب نمودند آن دُر گرانمایه‌را نیافتند . بعد از ده روز که به‌ذات العرق رسیدند در حالت احرام حاجی علیشاه در صحرا پیدا گشت برشیری سوار . اهل قافله از مشاهدهٔ آن امر غریب تعجب کنان پیش رفتند و از حال پرسیدند. فرمود چون راه گم کرده در بیابان تنها ماندم به‌خدمت حضرت [۵۵ ب] خضر نبی علی بنینا و علیه السلام رسیده ده روز در ملازمت آن حضرت بودم و به‌اشارهٔ راه‌نمایندهٔ فقیران بر شیر سوار گشته بدین مقام آمــدم . چون از شیر فرود آمد آن سبع

بازگشت .

و دیگری **حاجی ابوبکر شاه** بود ، و او را حالی عجیب بوده و با مردمان اختلاط و مجالست نمی‌کرد و از مافی‌الضمیر هر کس خبر می‌داد .

و خلف چهارم **سلطان حاجی محمدشاه** است که سلاطین آل مظفر غاشیهٔ مبارکش دردوش و حلقهٔ ارادتش در گوش داشتند ، و به‌یمن همت آن‌جناب موقوفات سرکار دادایی افزوده بقاع و مدارس و خوانق رونق تمام یافت . و به تفقد احوال عجزه و درویشان می‌پرداخت . اکابر و اهالی به ملازمت او مفتخر و مباهی می‌بودنـد . و چون به‌حسب تقدیر مفتح‌الابواب جناب ولایت‌مآب راعارضه‌ای دست داد که اطبا از معالجه و مداوای آن عاجز آمدند مرغ روح شریفش از تنگنای قفس قالب به فضای عالم ارواح طیران نمود .

[۵٦ الف] عالیجناب ولایت مآب هدایت قباب شیخ الاسلام بزرگوار شیخ زین‌الدین علی‌بن محمودبن بنیمان مشهور به بابا شیخ علی بیداخویدی

گر نبودی پرتو ارباب صدق و انتباه
کشتی عمر جهان گشتی به‌یك ساعت تباه
ورنبودی دولت تقوای اصحاب صلاح
قهرها نازل شدی بر مجرمان پر گناه
اولیا فضل‌اله‌اند ای برادر جهد کن
تا که‌یك لحظه نمانی غافل از فضل‌اله

علوّ منزلت وسموّ مرتبت و صیت کرامات وخوارق عادات عالی جناب ولایت‌مآب شیخ‌الشیوخ ایام ، مظهر سرّ ملك علام ، نقطهٔ دایرهٔ کشف حقایق ، **شعر:**

گوهر دریای وحدت عین اعیان زمان
کوکب افلاك عزت بی‌خلاف و بی گمان

شیخ‌الاسلام ممالك تاج دین حق علی
ابن محمود بنیمان ناشر امن و امان

از فروغ شمس و قمر اشهر و اظهرست و این ضعیف را حد آن نیست کـه از عهدهٔ بیان عشری از اعشار آن بیرون تواند آمد وراضی به آن هم نمیشد که صحایف این اوراق از ذکر احوال خیرمآل آن جناب خالی ماند . بنا بر آن از ارواح مقدسهٔ حضرات ائمهٔ معصومین صلوات‌الله وسلامه‌علیهم اجمعین استدعای همت نموده مجملی از آن کـه محمدبن حسن [٥٦ ب] بن حسین بن علی الشریف به اقلام صحت اثر در مؤلفات خود مرقوم خامهٔ بلاغت نشان گردانیده مبین می گردد ، بمنه و کرمه.

نقل است کـه چون مغفور مبرور مسعود نجم الدین محمود علیه الرحمة والمغفره من‌الله الودود که پدر نسبی عالیجناب ولایت‌مآب بود والدهٔ سعیدهٔ عفیفه‌اش غفرالله‌لها رابه نکاح در آورد ومواصلت واقع‌شده ماده خلقت میمون و نسبت همایون عالی جناب هدایت شعار از مستودع صلب نقل کرده در مستقر رحم قرار گرفت یك روز درویشی صاحب حال به‌رسم شی‌الله به‌در دولت‌سرای‌ایشان رفت. والدهٔ صالحه‌اش چنانچه رسم عفایف خیرات می باشد ماحضری بـه درویش رسانید . درویش سائل گفت ای عزیزه حضرت عزت‌جلت عظمته فرزندی بزرگ بشما حوالت فرموده ، زینهار حاضر باشید و از لقمهٔ شبهه‌اش نگاهدارید که دولتهای دو جهانی سرنوشت ویست . عزیزه که درج آن گوهر گرانمایه و برج اختر بلند پایه بود سمعاً و طاعتا گفته تقبل وتعهد نمود وبعد از آن ازهمه وجه به نوعی که توانست محافظت بجای آورد [٥٧الف]،و چون آن عاقبت محمود از کتم عدم قدم به‌صحرای وجود نهاد حضرت سلطان‌الاولیاء والاقطاب شیخ تقی الدین دادا محمد رفعه الله مکانه فی‌دارالسلام در موضوع محمدآباد میبد برنجم‌الدین محمود که پدر نسبی‌عالی‌جناب‌قدس‌سره بود التماس تشریف حضورحضرت شیخ بزرگوار کرد که به ضیافت برد . حضرت شیخ از راه کرم قدم در خانهٔ آن مرد عافبت محمود نهاد و فرمود

که ای محمود پسرت را بیاور . چون بیاورد و به نظر کیمیا خواص آن حضرت سرافرازشد طعام درمیان بود. طفل به سوی طعام‌دست دراز کرد. چون‌طعام حرارتی داشت دست مبارك شیخ علی متألم شده گریان گردید . حضرت شیخ‌دست‌مبارکش رابه‌دهان برد و بمکید تا وجع‌ساکن شدو پیشانی نورانیش را ببوسید و آن مقدمهٔ فتوحات بود ، چنانچه عالی جناب ولایت مآب همیشه فرمودی که‌بجهت آن همه کس دست مرا می بوسند که حضرت قطب الاقطاب ضریحهٔ دهان مبارك بدان رسانیده ومکیده واز آن وجه جبین من روشن ودرخشنده وتابنده است کـه‌حضرت قطب عالم اعلی درجته فی علیین مقبول و مقبل فرموده ، [۵۷ب] **نظم** :

هر که یك لحظه بیابد نظر اهل کمال
هردم افزون شودش مرتبهٔ جاه وجلال

بدان ای عزیز که بدایت حال عالی‌جناب قدس‌سره آن بود که چون والدان مغفوران و ابوان مرحومان او به حکم کریمهٔ « کل نفس ذائقة الموت » از دار فنا ارتحال به‌عالم بقا نمودند او را دو همشیره‌بوده و گوسفندی چند موروثی‌داشته‌اند. عالی‌جناب قدس‌سره فرموده که حضرت شیخ‌عالم‌وقطب الاقطاب امم شیخ تقی‌الدین دادا محمد از این نشیمن افنی به مقام « والاخرة خیرو ابقی » انتقال فرموده بود و مرا داعیهٔ ملازمت حضرت سلطان عرفا حاجی‌نجم‌الدین محمود شاه افاض‌الله‌انواره علیه بود و چنان واله بودم کـه گوسفندان را از جهت چرانیدن به‌صحرا بردمی و بداشتمی وخود در مقابل بندرآباد نگریستمی ویك‌دم نبودی که زار زارنگریستمی. روزی با خواهران گفتم شما گوسفندان را متصرف شوید ومرا رخصت دهید تا به ملازمت سلطان حاجی‌محمود شاه روم که کار دنیی‌وعقبی‌مرا درآن‌جا ترقی خواهد بود . وخواهران گفتند اگررغبتی و داعیه داری حالیااظهارنمی‌باید کرد و به‌حال خود ومامشغول‌می‌باید بود. عالی جناب‌مشارالیه‌را ازمنع ایشان [۵۸ الف] شوق و شعف ازدیاد می‌یافت. چرا که گفته‌اند، **شعر** :

عشقش‌به‌قول‌مدعی پنهان‌نشاید داشتن
سرچشمهٔ‌خورشیدرانتوان به‌خاك انباشتن

اوبامن ومن‌با غمش‌خو کرده‌ایم‌ای مدعی
لطفی بباید کردن ومارا بهم بگذاشتن

خواهران سخنی بگفتند که مخالف عقل ومناقض شرع بود و بغیر اختیار از لفظ ایشان صادر شد. عالی جناب قدس سره فرمود آتش غیرت شعله زد و باد بی‌نیازی به‌وزیدن‌در آمد وبه‌یك هفته هردو به‌عالم آخرت رفته‌بخاکشان سپردم و با اغنام به ملازمت سلطان اکابر اولیا **حاجی نجم الدین محمود شاه** مشرف شدم. آن حضرت عمدة السالکین **شیخ‌ضیاءالدین یوسف** چوپان طلب را فرمود و گفت پدر بزرگوارما نورالله مرقده‌این‌پسررا نظر فرموده است و آنچه حضرت عزت جل‌عظمته بمن‌حواله فرمود نصیبی باوداده‌ام، مصاحب توباشدوخدمت تو بکند وتوهم اورانظر فرما. مدتی باشیخ ضیاءالدین یوسف بودم روزی در صحرائی‌تلی بود وشیخ یوسف در بالای آن‌تل‌مرا به‌جانب خود خواند وبه‌قدر یك گز ریسمان بمن بخشش فرمود وگفت که این سررشته است که [۵۸ ب] بدست توداده شد. درلحظه بقدرت‌کاملهٔ ربانی دل من گشاد و کارم نوع دیگر گشت وآن قطرات عبرات که در ابتداء حال از دیده‌ها باران می‌شد ضایع نماند ونافع آمد، **نظم** :

هر کرا باشد به‌دولتهای جاوید اشتیاق
اول آب‌دیده سازد تحفه از راه وفاق
ناله‌اش آید بریدو گریه‌اش باشد شفیع
تا مگر این مقصد اعلی نماید اتفاق
هر که دراین ره‌ندارد آه‌سردواشك گرم
کی‌میسرمی‌شوداورا خلاص ازافتراق

از عالی جناب هدایت مآب شیخ زین الدین علی بن محمود منقولست که حضرت سلطان‌حاجی‌محمود شاه بعد ازوفات شیخ کامل واصل ضیاءالدین یوسف‌مرا به بیداخوید حواله کرده فرمود آن‌موضعی محقر[است]وآب شوروزمین شوره دارد به یمن مقدم تو معتبر وبا تزیین وآب شیرین خواهد شد. چون به‌آنجا رفته مدتی

بودم ملول گشته متوجه بندرآباد گشتم. حضرت سلطان حاجی محمود شاه را در واقعه دیدم که کتابی بدست من داد وفرمودبخوان . گفتم امیّ ام. گفت به من ده که بخوانم. کتاب از هم باز کرد وفرمود حق تعالی می‌فرماید که هر کس را که من کاری حوالت کنم [۵۹الف] دست در گردن آن باید کرد. بازگرد که حوالت تو آنجاست واراضی آن آباد و آب آن شیرین می‌شود، و فی‌الواقع ازمیان برکات آن حضرت یوماً فیوماً این معنی متضاعف واین‌صورت متزاید می گردد، **شعر** :

هر آن زمین که بود شوره زار اول‌حال
به‌آب تربیت اولیا شود شیرین
وگر به بی‌خبری التفات فرمایند
دلش تمام منور شود به‌نور یقین
هر آن فتاده که یابد نظر زاهل الله
رسد مراتب او تا به اوج علیین

نقل است که روزی جناب ولایت پناه جایی به جهت گوسفندان می‌ساخت و حضرت سلطان حاجی‌محمود شاه حاضر بود. اتفاقاً سنگی بردست مبارك شیخ علی آمد و خون روان شد. حضرت سلطان فرمود دست او را ببندید تا خون نیاید. مریدان گفتند چه حاجت، خود داند. حضرت‌سلطان فرمود که این دست را که‌شما می بینید چندان ببوسند و بر جهانبین گذارند که حضرت عزت جل جلاله حساب آن‌داند، **بیت** :

سرفرازان کزارادت‌دست اوبوسیده‌اند
پایهٔ ایشان گذشته از سپهر زرنگار

بدان ای درویش که آن عالی جناب [۵۹ ب] در زمان صغر سن ملازم و مصاحب اخلاص‌الاولیاضیاءالدین‌یوسف شبان علیه‌الرحمة والغفران به‌عمل چوپانی مشتغل بود. روزی به‌خانقاه متبرکهٔ بندراباد رفت که راتبی که به‌جهت اومقرر بود بستاند. دید که‌مردی‌بزرگ‌بر دکانچه‌ای که نزد خمرهٔ سقایهٔ عام بسته‌اند نشسته

و بخیه بر خرقه می‌زند . اثر بزرگی تمام و فربهی مالا کلام در وی مشاهده بود . به‌واسطۀضخامت بدن وجسامت جسم‌اندیشۀ عجیب وغریب در خاطرش خطور کرد. بعد از مراجعت چون به شیخ یوسف رسید ، شیخ یوسف درو نظر کرده نوری که همواره از بشرۀ مبشرۀ او احساس می کرد مختفی گشته بود . فرمود نقدی که به‌تو داده‌بودند چه کردی . در جواب گفت هیچ نکردم . شیخ یوسف فرمود راست بگو که تا رفتی و آمدی چه دیدی و کرا به نظردر آوردی ودر دل چه گذرانیدی. بعد از مبالغۀ بسیار در جواب گفت مردی برد کانچه در مطبخ دیدم نشسته به غایت بزرگ و فربه ، دروی نگاه کردم و چیزی به خاطرم گذشت . شیخ ضیاءالدین یوسف فرمود به تعجیل بازگرد که هنوز آنجاست ، چون برابر او رسی هیچ سخن مگوو‌به‌هر دوقدم برابرش‌بایست[۶۰الف] وهردو گوش‌خودبه‌دست بگیروانگشتان پایها بر سرهم نه و سرپیش‌انداز تا زمانی که ترا روان کند. عالیجناب ولایت مآب باز گشت نمود و به موجبی که شیخ بزرگوار ضیاءالدین یوسف فرمود به تقدیم رسانید . بعد از زمانی طویل آن بزرگ دنیا و آخرت فرمود: سبحان‌الله‌اکبرالله سبحانه و تعالی ؛ دولتی به کسی حواله فرمود به خدمت استادان و پیران چنین دانایش می‌فرستند وا گر عنایت ازلی قریب و رقیب بنده شد گاه باشد که یك گناه موجب چندین ترقی شود . القصه آن بزرگ صاحب کمال به‌مقتضی آیۀ «والکاظمین الغیظ و العافین عن‌الناس» بعد ازعفو به‌افاضت نظری کریمانه در خور بزرگی خویش اضافت احوال عالی‌جناب ولایت مآب قدس سره فرمود .

مشهور و معروفست که آن بزرگ حقیقی حضرت با نصرت صلاح العالمین وفلاح‌المسلمین خضرنبی علیه‌السلم والتحیة والاکرام بود که به آن صورت در آن مقام جلوه فرمود . و بعد ذلك مدتها آفتاب صفت [۶۰ ب] سایۀ عنایت بر مفارق رعایت جناب ولایت مآب می‌فرمود و آن جناب به خدمت مبارك آن حضرت سرافراز می گشت و بسیاری از خدام و ندما این‌معنی مشاهده نموده‌اند، **نظم:**

هر که ازخضر نظر یافت به عمری یك بار
پـادشاهـان جهانند گـدای در او
وانکـه زو یافته باشد نظر بی‌پایان
در علـوّ درجـه کس نبود همسر او
التفاتش نـه بـه دنیا بـود و نـی عقبی
زانـکه جز لطف الهی نبود در خـوز او

شیخ مغفور قطب الدین ابراهیم علیه‌الرحمه نقل کرده که روزی عالی‌جناب ولایت مآب فرمود که خانهٔ من دوازده در دارد. اگر یکی ببندند دیگری گشاده باشد. و مرا پوشش صد مرد هست. پرسیدم که مخدوما این دورمز که فرمودند چه معنی دارد؟ فرمود که صد کس‌از اولیاالله مرا نظر فرموده‌اند ودوازده کس از اولیا واقطاب که ازین عالم رحلت فرموده‌اندنقد ایشان به من حواله شده .

نقل‌است که عالیجناب بابا شیخ علی‌بنیمان مدت سی‌سال چوپانی گوسفندان مزار متبرکهٔ بندر آباد می‌نمود وهرگز میخی آهنین بر پا افزارنزد . همین کـه شیب آن مندرس شدی پاره بـر آن نهاده ، میخ چوبین بزدی جهت صرفـه و غبطهٔ خانقاه [٦١الف] و مزید کفایت فقر او ارباب استحقاق .

منقولست که آن جناب که کمر بستهٔ عبودیت حق بود محافظت گوسفندان خانقاه بندرآباد می کرد هرگز میان مبارك به فوطـه و ریسمان و غیره نبستی و نان با خود برنداشتی، قدری آرد جو در دامن کردی و احیاناً به جهت سدّ رمق اندکی تناول فرمودی .

ای درویش از رفعت‌درجات وعلوّ منازل آن جناب یکی آن بـود که مدت چهل‌سال که در بیداخوید مقام فرمود هرچند مریدان ومعتقدان به مبالغهٔ التماس نمودند که خانه از جهت شما بنا کنیم تا در خانهٔ دیگری توطن‌نباید نمود، فرمود کـه من مدةالعمر کار گل نکرده‌ام و نکنم و نفرموده و نفرمایم . عرض که در

مستقری که در ملکیتش متعلق بوده التفات وسکون ننموده، **شعر**:

کسی که خانهٔ دلها ازو بود معمور
درین جهان نکند رغبت عمارت گل
بنای دنیی دون کی ثبات خواهد داد
که هست سیل فنا را گذر بدان منزل
مکان اصلی عشاق عالـم علویست
جز آن‌مقام‌دگر گوشه‌هاست بی‌حاصل

نقل است از شیخ قطب‌الدین ابراهیم که روزی عالیجناب ولایت مآب بابا۔ شیخ علی فرمود ای ابراهیم امـروز هـزار بار و یك‌نوبت سورهٔ [٦١ ب] قل‌هوالله احد خواندم به نیت آنکه حق سبحانه و تعالی برادرترا **عمادالدین** پسری کرامت فرماید. من گفتم ای شیخ مطایبه‌می‌فرمایی، فرزندی که در رحم هشت ماهه شده باشد اگر پسر بوده خود پسر هست و اگـر دختر بوده چگونه این تغییر خواهد بود. در آن‌حالت دانهٔ‌چند زردالودر گوشه‌ای‌ریخته بود. فرمود ابراهیم آن چیست که در آن کنج ریخته. گفتم دانــهٔ تلخ زردالوست. فرمود قدری بیاور و به من ده. دانه[ای] چند بــه دست مبارکش دادم. زمانی نگاهداشت. بعد از آن فرمود بیا و بستان. چون آمده نظر کردم بادام دیدم به دست مبارك آن جناب. عجب ماندم و گفتم ای شیخ امروز لطفی و کرامتی فرمودی. گفت ای‌ابراهیم قادری که دانهٔ تلخ زردالو را در دست این ضعیف بادام شیرین تواند کرد دختر به‌دنیا نیامده را پسرتواند کرد. شیخ قطب‌الدین ابراهیم گفت مرا حالی عجب دست داد، رقت کنان در قدمش افتادم و گفتم از برای خـدا بفرما که این منزلت از کجا یافتی. گفت ای ابراهیم به عزت ذی‌الجلال که مدت هشتاد سال از فرمودهٔ حضرت عزت یك سرموی تجاوز نکردم تا اکنون الله سبحانه و تعالی آنچه‌رفع می کنم در اتمام آن انعام می‌فرماید، **بیت** :

[۶۲الف] بی‌ترش‌رویی بدل هر کس که شور عشق یافت
همتش زن مرد سازد تلخ ازو شیرین شود
ور بود ابرو ترش هر جا بود شیرینئی
تلخ گردد بروی و بیقدر وبی‌تمکین شود
از دعای اولیا گر دختری گردد پسر
نی‌عجب ازصدق‌اهل‌الله،دوصدچندین‌شود

ایضاً ازشیخ‌قطب‌الدین‌ابراهیم‌مرویست که فرمود روزی‌به خلوت عالی‌جناب ولایت مآب رفتم ، دیدم که کسوت مبارکش تر بود . گفتم ای شیخ چه حالتست که جامهٔ مبارك شما به آن می‌ماند که آبی بـه آن رسیده باشد . فرمود در فلان دریا در فلان موضع فلان کشتی‌غرق می‌شد ، مسلمانان که در آن کشتی بودند از خاندان حضرت شیخ عالـم تقی‌الدین دادا محمد مـدد طلب کردند و استغاثه نمودنـد . من رفتم و مدد حالی کردم و بـه عنایت الله تعالی بهراه آوردم و از غرقاب نجات یافتند ، **نظم:**

هر که شد مستغرق دریای وحدت یك‌نفس
یا بود ملاح بحر فکرت از چندین جهات
در جهان هرجا که باشد کشتیی ازبیم غرق
همت او آردش تا ساحل امن و نجات

ایضاً شیخ سعید قطب‌الدین ابراهیم علیه‌الرحمه نقل کرده که عورتی نابینا که درنابینایی چند فرزند زاده بود نزدجناب ولایت مآب آمده [۶۲ ب] التماس کرد که دعا کن تا چشمم بینا شود . آن جناب‌فرمود من‌بندهٔ ضعیفم،چگونه حق تعالی را امر توانم کرد که چشم نـابینا را بینا کند . آن عاجزه‌الحاح وشفاعت کرد و گفت اعتقاد این شکسته‌آنست که دعای تو مستجاب خواهد بود . شیخ دعا کرد. آن عورت به قدرت‌الله تعالی بینا گردید وباقی‌عمربه ملازمت‌آن جناب‌آمدی و از زمرهٔ صالحات شد ، **بیت :**

هر کرا روی دل بود به خدا
چون برآرد به صدق دست دعا
روشنایی جاودان یابد
دیده‌هائی که بوده نابینا

ایضاً

شیخ قطب‌الدین ابراهیم روایت کرده که جمعی از ناحیتی به‌زیارت عالی‌جناب ولایت مآب آمدند. آن جناب فرمود که به چه کار آمده [اید]. گفتند به زیارت خدام. فرمود کسی که عزم زیارت کند چرا غارتگر باشد و رو به یکی کرده فرمود تو در مسجد فلان موضع گیوهٔ کهنهٔ خود را گذاشته در عوض گیوهٔ نو برداشتی و در پای کرده به زیارت من آمدی. آن شخص گریان گشته تائب گردید.

روزی جمعی از ابرقوه به‌زیارت آن جناب می‌آمدند. یکی از آن جماعت به فالیز خربزه رسیده یك خربزه بی‌اجازت صاحب برداشت. چون به‌خدمت شیخ [۶۳ الف] سرافراز گشتند هر کس تبرکی که داشت به‌نظر رسانیده به درجهٔ قبول آمد. آن مرد خربزه که غارت کرده بود به نظر رسانید. شیخ قبول نکرده فرمود شرم نداشتی که به زیارت ما می‌آمدی و خربزهٔ دیگری را برای ما می‌آوری. آن شخص منفعل شده توبه نمود.

ایضاً

شیخ قطب‌الدین ابراهیم روایت نموده که شخصی از سخوید بیامد و دو نیمه گوشت گوسفند فربه جهت جناب شیخ بیاورد. من رفته به خدمت عرض نمودم. فرمود قبول نمی‌کنم که شخص مهمی دارد و به جهت آن آورده که سخنی در بارهٔ او بگویم و شایبهٔ رشوه دارد. ما اگر سخنی از برای خدا توانیم گفت می‌گوئیم، اما چیزی از او قبول نمی‌کنیم. شیخ ابراهیم گفت من باخود قرار دادم که اگر شیخ قبول نمی‌کند حاکمست، به جهت کارکنان بستانیم و بپزیم تا بخورند. بعد مقداری از آن پاره کرده در دیگ انداختم و چندانکه آتش در زیر آن افروختیم به حال

اول بود . دیگ را برداشتم کـه در تنور گذارم کـه تنور افروخته بود . با خود گفتم شیخ علی این چه مبالغه‌است که می کنی، تااین معنی به خاطرم خطور کرد . دیگ که در دست داشتم و در تنور می‌نهادم از گل بود شکسته شد [۶۳ ب] و آب و گوشت همه در تنوررفت وبخاری‌عظیم‌ازتنوربرآمد وهردودست‌وساعد من و اکثر بشره ازحرارت آن بسوخت. متألم و دردمند شدم و از غایت وجع‌دل بر مـوت نهادم . خبر به‌عالی‌جناب قدس سره بردند . آن جناب به‌رسم‌عیادت تشریف فرمود ونزد من‌نشسته گفت ای ابراهیم نگفتم که‌خیر گی‌مکن، وقدری‌آب دهان‌مبارك در روی ودستهای‌من بمالید، به عنایت الله سبحانه و تعالی به‌طرفةالعین‌آن الم به‌صحت مبدل گردید، **نظم:**

در دم از یارست و درمان نیز هم
دل فدای او شد و جان نیز هم
این که‌می گوید که‌آن خوشترزحسن
یار ما این دارد و آن نیز هم.

ایضا

شیخ قطب‌الدین ابراهیم علیه‌الرحمه نقل نموده که‌برادرم خواجه‌عمادالدین عزیمت سفر سمرقند و طـرف ماوراءالنهر داشت . به عزم زیارت به ملازمت جناب باباشیخ علی رفت. عالی‌جناب شیخ فرمود هر گاه که‌ترامهمی‌افتد آوازی‌به‌ما رسان. در وقت معاودت ازآبی که مشهوراست‌به‌آب آمویه گذشته‌به‌جانب خراسان می آمد. قضارا مرکبی که داشت با تمام اثقال واحمال به میان جنگلی رفت و گم گشت . مضطرب‌شده ناگاه‌به خاطرش‌آمد که[۶٤الف] عالی‌جناب‌شیخ دروقت‌وداع فرموده بود که هر گاه ترا مهمی پیش‌آید ما را به مدد طلب . بنابرآن استمداد همت ازآن عالیجناب نمود . در زمان گردی نمایان شد و از میان گرد مردی سواره بتاخت و از میان جنگل مرکب او را گـرفته بیاورد و بـه او رسانید . چون به ملازمت عالی‌جناب ولایت مآب رسید آن جناب فرمودعمادالدین‌دراز گوش گم کرده بودی ؟ عمادالدین گفت مخدوما در چنان وقتی فریاد رسی از جانب شما بود. شیخ فرمود

من مردی خسته حال که به دست دیگری‌طعام و آب تناول می کنم با اسب وسواری چه مدخل سازم ، این سرّها کــه از اسرارالله است فاش نباید کرد و بـا خود باید داشت ، **بیت** :

خاکساران جهان را به حقارت منگر

تو چه دانی که درین گرد سواری باشد

نقل است که در آن اوان که شاه محمودبن امیرمبارزالدین محمد مظفر تخت سلطنت عراق بـوجود او آرایش داشت بـه ارادهٔ تسخیر شیراز لشکری فراهم آورده متوجه آنجا گردید . شاه شجاع برادر او که فرمانفرمای ولایت فارس بود چنانچه در تواریخ مبسوطه مسطور است شکست یافته [٦٤ ب] متوجه ابرقوه شد واز آنجا احرام زیارت عالی‌جناب بابا شیخ علی بسته در مزرعـهٔ « اشتروك » به خدمت شیخ مشرف گردید و در پای آن جناب افتاده گفت که دشمنان مرا از خانهٔ خود بیرون کرده‌اند. شیخ فرمود که از همینجا متوجه کرمان شوو از آنجا عنان عزیمت به جانب دارالملك سلیمان علیه التحیة و الغفران منعطف ساز که ولایت فارس تعلق به‌تودارد . شاه عالم مطاع شاه شجاع گفت سیصد نفر در رکاب من حاضرانـد و در کرمان لشکرمخالف بسیار واز اطاعت من‌سر باز زده‌اند . فرمود که فرصت تراست و نشانه آنکه اول تیری که به جانب تو اندازند بی‌پیکان باشد . شاه شجاع خرم گشته به جانب کرمان نهضت فرمود، و اهالی آنجاسپرمخالفت بر روی کشیده به استحکام برج وباره پرداختند. پادشاه دربرابر شهر وقلعه صف آراسته مقرر فرمود که اهل‌قلعه‌تیری که در اول بیندازند باید که به نزد من آورید . حسب‌الفرموده تیر رابه‌نظررسانیدند . چون ملاحظه نمود پیکان نداشت. شاه شجاع به فتح وظفر امیدوار گشته، اهل حصار[٦٥الف] از مخالفت پشیمان گشته به خدمتش شتافتند وبعدازاندك زمان‌از کرمان باعساکرنصرت مآثر متوجه شیراز گشته ولایت فارس نیزبه‌تصرفش قرار یافت .

ازشیخ قطب‌الدین‌ابراهیم منقول‌است که فرمودشخصی آمده گفت می‌خواهم

که ازجملهٔ مریدان جناب‌شیخ‌بوده چوپانی گلهٔ ایشان کنم . من‌به عرض رسانیدم. آن جناب‌فرموداو لایق این کار نیست . چون مبالغه نمودم فرمود که این شخص رفیق خود را کشته و گریخته است . روز دیگر جمعی به طلب آن مرد آمده اورا گرفتند . حقیقت گفتهٔ آن جناب ظاهر گردید .

آورده‌اند که در زمان سلطنت شاه شجاع شخصی‌میبدی مباشرمراعی قهستان بود و سرشمار گوسفندان می کرد . عالی‌جناب ولایت مآب او را نصیحت کرده گفت‌این شغل به‌غایت بداست و عاقبت آن واصل گشتن به‌نارجحیم . آن شخص در جواب گفت‌سخن سلطان حکمست. آن جناب‌فرمود که‌اگر نصیحت‌قبول نمی کنی به گوش استر بگویم که سزای تو بدهد . آن سیاه روز چشم سفید[ی] کرد و قبول نصیحت نکرد وروانهٔ محل دیگر شد چون درمیان شعب در آمد سبعی پیدا شد. استرش رم کرد واورا بینداخت . [٦٥ ب] افتادن همان و جان دادن همان .

شمس شجاع توران پشتی‌نقل نموده که روزی ازجهت آوردن هیمه به صحرا رفتم . سیاه گوشی در آمد و آهویی بگرفت . پیش رفته از سیاه‌گوش باز گرفتم . چون کاردی با من نبود که ذبح کنم گفتم ای شیخ علی اگر کاردی به من رسانی مزید درجات تو و اعتقاد من خواهد بود . دیدم که شخصی ظاهر گشته کاردی به من داد و گفت در خانه بودم کلاغی آمده گفت پسر شجاع آهویی گرفته وکارد می‌خواهد . کارد از او گرفته آهو را ذبح کردم . دیدم که آتشی افروخته بود. آن‌شخص گفت آتش نیز با خود آوردم که شاید خواهی که گوشت‌آهو کباب کنی، واز چشم من ناپیدا گشت .

منقول است که شمسا محمدا و فخرا احمدا در زمان صغر سن به موضع بیداخویدتشریف دادند. بعد از چند روز که‌ارادهٔ رفتن نمودند جناب شیخ فرمود امروز دیگر مروید و به صحرا روید که من از حضرت عزت درخواست کنم تا شما را گوسفندی صحرایی کرامت‌فرماید. ایشان توقف کرده به صحرا رفتند . دیدند که گوسفندی به درختی محکم شده آن را بگرفتند . روز دیگر عزیمت

رفتن نمودند . و شیخ فرمود امروز دیگر مروید که در مناجات از قاضی حاجات بخواهم تا شما را حمار وحشی با کره بدهد . ایشان به عزم طواف به صحرا رفتند. بهادر نام غلامی همراه ایشان بود، گورخری را شکار نمود. اتفاقاً کره داشت . ازحوالی [۶۶الف] مادر دور نمی‌رفت. او را هم بگرفتند ، **بیت** :

بازی که همه جهان شکارش باشد   بر جملهٔ عالم اختیارش باشد
آرد به دعا طایر قدسی در دام   حیوان بر او چه اعتبارش شد

شیخ ابراهیم رحمةالله علیه نقل نمود که روزی عالی‌جناب ولایت مآب فرمود ابراهیم حلوایی ترتیب ده که شجاع می‌آید و از من حلوای گرم طلب کرده. من از عالم گستاخی گفتم ای شیخ پیرشده‌ای و هر چه به خاطرت می‌آید می‌گویی. شاه شجاع درشیراز است و مثل او پادشاهی که به جایی آید هیچ آوازه نباشد ؟ فرمود تو حلوا راست کن و به‌اینها کار مدار . چون حلوا ساخته شد پنج سوار بردرخانه حاضر شده رخصت زیارت شیخ طلب نمودند . چون باریافتند عالی‌جناب شیخ فرمود از کجا می‌آیید وحال آنکه درآنوقت جهت مصلحتی چند باصرهٔ مبارك از نظر اعتبار پوشیده بود. شاه شجاع خود گفت ما را شاه شجاع نزد شما فرستاد. جناب شیخ فرمود شاه شجاع امتحان به درویشان مکن ، تو در راه حلوای گرم طلب کردی وما مردم درویشیم ، شاید که دوشاب یا روغن نداشته باشیم وحلوا نساریم وتومنکردرویشان شوی . شاه شجاع پیش آمده عذر خواست . من که خادمم رفتم و حلوا آوردم ، **بیت** :

ای برادر امتحان بر اولیاء الله مکن
[۶۶ب] کامتحان کردن به درویشان ز کوته‌همتیست
فیض ایشان بیحد است و لطف و همت بی‌قیاس
لیك از آن هر کس که حرمان یا بد از بی‌دولتیست
دیدهٔ ایشان به انوار الهی روشن است
گوهر اسرارشان در هر دوعالم قیمتیست

ایضاً

شیخ مغفور قطب‌الدین ابراهیم و بمان بیداخویدی کــه او هم از مریدان بود نقل کرده اند که شاه شجاع از شیراز عزیمت یزد نمود ، اولا ارادهٔ زیارت‌جناب شیخ کرده به موضع بیداخوید رفت · چون به صومعه در آمد، آن جناب تکیه فرموده روی از وی بگردانید ورخسارهٔ مبارك برزمین نهاد· پادشاه همچنان ایستاده بود. بعداز آن‌شیخ سراز زمین برداشته روی‌به‌وی کرد · پادشاه سلام کرد ودست شیخ ببوسید · آن جناب فرمود که این یزد به‌تو حواله نیست، بازگرد · پادشاه مطاع فرمود عهد کردم که دیگر باره به یزد نیایم · عالی جناب ولایت مآب فرمود بعداز این ترا روزی نخواهد بود که به‌یزد روی و آن خود هم چنان شد . شاه شجاع‌عرض کرد کـه درد شکم دارم ، فاتحه بخوانید تا خدای تعالی صحتی دهد · شیخ فرمود چندین هزار کس از تو درد دارند ، تو نیز داشته باش · دیگر باره پادشاه التماس نمود · عالی جناب ولایت مآب خادم را گفت اگر نــان گندم هست بیاور . در آن لحظه حاضر نبود ، نان جو تر کرده بیاورد وپادشاه [۶۷الف] گرفته‌تناول نمود، وحق تعالی‌شفا فرمود.

ایضاً

شیخ مغفور قطب الدین ابراهیم نقل نموده کـه روزی دیدم کـه دست مبارك جناب شیخ بزرگوار زخم تیر داشت · پرسیدم این چـه حالت است · فرمود که شاه منصور در فلان معر که گریخت وجمعی‌از عقبش تاخته تیر بدو انداختند.من دست خود پیش آن تیرها می‌داشتم تا بروی نیاید . این زخم آن تیراست · درساعت زخم دست آن‌جناب بر گشته اثری نماند، **بیت** :

ایا به‌جان شده‌خواهان فیض ولطف و عنایت
بیا ومحض کرامت ببین و سرّ حمایت
کسی که مخلص اوبد چومی زدند به تیرش
چگونه دفع بلا کرد ازوبدست ولایت

نقل است که پادشاه مطاع جلال‌الدین شاه شجاع از محبّان ومخلصان عالی‌ـ جناب شیخ هدایت شعار بود . نوبتی‌به‌فرمان پادشاه‌لشکری‌به ارادهٔ تسخیر بلدهٔ‌یزد

از دارالملك شیراز متوجه یزد گردیده به ابرقو رسیده بودند. اعیان و اهالی دارالمتحیرین یزد به‌خدمت جناب شیخ آمده التماس کردند که شما را به ابرقوه می‌باید رفت و سردار لشکر را منع می باید کرد تا باز گردد وبعد از آن به‌شیراز رفته شاه شجاع را به‌فسخ ارادهٔ تسخیر یزد امر فرموده والا ولایت یزد از ورود [٦٧ ب] آن لشکر خراب می گردد . حسب الالتماس آن جماعت خطهٔ ابرقوه به میامن قدوم مبارك شیخ مزین شد . پهلوان خرم که سردار لشکر بود به ملازمت شیخ آمد و چون پهلوان خرم منع نموده بود که غله از اطراف وجوانب به یزد نیاورند ودر یزدبدان سبب تنگی‌بهم رسیده بود آن جناب به پهلوان خرم گفت که منع غله از یزد نمی‌باید کرد . در جواب گفت فرمان از حضرت شیخ است و در همان ساعت فرمود تا چند خروار غله به‌جانب یزد روانه سازند . یکی ازندما و مقرّبان با پهلوان خرم گفت در روز چرا اجازت می دادی . او گفت اگر سخن شیخ رد می کردم بلایی به‌من میرسید . آن جاهل دوش پیش داشت و گفت هر بلائی که از جانب شیخ بیاید من دوش پیش آن‌دارم. همان لحظه دردی دردست ودوشش گرفت وفریادمی کرد وجمعی به شفاعت بـه خدمت شیخ رفتند . فرمود او خود دیروز دوش پیش می‌داشت ، جرم از طرف مانیست وقضاکار خود کرده . باری آن شخص درهمان روز راه عدم پیموده و عالی جنـاب ولایت مآب روانهٔ شیراز گردید . [٦٨ الف] چون به منزل‌مهیار رسیدند ، صبح گاهی بود . شیخ اشاره به شیخ احمد که از جملهٔ رفقا بود کرده فرمود شجاع به‌دیدن من می آید و در همان لحظه شاه‌شجاع در رسید وخواست که پای شیخ ببوسد . آن جناب فرمود توعالمی وفاضل و درجهٔ علم بلند است . شاه‌ـ شجاع گفت به‌عذر خواهی آن که‌شما این همه راه آمده‌اید نذر کرده‌ام که پای‌شما را ببوسم والحاح‌نمود تابه‌این دولت سرافراز گردید. بعد از آن گفت متحمل‌زحمت نمی بایست شد . هر گاه مهمی وخدمتی باشد یکی از مریدان را ارسال فرمایید که سخن شما بر بنده حکم است وسمعاً وطاعتا هر چه ارادهٔ علیه باشد به‌تقدیم رسانیده آید، عالی‌جناب شیخ‌فرمود مهم آن است که به‌یزد نیایی که خراب است وخراب‌تر

گردد . شاه شجاع گفت هر چه اشاره و امر عالی باشد اطاعت و انقیاد داشتن دولت دو جهانی است. خواجه قوام الدین صاحب عیار که از جملهٔ حضار بود نقود خالصه وعیون رایحهٔ کرامات و ولایات عالی جناب شیخ بر محك امتحان نزده بود ، گفت چگونـه چندین مبلغ خرج کنند و ارادهٔ تسخیر مملکتی نمایند و آوازه در تمام ولایات‌افتدو[٦٨ب]اکنون‌فسخ‌عزیمت کنند.عالی‌جناب ولایت مآب به‌زبان ولایتی سؤال کرد که چه‌می گوید. آنچه او گفته بودعرضه داشتند . آن جناب فرمرد اورا لای آخرینست به اصطلاح مردم دهات . خواجه قوام‌الدین گفت«لای آخرین» چه باشد . گفت آنکه ترا پاره پاره کنند . بعد ازاندك روزگاری‌حرکتی‌وتقصیری عظیم از وی‌دروجود آمد واسباب قتل اوآماده گشته پادشاه مطاع شاه شجاع فرمان داد تا او را پاره پاره کردند .

نقل کرد استاد شمس الدین از استاد یوسف که او گفت فخر یوسف هروکی دشتبان موضع هرمزآباد هروك بود ونعوذ بالله من غضبه علت برص به هم رسانید ، چنانچه در یك لحظه تمام مویهایش ریخته شده و رنگ بدن متلون گشت . همان روز متوجه موضع مبارك بیداخوید گشت . گفت چون بدانجا رسیدم عالی جناب قدس‌سره‌دربیرون حصار نشسته بودند. فرمود فخرترا چه می‌شود. گفتم ای‌سلطان شمارا معلوم است ، چه حاجت که عرضه داشت کنم .آن جناب قدری‌محلوج‌طلب فرمود وآب دهان مبارك خویش تر کرد وبفرمود تا به من دادند وفرمود که این‌را خط‌خط بر اعضای خود بکش وبروبه‌در آسیا وغسلی بکن وبازگرد . فخر مذکور گفت به‌موجب‌فرموده به‌عمل‌آوردم [٦٩الف]، به‌عنایت‌الله‌تعالی وبه‌یمن همت شیخ صحت‌تمام روی‌داد. چون‌مراجعت نمودم رخصت زیارت فرمود و گفت فخرمی‌دانی که این واقعه ازکجا روی داد ؛ گفتم هر چه حضرت شیخ بفرمایند . فرمود که از آن جهت کـه دشتبانی می کردی و مال مردم می‌خوردی واز آن باك نمی‌داشتی، لاجرم دورنگی از آن حاصل‌شد . اکنون به‌اخلاص توبه کن . فخر مذکور گفت تایب شدم که فیما بعد صحرابانی‌نکنم ومال مردم نخورم.

کرامات وخوارق عادات جناب ولایت مآب ازحد بیرون وازعدّ افزون است. اگر تمام در این مجموعه مثبت گردد ازمقصد دور می‌مانیم. لهذا حالا به این قدر اکتفا می‌رود.

بدان ای درویش که بعد از فوت عالی جناب شیخ بزرگوار ولایتی چند به ظهور رسیده و جمعی از صلحا ومعتقدان خوابی چند دیده اند که آنها نیز دلالت بر کرامات آن‌جناب می کند، به‌میامن توفیقات الهی در این مختصر درج می‌شود. جمعی‌ازمریدان‌وموالیان کتب متعدده‌پرداخته‌وبر صفحهٔروزگار تبیین نموده‌اند، لهذا فقیر حقیر قلم ازآن کوتاه‌و کشیده‌داشت ورجوع آنها به‌مطالعهٔ آن کتب حواله‌نمود

ای عزیز کمالات و حالات آن جناب بسیار است. حالا شمه‌ای‌ازآن در این مختصر اندراج می‌یابد

[۶۹ ب] **شیخ قطب الدین ابراهیم** فرموده که یك‌لحظه اوقات‌قدسی ساعات آن‌جناب ضایع نبودی وبه امور دنیا کم مشغول‌شدی، الابر حسب ضرورت وآن هم موافق‌شرع‌شریف بودی و در مبادی حال‌ریاضات بسیار کشیده و در آخرایام حیات اغذیهٔ‌لطیفهٔ طیبه‌جهت تقویت بدن و مدد طاعت تناول‌فرمودی وتمام لیالی به‌طاعت وعبادت قیام نمودی ودرمیانهٔ صحرای ابرقوه‌ویزد کمابیش هزار موضع سنگ قبله نهاده ومسجد ساخته و نماز گزارده[۱] و از اشغال پسندیدهٔ او یکی آن بود که پشم رشتی وتاجها[۲] به سوزن‌چیدی و بهر کس دادی، **بیت**:

زهی تاجی که اکثر تاج داران
اگر چه داشتندی سر فرازی
همه خواهان آن بودی کزآن تاج
کند آن خسروان را دلنوازی

وازمکارم اخلاق واشفاق آن‌جناب یکی آن بود که بسیاری باحضرات ماضیه نسلا بعد نسل و عقباً بعد عقب طریق ادب و حرمت مرعی داشته تا غایتی که نقل

۱ـ اصل: گذارده ۲ـ اصل: تاچها، نسخهٔ وزیری: تاجها. «تاچه» هم در لغت یزدی معنی دارد وطاقهٔ پارچه است.

نموده‌اند که چون عالی‌جناب ولایت شعار شیخ الاسلام اعظم قرة اولیاءالعالم حاجی زین الدین علی شاه اجابت‌دعوت ربانی فرموده بود[۷۰الف] آن‌جناب ازبیداخوید به ارادۀ پرسش تعزیه از راه تفت متوجه شد. چون به تفت رسید در آن نزدیکی کاروانسرایی بود که جناب مشارالیه بنا فرموده بود وقریب رودخانه بود و سیلاب آمده ودیوار انداخته بود. جناب قدس سره توقف فرمود واستاد واجرا طلب نمود وباز به حال عمارت‌آورد. چنانچه سنگی هست وقدم مبارك آن جناب به‌آن رسیده واکنون بر گوشۀ دیوار است. بعد از آن هر گاه سیلاب به مقابل آن سنگ رسید به قدرت الله تعالی میل داده به طرف دیگر می رود و این معنی مشهور گشته و به زبانهای خاص و عام افتاده و مردمان جای قدم شیخ بزرگوار را زیارت می کنند. بعد از اتمام عمارت‌به بندرآباد[تشریف] فرمودوبه خانه‌ای که مشهور است به«خانۀ جولاهان»نزول کرد وسه روز گذشته‌به‌خانقاه‌نرفت‌وبه‌تعزیه‌حاضرشد. حضرت شیخ‌الاسلام‌اعظم افتخاراولیاء ماتقدم‌شیخ‌حاجی‌محمد شاه‌نورالله مرقده که صاحب عزا و برادر بود عزم کرد که به دیدن بابا شیخ علی رود. جمعی گفتند که او مرید است وشما فرزند وبرادر فوت شده او را باید آمد تا شمارا ببیند. آن‌جناب فرمود آنچه حق تعالی به اوکرامت کرده حالی غریب و عجیب است، اما مصلحتی‌می‌داند که نمی آید، ما برویم. چون برفتند جناب بابا شیخ علی فرمود مرا [۷۱ ب] به‌دیدن شما می‌بایست‌آمد، بنا بر موانع تقصیر شد. حاجی شمس‌الدین محمد شاه فرمود الحال به خانقاه تشریف دهید. در جواب گفت نخواهم آمد، زیرا که در طریقت راست نباشد که من‌پا به‌آستانۀ سلطان حاجی محمود شاه گذارم و آواز پای من به مرقد سلطان‌نرسد. این بی آدابی نخواهم کرد ونرفت وچون مراجعت‌نمود روی بر روضۀ آن جناب کرده به عقب می رفت تا از دیوار بست بیرون رفت.

شیخ قطب الدین ابراهیم نقل کرده که جناب ولایت قباب در تواضع و تفقد احوال میان امیروفقیر تفاوت ننهادی وهریکی را جهت تبرّك قرصی نان و قرصی پنیر دادی وروزۀ سنتی بسیارداشتی. چون میهمانی رسیدی افطار فرمودی.

ایضاً

شیخ‌قطب الدین ابراهیم نقل کرده که عالیجناب ولایت شعار در اواخر عمر مدت شانزده سال‌تردد نکرد وچند سال‌باصرهٔ منوره براغیار نگشود ومدتها حرکات ظاهری ازآن جناب‌حرمان یافته بود، تابه‌آن‌غایت لقمه‌ای که تناول می فرمود من به‌دهان مبارکش‌می گذاشتم.روزی به‌همان کارقیام‌داشتم. فرمودحاضرباش که‌مویی دارد. [۷۲الف]چون نیك احتیاط کردم یك تارموی باریك‌در آن میان بود. گفتم نه‌شمافرمودید که نمی‌بینم، چگونه موی چنین‌باریك وضعیف‌رادیدید؟ فرمود جمعی هستند که نمی خواهم که ایشان را ببینم ، ازآن چشم برهم نهاده ام.

انتقال عالی جناب شیخ بزرگوار از دار فانی به‌سرای جاودانی روز یك شنبه چهارم شهر رمضان المبارك سنهٔ احدی و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد و در آنوقت سن شریفش از نود عام متجاوز شده بود ، برحسب الوصیة آن گوهر گرانمایه را در موضع بیداخوید به‌بقعهٔ شریفه مدفون ساختند.

زهی مزار فلك اشتباه شیخ علی
که هست ملتجأ خلق جملهٔ عالم
گذشت مرتبهٔ قدرش از نهم افلاك
به‌صدق‌هر که درینجا نهاده‌است‌قدم
ایا کسی که‌توجه به‌حضرتش داری
بیا مآثر الطاف بین و فیض کرم

جناب شیخ قطب الدین ابراهیم برسر روضهٔ آن جناب مجاور شده درخدمت فقرا و مساکین خود را معاف نمی‌داشت تا آنکه او را شوق ملاقات پیربزرگوار غالب گشته سفرآخرت اختیار نمود. و بعد از آنکه یازده سال از فوت آن‌جناب گذشت بقعه حوالت به‌عالی جناب‌شیخ‌الاسلام اقدم‌اکرم **حاجی‌شمس‌الدین‌محمدشاه** شد و از اسباب بقعه چیزی ظاهر نبود. عالی جناب مشارالیه همگی همت‌به‌رواج و رونق بقعهٔ مذکوره مصروف داشت و ارواح مقدسهٔ حضرات ممد و توفیق ربانی

قرین گشت و درابتدا پنج قفیز زمین خریده وقف سر کار نمود و شیخ ولی مبرور سعید شیخ‌عزالدین داودعلیه‌الرحمه [۷۲ ب]حواله به خدمتش کردندوخدمتش‌اولا تمام‌املاك پدری‌خویش وقف کرد وآنچه در تحت تصرف‌خودداشته‌ازاملاك واسباب و اغنام و دواب و غیره رقبات موقوفهٔ بقعهٔ منورهٔ موصوفه کرد. ودر وقتی که امیر ترمش به داروغگی یزد تعیین گردید عمارتی چند در پیش مدفن بنا نهاد و بعضی املاك خریده وقف سرکار گردانید. و عالی جناب شیخ شمس الدین حاجی محمد شاه نیز املاك و رقبات خریده داخل کردو چون رونق و زینت بقعهٔ مذکوره و خانقاه اشتهار تمام گرفته بودو مدت چهل ودوسال برآمده خلایق بسیار ازاطراف و جوانب متوجه و متردد می‌شدند در پیش عمارت امیر ترمش عمارتی دلگشا به غایت نزهت مبنی بردو طبقه از آجر و گچ بنا فرمود و به‌دواربعین که عبارت از هشتاد روز باشد به اتمام رسید و حال آنکه از غرایب است مثل این عمارت به این مقدار ایام تکمیل‌یافته از مناظر وصفه‌ها و چهار جانب تحتانیه‌وفوقانیه. فاما چون میامن علو همت اولیا الله سرکاری کند امثال این و صد چندین غریب نباشد و از غایت صدق نیت و صفای طویت محاسبهٔ استاد و اجرا وعمله اصلا درمیان نیاورده و [۷۳الف] مرقوم و مکتوب نگردانید.

بعد از اتمام عمارت ربع محصولات خانقاه به‌دستور هر سال بود و عمارت چنین ساخته شد و در آخر سال به خلاف سالها غله و سایر اجناس هنوز در خانقاه مانده بود. مقصود کلی و مطلوب اصلی بانی این مبانی رعایت جانب فقرا وصلحا بوده و از این جمله از قبیل صدقاتست و از تصدق خسران و نقصان لازم نمی‌آید، بل سمت تزاید وتضاعف می‌پذیرد، بیت:

هر که اورا روی دل همواره درکارخداست

کارش از لطف الهی یافته نشو و نماست

بنده سعیی می کند دروسع حال‌خود ولیك

دم بدم وی‌را مدد از فیض لطف کبریاست

اینچنین توفیقها گردد رفیقش بی گمان
هرخردمندی که از جان دوستدار اولیاست

استاد شرف الدین گفته که من سرّی عجیب درین بنا دیده‌ام . مدتی که به کار این عمارت مشغول بودم چنان می‌یافتم که هر خشتی کـه من می گذاشتم ده خشت دیگر به‌کار می‌رود وازین‌حال متعجب بوده وچه جای‌تعجب، **شعر:**

در کار خیر هر که نمودست جد و جهد
البته دست غیب مـرو را مـدد کند
در راه خیر گر بنهی یك قدم به صدق
حق با تو لطف و موهبت بی، عدد کند

و ازعجایت‌قضایا[که]در بنای عمارت‌بقعهٔ مبارک که واقع شد آن‌بود که‌روزی کـه طاق صفه می‌بستند [۷۳ ب] از بالای طاق خشتی پخته از دست استاد رها شد . طفلی در پایین ایستاده بود و عرقچینی برسر داشت و بر سر او خورد وخشت به‌ده پاره شد و آن طفل را هیچ الم نرسید .آن نیزازجملهٔ کرامات و ولایت عالی‌ـ جناب شیخ بود ، **شعر:**

کسی که شد سپرش دوستیی اهل خدا
نیاورنـد بر او اهل روزگـار شکست

ایضا

شیخ الاسلام سعید شمس الـدین حاجی محمد شاه فـرموده کـه سال اول کـه بنیاد عمارت خانقاه شد اندك محصولی بود و خرج بسیار واقـع می گشت و اندیشه و تفکر رومی‌نمود چنانچه موجب حزن بودی، واسباب خانقاه ارهرجهت خریده می‌شد وغله به‌بهای‌آن می‌رفت تا آخـر سال و چون غلهٔ نـو می‌رسید هنوز مقداری غلهٔ کهنه در انبار مانده بود ، تعجب از آن می‌رفت . روزی جمع محصول و اخراجات سفرهٔ خانقاه و غیره می‌خواست که برجای نوشته به مفصل در آورد و گمان آنکه هنوزتمام ننوشته، چون در میزان خرج نگاه کرد سوای آنچه به‌خرج

سفره رفته بود فاضل از جمع می‌نمود. دانست که اضافه از برکت کرامت شیخ عالیقدر است. اگر متصرفان بلاد عقل و کفایت [۷۴الف] و محاسبان ممالك فهم و درایت خواهند که یك دفعهِ از دفعات ولایت اوویك بابت از کرامت بی‌نهایت او بردفاتر اوهام وطوامیر افهام نقش کنندحرفی از آن فی‌بدالشهور و الاعوام‌درتحت ضبط نتوانند در آورد. چه جای آنکه مجملی از مفصلات بل رقمی از مسوداتش ثبت توانند نمود، **بیت:**

آنرا که بر خزاین الطاف کردگار
باشد برات موهبت و فضل بی شمار
هرچندبیش صرف کند درطریق خیر
افزون کند ورا کرم آفریدگار

نقل است که چون همای همایون فرّ روح بزرگوار عالی جناب شیخ علی به‌حظایر قدس و حدایق انس طیران فرمود بعد ازیك‌سال باراندگی عظیم شده‌بود وسیل رحمت از ابـرعنایت به‌هواداری زیارت وجود باجودش متوجه مدفن ریحان مخزن‌ومرقد رضوان مسکن گشته وشیخ مرحوم قطب الدین ابراهیم علیه‌الرحمه در آن‌حال به‌ابرقوه رفته بود. به‌واقعه اخبار او فرمود که اقطار امطار بر قبر من بارانست وکرباسی که به‌کفن من کرده‌اند از عدم مناسبت برتن من بار آنست.

شیخ قطب الدین ابراهیم به بیداخوید آمد و سردرج درر اقبال وبرج دراری افضال [۷٤ ب] راباز کرد، دید که بعضی از بعضی خوشتر شده و آنجا که قدم مبارك آن جناب بود لون کرباس گردیده، دیگربارتختهٔ تخت را به غسل جدید آن عالی جناب تزیین کرد. و از ولایت بی‌نهایتش یکی دیگر آنکه شیخ قطب الدین ابراهیم دراثنای غسل جدید محاسن مبارکش‌را شانه کرد، یك‌تار موی از وی‌جدا نشد.

بدان ای مرید صاحب اعتقاد که عالی جناب شیخ الاسلام سعید شمس‌الدین حاجی محمد شاه در عمارت مزار و خانقاه و بقعهٔ رفعت دستگاه و در باب رواج و

رونق سعی موفور به ظهور رسانیده و املاك و رقبات و بساتین از حاصل آن سر کار خریداری و داخل موقوفات نموده. و همچنین بسیاری از مریـدان و معتقدان و موالیان مزارع و باغات احداث نموده به‌آنها داخل کرده‌اند و حاصل آنها به‌حدی رسیده بوده که محاسب و هم از حساب آن به عجز اعتراف می‌نموده و در رفاهیت فقرا و مساکین و ارباب استحقاق کمال سعی به‌ظهور می‌آورده‌اند. درین ایام به خلاف ماضی متغلبه به‌عنف بعضی از مزارع و املاك از ید متولی انتزاع نموده‌اند و ارباب وظایف [۷۵الف] ابرام شعار و عمال و مباشرین تغلب دثار دست تطاول از آستین جرأت دراز کـرده قلیلی حاصل کـه مانده نوش جان می‌نمایند و از روح پرفتوح شیخ کثیرالحلم آزرم ندارند و مزار منور و خانقاه مطهررو به‌خرابی نهاده و فقرا و مساکین محروم و آواره گردیده‌اند.

برضمایر ارباب بصایر پوشیده نماناد که‌مسوّد اوراق ازعالم جهالت وضلالت و حبّ جاه و دولت غافل از مضمون‌این ابیات که، **شعر:**

کار به دولت نه به تدبیر وراست
تا به جهان روزی و دولت کراست
مرد ز بـی دولتی افتد به خاك
دولتیان را به جهان در چه باك

مستوفی موقوفات دارالعبادهٔ یزد شده پشت بر مسند استیفاء نهاد وهاتف‌غیبی‌ندای این مقال درمی‌داد، **بیت:**

این چه نشاطست کزو خوش دلی
غافلی از خود که به خود غافلی

و این بی خبر خود را به لباس زهاد در نظر خلایق جلوه می داد و مال اوقاف خصوصاً حاصل سر کار شیخ کرامت دثار به بهانهٔ رسومات و مواجب و حق الجعاله برخودمباح می‌دانست واز معنی بیت خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرین کلام غافل که، [۷۵ ب] **بیت:**

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد
که می حرام ولی به‌ز مال او قاف‌است

عاقبت الامر به‌شئامت مال وقف ازوطن‌مألوف واز صحبت دوستان یکدل‌جدا و محروم مانده به‌ولایت هند سیه روزگارافتاد ، **شعر:**

چون ز پی دانه طمع خام کرد
خویشتن آوارهٔ آن بام کرد
چون ز پـی دانـه هوسناك شد
مقطـع این مــزرعهٔ خــاك شد
آب رساند این گـل پـرورده را
زد به سرانـدیب سراپـرده را

شیخ سالك ناصح ضیاء الدین یوسف علیه الرحمه

بررای عالم آرای سالکان مسالك توفیق وضمیر منیر عارفان معارف تحقیق پوشیده نخواهد بود که ضیاء الدین یوسف چوپان اغنام سرکار سلطان اولیا سلطان حاجی محمود شاه ولی بود و بعد از آنکه عالی جناب ولایت مآب بابا شیخ علی علیه الرحمة والغفران دست ارادت در دامن دولت سلطان اولیا زد و آن حضرت او را به شیخ یوسف سپرد که در خدمت تو و به امر چوپانی قیام داشته باشد روزی سلطان به ضیاءالدین یوسف فرمود که گوسفندان [٧٦ الف] سرکار خانقاه از «مزرعهٔ بادکان» به‌قریهٔ‌بندرآباد باید برد. شیخ ضیاء الدین یوسف فرمود که بندرآباد علف نیست وتقاعد نمود. تا آنکه روزی‌حضرت سلطان به‌خادم فرمود کـه گله بـهراه بندر آباد بران . هر چند خادم سعی نمود و آواز داد گوسفندان نمی‌رفتند . شیخ ضیاء الدین یوسف فرمود علی بنیمان گله بخوان و به‌راه بندرآباد برو . آن جناب پیش شده گوسفندان از عقب روانه شدند. چون یك فرسخ رفتند ضیاء الدین یوسف متوجه شد ودر محلی که « بر که سر » می گویند، سلطان اکابر اولیا نظر جلالی به جانب ضیاءالدین یوسف انداخت . چون به بندر آباد رسیدند

شیخ یوسف را مرضی طاری شد و فرمود ای علی بنیمان در آن محل کـه حضرت سلطان نظر به‌جانب من انداخت و به‌تیغ سیاست وسهم‌صلابت مرا که مقبول حضرت بودم به‌یك‌نکته مقتول کرد و بعد از چهار روز به‌جانب ریاض رضوان خرامید .

مشهوراست که آن جناب مغفرت مآب را ترك و تجرید به‌مرتبه‌ای‌بود که از دنیا بهای‌قرص نانی وخرقه‌ای قدرت نداشت وحضرت‌سلطان ازوجه خانقامراعات [٧٦ ب] و تفقد او می‌نمود .

نقل است که عالی جناب شیخ تاج الدین علی بنیمان درصغر سن ملازم‌شیخ عارف محقق ضیاءالدین یوسف‌شبان بود . یك‌نوبت گوسفندان‌خانقاه بندرآباد[را] به قریهٔ زارچ برده بودند . در آنجا باغی بود و تعلق بـه‌حکام داشت . گله در آن باغ بود. یك طرف‌صیفی از پنبه و ذرت و غیره زرع کرده بودند وبه‌تازگی آب‌داده بودند و گوسفندان در طرف دیگر چرا می کـردند . روز جمعه شیخ ضیاءِ الدین یوسف ارادهٔ رفتن مسجد نمود وگفت ای علی حاضر باش و مگذار که گوسفندان در میان زراعت روند و خرابی کنند . چون شیخ یوسف به نماز جمعه رفت اتفاقاً خواب برعائی جناب ولایت مآب شیخ علی غلبه کرد و گوسفندان در زراعت رفته خرابی بسیار کردند . چون از خواب در آمد دید که صیفی ضایع و معطل شده. از این‌صورت‌خاطرش‌متغیر شد. گوسفندان را رها کرد وعازم ولایت خود شد . درراه شیخ ضیاء الدین یوسف رسید و فرمود هیچ دغدغه نیست ، باز گرد . چون در باغ رفتند گوسفندان بههمان موضع کـه شیخ‌ضیاءالدین یوسف [٧٧ الف] باز داشته بود قرار داشتند وهیچ خلل در زمین صیفی ظاهر نبود ، **بیت:**

بزرگوار حکیمی که در زمین موات
مزارع کرم او نبات رویاند
عجب‌مدار زصنعش که چون‌خراب‌شود
ز فضل خود به همان حال باز گرداند

جناب تقوی شعار کرامت آثار شیخ الاسلام سالك ناسك منظور الاولیاء الکبارشیخ عزالدین داودعلیه‌الرحمه

آن‌جناب فرموده که من درصغر سن همواره رفتمی در حوالی صومعهٔ منوره سلطان حاجی نجم‌الدین محمودشاه و ازدور بنشستمی و سر برهنه می کردم وزاری می‌نمودم ومی گفتم الهی تومیدانی که حضرت سلطان اخلاص وطلب‌مرا واقفست، غایبانه چه‌شود اگر نظر فیضی حواله فرمایی که مرا موجب رفعت دارین وحشمت منزلین شود . هرنوبت از اندرون صومعه که مجمع روحانیان و مورد مقربان است دو اشارت صدور می‌یافت به‌آواز بلند ، چنانچه مرا تنبیه شدی وموجب بسی ترقی بودی: یکی « التعظیم لامرالله والشفقه علی خلق الله » و یکی دیگر « عنایة الازلیه کفایة الابدیة» ، و در ضمن این دو افاده چندین هزار سعادتست [٧٧ ب] بلکه [در]تمام کتب و شروح اگر تحقق و تعمق نمایند راه هشت بهشت به این چهار کلمه‌میتوان رفت ، **شعر:**

ای دل ببین که حسن عنایت چه‌می کند
در بنده‌پروری و رعایت چه می کند
آن را که نیکبخت ازل آفریده اند
عقلش‌چه حاجتست و کفایت چه‌می کند

منقول‌است که خواجه حسن تورانپشتی گفت با جماعت حرّاز حرز بلوك قهستان می کردیم . چون به نصرآباد رفتیم در حین توجه به صحرا شیخ عزالدین داود فرمود به‌حرز مزرعهٔ «مردوك» مروید و آن مزرعه‌تعلق به‌خدام‌شیخ می‌داشت. مرا دغدغهٔ خاطر بود . گفتم دو کس برویم و احتیاط کنیم و هیچ نگوئیم و کسی همراه ما نبود . چون باز گشتیم شیخ عزالدین داود سفره فرستاد ودکانچهٔ‌بزرگ‌در زیر درختی بسته بود وما نشسته بودیم واثر قهر در بشرهٔ مبارکش پیدا بود. چون بنشست تازیانه‌ای‌بدست‌مبارك‌داشت واشارتی‌می‌فرمودوماهمه واهمه کرده‌برخاستیم[١] و برپشت تلی رفتیم . بعد از یك‌ساعت به‌حال بسطت باز آمده ما را طلب فرمود تا

١- اصل : خواستیم

اکل نمودیم‌ورخصت نموده به‌محل دیگر رفتیم ودروقتی که حاصل صیفی[٧٨الف] رسید به همان مهم متوجه شدیم . چون به پای آن درخت رسیدیم با وجود آنکه درختی قوی و به‌غایت بزرگ بود و قریب صد سال از غرس آن گذشته بود خشك شده بود و ما آن‌را از کرامت شیخ‌عزالدین داود دانستیم که دروقت حرز شتوی در پای آن درخت طیش فرموده بود .

نقل کرد محمد میمونه که در زمان امیرزاده رستم شصت هزار دینار آقچهٔ عراقی از اموال «ورزنه» برات بر رقبات سرکارعالی جناب ولایت مآب کرده بودند و من در ملازمت شیخ عزالدین داود به‌اصفهان رفتم ، شاید که تخفیفی شود . چون به‌اصفهان رسیدیم ما را به‌دست شش محصل دادند . محصلان به‌تشدد در آمدند. شیخ فرمود سه روز مهلت دهید که حق تعالی در ادای آن برما توفیق خواهد داد. بعد از مهلت به خلوت نشست . من فکر کردم که شیخ به نیت صادق توجهی می‌بندد یا قرضی خواهد کرد . بعد از سه شب وقت نماز خفتن مرا گفت برخیز و امامت کن . چون من هرگز امامت نکرده بودم عذر می‌آوردم. [٧٨ ب] بعد از مبالغهٔ بسیار پیش رفته اقامت گفتم . شیخ دست برداشت و به‌تضرع هر چه تمامتر گفت الهی شرّ فلان وفلان را از ما کفایت کن ونماز ببست. صبحگاه شیخ امامت کرد و نماز فجر کردیم . بعد از آن گفت برو و آبی بیاور که مرا غسل می‌باید کرد . تعجب کردم که نماز گزارد [1] را کنون غسل می کند، چه حکمتست . لاعلاج آب آوردم تا غسل کرد . آنگاه فرمود برخیز که روانهٔ یزدمی‌شویم . من خرم گشتم و با خود گفتم حالا بگریزیم تا بعد از این چه روی دهد . چون یك منزل رفتیم در پای درختی منزل کردیم . ناگاه سه سوار از راه اصفهان پیدا شدند . چون به نزدیك رسیدند پیا[ده] شده پیش آمدند و دست مبارك شیخ را بوسیده بر چشم نهادند وعرض نمودند که امیرزاده رستم شما را می‌طلبد . مراجعت کرده به‌اصفهان آمدیم و چون به حوالی دولتخانهٔ [2] پادشاهی رسیدیم امیرزاده به تعجیل به‌استقبال

١ ـ اصل : گذارد ٢ـ اصل : دولتخوانه

آمد و فرمود که محصلان شما هرشش نفر به‌یکبار از لباس حیات بیرون رفتند و در مطمورهٔ[1] عدم منزل گزیدند. من آن‌وجه‌را [۷۹الف] به تخفیف مقرر نمودم .

بدان ای درویش که جناب شیخ عز الدین داود هیبتی چنان داشت که هر پادشاه عالیشان و اکابر و اعیان که به‌زیارت او می‌آمدند از جذبات و حالات آن جناب لرزه بر ایشان می‌افتاد و بی رخصت نزد او نمی‌توانستندرفت و بی‌اشارت و بی‌اجازت نمی‌توانستند نشست. والیوم باوجودی که ظاهراً از نظر خلایق مختفی و در قریهٔ نصراباد قهستان مدفون است هیچ کس در آن موضع به تجرّع روح روحانی و به آشامیدن شراب ارغوانی لب نمی تواند گشاد. و اگر جاهلی از راه جهل و غرور و از عالم بی‌خبری جامی از انگوری در کشد بی شك قدم در وادی عدم‌می گذارد واین معنی‌به کرّات تجربه‌ومشاهدهٔ اهل بصایر شده، لاجرم‌متوطنان آن موضع از بزرگ و کوچك شیشه وپیاله از دست گذاشته‌اند و همگی شکسته خاطر از اشك عقیق رنگ رخساره رالعل گون ساخته‌اند .

شیخ اقدم سعید المشهور [۷۹ ب] بوفور الکرامات المعروف بعلوالمقامات شیخ شمس الحق والدین محمد بن بهاء الدین نورالله قبره

شیخ مشارالیه به چند خواص مخصوص بود. اول‌آنکه دایماً در بندآن بود که غمی از دل درویش غمزده بردارد ، دیگر آنکه بسیار دوست داشتی که کسی را مهمی ساخته گرداند و از بند قید و گرفتاری خلاصی دهد ، دیگرآنکه اعانت فروماندگان برخودواجب و لازم شمردی ، دیگر آنکه نخواستی که اصلا پردهٔ هیچ آفریده دریده شود .

چنانچه نقل است که شبی بصحرا رفت،دید که یکی از اکره و برزیگران او از خرمن شیخ خرواری گندم بار عوامل کرده به‌خانهٔ خود می‌برد . مشارالیه‌در پس دیواری رفت تا آن شخص او را نبیند و شرمنده نشود وجناب شیخ هرگز آن را به‌روی او نیاورد و اظهار نکرد .

۱- اصل : متموره

نقل است که جماعتی چوپانان در صحرای شهربابك بودند . **اعراب فولادی** بیامدند و گلهٔ ایشان براندند و ببردند. حاجی نامی که [٨٠ الف] سالار بود بیامد و استغاثت نزد شیخ شمس الدین محمد آورد . مشارالیه اعـراب را طلب نمـود و فرمود گوسفندان را باز دهید . ایشان قبول نکردند. او دستار از سرمبارك در هوا انداخت و در میان هوا بایستاد . آن جماعت متنبه شدند و گوسفندان باز دادند . خوارق عادات او بسیار است . جهت تبرك بههمین قدر اختصار رفت .

سلطان حاجی مسافر

آن مسافر شاهراه حقیقت و آن سالك شهرستان طریقت بهاعانت وهمراهی توکل در بلاد و امصار جهان گشته بـود و در اثنای مسافـرت چون بهقصبهٔ طیبهٔ مهریجرد ـ که از فسحت ساحت ونـزهت فضا رشك گلستان جنان و آب زلالش از غایت [گوارائی]عذوبت فزای چشمهٔ حیوان وهوای روح افزایش روحبخش حور وغلمان، **شعر**:

بحر مسجورست آبش یا زلال سلسبیل
عرصهٔ چرخست صحنش یا بهشت جاودان
باد و آب اوست چونبادمسیح و آبخضر
بادجانبخشش چوجان و آبدلجویش روان

ـ رسید در «محلهٔ مهرآباد» به سرچشمهٔ «ارزاندازان» ـ که ، **شعر**:

هستند متفق همه عالم که هیچکس
زینگونه جایگاه ندیدست هیچ جای

منزوی گردید و بعـد از اندك زمان رخت هستی بربسته مسافر دیـار عدم شد و در همان مکان مدفون گشت . یکی از ارباب جاه و جلال خانقاهی محقر بر سر مزار آن مسافر بلاد عقبی ساخت و باغی مشجر نمود [٨٠ ب] و چنار و سفیدار و غیره درختان در اطراف خانقاه غـرس نمود و میان «بغدادآباد» و«مهرپادین» و «ارزاندازان» از هر یك قدری بهاراضی وباغات وقفسرکار نمود . چونحاصل سرکار

مزبور جمعی به علت وظیفه و مواجب و غیرذلك متصرف می‌شوند مزار و خانقاه بایر و از رونق افتاده بود در سنهٔ تسع و سبعین والف مسود اوراق را توفیق ممدّ و معاون گردیده به‌تعمیر آن پرداخت و به‌قدر مقدور و ضرورت در آبادانی آن‌سعی نمود . امید به کرم قادر مختار آنست که این آوارهٔ وطن را از دارالقید هندوستان به‌راحت آباد یزد رساند تا در عمارت مزارمنوروخانقاه مطهر آنچه مقدور وممکن بوده باشد به عمل آورد و مؤذن‌و حافظ و خادم تعیین کرده مرسوم و جیره در وجه هریك مقرر نماید، بحرمة محمد وآله الطاهرین.

***۱سلطان العارفین سلطان قطب‌الدین علیه الرحمة و الغفران**

آن حضرت ولایت منقبت شهریاری صاحب شوکت و جهانداری عالی همت بود . کیاست و شجاعتش به کمال و گنجینهٔ سینه‌اش ازنقود علوم مالامال . مؤلف « تاریخ جدید یزد » مرقوم قلم فیروزی رقم گردانیده که در سنهٔ اربع و سبعمائه که حسب الارادهٔ پادشاه بی انباز زمان زمام اختیار سلطنت یزد به کف کفایت ابومنصور سلطان قطب الدین بن سلطان وردان قرار گرفت و ابواب ولایت برروی روزگارش گشوده به حسن کردار و گفتار آن جناب رسم جوربرافتاد و نامهٔ عدل انوشیروان و بذل حاتم در نوردیده گشت شبها به‌طاعت و عبادت به‌روزآورده روزها با علماوفقهای‌ملت‌بیضا به‌مباحثه‌اوقات می گذرانیدو اکثراوقات‌برهمه‌فایق‌می آمد.

نقل‌است که در آن ایام درویشی از مجذوبان به‌یزد آمد و روزی به غایت گرسنه شده چیزی نیافت و کسی نیز به‌حال او نپرداخت. درویش ازشدت جوع و به‌سبب بی‌طاقتی در بازار نانی از دکان خبازی برداشت. مرد خباز به‌جبر نان‌را باز گرفته درویش را رنجانید . آن فقیر به‌دکان دیگر رفته با او همان معامله کردند. درویش دل ریش گرسنه و نالان به «مسجد فرط» داخل شده در گوشه [ای] سر بر زمین نهاد و گفت سر برندارم تا این شهر خراب نگردد. سلطان قطب‌الدین برفراز تخت سلطنت به‌نور ولایت‌این‌معنی‌رادریافت‌نمود . همان ساعت سوار شده به «مسجد فرط» رفت و نزدیك درویش نشسته سر او را بر زانونهاده گفت روا می‌داری که به جهت گرده نانی ولایتی خراب گردد ؟ درویش چون این سخن بشنید سر برداشته

۱- ازینجا تاصفحهٔ ۶۲۱ درحاشیهٔ صفحات است. ۲-اصل : دردوران

گفت در مملکتی که چون‌تو پادشاهی باشد هر گز خراب نشود وروز به‌روزمعمور و آبادان‌تر گردد .

و همچنین **منقول**است کـه شیخ تقی الدین استادان کـه‌از کبار مشایخ آن عصر بود و در خطهٔ بهشت منزلهٔ یزد برسجادهٔ دین داری نشسته بود روزی اورا تب گرفته سر بربستر ناتوانی گذاشت . شیخ گفت ای تب ازصحبت‌من چه‌میخواهی، نزد سلطان قطب الدین رو که او ترا عزیز و گرامی دارد و شیره و شربت دهد ودر جامهٔ اطلس و کمخا خواباند . تب در حال از وجود مبارك شیخ زایل شده سلطان‌را تب گرفت . پادشاه ولایت قباب دربستر تکیه فرموده سه روز بهشیره وشربت مداوا نمود . روز چهارم شخصی را به خدمت شیخ فرستاده پیغام داد که میهمان چنین را بیش از سه روز نزد مردم گذاشتن معقول‌نیست ، به‌دعامدد نمایند . شیخ دعا کرده تب از سلطان زایل گشت .

ایضا

مروی و منقول است که در آن اوان تاجری از استر آباد متوجه یزد گشته در «ریگ فیروزی» که حوالی‌خطهٔ یزد است منزل ساخت کـه‌آن شب را در آنجا گذرانیده علی الصباح داخل شهر شود، و اسباب او ابریشم بسیار بود. در وقتی که چتر سحری شب سایهٔ مشك فام براطراف و اکناف عالم انداخته چشمهٔ خورشیددر دامن کوه گردون به مکدّرات ظلمت و تیر گی آلـوده گشته سپاه خواب بر اهل قافله تاختن آورد ، عیّاری شبرو خود را به میان قافله رسانیده دو بوقچه ابریشم برد . علی الصباح که قاضی روشن رای آفتاب برمحکمهٔ فلك پدیدار شد وخیانت شب سیاه روی بر عالمیان چون روز روشن گشت تجّار بر آن حال اطلاع یافته به خدمت سلطان شتافتند و از راه عجزحقیقت به‌عرض رسانیدند. سلطان فرمود چرا خواب می کردید که دزد ابریشم شما را بدزدد . در جواب گفتند کـه گمان آن بود که سلطان بیداراست. ازین‌سخن پادشاه عدالت آیین روشن ضمیر به‌غایت متأثر گشته سر درپیش افکند و بعداز زمانی سر برآورده به‌یکی از ملازمان امرفرمود

که در فلان محله به‌خانهٔ فلان شخص رفته‌صاحب بلیت را طلب نموده حاضر ساز. حسب الفرموده آن شخص را در مجلس حاضر ساختند. سلطان روی به آن کس آورده گفت که دو بوقچه ابریشم که امشب در «ریگ فیروزی» از مال این مردمان برده[ای] به‌ایشان باز ده که ماتقصیر ترا به‌آب عفو واغماض‌شسته معاتبه نخواهیم کرد. آن شخص ابا کرده گفت من ازین خبر ندارم. سلطان به‌جمعی فرمود که به خانهٔاو روید ودر مطبخ در میان‌هیمه طلب کنید. فرمانبران‌حسب‌الفرمان‌عمل‌نموده و ابریشم را از میان هیمه بیرون آورده به‌خدمت سلطان‌حاضرساخته تسلیم‌صاحبان نمودند .

و در همان کتاب بلاغت ایاب مسطور است کـه آن پادشاه نیکو سیرت پاکیزه‌سریرت در ایام‌سلطنت اساس جهانداری برعواطف رعیت‌پروری نهاده وظیفه و مقرری جهت علما و فضلا مقرر واطعام وراتبهٔ درویشان مرتب‌داشت. و به‌احداث عمارات همت گماشته بعضی از محلات بیرون شهر را داخل حصار کـرده طرح دولتخانه انداخت و میدانی وسیع که اکنون به«باغ شهرآباد» موسوم گشته بردر دولت سرا ترتیب داد. و مدرسه بنا فرموده گنبدی در نهایت زینت و تکلف منقش به‌طلا و لاجورد به‌اتمام رسانید ودو مناره برزگاه ساخت واملاك ورقبات بسیار بر آن وقف فرمود. و اکنون ازموقوفات‌سوای«مزرعهٔ میرکاباد» میبدمحلی دیگر در تصرف سرکار وقف‌نیست. وهمچنین‌سلطان‌دربیرون «درب‌مال‌امیر» قدمگاه حضرت امام‌الانس‌والجن سلطان ابوالحسن علی‌بن موسی الرضا علیه التحیة والثنارا عمارت نمود. و والدهٔ ماجدهٔ آن جناب مریم ترکان خاتون قناتی درقصبهٔ مهریجرد جاری ساخته آب آن را به‌شهر آورد. و در حومهٔ شهردهی احداث‌نموده مریم آباد نام‌نهاد والحال‌به‌مُریابادمشهور گشته. ونیز آن صالحه‌به‌قرب میدان ودولتخانهٔ ولدارجمند خود دروازه‌ای مفتوح نمود و در اندرون و بیرون دروازه بازاری‌مشتمل بردکاکین بسیار بساخت و «درب مادر امیر» نام نهادواکنون‌به«درب‌مال امیر» شهرت یافته .

ومریم ترکان را غلامی بود آقسنقرنام، در بیرون دروازه مسجدی و حمامی‌ساختو

آثار آنها هنوز باقیست. و سلطان قطب‌الدین در شهور سنهٔ ست وعشرین و سبعمائه ازین سرای سپنج ومنزل عناو رنج به ریاض قدس خرامید ، و در گنبد مدرسه که جهت مدفن خود ساخته بود مدفون گردید . از آن زمان تا حال مردمان بهزیارت مزار آن بزرگوار رفته به مطالب خود فایض می گردند .[۱]

[۸۱الف] قطب الاولیا المحققین شیخ جمال الاسلام ابی سعید محمد بن احمد بن مهریزداز

ازمورخین سخنور به‌اقلام صحت اثر بر صحایف اوراق لیل ونهار نگاشته‌اند که حضرت ولایت منقبت شیخ الاسلام سعید جمال الاسلام ازاولاد امجاد پادشاه عدالت دستگاه انوشیروان عادل است . جدّ اعلی آن برگزیده الله **مهریزداز** که در سلك سلاطین انتظام داشت شبی در عالم رؤیا جمال با کمال صدر بدر کاینات و خلاصهٔ موجودات صلوةالله و سلامه علیه دیده و شعشعهٔ انوار الهی به‌او تافته به شرف اسلام مشرف گردید . و بعد ازآنکه از خواب درآمد متابعت سلطان ابراهیم ادهم نموده ترك امارت و ایالت گفته طریقهٔ زهد و عبادت پیشنهاد خاطر نموده ملبس به لباس فقر گشت ، **مصراع :**

[۸۱ب] این کار دولتست کنون تا کرا رسد .

و اولاد امجاد آن هادی شاهراه شریعت متابعت آن جناب نموده در عبادت سرآمد عبّاد بودند . و چون شیخ جمال الاسلام از کتم عدم قدم به فضاء عالم نهاد آثار ولایت و نور هدایت از جبین همایونش درخشیدن آغاز نهاد و در عهد طفولیت که هنوز به‌خدمت شیخ و مرشدی نرسیده بود و از قرآن و کتب چیزی مطالعه ننموده بود شبی در شهرستان‌نوم به خدمت حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه و آله و سلم مشرف گشت و آن حضرت گیسوان مَبارك به دست او داده آب دهن مبارك به‌دهانش کرد. چون شیخ از خواب درآمد یك‌تار موی گیسوی آن‌حضرت دردست‌داشت واز علوم‌لدنی اورا حاصل شده‌تمامی‌قرآن مجید او را حفظ[شده]بود و جمیع علوم او را کشف گشته بود و با علما و دانشمندان مباحثه نموده بر همه

۱ـ ازصفحهٔ ۶۲۸تا اینجا درحاشیهٔ صفحات‌است

فایق آمد و با امام الحرمین امام راغب اصفهانی مباحثات نمود ، **شعر:**

هر که‌ازخضر نظر یافت‌به‌عمری‌یکبار

[۸۲الف]پادشاهان‌جهانند گدای‌دراو

وآنکه زو یافته باشد نظر بی پایان

در علوّ درجه کس نبود همسر او

التفاتش نه به دنیا بود و نی عقبی

زآنکه جز لطف الهی نبود درخوراو

و این ابیات چه مناسبت تمام دارد به احوال آن طفل هدایت شمار ، **نظم:**

طفلی که یافت تربیت از لطف کردگار

خردش مبین که هست بزرگ وبزرگوار

اول ز ابـر قطره فتد در دل صـدف

وآنگــه بــه روزگار شود درّ شاهـوار

لیکن زاصل پاك چو آن قطره قابل است

در گوش خسروان بودش عزّ افتخار

چون قطره‌ای زنور وصفا یافت‌این شرف

بنگر که دل چه یابد بی گرد و بی غبار

و آن هادی شاهراه عرفان در خطهٔ فردوس مانند یزد به ارشاد خلایق همت گماشته‌سر گشتگان دریای معاصی‌رابه‌متابعت‌شریعت غرّای‌نبوی‌راهنمائی‌می‌نمود، و هر کس دست اطاعت در دامن متابعتش می‌زد به ساحل نجات رسیده کامیاب دو جهانی می گشت .

و در شهور سنهٔ ثمانین و اربعمائه از صحبت اهل دنیا ملول گشته بـه مقام «حور مقصورات فی الخیام» [۸۲ ب] خرامید ودر مقابل «مصلّی کبوتر خان» مدفون گشت .

و مرتضی امجد **مولانا شهاب الدین محمد** که از جملهٔ احفاد آن جناب و

سرآمد فضلاء زمان خود بوددرسنهٔ اربع وثمانین وسبعمائه برسر قبر جدّبزرگوار خود مقبره [ای] درغایت تکلف مشتمل بر چهار صفه وطنبی طرح انداخته به‌اتمام آن موفق گشت و پنجر[ه] های آهنین برطریق گشاده نهر «آب صواب» در میان مدرسه جاری نمود و ساباطی رفیع منقش بر درگاه ساخته قصیدهٔ سیدحسن متکلم رابر کتابه ثبت نمود و مطلع قصیده اینست ، **نظم:**

سلام کالطاف اله الممجد .

بدان ای عزیز که از تاریخ رحلت شیخ هدایت آیین به‌جانب خلد برین تا حال تحریراین رساله که سه مرحله ازسنهٔ ثمانین و الف گذشته کرامات و خوارق عادات آن سرخیل اولیا ورد زبان خاص و عام است .

مؤلف « تاریخ جدید یزد » ذکر نموده که عورت جمیلهٔ مطربه‌ای بود گل گندم‌نام. شخصی با اودعوی داشت. به‌اتفاق داخل مزارمنور آن‌جناب شده گل گندم قسم یاد نمود و چون حق به‌جانب مدعی بود [۸۳الف]گل گندم درهمان روز پژمرده گشته از پای درآمد .

ودیگری شرف علاّف نام، او نیزازراه جهل وغرور دربقعهٔ شریفه قسم‌خلاف خورد . بعد از دو روز به عالم آخرت شتافت.

مسود اوراق گوید که از جمعی صادق الخبر استماع افتاده که شخصی گوسفندی داشت به‌نزد قصابی برد تا ذبح نماید . قصاب میش صورت گرگ سیرت دنبهٔ گوسفند را برده پنهان ساخت . صاحب گوسفند ماجرا نزد قاضی عصر برد . قاضی امانت دستگاه رجوع به‌قسم نمود. چون این‌معنی نزدمردم یزد محقق گشته که در مزار حضرت شیخ المسلمین قسم ناحق نمی‌توان خورد و هر کس جرأت نماید از عمر و زندگانی تمتعی‌نمی‌یابد،قصاب‌را به‌آن مکان شریف برده قسم داد . با آنکه قصاب دنبهٔ گوسفند را در خانهٔ خود پنهان ساخته بود از کرامات شیخ ولایت رتبت دنبه از دامن‌قصاب برزمین افتاده آن‌بی‌دیانت در همان ساعت به‌درک‌ الاسفل شتافت . قاضی به جهت‌افشای این کرامت مانند قبری مربع از کاشی سبز

ترتیب داد. [۸۳ب] و فرزندان و اولاد آن جناب اکثر فاصل و دانشمند و نزد سلاطین معزز بوده‌اند، چنانچه مولانای سعید **غیاث الدین علی منشی** سرآمد ابناء روزگار خودبود. و**مولانا معین الدین جمال‌الاسلام** درنهایت‌فضل و کمال درخطهٔ یزد مدتی به‌امر احتساب اشتغال می‌نمود.

شیخ‌تقی‌الدین‌عمر استادان

جناب هدایت شعار از جملهٔ اولیای کبار وقطب زمان ومعاصر سلطان الاولیا شیخ قطب الدین علیه‌الرحمة بوده ودر اکثر علوم درجهٔ عالی‌داشته. واعظی شیرین کلام و فاضلی فصیح زبان بود- چنانچه فرموده‌اند، **شعر:**

هم عمل هم علم با هم یار داشت
هم عیان هم کشف هم اسرار داشت
خود صلوة و صوم بی حدّ داشت او
هیچ سنّت را فرو نگذاشت او

وفات شیخ بزرگوار در شهور سنهٔ ست و سبعمائه اتفاق افتاد.

شیخ خلیل آسوده مشهور به کورداری

احمدبن علی الکاتب مؤلف «تاریخ جدید یزد» نگاشتهٔ کلك وقایع نگار نموده که ولد ارجمند شیخ کرامت دثار از بلدهٔ یزد پای در وادی طلب‌نهاده به‌سفر خیر اثر حجاز شتافت. چون [۸٤ الف] نهم ذی‌حجة الحرام که یوم العرفه‌است در رسید زوجهٔ شیخ به جهت سلامتی سفر فرزند دلبند حلوایی ساخت تا به فقرا و درویشان رساند. در آن حین از فراق‌قرةالعین از فوارهٔ دیده آب برصفحهٔ رخساره جریان ساخته می گفت که ای نور دیده من ندانم کـه در کجایی تا ازین حلوا تناول کنی. شیخ‌به‌زوجهٔ خود خطاب کرد که به‌جهت فرزند قدری حلوا جدا کن. عورت فراق کشیده طاسی داشت پر از حلوا کرده گذاشت. بعد از آنکه ولـد دلبندش از سفر کعبه مراجعت نمود طاسی که در آن حلوا کرده بود درمیان اسباب

سفر او دید ، تعجب نموده از حال استفسار نمود. گفت در روز عید اضحی دروقتی که در بازار منا بودم والد بزرگوارم را دیده این طاس پر از حلوا به من عنایت نمود. چون شیخ خلیل ازصحبت اهل دنیا ملول شد به‌سرای عقبی خرامید. مولانا قوام الدین مشهور به‌شیخ دوران در سنهٔ سبع و ثمانین وسبعمائه برسر قبر آن‌جناب مقبره‌ای ترتیب داد و الحال آن عمارت روی به خرابی آورده ، اما آثار قبر آن عـزیزباقیست .

[٨۴ب]شیخ الفقرا فخرالدین پیرخواجه المشتهربه‌پیرمراد

آن خلوت نشین صومعهٔ صفا در سلك اولاد عظام عم رسول انس وجان عباس انتظام داشته و به بیست واسطه به آن جناب پیوسته و با وجود این نسب عالی در علوم دنیوی سرآمد و فاضل گشته و در میدان عبادت گوی مسابقت از عبّاد ربوده بود . در اواخر ایام حیات دامن از صحبت اهل دنیا فـراهم آورده در گوشهٔ[ای] منزوی گردید و آوازهٔ کراماتش به‌گوش خاص وعام رسید. سلاطین عصر وحکام دهـر حلقهٔ ارادتش در گوش و سجاده عبادتش در دوش داشتند . چون سنهٔ اربع و عشرین و ثمانمائه در رسید از صحبت دوستان ملول گشته به‌سرای جاوید خرامید و حسب الوصیة در خانقاه مولانـای اعظم شهاب الـدین محمد منشی که در «محلهٔ شهرستان» به‌جنب « زندان‌سکندر» مشهور واقع‌بود مدفون گردید. والحال خانقاه معدوم وازنظر بینندگان محجوب‌است. اما آثارقبرآن بزرگوار ظاهر وهویداست و مشهور گردیده به « پیر مراد » .

در « تاریخ جدید یزد » مسطور است که هر کرا توفیق رفیق گشته در روز جمعه شرف زیارت آن جناب دریابد [٨۵ الف] به‌منتهای مطالب فایض می گردد .

مولانای‌اعظم نظام الدین پیرخواجه که برادر آن پیر روشن ضمیر وازجملهٔ افاضل زمان بود بعد از آنکه به عالم عقبی شتافت در جنب بـرادر مهربان منزل ساخت .

بابا مجدالدین

آن سالك راه حق مجذوب غیر سالك و صاحب حال بود و با کسی آمیزش نمی‌کردواکثر اوقات بردر«مسجدپیرحسین»نشسته دوچوب‌نزد خود می‌گذاشت‌و به گفتن صمد صمد زبان می‌گشاد، و به غیر ازاین اسم بزرگوار چیزی دیگر نمی‌گفت. عورتی صالحه به‌ملازمت و محافظتش قیام می‌نمود.

روزی مدّاحی صفت حرب احد وشهادت یافتن دندان مبارك سید رسل صلی‌الله علیه و آله و سلم بیان می‌کرد. بابامجدالدین‌را حال متغیرشده به‌اهتمام‌دندان خود را شکسته نوحه و زاری به گوش ساکنان عالم علوی رسانید و بعد از چند روز به انگشت جهانبین خود را از حدقه بیرون آورد و در اقامت نماز داعی حق را لبیك اجابت گفته به‌سرای‌باقی‌شتافت. واو را درمقابر«باغ‌حاجی» دفن نمودند. وفات [۸۵ ب] بابا مجدالدین در سنهٔ ثمان و عشرین و ثمانمائه اتفاق افتاد.

امیرجنید

در « تاریخ جدید یزد » مرقوم است که امیر جنید وبرادر او از جملهٔ امراء عظام امیرزاده اسکندر بودند. بنا بر حرکتی که ازبرادر امیر جنید صادر گردیده بودامیرزاده اسکندر حکم فرمود که او را زنده‌پوست[۱] کنند. امیر جنید حاضر بود. از استماع این حکم حال براو متغیر شده ترك‌امارت وایالت گفته مجنون‌صفت روی به‌کوه و بیابان نهاد و چون وقت رحلت او در رسید به‌شهر آمده صلحا و فقرا را وداع نموده از لباس حیات عاری گشت. امیرزادهٔ عالی نژاد شمس‌الدین محمدمیرك ولد امیرجلال الدین چقماق تجهیز وتکفین او امرنموده به‌پای‌جنازهٔ مغفرت اندازه‌اش حاضر گردید و در جنب قبر بابا مجد الدین او را به خاك سپرد.

بابا ضیاءالدین ابدال

درویشی صاحب حال بودو از او کرامات بسیار مشاهدهٔ اهل راز می‌گردید. ازجمله آنکه دراکثر اوقات شب دربیرون شهربوده چون صباح دروازه میگشودند [۸۶ الف] او را دراندرون شهر می‌دیدند.

۱ـ اصل : پوس

امیر قطب الدین مسعود قاضی یزد زبان به ادای این راز گشوده که نوبتی به‌زیارت «مقابر تازیان» رفتم، بابا ضیاءالدین‌را دیدم که برسرقبری نشسته‌ماری‌بر کنار او حلقه زده با او رازی در میان داشت. آن حیّه چون نظرش بر من افتاد وداع ضیاء الدین نموده روانه گردید وبرفت. و چون ضیاء الدین به منزل عافیت شتافت او را در جنب بابا مجدالدین دفن نمودند.

شیخ زین الدین علی سوخته

خطیبی‌فصاحت‌آیین و صالحی هدایت قرین بود. مدت چهل سال در «مسجد جامع یزد» به امر خطابت و تعلیم اطفال اشتغال داشت وقرب هزار نفر از برکت انفاس او قرآن آموخته بودند. بعد ازآنکه در زاویهٔ عدم منزوی گردید درمقابر مُریاباد و یعقوبی او را دفن نمودند.

منقولست که یکی از جملهٔ شهداء فهرج در آن مزار متبرك آسوده است و حضرت خضر نبی علی نبینا و علیه السلام در هرشب جمعه به زیارت قبور مؤمنان آن مزار توجه می‌نماید.

و صبیهٔ شیخ زین الدین علی [٨٦ ب] که رابعهٔ سجاده عفت و صدیقهٔ زمان بود در حین اقامت نماز به‌جوار مرحمت ملك غفار پیوست‌و اورا نیز در آن مقبره دفن نمودندو بسیاری از صلحا خوابهای عجیب و نشانهای غریب درقبرآن عفیفهٔ عفت شعار دیده‌اند.

مولانا اعظم‌سعید وشیخ الاسلام حمید مولانا شرف‌الدین خضر علیه الرحمة والغفران

موالیان اولیاء کرامت شعار به‌دستیاری خامهٔ بلاغت دثار احوال خیرمآل مولانا شرف الدین خضر را بدین‌سان درصفحات اوراق لیل‌ونهار بیان نموده‌اند که آن سالك‌مسالك یقین در جمیع‌علوم از افاضل زمان ممتاز بود و سلاطین بنی‌مظفر منقاد امر و نهی او و اشراف و اعیان یزد راضی به‌اوامر او بودند. در زمان حیات بل ایام اختیار خانقاهی مختصر وطنبی محقر در نهایت صفا و تکلف مزین

به‌طلا و لاجورد در «محلهٔ پای بور»[1] مشهورا احداث نموده پایاپی از آجرپخته در میان‌خانقاه حفر نمؤد و آب سوی در آن جاری کرد. [۸۷الف]وچون آن عمارت در سنهٔ خمس و خمسین و سبعمائه صفت اتمام پذیرفت در شهورسنهٔ ستین وسبعمائه بنای زندگانی آن جناب انهدام یافته در طنبی مزبور مدفون گشت.

وخلف ارجمند سعادتمند او **مولانا ظهیرالدین محمد** که سرخیل افاضل بود تصانیف اومثل «اربعین حدیث» و «شرح ینابیع» و «تاریخ یافعی» وغیره درمیانهٔ فرق انام مشهور ومعروف است ، آن جناب نیز درسنه خمس وعشر وثمانمائه عازم سفر آخرت گشته خانهٔ تن از میهمان روح باز پرداخته در جنب پدر بزرگوارش دفن نمودند .

عالی جناب سیادت و افادت پناه فضیلت و کمالات دستگاه **میرزاخان** ولد سیادت و مرحمت پناه **امیرمحمدتقی کهدونی** که همشیره زادهٔ سید مرحوم امیرسید علی مشهور به میرصوتی است وبه مکارم اخلاق‌حسنه وجمیع صفات مرضیه آراسته وبحسن خلق علم مفاخرت افراخته ازنبایر مولانای اعظم مولانا خضرعلیه‌الرحمه است .[۸۷ب] مولانای سعید محمدبن حسن‌بن حسین بن علی الشریف درتذکرهٔ احوال خیرمآل‌جناب هدایت شعارا کمل‌اولیاء رفیع مقدارکاشف اسرار ربانی‌مهبط انوار سبحانی ، **نظم:**

محیط عطا تاج ارباب ایقان
علی بن محمود ابن بنیمان

نگاشتهٔ قلم فیروزی رقم گردانیده که «مزرعهٔخضرآباد» از جملهٔ مستحدثات مولانا شرف الدین خضر است و در وقتی که آن جناب به احیای مزرعهٔ مزبور و اجرای قناة کمر اجتهاد برمیان بسته بود نزد مقنیان رفته دید که گلهٔ گوسفندان از طرف کوه به‌صحرا می‌آیند . پرسید گوسفندان کیست ؟ مقنیان گفتند که تعلق به حضرت عالی رتبت نور ایمان اعالی اولیا عین انوار اکابر اتقیا منظور انظاراله سلطان حاجی نجم الدین محمود شاه دارد . باز پرسید که هیچ معلوم کرده‌اید که

۱ـ نسخهٔ وزیری :پای‌بوز

حاجی محمود شاه چوپانان و کار کنان خود را تعلیم فرایض ووضو ونماز وواجبات کرده ؟ گفتند اطلاع نداریم. کودکی است همراه این گله هر روز می آید و گوسفندان را آب داده باز گوسفندان را [۸۸ الف] بهمیان کوه میبرد. حال آنکه آن کودك عالی‌جناب ولایت مآب شیخ علی بن محمود بنیمان بود . مولانا فرمود که من بروم و از وی سؤالی چند کنم. چون به نزدیك رفت حضرت شیخ سلام کرد . بعد از ادای سلام جناب مولانا پرسید که چوپان حاجی محمود شاهی ؟ شیخ فرمود خیر . آن حضرت چوپان بنده است و بنده چوپان گوسفندان اویم . مولانا از جواب وی متعجب شده بازپرسید که نماز می گزاری[1] ؟ فرمود بلی . از پیر خود شنیده‌ام که هر کس که نماز نگزارد[2] کافر باشد . مولانا پرسید که وضو چون میکنی ؟ فرمود وضوی تابستانی میپرسی یاوضوی زمستانی. مولانا گفت وضوی تابستانی وزمستانی فرق دارد؟ فرمودبلی، وضوی هریك جداست. مولانا گفت من این از کسی نشنیده‌ام و در هیچ کتاب ندیده‌ام ، به‌هرحال تو که می گوئی تقریر کن. عالی‌جناب ولایت‌مآب قدس سره فرمود در زمستان آب سرد باشد و تن آدمی خنك . چند نوبت دست باید مالید تا آب وضو به بیخ موی و اعضا برسد [۸۸ ب] . و تابستان آب گرمست و اعضا گرم، به‌یك مالیدن دست مجموع بیخ مویها آب می‌رسد، پس فرق باشد . مولانا دیگر باره پرسید که اگر آب نباشد چکنی ؟ فرمود تیمم میکنم . در تیمم چند چیز فرض است . عالی جناب ولایت مآب فرمود که ای مولانا چند سؤال از من کردی ، اجازت هست که بنده سؤالی از شما بکند . مولانا گفت بلی. فرمود که می‌خواهم بدانم که غرض شما ازین سؤال چیست ، اگر مقصود انفعال است منفعل گردانیدن من چندان کاری نیست، و اگر مقصود آنست که چون ندانم تعلیم کنی من دو رکعت نماز بگزارم[3] ، آنچه مطابق شرع نباشد تعلیم کن . مولانا شرف الدین خضر فرمود مقصود تعلیم است . عالیجناب ولایت قباب گوسفندان را پیش روی خود برابر قبله بداشت و تیمم کرده به نماز مشغول شد . گوسفندان

۱ ـ اصل : میگذاری ۲ـ اصل : نگذارد
۳ ـ اصل : بگذارم

به‌چرا رفتند و بعضی از برابر به‌عقب گشتند . عالی جناب قدس‌سره روی به‌جانب گوسفندان کرده باز روی به‌سمت قبله کرده نماز تمام کرد واز مولانا خضر پرسید که تیمم چون کردم ؟ مولانا گفت تیمم نیکوساختی ونماز خوب گزاردی[1] ، روی از قبله نمیبایست گردانید . عالی‌جناب قدس سره فرمود ازجهت آنکه گوسفندان خصمی دارند یعنی گرگ و تا گوسفندان برابرمن بودند مرا [۸۹ الف] اطمینان بود به‌یك حرکت که نظر کردم وخاطر خود جمع نمودم،چه نقصان باشد ؟ مولانا گفت هیچ نقصان در نماز تو نیست. بعد ازآن مولانا شرف‌الدین خضر نزد مقنیان رفت . پرسیدند این پسرك چیزی می‌داند ؟ مولانا فرمود که این پسر چیزی گفت که همه درشرع راستست، اما من در هیچ کتاب ندیده‌ام ، **نظم:**

هر کرا تعلیم کرد الهام علام الغیوب
آنچه او گوید نیابدهیچ‌عالم در کتاب

ودر« تاریخ جدیدیزد» به‌نظراحقررسیده که«حمام فرط» ازجملۀمستحدثات جناب شریعت دستگاه مولانا شرف الدین خضر است . و درافـواه عـوام مشهور و بزبان خواص مذکور که به‌یمن قدوم یکی‌ازپیشوایان دین‌حنیف آب کوثر مثال آن دافع امراض جسمانی ابدان بنی آدم است .

شیخ شکور

از کبار مشایخ عظام و مولد او غزنین یا مولتان بوده و به‌هرحال که بودبه ادای شکر قیام می‌نمود. بعد ازمسافرت بسیار به‌یزدآمده به قرب«دروازۀ نو» مقیم شد. و چون سنۀ سبع و عشر و سبعمائه در رسید تمام محلات شهر گشته مردان را وداع نمود و می گفت که عزیمت سفر دارم . روز دیگر به‌تحقیق پیوست که عازم سفر آخرت گشته . اکابر و اهالی به پای جنازۀ مغفرت اندازه‌اش حاضر شده در گنبد خانۀ خودش دفن کردند وخرقۀ او را بربالای قبرش گذاشتند .

مردم به‌زیارت مزار او می‌روند و به جهت‌حاجات آن خرقه‌می‌پوشند . اگر به‌آسانی پوشیدند آن مراد به زودی برآید [۸۹ ب] و اگر به دشواری پوشیده

---

۱ — اصل: گذاردي

شود باید دانست که آن حاجت میسر نمی گردد . و گاه چنان سنگین گردد که برنتوانند داشت .

و در جنب مقبره صفه‌ایست که در آنجا نمازحاجت گزارند[1] و زوجۀ شیخ در آنجا مدفونست .

حاجی حسین المدفون به باغ اعلی

آن سر خیل ارباب سعادات از جملۀ مجذوبان و صاحب حال و کرامات بود . به‌سبب‌مشاهدۀ کرامات و خوارق عادات پادشاه شهید شاه نصرة الدین یحیی حلقۀ مریدی او در گوش جان جای داده بود و آن مجردمیدان تجرید هر گز از هیچ کس سؤال و طلب نمی کرد . و آنچه به‌زبان مبارك اومی‌رفت مؤثر می‌افتاد .

در«تاریخ‌جدید یزد» مرقوم و مسطور است که روزی برسر «بازارصحافان» در دکان طوّافی‌قدحی ماست گذاشته بود وطواف‌ارادۀ فروختن آن داشت . حاجی حسین چرخ‌زنان به دردکان‌رسیده پای بر آن قدح ماست زد و بینداخت و بریخت. ماری در میان ماست آن قدح بود . مردمان را محقق شد که حاجی به نور ولایت این معنی را دریافته بود .

فوت او در سنۀ سبعمائه‌اتفاق افتاد ودر همان‌خانه که‌سکنی داشت [۹۰الف] مدفون گردید .

مولانای سعید مرحوم شیخ احمد فهادان و شیخ محمد برادراو

در کتب‌راستان مرقوم‌خامۀ بلاغت نشان گشته که آن‌دو بر گزیدۀ اله به‌غایت صالح و متقی و در قریۀ اسفنجرد مقیم بودند وبه‌امر«شودمالی»[2] قیام داشتند .

آورده‌اند که صاحب جمع اسفنجرد به غایت ظالم وستمکار بود و پیوسته با رعایا و متوطنین آن موضع سلوك ناهموار می‌نمود. شیخ احمد او را طلب داشته نصیحت کرد که با بندگان خالق سلوك پسندیده کن و در پی آزار خلایق مباش تا خدای تعالی برتو رحم کند وترا به بلیه مبتلا نسازد. صاحب‌جمع از سر لجاج و

۱ـ اصل: گذارند ۲ـ هر دو نسخه چنین‌است . تاریخ یزد : شومالی، امروزدریزد نیز«شومالی» گفته میشود.

قهر گفت سخن تو نمیشنوم . اگر می‌توانی با خدا بگو تا جان مرا بستاند. شیخ دست به‌دعا برداشته گفت خداوندا اقوال و کردار او برتو ظاهر و روشن است . اگر مصلحت دانی جانش را بستان . فی‌الحال صاحبجمع افتاده جان بداد . چون آن کرامت مشاهدهٔ عوام الناس گشت از قری و مزارع به خدمت اوگرد آمدند .

• آن جناب از معاشرت با ایشان ملول گشته به‌اتفاق برادر به‌اصل شهر یزد آمده‌در «کوچهٔ فهادان» [۹۰ ب] ساکن گشتند .

منقول است که در آن اوان که ولایت بهشت بنیاد یزد به وجود فایض الجود شیخ اعظم سعید شیخ احمد آرایش داشت غلامی که محافظت یوزسرکار اتابك‌تعلق بدو می‌داشت از حراست غافل گشته آن یوز درچاه افتاده سقط شد. غلام ازسیاست اتابك اندیشناك شد و به خدمت شیخ احمد رفته شرح حال عرض نمود و اعانت خواست . شیخ فرمود از دروازه بیرون رو که از راه خراسان یوزی می‌آید او را گرفته در عوض نگاه دار . غلام حسب الفرموده ازشهر بیرون آمد وبه‌راه خراسان روان گشت . چون به «ریگ فیروزی» که یك فرسخی شهر است رسید یوزی‌را دید کهمی‌آید . قلاده درگردن یوز کرده به محافظت درخانه آورد و نگاهداشت .

شیخ‌هدایت‌شعار درسنهٔ سبع وعشرین‌و سبعمائه‌عازم سفرعقبی گشت. و برادر اودر سنهٔخمس‌وثلثین وسبعمائه به‌دیدن‌برادر مهربان شتافت . مدفن‌ایشان در«محلهٔ فهادان» حوالی «حصار» اتفاق افتاد . جناب امیر مبارزالدین محمد مظفر ساباطی رفیع بردر مزار متبرك ایشان ساخت .

و پادشاه مطاع شاهشجاع [۹۱ الف] آسیابی در قریهٔ ابرنداباد[1] ساخته وقف سرکارمزار متبرك نمود وجمعی دیگر اراضی و صحاری و دکاکین به سرکار مزبور وقف‌نمودند. والحال ازموقوفات نامی مانده ومزار متبرك روی به خرابی آورده و مسجد و خانقاهی که درجنب مزار ساخته بودند منهدم وبایر گردیده .

بدان ای درویش که بقعهٔ منورهٔ شیخ‌احمدمحل‌استجابت دعا وبر آمدن حاجات است و **مولاناامحمودواعظ** که از قدوهٔ علما و اولیا بود و چند مرتبه در عالم رؤیا به

۱ــ نسخهٔوزیری : بندرآباد

خدمت حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه و آله وسلم‌رسیده بود باخلف گرامی **مولانا امام‌الدین‌واعظ** در آن بقعه مدفون است .

شیخ سعید فریدالدین عبدالباقی وشیخ اعظم مولانا شمس‌الدین محمدخلوتی نورالله‌قبرهما

شیخ سعید فرید الدین عبدالباقی از بزرگان دین و سالکان راه یقین بـود . مولد او کازرون و صاحب کشف و کرامات و به‌یك واسطه خرقه به شیخ علاءالدوله سمنانی می‌رساند.

در « تاریخ جدید یزد » مذکور است که آن‌جناب روز عرفه‌در کازرون بوده وروز دیگر که عید اضحی‌باشد زایران بیت‌الله‌الحرام در مسجدالحرام‌به خدمت آن جناب رسیده‌اند . در همان نسخه مـرقوم است که سلطان [٩١ ب] ابواسحق بن خواجه شیخ محمد بن خواجه کمال الدین ابوالمعالی مبلغی به علت اخراجات « صادر وارد » به اسم شیخ فریدالدین عبدالباقی برات نموده، محصل‌برو گماشت . شیخ نزد سلطان ابواسحق فرستاده راجع‌طلب نمود . سلطان دست‌رد برسینهٔ‌ملتمس شیخ گذاشته اشاره نمود که محصل وجه برات باز یافت نماید . چون خبر تأکیدو مبالغهٔ سلطان ابواسحق در باب وصول آن وجه به شیخ رسید دست بـرداشته گفت این ظالم را بگیر . در همان‌روز سلطان بر بستر ناتوانی‌افتاد و از آن حرکت نادم گشته کس به‌عذرخواهی نزد آن جناب فرستاد. شیخ فرمود ، **مصراع** :

زهری که‌به‌جان رسید تریاق چه‌سود؟

روز دیگر سلطان وفات کـرد و چون سنهٔ ثلث و عشر و ثمانمائه رخ نمود مرغ روح شریف جناب شیخ فریدالدین عبدالباقی از تنگنای قفس قالب به‌فضای عالم ارواح طیران نمود. به‌حکم وصیت جسد مطهر اورا درسراهرستان قرب مزار مامانوك[1] مدفون ساختند ، رحمة‌الله علیه .

در سنهٔ سبع و اربعین و ثمانمائه خواجه ناصر الدین محمود سمنانی وزیر در

١ـ نسخهٔ وزیری : بابانوك ، تاریخ یزد : مامانوك

سر مزار او عمارتی عالی بنا نهاد و به‌اتمام آن موفق گردید.

و شیخ الاسلام اعظم مولانـا شمس‌الدین محمد خلوتی [۹۲ الف] در یوم السبت عشرین شهر ربیع‌الاول فی‌سنة تسع و اربعین و ثمانمائه به جوار مرحمت حق پیوست. به موجب وصیت آن جناب را در مزار مـزبور دفن نمودند. امیر جلال‌الدین خضر شاه تختگاهی‌مروح ساخت و میلی بر بالین قبر بنا نهاد.

*[1] شهداء فهرج

ناصبان اعلام سخن و ناطقان اخبار نـو و کهن بر صفحات لیل و نهار چنین نگارش نموده‌اند که قبل‌از آن که خلافت‌روی زمین برابن‌عم حضرت سیدالمرسلین صلوات‌الله و سلامه علیه قرار گیرد حسب الصلاح مهـاجر و انصار سعد وقاص را امیر سپاه کرده به‌جنگ یزدجرد شهریار که ازسلاطین عجم بود فرستادند وچنانچه در کتب تواریخ مرقوم‌قلم فیروزی رقم مورخین بلاغت شیم گشته یزدجرد شکسته وپریشان حال ازراه یزد عنان فرار به‌جانب دیار خراسان انعطاف‌داد و لشکراسلام به‌تعاقب او ایلغار می‌نمودند. جمعی از صحابه وتابعین دربیابان طبس راه گم کرده به حوالی فهرج افتادند. چون اهالی آن‌جارا به‌دین مجوس یافتندایشان‌را به‌اسلام دعوت‌فرمودند[2] و آن طایفه‌را گبران‌نیزمیگویند، و گبران طایفه‌ای ازبی‌دینان‌اند که دیدهٔ بصیرتشان ازاشراق نور توحید محروم مانده، کاینات وحوادث رادومبدأ اثبات کنند و آن رایزدان و اهرمن خوانندو به‌نور و ظلمت از آن تعبیر نمایند. و هرچه ازقبیل خیرات شناسنداز یزدان دانند و فساد و شرور که درمجاری‌امور عالم روی نمایدبه‌اهرمن نسبت کنند. و آتش راتعظیم و تکریم نموده زردشت را پیغمبر وزند وپازند را کتاب آسمانی اعتقاد دارند. بالجمله اهالی‌فهرج مهلت طلب نمودند که ما قبایل و عشایر و دوستان را احضارنموده کمر متابعت به میان جان و طوق فرمان خدا و رسول بر گردن اخلاص در می‌آوریم. و به‌این اراده مردم خویدك و

۱ـ ازینجا تا سه صفحهٔ بعد در حاشیهٔ صفحات نسخهٔ اصل‌است.

۲ـ نسخهٔ وزیری‌اضافه‌دارد: ودر آن زمان مردم‌خویدك‌وقرای‌سایر بلاد عجم مجوس بودند

فرافتر را که با هم هم کیش بودند طلب کرده درین باب حکایت در میان آوردند. آن بددینان که از دانش مایه و از سعادت پیرایه نداشتند به‌قدم اطاعت و اذعان پیش نیامدند و طریق طغیان و عصیان سپرده گفتند که ما ازدین آباء و اجداد دست باز نداشته این طایفهٔ قلیل را نیز نگذاریم کــه از دیار ما به سلامت بیرون روند. و با یکدیگر عهد و پیمان درمیان آورده چون روز به آخررسید و چهرهٔ روزگار مانند روی هندوان تیره و دل بی دینان سیاه شدن گرفت پای جهالت از طریق ضلالت فــراتر نهادند و دست جسارت از آستین بی باکی برآورده شبیخون برسپاه اسلام آورده به‌تیغ بی رحمی اکثری را بی جان ساختند وحشی که جوانی بود به‌غایت متهور و دلاور پندار پهلوانی دردماغ و بعد ازواقعهٔ احد و قتل سیدشهدا امیر حمزة بن عبدالمطلب بن عبد مناف ربقهٔ اطاعت اسلام‌در گردن انداخته بسیاری از معارك با کفار مقابله ومقاتله نموده بود درین‌معر که درمیان لشکر اسلام بود . گرزی که کوه البرز از تاب زخمش بلرزیدی در چنگ گرفته آهنگ جنگ کرد و در آن معر که‌کاری کرد که‌کارنامهٔ رستم و اسفندیاررا در روزگار خوار کرد وآن شب به این انواع به‌پایان‌رسیده چندانکه عنقای سحردر افق شرق به‌پرواز آمد وبال نورـ گستر خویش به‌اطراف بگسترد ، **شعر:**

فلك تیغ کین از میان بر کشید
شب تیــره دامن ازو در کشید

گبران‌هجوم آوردند وبا شمشیرهای آخته‌به‌مسلمانان‌حمله کردند. لشکراسلام‌نیز در جوش وخروش درآمده دست به‌انداختن تیر گشادند ، **شعر:**

ز هر تیر کز شست پرواز کرد
تنی را ز پیوند جان باز کــرد

آخرالامر تمامی‌مسلمانان‌در آن معر کهٔ هولناك به‌عزّشهادت سرافراز گشتند وخویطب بن هانی خواهرزادهٔ اسدالله الغالب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام وعبدالله تمیمی صاحب ولایت آن حضرت و وحشی از جملهٔ قتیلان بودند. زنان وفرزندان

مسلمان سراسیمه وحیران‌روی به‌وادی گریز آورده گبران ازعقب‌ایشان‌میشتافتند. چون کاربر آن‌ناتوانان‌تنگ و گبران سنگ دل نردیك رسیدند چاهی در نظر زنان و اطفال مؤمنان در آمد، همگی خود را در درون آن‌چاه انداختند . رؤسا و سران سپاه گبران برسرچاه آمده چون خواستند که در چاه نظر کنند به قدرت کاملهٔ جبار منتقم آن جمع نابینا گشته چشمهاشان از دیدن عاطل ماند و برخی که به تاخت و اخذ غنایم همت گماشتند درآن حین ،[1] **شعر:**

طوفان روان و رعد خروشان و برق تیز
وز دود ابـر دیدهٔ انجم سرشك ریـز

گشته تمامی اجساد و اموال مسلمانان در زیر ریگ روان پنهان گشت .

چون سلطنت خطهٔ یزد بر امیر مبارزالدین محمد مظفر قرار یافت و پس از چندی آن پادشاه عالی جاه به‌ارادهٔ تسخیر کرمان علم عزیمت برافراشته به‌مقابر شهدا رسید مقرر فرمود تا مقبره ترتیب داده پایاپی برسرآب مریاباد حفر کردند وبعضی ازحقابه و اراضی فهرج برآن وقف ساخت .

و همچنین مولانای‌اعظم مولانا شمس‌الدین محمد بافقی گنبد مقبره را ازنو عمارت کرده خانقاه ترتیب‌داد واملاك بسیار برموقوفات افزوده اطعام به جهت فقرا ومساکین مقرر داشت و بر سر قبر وحشی گنبدی ساخت وبه‌مرور ایام ارباب خیر و توفیق دیگر عمارات کردند .

در «تاریخ جدید یزد» مسطور داشته و درافواه مذکوراست که در چاهی که عورات واطفال شهدا از نظرها غایب گردیده‌اند مردم بزیارت روند وسنگ ریزه یا نبات در چاه‌انداخته‌مطالب خود ذکر کنند، اگراسماع خنده وخوشحالی نمایند آن مطلب برآید ،اگرصدای نوحه‌و زاری از چاه بیرون‌آید مطلب در حیز تعویق بماند .

۱ـ تا اینجا در حاشیهٔ صفحات است.

سلطان زرندیان

آن چه از السنه وافواه معلوم گشته آن است که جمعی از مردم زرند که از جملهٔ توابع پارس است به خلدآباد یزد آمده مقیم گشتند و به امر زراعت اشتغال نمودند و در همین مقام که امروز مدفن ایشان است کشخوانی بودرعایای مریاباد خربزه زرع کرده حراست ونگاهبانی آن‌را درعهدهٔ ایشان کردند. به‌حسب اتفاق شبی درویشی بدانجا رسید و خربزه طلب نمود. ایشان از روی طوع و رغبت از زمینی که‌متعلق‌ومخصوص‌خودشان بود خربزه‌ای‌چند چیده بخدمت‌درویش آوردند. درویش دعائی که مشتمل برخیر وبرکت دنیوی وعلو درجات ومراتب اخروی‌بود کرده غایب گشت. حالی بر آن جماعت دست داده دست از شغل دنیوی کوتاه کردند وبه عبادت قادر مختار پرداختند. بعد از اندك روزی ازلباس حیات عاری گشته به جنات نعیم شتافتند و در مقابر مریاباد که الحال مدفن ایشان و معبد صالحین و محل استجابت دعای مؤمنین است مدفون گشتند. [٩٢ ب] متوطنین یزد درهرروز شنبه به‌زیارت قبور ایشان رفته حاجات وملتمسات ازحضرت مجیب الدعوات مسئلت نموده به‌اجابت مقرون می گردد و هر که ارادهٔ کاری دارد دو رکعت نماز در مسجدی که متصل قبور منوره ایشانست گذاشته بعد از فراغ از نماز گوش راست برزمین می گذارد، اگر آن‌مهم خوبست ومطلب آن‌شخص حاصل خواهد شد صدایی از عالم غیب به گوش او می‌رسد و به‌مطلب رسیدن خود متیقن می گردد.

حاجی صدرالدین المدفون به باغ کمال

در مبادی حال حاجی صدرالدین به‌علوم ظاهری اشتغال داشت و به زیارت بیت‌الله الحرام شتافت. بعد از مراجعت از سفر حجاز و یثرب وقدس خلیل شروع در تصوف کرده مهارت بسیار درعلم هیأت بهمرسانید. در آن حال جذبه به‌او رسیده ازمردمان کناره نمود و به‌طرف مهریجرد رفته‌در کوه «خورمیز»مقیم گشت. امیر-یوسف خلیل حاکم یزد به‌خدمت او شتافت‌وچهارطاقی به‌جهت سکنی اوبنافرمود.

بعد از اندك روزی حاجی صدرالدین روی در بیابان نهاد و در صحرای انار ایستاده جان به‌قابض ارواح سپرد. عبدالرحمن والی یزد بفرمود تا نعش اورا به‌یزد آورده درموضع «باغ کمال» به‌خاكِ سپردند و مقبره‌بنا کرده [۹۳الف] اغچه‌ای‌در **خلف** بقعه احیا نمود. درآن‌مکان درقدیم الایام چاهی‌بود که آب آن خشك گشته بود.بعد از فوت حاجی صدرالدین آب آن‌چاه جوشیدن‌آغاز نهاد وپوست ناری بر روی آب آمد. به‌جهت شفای امراض مسلمانان از آب آن چاه می‌آشامند وصحت می‌یابند. وفات حاجی صدرالدین در سنۀست وثمانمائه‌بوده .

مولانا مجدالدین حسن و مولانا شرف الدین‌علی قاضی‌ومولانای اعظم ضیاءالدین محمد المدفونین به مزارصالحان

مولانای سعید **مجدالدین‌حسن‌رضی**[1] از جملۀ اکابر و اشراف دارالعبادۀ یزد و صاحب مکنت و تجمل بود. اولاد امجاد او درنهایت فضل و کمال و غایت عزت و اعتبار بوده‌اند و حال که سه مرحله از سنۀ ثمانین و الف هجریه گذشته جمعی از اولاد آن جناب مثل نجابت دستگاه **شاه معزالدین محمد رضی** و **میرزا مجدالدین حسن** در خطۀ فردوس آباد یزد روزگار می گذرانند . مولانا مجد الدین حسن در ایام‌حیات‌بل درزمان‌اختیار قرب مزارامامزادۀ بزرگوارعالی‌تبارامامزاده ابوجعفر محمد طرح بقعۀ عالی اساس انداخته چهار صفه در چهار جانب بساخت و چون به اجل موعود از عالم فانی به‌سرای باقی خرامید در همین بقعه مدفون گشت.

[۹۳ ب] و **مولانا شرف‌الدین علی** که « اقضی القضات » این ولایت بود در سنۀ سبع و خمسین و سبعمائه آفتاب‌حیاتش به‌مغرب‌زوال‌انتقال کرده درپهلوی آن جناب جای گرفت .

و **مولانا ضیاءالدین محمد** و **امیرعمادالدین‌بن‌رکن‌الدین‌اشلام** در همین بقعه مدفون‌اند .

ودرین بقعه صفه ایست عالی‌موسوم به «صفۀ صفا» **مولانا جمال‌الدین مسعود** درآن‌صفه‌مدفونست، و بانی آن جلال الدوله والدین خضر شاه است .

۱ـ نسخۀ وزیری : رضی الله‌عنه .

بابا محمد مشهور به بابا ناصر

در « تاریخ جدید یزد » مسطور و مذکور است که عمر او به‌صد وچهل سال رسیده بود و شب و روز ازیك مقام برنخاستی[1] ودر زمستان و تابستان برروی خاك خفتی. و چون‌وفات یافت درمقابر «باغ کمال‌کاشی» به حوالی «اسکندریه» مدفون گردید. در صحایف این‌دفتر مرقوم خامهٔ عنبر عمامه گشته که در زمانی که‌سلطان محمد ولدابوسعیدطبسی به‌تغلب خطهٔ‌یزدرا به‌تصرف‌درآورد حسب الفرمان‌صاحب‌قران گیتی ستان امیر تیمور اناراللّه برهانه لشکر ولایت فارس و عراق بدان بلده آمده امر محاصره به‌دور و دراز کشید ، قریب سی هزارنفر از ذکور واناث دراصل شهر به‌علت‌قحط جان به‌قابض ارواح سپرده بودند. بعد ازفتح [۹٤الف] آن بلدهٔ طیبه‌اسکندر هندو به‌محصلی‌خراج‌تعیین گردید وچون اموات در خانه‌ها و بازارها برزبر هم افتاده بودند اسکندر در حوالی «باغ کمال» باغی بودخریده وقف‌اموات نمود و مقرر نمود تا اموات را از شهر بیرون آورده در آنجا دفن کردند . و نیز اسکندر ساباطی عالی رفیع ومسجدی و چهاردکان بساخت و آن‌را «اسکندریه» نام نهاد وبه‌سبب ورود سیل که قبل ازین گزارش[2] افتاد آن عمارات‌منهدم گشت ومیلی که در آن مقام ساخته‌اند علامت قبر **پهلوان‌اسدطغاشاهی** است که در کرمان حاکم بود .

شیخ احمد صایم الدهر و مولانا عزالدین ابراهیم فیروزانی و حاجی علی‌رویدشتی

وشیخ زاهد عابد متقی**شیخ‌احمد** مدت چهل سال در غرفهٔ مسجد جامع کبیر مجاورو معتکف بود و ازوی کرامات‌بسیار مشاهدهٔ مَردم آن دیار میگشت و چون وفات نمود او رابه قرب « باب کوشك‌نو » بر کنار خندق مشهور و معروف به «باغ مولائی» دفن کردند .

و**مولانا عزالدین ابراهیم‌فیروزانی** از فضلای عصر و واعظ شیرین کلام بود.

۱ـ اصل : نخواستی ۲ ـ اصل : گذارش

مدت چهل سال یك ختم کلام الله را تفسیر کرده وسلاطین بنی‌مظفر در پای منبر موعظهٔ اوحاضرمی‌شدند و قریب ششصد [1] هزار [٩٤ ب] از ابیات عربی وفارسی در ذکر داشت. در اثنای موعظه لطایف بسیار گفتی. چون عمر او به‌هشتاد رسید و سال ثمان و تسعین و سبعمائه رخ‌نمود سفر آخرت اختیار کرد وقرب «باغ مولائی» مدفون گردید .

و مولانای بهشتی **حاجی‌علی‌رویدشتی** از جملهٔ فضلای زمان خود بود و وعظ را به‌غایت خوب گفتی ودرهای معانی سفتی. درحین موعظه مردمان‌را خندان ساخته گاه می گریانید و با اکابر واهالی مطایبه بسیار می‌کرد . وچون از صحبت دوستان ملول گشت رخت هستی برچیده درزاویهٔ عدم منزل گزید ودر«باغ‌مولایی» مدفون گردید . قبر آن جناب و **شیخ‌احمدحق‌مدد** و **شیخ‌جلال‌الدین‌زاهد** به هم متصل است .

وقرب «باغ مولایی» مقابر «سرچم»واقع است. ودرآن‌مقام بسیاری ازصلحا و مؤمنین آسوده‌اند و در آنجا دو قبر بزرگ بسته‌اند و درین دو قبر قریب سی هزار نفر از زن و مرد که در ایام مخالفت سلطان محمد پسر ابو سعید طبسی و قحط و دربندان دراندرون شهر جان به‌حق تسلیم کرده بودندمدفون‌اند. وازآن دو قبر بسیار نشانها به‌نظر مردمان درآمده وقرب‌آن مزاربر کنار خندق مقابل «برج اولیا» مسجدیست که درسنهٔ اربع وتسعین وسبعمائه خلایق‌بعد ازورودسیل وخرابی شهرو ولایت جمع‌شده‌بودند [٩٥الف] و آن به«سرچم» مشهور گشته‌ساخته‌اند وآن مسجد از اهل الله خالی نیست و در آن جا علامتها دیده‌اند وبه‌مکان «چهل تنان» شهرت یافته.

سلطان قطب الدین زنگی المدفون به مزار زنگیان

مجملی ازحالات سلطان قطب الدین درجلد اول این مجلد به‌دستیاری کلك وقائع نگار رقمزدهٔ خامهٔ بلاغت شعار گشته درین مقام به تکرار اندیشیده زبان در کام خاموشی کشید . بدانکه مزارزنگیان ازآثار عمدة الاکابر العظام **خواجه‌معین‌**ـ

١ — نسخهٔ‌وزیری : سیصد

الدین‌علی جد زبدة الاکابر و الاهالی **میرزاعبدالرشید منجم** است و تاریخ بنا و اتمام آن در ضمن احوال خواجهٔ ستوده خصال بیان شده. وچون‌مسود اوراق اکثر اوقات از روی نیاز به‌زیارت آن مزار فایض الانوار مبادرت می‌نمود امری غریب و حالی عجیب مشاهده کرده‌تبیین این‌مقال‌و تفصیل این‌اجمال چنان‌است که درشهور سنهٔ تسع و سبعین والف هجریه روزی‌به اتفاق‌سلالة الفضلایی **مولانامحمدتقی** خلف مقتدای فضلاء زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان‌الموفق بتأییدات الملك‌المنان **مولانامحمدمقیم** به آن مکان شریف رفته در دهلیز مزار سنگی بزرگ تخمیناً به‌وزن پنجاه من دید که بربالای تختگاه گذاشته و اثر پنجهٔ دست راست و پنجه و ساعد[1] دست چپ برآن نقش گرفته، چون ملاحظه نمودیم آن علامت به دستیاری کلنگ و تیشه نبود بلکه به‌قدرت کاملهٔ یزدانی وبه‌زور وپنجهٔ مقربان درگاه باری این امر غریب‌روی نموده بود ، چندانکه ازحال آن سنگ وآن امرعجیب استفسار شد مجاوران آن مکان و سایر متوطنان بلدهٔ یزد به‌اظهار آن راز زبان نگشودند و احدی که قبل‌از آن آن سنگ را دیده باشد یافت نشد . [۹۵ ب] آخر الامر این ضعیف جمعی را طلب داشته سنگ مزبور را در دیوار درمزار روی برقبله نصب ساخت و دری بدانجا به‌کار گذاشت تا آن نشان در روزگاران باقی ماند .



چون مجملی ار حالات و کرامات و خوارق عادات اولیاء خجسته صفات سمت تحریر یافت خامهٔ سخن گذار عنان‌بیان به‌صوب مقالهٔرابع تاخت،ومنه‌الاعانة و التوفیق .

۱ـ اصل : صاعد

مقالهٔ چهارم از مجلد سیوم

در ذکر مساجد و مدارس وبقاع‌الخیر وخوانق ورباطات وقری‌و مزارع‌وقنوات و غیر ذلك وآن مبین‌است برپنج گفتار

گفتار اول

در بیان‌مساجد

شعر:

وفور حمد وثنا می‌فرستم از چپ وراست
به‌حضرتی که سزاوار حمد و اهل ثناست
آنجا که کمال کبریای تو بود
عالم نمی از بحر عطای تو بود
ما را چه حدّ حمد وثنای تو بود
هم حمد و ثنای تو سزای تو بود

و درود همایون ورود برمرکز دایرهٔ نبوت قطب سماء فتوت مخدوم ارباب شهود ، شعر:

ای نور تو گشته اول و آخر ما
روشن شده از تو باطن و ظاهر ما

و سلام سعادت‌انجام برمراقد آل‌عظام آن حضرت که پیشوایان و راهنمایانند ، باد.

[۹۶الف] برضمیرمنیرمهرتنویرارباب‌توفیق روشن‌و مبرهن خواهد بود، چون خطهٔ بهشت بنیاد یزد قبلهٔ دعوات و کعبهٔ حاجات خاص و عام هردیار استدر

اصل شهر و بلده و بلوکات آن بلدهٔ طیبهٔ مساجد جمعه و جمعات بسیار و بی شمار ساخته‌اند . اگر این ضعیف به‌ذکر تمامی آن همت گمارد یحتمل که ازعهده بیرون نیاید . باری به‌توفیق ربانی ذکر بعضی از مساجدی که مشهور است مرقوم خامهٔ بلاغت آیین می گردد .

مسجد جامع کبیر

واقفان آثار و ناقلان اخبار در کتب متعدده چنین اخبار نموده‌اند که‌نخست **سلطان‌علاءالدوله گرشاسب** بن علی‌بن فرامرز‌بن سلطان علاءالدوله کالنجار‌مسجدی عالی اساس مشهور به«مسجد عتیق» ساخته‌سه‌باب مفتوح داشت . یکی روی برقبله و دیگری بر«بازار کلاه دوزان‌قدیم»و دیگری به‌طرف«مدرسهٔ کمالیه». و در دهلیز آستانه مقابل‌صفهٔ بزرگ«کتب خانه» بنا فرمود .

و دختران سلطان فرامرز بن علی که بلقیس زمان بودنـد در جنب مسجد مزبور جماعتخانهٔ مروح مزین به‌طلا و لاجورد بنا کرده گنبدی به‌جهت مدفن‌خود ترتیب نمودندواکنون درآنجامدفون‌اند و آن‌عمارت‌مشهور گشته‌به«صفـدختران»، [٩٦ ب] و ذکر آن در مجلد اول مرقوم قلم فیروزی رقم گردیده .

و در سنهٔ اربع و عشرین و سبعمائه مرتضی اعظم سعید **سیدرکن‌الدین‌محمد** ابن سید نظام الدین محمد قاضی درقبلی‌مسجد قطعه‌ای‌زمین خریداری کرده طرح «مسجد نو» انداخت وصفه و گنبد ومقصوره‌ها و غرفه‌ها بنا کردو اساس همگی از سنگ و آجرو گچ استوار داشت و هنوز به‌اتمام نرسیده بود که بنای عمر آن سید عالیشان انهـدام یافت . حسب الوصیة **مولاناشرف‌الدین‌علی** در اتمام آن سعی فرمود و مناره‌ای بر سر گنبد مقصورهٔ قدیم ساخت و مرتضی اعظم **امیرشمس‌الدین محمد** خلف ارجمند سعادتمند سید رکن‌الدین‌محمد که در آن‌وقت درتبریز میبود زیلوهای نیکو جهت گنبد مقصوره فرستاد.و در سنهٔ سبع وسبعین و سبعمائه دهلیز مسجد به فرمودهٔ آن سید والا قدر ساخته شد و پادشاه شهید **شاه‌نصرة‌الدین‌یحیی** مظفری در طرف دست چپ گنبد مقصوره وصفه وطنبي عالی بنا فرمود .

و در زمان سلطنت خاقان منصور میرزا شاهرخ سلطان شاه نظام کرمانی به امر وزارت خطهٔ فردوس نشان یزد [۹۷الف] سر بلندی یافته بدان ملك شتافت و بساط عدالت و نصفت بر وجنات احوال اهالی و رعیت گسترد و به‌ساختن عمارات خیر همت گماشت و نخست «مسجد جامع کبیر» که گچ اندودبودبه‌کاشی تراشیدهٔ الوان تزیین نمود. و کتابهٔ سورهٔ « انا فتحنا » به‌خط مولانا بهاءالدین هزارسب که سرآمد خوشنویسان زمان بود نصب نمود. و درشاه نشین گنبد مقصوره محرابی از مرمر به‌کار گذاشت‌و درپیش طاق صفه«دوازده امام» به‌کاشی مثبت ساخت وبربالای شرفهٔ طاق آیهٔ کریمهٔ « و اذ یرفع‌ابراهیم القواعد» تاآخر آیه به‌کاشی کرد. و در صحن مسجد پایابی‌حفر نموده به‌خشت پخته وکاشی مزبن گردانید. وآب محمود- آباد جاری ساخت و پنجرهٔ آهنی برسر پایاب درصحن گذاشت. و فراشخانه بردر مسجد بساخت. و در بیرون در اصل مسجد کاروانسرائی بود که ریسمان فروشان می‌بودند خراب کرده ساحت در مسجد کرد. و ده دکان از یمین و یسار ساز دادودر میان ساحت [۹۷ ب] حوضی ساخته آب تفت جاری نمود . و در کتابهٔ درگاه مسجد القاب خاقان منصور میرزا شاهرخ سلطان به کاشی ثبت نمود. و در اندرون مسجد بریمین گنبد مقصوره جماعتخانهٔ عالی بنا فرمود که از رفعت فلك فرسایش خیمهٔ مینا فام سپهرخجل گردیدی . و نیز در مسجد چاه آب سرد کنده چاهخانه بساخت ومنقش فرمود. واشرف علمای‌ایران مولانا شرف‌الدین‌علی‌مخدوم حسب- الالتماس شاه نظام طوطی طبع شکرافشانش به نظم ابیات لطافت آیات زبان بیان بگشاد و تمامی ابیات درمقالهٔ اول در ذکر احوال شاه نظام وزیر سمت بیان یافته. والحال چاهخانه به‌سعی‌عالی‌جناب متولی‌عمارت جدید یافته‌و«قهوه‌خانه» گردیده.

در « تاریخ جدید یزد » به‌نظر درآمده که جوی زارچ از آثار ارسلان خاتون حرم سلطان علاء الدوله کالنجار است .

و همچنین در زمان سلطنت و فرمانفرمایی خاقان جنت مکان شاه طهماسب بهادرخان که مقرب‌الحضرة **آقاجمال‌الدین‌محمد** مشهوربه «مهترجمال» به‌حکومت

۱ـ نگاه کنید به صفحات ۱۵۷ — ۱۶۰.

و وزارت خطهٔ یزد سربلندی یافته بدان ملك شتافت و تعمیر مسجد جامع و ساختن مناره بردرگاه پیشنهاد همت نمود ومدتی درین فکر می‌بود تا آنکه روزی به‌مسجد مزبور آمده بردرمسجد نشست [٩٨الف] و درآن‌مهم متأمل بود. ناگاه شخصی که مشهور بود به‌خواب دیدن و از ما فی الضمیر مردم خبر کردن حاضر گشت. وزیر عدالت آیین گفت‌ما را ارادهٔ‌مهمیست. درخواب دیده،اعلام نمای.فی‌الحال در حضور خوابیده به‌خواب رفت و بعد از زمانی بیدار گشته گفت در عالم واقعه دیدم که دو شمع سبز آورده در گوشه‌های درگاه مسجد گذاشتی . وزیر او را انعام فرموده شروع در ارادهٔ خود نمود و دو منار که مؤذنان خوش الحانش با مسبحان ملاء[1] اعلی‌در راز و باملایکهٔ سماوات هم‌آوازندبرافراخت ومنارهٔ یمین را دو راه قرار داد ، **شعر:**

در صفت طول قد هر منار
طعنه زده بر فلك زرنگار
سایه‌اش از غایت اعلای چرخ
غاشیه افکنده به بالای چرخ

و گنبدی بربالای گنبد مقصوره به‌کاشی ساخت ، **مثنوی** :

قبه که بر قبه او آمده
نور فشان چون مه خرگه زده
هست عیان در نظر اهل دین
گنبد یاقوت سپهر برین

و در شهور سنهٔ اثنی وستین وثمانمائه امارت پناه معدلت شعار **امیر نظام‌الدین حاجی‌قنبر جهانشاهی** القاب پادشاه زمان میرزا جهانشاه به خط مولانا شمس‌الدین محمد شاه خطاط به کاشی تراشیده به‌کار گذاشت ودر زمانی که حکومت خطهٔ‌یزد به‌امیر جلال الدین چقماق شامی متعلق‌بودحرم محترم امیر مشارالیه بی‌بی فاطمه

١ ـ اصل : ملة

خاتون صحن مسجد جامع را سنگ مرمر فرش نمود و دو ستون [۹۸ ب] از مرمر در دوجانب صفه گذاشت. و منبر خطیب که ازچوب بود برداشته درعوض آن از کاشی الوان مرتب داشت و به‌صحت رسیده که به‌فرمودهٔ ستر عظمی از کربلای معلی خاك عنبربیز درپشت شتران ودواب به‌یزد نقل نموده این منبر مبارك ترتیب یافته. و در هر جمعه خطبای فصاحت شعار برفرازمنبربه خواندن خطبهٔ اثنی عشر قیام می‌نمایند، **مثنوی** :

خطبه کند بر سر منبر خطیب
راست چو بر شاخ شجر عندلیب
نغمهٔ نوروزی و سوز درون
دیده و دل خوش کند وغرق خون
خلق در آن جمع به پهلوی هم
انس گرفته همه بر بوی هم
دست دعا رفته سوی آسمان
زلزله آمد به زمین و زمان
شیوهٔ شیون به بدن راه یافت
آتش دل دستگه آه یافت
دل به‌درون گرم چو خورشید شد
رعشهٔ تن بر نهج بید شد
نعرهٔ یا رب ز فلك درگذشت
اشك روان آمد و از سر گذشت
گشته فلك زخمگه تیر آه
رحمت حق ریخته زآن جایگاه
از نم دریای کرم کوه کوه
فیض خدا ریخته بر آن گروه

جمع به‌هم آمده انس و ملك
پر زفغان کرده رواق فلك
سوز درون بین که بهر یا ربی
سوخته برچرخ برین کوکبی

وچون نوبت تولیت‌شرعی به‌عالی جناب غفران پناهی **مولاناعبدالحی** انتقال یافت‌در رواج و رونق و تعمیر آن‌مسجد که نمونه‌ای‌ازمسجد اقصی است سعی موفور نموده مؤذنان و حفّاظ و خدّام تعیین ومقرر داشت و آشخانه ساخته اطعام یومیه‌به جهت فقرا و مساکین مقرر نمود و ساحت در مسجد ودهلیزها و اطراف و جوانب از سنگ فرش نمود و املاك و رقبات ودکاکین بی‌شمار ازحاصل مسجد خریداری کرده داخل موقوفات آن سرکار گردانید.

و بعد از او عالی جناب نجابت و افادت پناه خلف الاکابر و الاهالی **مولانا شهاب‌الدین‌عبدالله** خلف ارجمند سعادتمند آن جناب علم تولیت شرعی افراشت و بسیاری از رقبات واملاك در شهر وبلوکات خریده و اجرای قنوات ومزارع کرده بر موقوفات مزید ساخت وبه تعمیر وعمارت[۹۹ الف] به‌نوعی سعی‌نمود که زیاده بر آن بر متخیلهٔ احدی نگذشته بود، لله الحمد و المنة که به سعی عالی جناب مومی‌الیه مسجد مزبوردر کمال رونق [است] و حاصل‌موقوفات آن‌به‌موجب شروط واقف به‌مصرف رسیده دقیقه‌ای فرو گذاشت نمی‌نماید.

بر مرآت ضمیر آفتاب کردار علمای دین‌دار و صلحای عالی مقدار صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که این‌مسجد همایون مسکن‌زهاد و عباد و اولیا و اتقیا و مأمن اصحاب حاجات و مرجع غربا و فقرا بوده و هست و هر کس که برسبیل عبور یا به جهت ادای فرایض بدین مکان شریف در آید از دل که پادشاه شهرستان بدن‌است رخصت نیابد که‌قدم‌بیرون‌نهد و هرچند گردون پیر گردمعمورهٔ عالم گردیده و با صدهزار دیده نظاره نموده شبیه و نظیر آن ندیده و گوش هوش زمانه قرین وعدیل آن نشنیده وچنان مرتفع وزیبا به‌چشم بینا درمی‌آید که گوئیا شاعر دربارهٔ آن گفته، **بیت:**

چشم فلك ندید و نه گوش جهان شنید
زین خوبتر مکان و پسندیده تر مقر

و کلمهٔ « ادخلوها بسلام آمنین » در بارهٔ او آیتی [۹۹ ب] و کریمهٔ « جنة عرضها السموات والارض » از فسحت ساحت و نزهت فضای سماحتش کنایتی . از رفعت شرفات فلك عروجش قلعهٔ مینا فام سپهر خجل و از لطافت عمارات عالیه و نظافت ابنیهٔ رفیعه‌اش بیت المقدس ومسجد اقصی‌منفعل. و به جمعیتی معروف که گوش سامعان اخبار امصار شبیه و نظیر آن نشنیده وبه‌جامعیتی موصوف که دیدهٔ گردون با آنکه قرنها گرد جهان گشته این مقدار جمعیت در هیچ مسجد ندیده ،

شعر :

از غایت نزاهت وخوبی و دلکشی
پنداشتم که‌جنت‌عدن‌است درخوشی
برسقفهای گنبد اخضر زعکس او
گلهای گونه‌گونهٔ حمرا و آتشی

و از آن زمان کـه بنای او استحکام یافته الی الآن آن مکان شریف قبلهٔ دعوات و کعبهٔ حاجات گشته، **بیت:**

مسجدی کز شرف به‌یك مسجد
کرده با مسجدالحرام نماز

ایضا

مسجـد او جامع فیض الـه
زمزمهٔ خطبهٔ او تا به مـاه
غلغـل تسبیح به گنبد درون
رفته ز نه گنبد والا برون
طاق بلندش به فلك گشته جفت
حامل او گشته فلك در نهفت

قبه او بر شده بالای چرخ
فرش تهاش اطلس والای چرخ

[١٠٠الف] و درو دیوار این بقعهٔ شریفه بر هر گونه نقوش بدیع از کاشی ـ که اگرمانی نقاش زنده بودی از کمال‌لطافت‌وغرابت‌آن انگشت تعجب به‌دندان گرفتی- مزین است، و به انواع اختراعات غریبه‌واصناف صنایع و بدایع محلی ، **بیت :**

پر از نقش ونگار ازفرش[1] تاسقف
مهندس را برو فکر و نظر وقف

قرص زرین مهر از خجلت خشت زرنگار دیوارش سرخ و زرد برآید وطارم فیروزهٔ سپهر ازانفعال لاجورد نقوش جدارش‌به کبودی گراید ، **نظم:**

نمازی که آنجا توان کرد ادا
توان کرد در کعبه عمدا قضا
چراغش به‌پروین شرار افکن‌است
که از مغز مهر ومهش روغن است
چو دامان فانوسها بر زنند
به پروانگی قدسیان پر زنند
زهی فیض کز مایهٔ یك دعا
شود حاجت صد اجابت روا

مسجد جامع میر چقماق مشهور به‌مسجد نو

بانی آن امیر کبیر اعظم **امیر جلال‌الدین چقماق شامی** است . و ذکر امیر عدالت شعار و عماراتی که معمار همت آن حاکم نصفت‌دثاردریزد وبلوکات ساخته در **مقالهٔ هفتم‌مجلداول** به دستیاری کلك حکایت پرداز رقمزدهٔ بیان گردیده . واین مسجد در سنهٔ احدی و اربعین و ثمانمائه به سعی‌حرم محترم امیر مشارالیه بی بی- فاطمه خاتون سمت اتمام یافته .

١ـ اصل : فرق،تصحیح مبتنی برنسخهٔ وزیری است .

مسجد جمعهٔ سرریگ

در «تاریخ جدید یزد» مذکور و مسطور است که این مقام کاروانسرا بود و مقبره‌ای درجنب آن [١٠٠ ب] مرتضی اعظم سعید **امیرمعین‌الدین‌اشرف** که‌از اعاظم سادات عریضی وشرف‌مصاهرت سیدعالیشان امیرشمس الدین محمدبن سیدرکن الدین محمد قاضی دریافته بودآن سرارا بایر کرده طرح مسجد انداخت و صفه و گنبد مقصوره و جماعتخانه بنا فرمود وپایابی حفر کرده «میاه جدیده» جاری نمود و دکاکین در اطراف مسجد خریده و ساخته بر آن وقف کرد.

و در شهور سنهٔ ثلثین و سبعمائه درگاه مسجد انهدام یافته **خواجه‌توکل قزوینی** به حال عمارت آورد و**خواجه‌فخرالدین‌ابرقوهی** گنبدی در پیش صفه‌ساخته منبر خطیب ترتیب داد و جماعتخانه را مرمت کرد.

و در سنهٔ اربعین و ثمانمائه به حکم وصیت **حاجی خواجه جان‌تبریزی** مبلغ یکهزار دینار به‌خرج پایاب و جماعتخانه نموده رونقی تمام یافت و تا اکنون معبد مقیمان آن خطهٔ شریفه است.

*١ مسجد فرط

مورخین فصاحت قرین به‌قلم اعجاز رقم چنین تحریر نموده‌اند که **احمدبن محمدزمچی** در آن زمان که حسب الفرمودهٔ صاحب الدعوة ابو مسلم مروزی با لشکر پرخاشجو[٢] به‌عزم استیصال بنی‌امیه عنان عزیمت به‌جانب خطهٔ یزد انعطاف داد وچنانچه در **جلد اول** این مجلد مرقوم قلم فیروزی رقم گردیده با ابوالعلا که از جانب‌مروان حمار والی آن ولایت بود محاربه نموده او را به‌دست آورد وبا علم یزید به‌آتش قهر و غضب سوخت و اولاد و اتباعش را به تیغ انتقام بگذرانید و در آن خطه به مسند حکومت نشست همت عالی نهمتش به‌ساختن عمارات و اجرای قنوات فرمان داد. فرمانبران در حوالی «درب کوشك‌نو» باغی طرح انداخته در میان آن کوشکی رفیع بنا نمودند و قناتی حفر نموده موسوم ساختند به «قنات

١ــ ازینجاتا آخرمطالب‌مربوط‌به‌مسجدفرط درحاشیهٔ‌صفحات‌است ٢ــ اصل : پرخواشجو

محمد آباد» و در قبلی قصبهٔ مهریجرد مزرعهٔ مشهور به «مدوار» احداث نموده به سعی تمام آب مدوار از کوه جاری ساختند. وهمچنین آن امیر عدالت کیش به قرب در «درب مهریجرد» مسجدی طرح انداخته، درغایت تکلف ونهایت صفا به اتمام رسانیده مشهور و معروف گردید به «مسجد فرط».

ودر آن زمان که شهسوار میدان امامت وولایت وتخت نشین بارگاه کرامت امام طیب طاهر علی بن موسی بن جعفر بن محمد باقر حسب الالتماس مأمون خلیفهٔ عباسی ازجانب مدینهٔ طیبه متوجه طوس بودند چون ساحت ولایت یزد ازیمن مقدم مبارك رشك روضهٔ جنان گردید چند روزی به جهت ارشاد خاك نشینان آنجا در آن ملك رحل اقامت گستردند. ساکنان آن خطه احرام ملازمت وخدمت برمیان جان بسته به قدم نیاز و اخلاص به عتبهٔ کعبه اختصاص شتافته نقد جان نثار خاك قدم مبارکش نمودند . و آن حضرت در همین «مسجد فرط» به عبادت ملك علام قیام نموده و آن موضع شریف را یکی از مؤمنان به اخلاص عمارت نموده گنبدی محقر ساخته و تاکنون محل استجابت دعای سکان آن دیار است و هر کس که به اخلاص تمام دو رکعت نماز کرده روی نیاز برزمین گذارد البته به مطالب دارین بهره ور می گردد و هاتف غیبی گویا این مضمون را به گوش هوش ارباب اخلاص می رساند ، شعر:

ای که درین کوی قدم می نهی
روی توجه به حرم می نهی
پای به اندازه درین کوی نه
پایت اگر سوده شود روی نه
روی ادب نه به در بی نیاز
عجز و نیاز آر بر بی نیاز

بررای اولوالالباب مخفی نماناد که مسجد مزبوربه سبب دست انداز ارباب تغلب که موقوفات سرکار را به تصرف گرفته اند و به جهت امتداد زمان خرابی به حال

عمارات آن راه یافته منهدمشده بود، در سنهٔ ثمان و سبعین بعد الف به دلالت هادی توفیق زایر بیت‌الله الحرام **مولانا محمد امین بزاز** ولد **شاهمیرك‌نائینی** به تجدید عمارت آن مکان‌متبرك پرداخت ودر آن‌باب غایت سعی به‌جای آورده مبلغی کلی صرف اخراجات مسجد و پایاب کرده به‌صد تکلف و صفای اول به‌اتمام رسانید. و سیدهٔ صالحه عفت قباب زوجهٔ مولانا محمد امین به شراکت زوجش‌زیلوچهایی‌در غایت‌خوبی درتمامی عمارات انداخته قنادیل در سقف نصب نمودند و خادم بازداشته هر روزه به جهت راتبه‌اش قلیلی مقرر کردند وشمع و چراغ هر شبه به قدر کفاف سرانجام کرده خود رامعاف نمی دارند.[1]

مسجد جمعهٔ سرآب‌نو

این مسجد هم از مستحدثات مرتضی اعظم **امیرمعین‌الدین‌اشرف** است و در آن مقام باغی بود آن جناب در سنهٔ ثمان و اربعین و سبعمائه طرح مسجد انداخته در نهایت تکلف وصفا [١٠١الف] به‌اتمام رسانید وساباطی عالی ارتفاع بردرمسجد ساخته دکاکین بسیار براطراف ترتیب داد و برمسجد مزبور وقف نمود.

و برحوالی مزار منور قطب‌الاولیا سلطان تقی‌الدین دادا محمد علیه‌الرحمة حمامی نیکو ساخت. والحال مسجد خراب وموقوفات از ید متولی بیرون رفته.

مسجد مصلی عتیق

مورخین بلاغت شعار در مؤلفات خود آورده‌اند که در سنهٔ خمس وعشرین‌و سبعمائه **سید رکن‌الدین محمد** قاضی این مسجد شریف را بنا نهاده به اتمام آن موفق گردید.

و سید نجیب **امیرمعین‌الدین‌اشرف** طنبی و غرفه متصل آن ساخته مناره‌ای که الحال مشاهدهٔ مردمان می گردد استوار داشت و «آب نرسوباد» جاری نمود.

و **امیر شمس‌الدین‌محمدخضر شاه** بقدر عمارت در آن مسجد کرد. و تخت مؤذنان **مهترعلیشاه‌فراش** از آجر و کاشی ترتیب نمود.

و درسنهٔ ستین وثمانمائه مسجد و بازار بلکه تمام «محلهٔ مصلی» به‌سبب ورود

۱ـ تا اینجا در حاشیهٔ صفحات است.

سیلاب خراب گردید و بعد ازمدتی اصحاب خیرات تعمیر نموده به حالت اصلی آوردند .

[۱۰۱ ب] مسجد پیر حسین به‌موضع اهرستان

بانی آن خواجهٔ موفق مرحوم **خواجه پیر حسین دامغانی** بوده و ذکر بنای آن عمارت و تاریخ اتمام در ضمن حکایت احوال خواجهٔ مومی‌الیه در**مقالهٔ هفتم مجلد اول** سمت گزارش[1] یافته .

مسجد جمعهٔ یعقوبی

پادشاه شهید شاه نصرة الدین یحیی مظفری در زمان سلطنت و فرمانروایی در محلهٔ مزبور مسجد نیکو ساخته منارهٔ بلند برافراخت و اتمام آن درسنهٔ خمس و ثمانین وسبعمائه اتفاق افتاد .

۱ ـ اصل : گذارش

گفتار دویم از مقالهٔ چهارم

در ذکر مدارس و بقاع و خوانق ورباطات وغیره

الاول

درذکرمدارس

مدرسهٔ رکنیه واقعه در میدان وقت [و]ساعت

بانی آن عمارت فلك ارتفاع که مشهور و معروف گشته به ام‌البقاع سلالهٔ خاندان مصطفوی دوحهٔ چمن مرتضوی **سید رکن‌الدین محمد حسینی** بوده و این عمارت برعلو همت آن جناب دلالت می کند . درگاه رفیعش رشك معمورهٔ آفاق و جفت منارهٔ اوبا قامت و دل آرایی در روی‌زمین طاق، گنبد و صفه و غرفه‌های او از غرفات و شرفات جنان نشانه‌ای ، **نظم:**

و هم چون طرح او بدید از دور
گفت از عجز کای اولوالابصار
[۱۰۲الف]این چه‌صحنی‌است‌بی کران‌وسعت
وین چه سقفی است آسمان هنجار
عقل کل تا مهندس فلك‌است
برزمین کس نزد چنین پرگار
گر کسی وصف این بنا گفتی
عقل باور نکردی این گفتار

لیك چون دیده دید وحس دریافت
عقل حس را کجا کند انکار

و اتمام این بقعهٔ شریفه که مضمون کلمهٔ « روضة من ریاض الجنة » در شأن او آیتی‌است درسنهٔ خمس و عشرین و سبعمائه اتفاق افتاده و سبب بناء آن در مقالهٔ سیوم همین مجلد در ضمن احوال سید رکن الدین محمد بانی سمت تحریر یافته و در شهور سنهٔ اثنی و ثلثین و سبعمائه که حضرت بانی به عالم جاودانی شتافت در گنبد بقعهٔ مذکور مدفون گردید . و اکنون اکابر و اصاغر ومقیم و مسافر درآن مزار متبرك تبرك و تیمن می‌جویند و به پای عجز و نیاز تردد می‌نمایند و به‌جهت مطالب دارین‌دعا کرده شرف استجابت درمی‌یابند .

در « تاریخ جدید یزد » مسطور و مذکور است که حضرت سید رکن الدین محمد درجنب‌مدرسهٔ مزبوره **کتابخانه** ساخته‌سه‌هزارجلد کتاب وقف‌طلبهٔ‌علوم نمود وچندان ازقراء و مزارع و باغات و دکاکین و خان و طواحین [١٠٢ ب] وقف نموده که محاسب وهم ازتعداد آن به‌عجز و قصور اعتراف دارد. الحال آن‌عمارت روی به‌خرابی آورده و ازمصاحبت و مجالست طبقهٔ علوم‌محروم مانده، و نه‌از کتب نشان هست و نه از موقوفات اثر .

مدرسهٔ‌شمسیه واقعه درمحلهٔ چهارمنار

حضرت سیادت منقبت مرتضی اعلم **سیدشمس‌الدین‌محمد** در شهور سنهٔ سبع وعشرین‌وسبعمائه آن‌عمارت فلك ارتفاع‌راساخته وخود در گنبد آن مدفون گردید. و سبب بنا و تعریف آن در مقالـهٔ سیوم همین مجلد در ضمن احـوال آن جناب تحریر یافته .

در میان مردم مشهور و بر زبان خاص و عام مذکور است کـه هر که در روز شنبه برسرمزارآن حضرت چهل مرتبه سورهٔ قل‌هوالله‌احد تلاوت و قراءت نماید به مطالب دارین کامیاب‌می گردد. متوطنین دارالعبادهٔ توفیق به‌جهت زیارت آن‌جناب روز سه‌شنبه اختیار نموده‌اند و روغن گل زرد در آن مزار متبرك می‌سوزانند و دعا

نموده به‌مطلب می‌رسند.

مدرسهٔ ضیائیه شهرستان

جناب مرتضی سعید **مولاناضیاءالدین‌حسن‌رضی** که شرف مصاهرت سید امجد سید رکن‌الدین محمد دریافته بود درزمان اعتبار و اقتدار در محلهٔ شهرستان طرح مدرسه انداخته [۱۰۳الف] در نهایت تکلف و زینت به اتمام رسانید و درگاه رفیع و دو مناره در کمال ارتفاع بر افراخت و باغچهٔ مشجر در خلف مدرسه احیا فرمود وپایابی درمیان صحن حفر کرده آب اشکذر جاری نمود وزاویه و کتابخانه و حمامی درمقابلهٔ مدرسه بساخت وخانه‌ها دراطراف‌وجوانب ترتیب نمود. والحال که دوسنین از سنهٔ ثمانین و الف گذشته تمامی روی به‌خرابی نهاده و به‌غیرازمنارهٔ آن چیزی دیگر به‌نظر اهل بصیرت در نمی‌آید. و اتمام آن عمارات درسنهٔ خمس و سبعمائه اتفاق افتاده.

و از مولانا ضیاء الدین حسن دو خلف نیك اختر صاحب حشمت به یادگار مانده بود: نخستین **مولانا شرف‌الدین علی** که در فنون دانش و کمالات آراسته و علم فضل و افضال افراشته، وثانی **مولانا مجد الدین حسن** مصنف شرح کتاب‌حاوی که به‌حکم سلطان مبارز الدین محمد مظفر برمسند قضا متمکن گردیده بود.

بر ضمیر منیر سلسلهٔ انساب روشن‌و مبرهن خواهد بود که نجابت و فضیلت پناه **میرزا شاه معزالدین و میرزا مجدالدین‌حسن** که الحال در یزد تمکن دارند [۱۰٤ب] از اولاد امجاد مولانا ضیاءالدین حسن‌رضی‌اند.

مدرسهٔ حسینیه واقع‌به کوچهٔ حسینیان

در «تاریخ جدید یزد» به نظر رسیده که **سیدشرف‌الدین‌حسین** والد [1] امیر معین الدین اشرف درسنهٔ ست وعشرین وسبعمائه در«کوچهٔ حسینیان» طرح مدرسه انداخته در نهایت تکلف تمام به کاشی وطلاو لاجوردمنقش نمود و دومنار بردرگاه برافراخت و «میاه وزیر» که الحال‌به«میاه محمودآباد»اشتهار یافته درپایاب جاری ساخت و در جنب صفه قبهٔ عالی به جهت مدفن خود و اولاد ترتیب داد و بسیاری

۱ـ نسخهٔ وزیری: ولد.

ازسادات حسینی درآنجا مدفونند .

محرراوراق مکرراز زبان صدق بیان فضیلت وکمالات دستگاه زایر بیت‌الله‌الحرام حاجی میرشیخ احمد دادایی استماع نموده که دوتاره موی مبارك حضرت نبی آخرالزمان علیه الصلواة الله الملك المنان مانند گنج زر و جواهر در اندرون قبّه به ودیعت گذاشته از نظر بینندگان مخفی است و بدان سبب آن مکان شریف مطاف ملایکهٔ مقربین و محل استجابت دعای مؤمنین گردیده .

مدرسهٔ خاتون

در بعضی ازتواریخ مرقوم قلم فیروزی رقم مورخین بلاغت آیین گردیده که مهدعلیاشاه‌**خاتون** والدهٔ ماجدهٔ [۱۰۵ الف] پادشاه‌شهیدشاه نصرة الدین یحیی مظفری درزمان اقتدار درجنب دولتخانهٔ پادشاه مرحوم‌مدرسهٔ عالی‌ساخته وبعد ازآنکه‌اولاد مظفری و شاه نصرة الدین یحیی در قمشهٔ اصفهان به درجهٔ شهادت رسیدند نعش ایشان‌را به‌یزد نقل نموده در مدرسهٔ مزبور به‌خاك‌سپردند . موقوفات آن‌سرکار از حیطهٔ ضبط و تعداد بیرون بوده والحال نام آن در جریدهٔ دفاتر ایام محو و عمارت روی به‌خرابی آورده . اتمام آن مدرسه در سنهٔ سبع و ثمانین و سبعمائه بوده .

مدرسهٔ سرریگ

درسنهٔ سبع و ستین و سبعمائه **امیرغیاث‌الدین‌علی‌عقیلی** در « محلهٔ سرریگ » مدرسهٔ عالی ساخت و املاك و رقبات بسیار و دکاکین بی شمار بر آن وقف نمود. الحال نه آن عمارت برجا و نه‌نام وقف برموقوفات آن سرکار جاریست .

مدرسهٔ امیرآخوریه واقعه در «محلهٔ در مدرسه»

بر ضمایر ارباب بصایر پوشیده نماناد که **محمدبن‌محمودبن‌قاسم‌بن‌سعید** که امیرآخورباشی سلطان مبارز الدین محمد مظفر بود در شهور سنهٔ تسع و خمسین و سبعمائه در مقابل «مدرسهٔ عبدالقادریه» طرح مدرسهٔ نیکو انداخت [۱۰۵ ب] و در نهایت تکلف و تزیین منقش به کاشی و طلا و لاجورد به‌اتمام رسانید ودر گاهی مرتفع ساخته سورهٔ « هل اتی » به کاشی ثبت ساخت و در کتابه القاب و تاریخ‌اتمام

بنانگاشت واملاك ورقبات‌بسیاربر آن‌وقف گردانیدوبر درمدرسه، مسجد ومسافرخانه و فراشخانه ترتیب داد و باغچهٔ مشجر در خلف گنبد مدرسه‌احیا فرمودو«میاه تفت ونصیری» درصحن مدرسه و «میاه جدیده» در پایاب جاری‌نمود .

اکنون‌تمام‌آن عمارات خراب وموقوفات برطرف شده وبه غیراز گنبدمدرسه چیزی برجای نمانده .

مدرسهٔ دارالصفا مشهور به مدرسهٔ قطبیهٔ سرپلوك

درسنهٔ اثنی وثلثین‌وثمانمائه **خواجه قطب‌الدین محمود** خلف خواجه حاجی علی در سرپلوك درجنب مسجد ومقبرهٔ والد بزرگوار خود مدرسهٔ عالی مشتمل بر حجرات تحتانیه وفوقانیه مزین به کاشی‌الوان ساخته«آب تفت» درمیان‌جاری نمود و در اطراف و جوانب صفه‌ها و گنبد ها بـه جهت مسکن فقرا ترتیب نمود و اکنون آن هم حکم سایر مدارس دارد .

مدرسهٔ خواجه ابوالمعالی

[۱۰٦الف]**خواجه‌ابوالمعالی** مردی‌بوددرنهایت تمول‌و کمال اعتبار، در زمان اختیار در «محلهٔ ابوالمعالی» که باسم خواجهٔ نیکونهاد موسوم گردیده‌درشهور سنهٔ سبع وثمانین‌و سبعمائه‌به‌قرب«مدرسهٔ‌نظامیه»طرح مدرسهٔ‌عالی‌اساس‌انداخته در کمال تکلف و تزیین بـه‌اتمام رسانید و طنبی بـه‌جهت مقبرهٔ خود ترتیب نمود و اطراف مدرسه خانه های رفیع و بساتین وحمام ومصنعه ساخت و«میاه تفت ونصیری»جاری نمود. و اکنون به غیراز حمام ازعمارات دیگر نشانی نمانده .

مدرسهٔ اصیلیهٔ دهوك

خواجه اصیل‌الدین محمدبن مظفر عقیلی در سنهٔ سبع و ثلثین و سبعمائـه در « محلهٔ دهوك » مدرسهٔ عـالی و حمامی نیکو و دکاکین بسیار ساخته بود و الحال به‌سبب ورود سیل تمامی بازمین هموار است .

مدرسهٔ یوسف چهر [٥]

امیر یوسف بن حاجی حبیبی[1] مشهور به **چهره** از جانب امیر جلال الدین

۱- نسخهٔ وزیری : خلعتی ، تاریخ یزد: حلبی.

چقماق شامی بـه امر حکومت دارالعبادهٔ یزد اشتغال داشت . در سنهٔ اربع و ثلثین و ثمانمائه در «محلهٔ دهوك سفلی» مدرسه وبساتین ساخته بود واکنون به‌سبب ورود سیل تمامی با زمین مساویست .

مدرسهٔ قطبیه درکوچهٔ حاجی عماد

در«تاریخ جدید یزد» مذکور و مسطور است [۱۰۶ ب] که **مولاناقطب‌الدین محمدبن‌حاجی‌عماد** به حوالی « مدرسهٔ عبدالقادریه » به قرب «درب قطریان » که به «درب شاهی» اشتهار یافته مدرسهٔ مروح‌ساخته ودرجنب آن‌جماعت خانهٔ نیکو باتمام رسانیده و بیوتات و بساتین و حمام در حوالی آن احداث فرموده واتمام‌آنها در سنهٔ سبع و ثمانین و سبعمائـه اتفاق افتاده . و الحال تمامی در کمال بی‌رونقی و مشرف بر خرابی‌است .



بر ضمایر ارباب بصایر پوشیده نماناد که جمعی ازاصحاب خیرات ومبرات در دارالعبادهٔ یزد مدارس رفیع بنا ازحدّ تعداد بیرون ساخته و پرداخته موقوفات بسیار برآنها وقف کرده‌اند. ذکر جمعی ازآن درضمن احوال بـانیان بـه دستیاری خامهٔ بلاغت نشان مرقوم و مسطور و برخی در این مقاله تحریر یافته . اما درحین تحریر در این مقاله کـه دو سنین از سنهٔ ثمانین و الف هجریهٔ هجرت کرده تمامی خراب و بایرو از مفارقت طلبهٔ علوم خاك حسرت بر سر می کنند .

الثانی

در ذکر بقاع و خوانق و رباطات

بقعهٔ خانزاده ومخدومزاده

آن بقعـهٔ شریفـه درجنب مزار مشهورسلطان المشایخ سلطان تقی الـدین دادا محمد واقع و از جملهٔ عمارات**خانزاده‌خاتون** و**مخدوم‌زاده**[۱۰۷ الف] **خاتون** دختران پادشاه عدالت شعار سلطان مبارزالدین محمد مظفراست ونیز آن مخدرات عظمات املاك و رقبات بسیار بر آن وقف نموده‌اند و حاصل آن هرساله قریب مبلغ چهل تومان می‌شود و به غیر مصرف صرف می گردد. و الحال متولی شرعی آن سر کار سیادت و نجابت پناه **امیرمحمدزمان‌مهریجردی** است کـه نـام تولیت با آن

جناب و اختیار بااو نیست .

خانقاه اشکذر

درتاریخ‌قدیم و جدید یزدبنظر رسیده که آن‌عمارت‌رفیع بنا از جملهٔ عمارات سلالهٔ‌آل طه[1] و یس سیدرکن‌الدین‌محمد است و در «وقف نامچهٔ» سید عالی قدر ملاحظه شده که املاك و رقبات بسیار از اصل قریهٔ اشکذر بر آن وقف است ، اما چیزی صرف‌آن نمی‌شود.

خانقاه فیروزآبادمیبد

عالی جناب دستورالوزراء فی زمانه **خواجه معین الدین علی** جد اعلی نتیجة‌ الاکابر **میرزا عبدالرشید منجم** درسنهٔ احدی و ستین و ثمانمائه در قریهٔ فیروزآباد میبد این عمارت دلگشا طرح انداخته و بعد از اتمـام چندان از قری و مزارع بر آن وقف فرموده که از حد ضبط و تعداد افزون بوده و پادشاه زمان **جهانشاه** هر ساله مبلغ ده هزاردینار کپکی بهسیورغال متولی‌آن سر کار انعام ومقرر فرمود که صرف اخراجات اطعام فقرا و مساکین شود. [۱۰۷ ب] الحال آن سیورغال بر قرار نیست و حاصل‌آن سر کار صرف خانقاه مزبور نمی شود .

خانقاه اردکان

از جملهٔ عمارات حضرات مشایخ عظام کرام **دادائیه** است و موقوفات آن سر کار بسیار و حاصل‌آن بی‌شمار است. الحال‌آن هم حکم سایر بقاع دارد.

رباط چاهوك مهریجرد

در زبان خاص‌و عام مذکورو مشهور است که آن‌عمارت از جمله‌عمارات سید عالی‌قدر **سیدشمس‌الدین‌محمد** است و موقوفات بسیار داشته و مقرر بوده که «آب فتحاباد ونعیماباد» که از طرف‌مهریجرد می‌آید بدان مکان‌آورده مصنعهٔ‌آنجا از‌آن آب‌مملو نمایند، الحال انقطاع یافته .

---

۱ — اصل: ط

رباط چفته

در قدیم الایام ساخته شده و بمرور ایام خرابی به آن راه یافته بود. در زمان سلطنت و فرمانروایی خاقان و افراحتشام شاه عباس ماضی خلف الاعاظم والاعالی **میرزا اسحق بیک بایندری** از بلاد هندوستان مراجعت نموده آن را به حال اصلی آورد و ساباطی ساخته مصنعهٔ وسیع دربرابر رباط حفر نموده از آجر ترتیب داد ومزرعه در آن حوالی احداث نمود تا باعث رونق آن بوده باشد .

در«تاریخ یزد» مسطوراست که این رباطی که در موضع چفته واقع است **سید رکن الدین** به رسم خانقاه ساخته بوده و هر روزه در آنجا اطعام و مایحتاج فقرا و متر ددین سرانجام می‌نموده‌اند، بمرور زمان خرابی به آن راه یافته بود **میرزا اسحق بیک** چنانکه مرقوم گردید به حال عمارت آورده ساباطی بردر آن ساخت .

رباط شوراب

مدتی بود که آن رباط خراب ومسکن قاطعان طریق گردیده بود. [۱۰۸الف] در زمانی که **میرزا جعفر قزوینی** به وزارت خطهٔ یزد تعیین گردیده به آن بلده آمد رباط مزبوررا عمارت نمود. و از قدیم الایام در حوالی رباط آب شوری بود خواست که آن را جاری سازد، دوسه چاهی که دربلندی حفر نمود آبی که بود درجوف زمین ناپدید گردید .

رباط پاغمش

به سرحد یزد و اصفهان در میان بیابان واقع است . جائیست خوفناك و مکانیست پر وحشت . در قدیم الایام قلعه ساخته بودند از سنگ رخام ، اما خرابی تمام در بنیان آن راه یافته بود . ایالت و شوکت پناه **جانی خان قورچی باشی** در زمان اقتدار به تعمیر آن همت گماشت و در نهایت استحکام به اتمام رسانید و بر اطراف آن برجهای عالی ترتیب داد ودرساحت آن چاهی حفر نمود که متر ددین از آن مستفیض می گردند و بانی را بدعا یاد می کنند .

رباط الجیره

درسوابق زمان در آن مکان رباطی ساخته بودند که اثر آبادانی بر آن نمانده بود . خلف الاهالی **میرزااسحق بیک بایندری** چنانچه شمه‌ای از حال او درین اوراق سمت گزارش[1] یافته آن‌را عمارت نمود و مصنعه ساخته تا پایان کوه که در آنجا چشمهٔ آبیست ممر ترتیب داد والحال از آن آب مملو می‌شود ومترددین [۱۰۸ ب] مستفیض می گردند.

رباط خرانق

از مؤلفات اهل تواریخ به‌نظر نمی‌رسد که بانی آن چه کس بوده . در افواه مذکور و مشهور است که چهار هزارسال و کسری قبل ازین **خورافروز** نام گبری رباط خرانق ودیه را ساخته و خورنق نام نهاده و به کثرت استعمال در زبان خاص و عام به‌خرانق اشتهار یافته .

رباط ساغن[2]

در بیست و شش فرسخی یــزد واقعست و متوطنین آنجا در کمال صلاح و پرهیزگاری و در نهایت بی‌چیزی و پریشانی‌اند و به‌امر «شال بافی» اشتغال دارند . سلالهٔ اولاد مصطفی شاهزاده قاسم در آن ارض مدفـون است و مـزار متبرك خراب گردیده بود ، معمار همت رفعت ومعالی پناه زایر بیت‌الله الحرام **میرزامحمدامین یزدی** آن مزار را تعمیر نموده فرش گسترانید و اکنون مطاف طوایف انام و معبد خاص و عام است .

رباط پشت بادام

در آن محل دوچشمهٔ آب واقع است: یکی شور ودیگری شیرین. ومتوطنین آنجا در کمال تمول گردنکشی وشرارت ذاتی‌را باجلافت مکتسبی جمع نموده با آینده و رونده سلوك پسندیده مسلوك نمی‌دارند. درسنهٔ [3] که خاقان کامیاب فلك جناب، **بیت:**

۱ ـ اصل : گذارش ۲ـ نسخهٔ وزیری: ساغند ۳ـ در اصل سفیدست

[۱۰۹الف] فریدون‌حشمتی‌جمشیدجاهی

سکندر شوکتی دارا پناهی

الخاقان بن الخاقان شاه عباس ماضی بهادر خان به قصد تسخیر دارالقرار قندهار از دارالسلطنهٔ اصفهان عنان عزیمت از راه یزدانعطاف فرمود وموکب عالم‌شکوه سایهٔ وصول به «رباط پشت بادام» انداخته قبهٔ خیمه و خرگاه به‌اوج مهر وماه برافراختند متوطنین حماقت شعار قنات شیرین را به خاك اباشته اغنام و مواشی خود را به‌محال دور دست فرستادندوازمأکولات و مشروبات آنچه داشتند درجوف زمین و نهانخانه‌ها گذاشته از نظربینندگان مخفی ساختند. مقربان بساط عزت و اهل اردوی معلی از کمی آب وبه‌دست نیامدن‌آذوقه به‌خدمت پادشاه دادگر شتافته گفتند ، شعر:

کای آفتاب کشور و ای سایهٔ خدای

میمونترست چتر تو از سایهٔ همای

کار ما از کمی اطعمه به جان و از شوری آب جان شیرین به لب رسیده . پادشاه وافراحتشام بنابرین‌معنی که، نظم:

به‌حکمت حل هرمشکل توان کرد

به‌حکمت کام دل حاصل توان کرد

رؤسا و کدخدایان آنجا را طلب داشته [۱۰۹ ب] از روی تلطف و توجه نوازش فرمود و به‌لفظ گوهرافشان گفت که خدام بساط عزت و عساکرنصرت‌فرجام با سعادت از نایافتن آذوقه دراضطرار و از غایت تشنگی چون‌ماهی درشبکهٔ اضطراب . اگر به قدر مقدور در تحصیل آذوقه سعی نمایند و آبی بر عطش لب تشنگان رسانند هرآینه به عواطف بی‌دریغ پادشاهانه و نوازشات شاهانه مفتخر و کامیاب خواهند گردید . آن جماعت بی‌خرد متفق‌الکلمه به‌خاك پای‌مبارك نواب همایون قسم یاد نموده گفتند ، بیت:

کامکارا ماه جاهت از کسافت دور باد
خانهٔ عمر تو تا دور ابـد معمور باد

دست قدرت ما بیچارگان به قلیل و کثیر مأکول نمی‌رسد و به جز این آب تلخ و شور کام امید ما شیرین نگشته. خاقان منصور از غایت اضطراب سپاه متفکروار پای‌سعادت به‌رکاب اشهب مراد درآورده‌با بعضی ازنزدیکان بساط اقدس درهرطرف طوف نمودن گرفت . ناگاه جهانبین مبارکش بر اغنام بسیار و شتران بی‌شمار افتاد که در صحرا چرا می کردند . آن حضرت [۱۱۰الف] شبانان و مستحفظان را طلب داشته فرمودند که گوسفندان کیست ؟ عرض نمودند که تعلق به‌ساکنان اینجا دارد و این صحرا از اغنام و دواب و اشتر مشحون است. آن حضرت فرمود که آب‌شیرین درین سرزمین یافت‌می‌شود ؟ گفتند غدیر ومصانع دراطراف وجوانب بی شمار و آب آنها از غایت عذوبت و صفا ثانـی آب فرات است . آن حضرت به بارگاه خلایق پناه تشریف داده مردم آن موضع را طلب نمود و دیگر باره در باب مأکولات و مشروبات مبالغه نمود . به‌دستور اول جواب گفتند . پادشاه عدالت‌پناه جمعی را به‌تفحص وتجسس فرستاد. درهرخانه که داخل شدند ازمأکولات مملوی یافتند ، و هر در که گشودند انواع مشروبات دیدند و به‌اندك تردد به‌سرچشمهٔ آب شیرین راه بردند . بنا بر آن آتش غضب قیامت لهب شاهنشاهی شعله افروز گشته حکم‌قتل عام صادرگردید. مقربان بارگاه جلال‌برپا ایستاده زبان ثناگویی گشاده گفتند سایهٔ‌دولت ظل‌الله برمفارق عالمیان [۱۱۰ ب] پاینده باد و آفتاب عطوفت از اوج شرف و ذروهٔ عظمت تابنده ، **شعر:**

دست رعـایت ز رعیت مـدار
کـار رعیت به رعایت گـذار

امید آنکه تقصیر و گناه این بی خردان را بهما بندگان بخشند و قلم عفو برجراید جرایم ایشان کشند و از سر خون ایشان که فی‌الحقیقة مستحق سیاست و عقوبت شده‌اند درگذرند . پادشاه خطاپوش به‌التماس مقربان و ندما از سرخون و

ومال آن جماعت گذشت وغایتش آنکه مقرر فرمود که قوافل ومترددین که ازاطراف واکناف عالم عبورشان ازین راه می‌شد تردد ننمایندودرین باب احکام و ارقام به‌اسم حکام و عمال ممالك محروسه عزصدور یافت . لاجرم ساکنان آن موضع که از عبور قوافل صاحب ملك ومال بودند به‌صد حسرت در آن بیابان ماندند واین حکم جاری بود تا وقتی که‌مسند فرماندهی و سریرپادشاهی عرصهٔ ایران به‌وجود خسرو کیوان رفعت جمشید حشمت سکندر قدرت ، **بیت:**

فلك کوکبه شاه جمشید بخت

ملك مرتبه ماه خورشید تخت

شاه‌صفی موسوی بهادرخان آرایش یافت تزلزل دربنیان آن حکم‌افتاد [١١١الف] و مردم قدم در وادی آن راه نهادند .

رباط‌شتران

این رباط در پنجاه و چهار فرسخی یزد واقع و داخل یزد است . در ازمنهٔ سابقه قلعه‌ای در نهایت استحکام ازسنگ ساخته دراطراف و جوانب برجهای عالی ترتیب داده‌اند و حمام و مصنعه و دکاکین ساخته و پرداخته بودند. الحال بعضی از دیوارها افتاده و خلل در بنیان ثبات آن راه یافته . ودر مابین«رباط پشت بادام» و «رباط شتران»ریگ روان‌بسیار و عبور مردم دشوار است . پیك خیال در آن‌محل راه نمی‌برد و وهم دوربین درآن سرزمین راه بیرون‌شدن‌ندارد. در افواه مشهوراست که آن ریگ به‌ریگ ختا اتصال دارد . در میان ریگ نه‌میل‌ساخته‌اند که مردم به آن نشان تردد می‌نمایند . بعضی را امیر الامراء العظام **الله‌وردی‌خان** و برخی را غفران پناه **میرزامعین‌الدین‌محمد** وزیر فارس ساخته‌اند .

الثالث

درذکرمصانع

مراد از مصنعه آبنبار [1] است که در زمستان آب در آن کرده عبادالله در تابستان صرف می‌نمایند. و مصانع در اصل شهر و بلوکات بسیار و ازحیطهٔ تعداد

---

١ ـ [= آب‌انبار]

بیرونست . این تشنه‌لب وادی حیرت ذکر بعضی را به دستیاری خامهٔ واسطی نژاد [۱۱۱ ب] بیان می‌نماید .

مصنعهٔ چهارسوق

درزمان سلطنت اعلیحضرت خاقان فردوس مکان شاه‌صفی سفوی بهادرخان مرحمت پناه **خواجه‌عطاءالله** که در سلك نجبای یزدانتظام داشت به‌دلالت توفیق و به‌رهنمایی سعادت وبه‌دستیاری تمول درسر«چهارسوق» این‌مصنعه به‌اتمام رسانید .

افصح الفصحا **مولاناحسن‌علی‌یزدی** در تاریخ آن این ابیات به رشتهٔ نظم کشیده به‌یادگار گذاشت ، **شعر:**

به دور شاه عباس جوانبخت
که خاك پاش آب زندگانیست
ز عدلش شیر با آهو خورد آب
میان آب و آتش مهربانیست
عطاءالله را حق داد فرصت
کـه در تأییدکارآن جهانیست
به توفیق الهی بر که‌ای ساخت
که درآبش حیات جاودانیست
به جایی جاگرفته شیرك او
که با گاو زمین در هم زبانیست
پی تاریخ اتمامش **حسن** گفت:
بنوش ای دل که آب زندگانیست

و هم در آن ایـام خواجهٔ موفق مـرحوم دو مصنعهٔ دیگر ساخت : یکی در « محلهٔ یعقوبی » و دیگری درموضع «مریاباد حومه».اللهم اغفر له .

مصنعهٔ مصلی عتیق و مصنعهٔ ودبمال امیربیرون محلهٔ مربور

از جملهٔ آثار **خواجه‌مقصودعلی‌صباغ** است .

[١١٢ الف] مصنعه خان خواجه

این مصنعه ایست عظیم چون قریحهٔ صافی طبعان نیك عمیق و مانند عرصهٔ همت کریمان به‌غایت پهناور. درافواه عوام‌مشهورو به‌زبان‌خواص مذکور است که در اوایل سلطنت خاقان گیتی ستان زبده و خلاصهٔ فرمانفرمایان جهان شاهنشاه ممالك ایران ابوالمظفر سلطان شاه عباس ماضی انارالله برهانه در خطهٔ جهان‌نمای یزدچنان خشك سالی روی نمود که عنان طاقت درویش ازدست رفته درهای آسمان برزمین بسته بود و فریاد از اهل زمین برخاسته[1] ، **شعر:**

نماند جانور از وحش و طیر و ماهی و مور
که بر فلك نشد از نامرادی افغانش
عجب که دود دل خلق جمع می‌نشود
که ابر گردد و سیلابِ دیده بارانش

در چنان وقتی صاحب برّو احسان **خواجه‌شاهمیر استرابادی** با مؤنتی تمام و ثروتی مالا کلام بروسادهٔ عزت و اعتبار نشسته نقود و اقمشهٔ بی‌شمار درصنادیق‌و غله و سایر حبوبات بسیارداشت ، به‌الهام ملهم توفیق وبه اشارهٔهادی سبیل خواست که دست‌همت گشاده جیب و بغل عجزه و مساکین را پر درهم [١١٢ ب] و دینار و گوشهٔ بی‌توشهٔ ارباب استحقاق را به‌غله و سایر مأکولات مملو سازد، از آنجا که همت جبّلی متوطنین آن خطهٔ شریفه است که دست‌احتیاج برحلقهٔ درسرای‌متمولان نمی‌زنند و کف خود مانند سایلان بی‌آبروی به پیش مخلوقی نمی گشایند و به‌غیر از درگاه خالق ارض والسماء ملتجی به‌احدی نشده از کسی چیزی نمی‌خواهند به آنهاالتفات نکرده‌روی ازوگردانیدند وهریك مضمون این‌ابیات به‌خاطر گذرانیده خود را تسلی می‌دادند ، **شعر:**

فراموشت نکرد ایزد در آن حال
که بودی نطفهٔ مدفون و مدهوش

١ـ اصل : برخواسته

روان پاك داد و طبع و ادراك
جمال ونطق و رای وفکرت وهوش
ده انگشتت مرتب کرد بر کف
دو بازویت مرتب داشت بر دوش
کنون پنداری ای تاریك همت
که‌روزی خواهدت کردن فراموش

خواجه چون از اراده‌ای که داشت‌مأیوس گشت با خود اندیشید که ، **شعر:**

خواهی که خدای برتو بخشد
با خلق خدای کن نکویی

و در«چهارسوق» در«خان‌خواجه‌ضیاء الدین محمد» طرح این‌مصنعه انداخت و منادی در داد که هر کس به‌مزدوری قیام‌نماید هرروزه فلان مبلغ ومقدا‌ربرسبیل اجرت[۱۱۳الف]خدمت‌می کنم و بنابر آنکه به‌سبب قحط و غله ، **شعر:**

به‌یزدی خورش آن‌چنان‌تنگ گشت
که نانی به جانی نیامد به‌دست

خلایق روی به کار آوردند و هر روز از وقتی که معمار کرهٔ زمین جهت اشتعال کرهٔ خاك بر سر دیوار افلاك بر آمدی هر یك به کاری مشغول شدندی و برمثال فلك از حرکت نیاسودندی و به‌وقتی که کفهٔ آفتاب زرپاش از عمود معیار معدل‌النهار متمایل گشته علی سبیل التدریج برسطح غرب نشستی خواجه ترازوی ادای اجرت بر آورده اجرا اجرت یافته شاکرا و سعیاً مشکورا و عملا مبرورا به‌منازل خویش رفتندی. درآن مدت که خواجه به‌آن شغل اشتغال داشت از درگاه احدیت شهادت طلب می‌نمود . بعد از اتمـام مصنعه در سنهٔ سبع و تسعین و تسعمائه روی ارادت به آستان ملایك آشیان سلطان‌سریرولایت و کرامت سلطان‌ابوالحسن‌علی‌بن موسی‌الرضا علیه التحیة والثنا آورده روانهٔ مشهد مقدس معلی گردید . بعدازشرف طواف وزیارت‌درهمان‌زودی عبدالمؤمن خان پادشاه‌ترکستان‌به‌ارادهٔ‌تسخیر آن‌بقعهٔ

شریفه عنان ادبار بدان دیار [١١٣ ب] انعطاف داد . چنانچه در **جلدثانی** این این مجلد گزارش [1] یافته برآن خطهٔ بهشت منزله مستولی گشته از قتل و غارت دقیقه‌ای‌فروگذاشت نکرد. **خواجه‌شاهمیر** به‌مطلب خود فایض گشته در حینی که در اندرون روضهٔ منورهٔ عرش درجه به‌ادای زیارت و نماز اشتغال داشت به‌تیغ یکی از اوزبکان به‌درجهٔ شهادت رسید .

مصنعهٔ محلهٔ فهاوان

خواجه‌محمدامین که از کدخدا زادگان معتبر ابرندآباد و صاحب مؤونت ودر محلهٔ مزبور ساکن بود به‌احداث آن همت گماشته و همچنین درقریهٔعزآباد مصنعهٔ دیگر ساخته است .

مصنعهٔ محلهٔ ابوالمعالی

برکهٔ آبی که درآن موضع است

هر طرفش راه به‌جوی دل‌است
آب رخ چشمهٔ خورشید از اوست
تشنهٔ آن سرو که در طرف جوست
در تك آن آب عیان ریگ آن
همچو نجوم از پس هفت آسمان
از تـن سیمین بدنان پاك تر
وز دل عشـاق صفـا ناك تر
مصری اگر آب خورد زان سبیل
تلخ نماید به لبش رود نیل

درآن‌حین که‌مرحمت‌پناه‌الواصل‌الی رحمةالله الملك القوی **خواجه‌محمدعلی** رخت هستی‌برراحلهٔ‌فنابسته [١١٤الف] عازم سفرآخرت بودمبلغی کرامند به‌جهت فقرا ومساکین وابناءالسبیل وصرف‌اخراجات پل‌و رباط وبرکه‌وصیت‌فرمود و بعد

١ ـ اصل : گذارش

از آن که ، **مصراع** :

شد مقیم کوی ارباب وصول

رفعت و معالی پناه جامع اوصاف حسنه حاوی اخلاق مرضیه الموفق بتأییدات الملك المتین **میرزا محمد امین** خلف ارشد ارجمند سعادتمندش که به مکارم اخلاق و محاسن آداب معروف گشته و از سرچشمهٔ همت وافر مکرمت کام امید تلخ مزاجان مستمند را به شهد شکرخند التفات چاشنی قند مکرر می‌بخشد ، حسب المقدور در آن باب سعی نمود و به‌معماری توجه و التفات چنان مصنعه به اتمام رسانید .

مصانع خلف باغ عزآباد

یکی که در حوالی «ساباط جهانگیر» واقع‌شده صالحهٔ مکرمه نیتجه بدیع‌الجمال که از اقرباء **آق‌ملك** بود ساخته ، ودیگری که‌به‌جنب «مسجد خواجه علی» ساخته شده مع مسجد از جملهٔ احداث **خواجه‌علی** است .

مصنعهٔ شهاب‌الدین قاسم

زبدة‌الاماثل **خواجه‌علی‌اکبرطراح** که مجملی ازاحوال آن جناب به‌دستیاری قلم فیروزی رقم درین مجلد گزارش[1] یافته ساخته است .

مصنعهٔ گازرگاه

در سنهٔ‌ثمان وستین بعدالف **مهدعلیا**حضرت والدهٔ ماجده عالی‌حضرت‌غفران پناه صفی‌قلی بیك‌وزیر یزدبه‌ساختن آن‌امرفرمود ووکلاء [١١٤ ب] آن بلقیس‌الزمان در اتمام‌آن‌سعی نمودند.

مصنعهٔ درب مهریجرد و درب شاهی

آن‌دو مصنعه که خاصیت چشمهٔ حیوان وزلال سلسبیل از آشامیدنش حاصل می‌گردد به‌سعی سید مرحوم مغفور الموفق بتأیید ملك الغفور **امیرمعزالدین‌محمد قنادی** که در زمرهٔ اولاد خیرالانام صلواةالله وسلامه علیه انتظام داشت به‌اتمام رسیده

١ ـ اصل : گذارش

و تاریخ بنا و اسم بانی به‌خط **مولانا عبدالوهاب خطاط** بر کتابهٔ هریك ثبت است و تا غایت کام امیدتشنه لبان از آن سیراب می گردد ، **مصراع :**

چشمهٔ خضر است آبش یا زلال سلسبیل .

مصنعهٔ زاویه

در زمان سلطنت اعلیحضرت کیوان منزلت خاقان گیتی ستان ابوالمظفر سلطان شاه عباس مهد علیا حضرت مریم سیرت **جان آغاخانم** همشیرهٔ زبدةالاکابر محمدزمان‌سلطان بایندر ترکمان به‌اتمام این‌مصنعه‌همت مصروف‌داشت وخصوصیات حالات آن عصمت پناه در محل خود درین اوراق سمت گزارش[1] یافته.

۱ـ اصل : گذارش

[۱۱۵الف] گفتار سیوم از مقالهٔ چهارم

درذکر قری ومزارع بهشت‌بنیاد وباغات‌جنت‌آباد شهرو بلوکات

زینت شهرستان‌بیان تاریخ‌شهر بند امکان‌را حمدمالك الملك یزدان فایده‌رسان است که تقدیر با تدبیرش صحرای قابل التعمیر هیولای ممکنات‌را معمورهٔ خوش آب و هوای با زیب و بها ومادهٔ انسانی را که مجموعهٔ کمالات امکانی است از روی آب و رنگ زینت قابلیت عروس موجودات ساخت ، و بزه کاران مملکت طغیان را به‌محض انابت و التجا به‌بارگاه رحمتش به ابقای اثر ونام ونشان‌دردهور و قرون وازمان بنواخت . وصلات صلوات نامیات و جایزهٔ تسلیمات وافیات نثار مدینهٔ‌طیبه‌شریف‌النبیین ونجیب‌المرسلین وآله‌الطاهرین که ازنظرفیض ومرحمتش مدینهٔ ضالهٔ ارباب جهالت مدینهٔ فاضله گردید و از غایت شفقت بررعیت آل‌هدایت‌مآل خود را که هریك باعث معموری سرای فانی و علت معموری سرای باقی‌اند به جهت حفظ بیضهٔ اسلام الی یوم‌القیام معین گردانید .

[۱۱۵ ب] اما بعد مشهود ضمایر نزهت مآثر ارباب بصایرآنکه در اصل و بلوکات آن‌خطهٔ فرح‌افزا قری ومزارع‌جنت فضاازحیطهٔ تعداد بیرونست . ذکر بعضی ازآن درذیل حالات سلاطین‌و وزراء مرقوم گردیده و برخی که قابل تحریر و بیان‌نیست کلك شیرین مقال زبان [از] توصیف آنها خاموشی گزیده به تعریف قصبات وقرای مشهوره به ترنم درمی‌آید .

اهرستان جنت نشان

هستند متفق همه عالم که هیچ کس
زین گونه جایگاه ندیدست هیچ جای

آن‌موضع دلگشا ارقرای مشهورهٔ جهان ورشك روضهٔ جنان است. دراطراف نهرهـای آب چون سلسبیل‌روان، وباغات فردوس مانندش ثانی بهشت جاویدان، **شعر :**

هست هر باغ او چو فردوسی
هر طرف کـوثر زلال روان
سرو در رقص از گذار صبا
بلبلان در فغان به‌صد دستان

سکان منازل و عماراتش **زردشتی**‌نژادان ماه روی مشکین موی که نه‌چشم چرخ مانند رخسارشان در اطراف جهان دیده ونه بدست دهر مثل چنان نگاران رسیده، رخسارهائی چون روز وصال‌تابان وزلفهایی‌چون شب‌فراق غریبان بی‌پایان. ماه شب‌چهارده به‌مدد اقتباس آفتاب جمالشان شب تیره‌را رخشان‌تر از روز روشن سازد وچراغ جهان افروز آفتاب که [١١٦ الف] قندیل پیشگاه سپهر است باپرتو شمع دلاراشان تاب برابری نیاورد. وزبان زمان دروصف هریك ازآن نازنینان به‌این ابیات‌مترنم ، **شعر:**

جمالی چو در نیمروز آفتاب
کرشمه کنان نرگس نیم‌خواب
رخی چون گل و آب گل ریخته
میان لاغـر و سینه انگیخته
به شیرینی از گلشکر نوشتر
به نرمی ز گل نازك آغوشتر

واز جملهٔ باغات مشهورهٔ آن محل فردوس قرین **باغ مهرآباد** است که به‌یمن

معمار همت عالی نهمت نواب مرتضی ممالك اسلام مقتداء طوایف انام اعاظم سادات با احترام **میرزاشاه‌ابوالمهدی** مد ظله السامی عمارت یافته ، **شعر:**

تبارك الله ازین روضهٔ بهشت آیین
که‌هست‌غیرت‌نزهت‌سرای‌خلدبرین
حسد برد زکمالش بنای ذات عماد
خجل شودزجمالش نگارخانهٔچین

و در آن باغ دلگشا عمارتی ساخته شده که تا جام جهان نمای خورشید بر گرد صراحی فیروزه فام فلك در دور است و سپهر بر گرد مرکز زمین گردان مانند آن عمارتـی سزاوار عیش و عشرت و منزلی شایستهٔ سرور و بهجت ندیـده، [١١٦ ب] و تا مهندس روزگار برمسند هنرمندی قرار دارد مثل آن قصر وتالاری در ربع مسکون به‌نظر در نیاورده . صفه‌هایش از فیض باطن اولیا صفا یافته وانوار عنایت ایزدی از روزنهاش تافته ، **مصراع :**

ز روزنهاش نوربخت تابان

و براطراف از طلوع گل و ریحان چون گلزار آسمان به‌کواکب آراسته و آن گلستان جنت سرشت از لاله و نسرین پیراسته ، **شعر:**

مـروح صبـا از نسیم گلش
معطـر هـوا از دم سنبلـش
درختانش طوبی صفت سر به‌سر
بر آورده بر اوج افلاك سر

و دربرابر قصر وعمارت خیابانی ازسروغرس گردیده ودر انتهای باغ درخت چناریست که دهقان حکمت به‌ید قدرت آفریده و باغبان صنع به آبیاری مرحمت تربیت نموده، **شعر:**

چنار سالخورد سرو کردار
فلك چون بار سرو از وی نمودار

ازو گاو زمین در دادخواهی
ز ریشه ساخته قلاب ماهی

[۱۱۷الف] و دیگر باغیست متعلق به‌سرکارعالی‌حضرت مرحمت وغفران پناه **کمالاالله‌قلی‌بیکا** وزیر دارالعبادهٔ یزد. هر چنددر ذیل احوال آن دستور عدالت‌شعاربیان عمارت‌باغ مذکور تحریر یافته‌بنابر مناسبت درین مقام طوطی شکرستان بنان بیان می‌نماید که آن باغیست نمونهٔ روضهٔ خلد برین، صبا از زلف پرتاب بنفشهٔ اونافهٔ مشك ناب گشوده وعطار شمال ازجعد پرشکن نسرینش عنبرتر ربوده، ریاحین‌جنان ازروایح گلهای سیرابش سمت طراوت جستندی و شکوفه‌های نهال سدره و طوبی از انوار اشجار سرافرازش صفت لطافت وام کردندی، **شعر:**

به‌خوبی باغ چون خلد برین است
در آن‌خلد برین گل حورعین است
سمن ساقی و نرگس جام در دست
بنفشه پر خمار و سرخ گل مست
فکنده سنبل تر زلف بر دوش
گشاده باد نسرین را بنا گوش
نوای بلبل و آواز درّاج
شکیب عاشقان را داده تاراج

و دیگری از باغات جنت‌آباد اهرستان **باغ علیشاباد** است.

زخوبی بس که دامنگیر جان‌است
گلش مرغ نگه را آشیان است
شکوفه از صفا در نور پاشی
نهال از برگ در عینك تراشی
[۱۱۷ب] زشوق دیدن گلهادرین‌باغ
برآید عندلیب از بیضهٔ زاغ

هوایش را چنان عیسی دمی‌خوست
که‌مغز پسته طوطی گشته درپوست
ز چتر افرازی سرو و گل و بید
درو مهتاب داری نور خورشید
نگه بر شاخه‌ها بهر تماشا
چو تار عنکبوتان مانده بر جا
نسیم از نورپاشی رشك ماه است
زموجش چشم نرگس پرنگاه‌است
سمن هر سو چو مژگان اسیران
گرفته چشمه ای در زیر دامان
نسیم از بوی گلها مست و مدهوش
درو هرسو دکان عطر بر دوش
هوایش در لطافت آن چنان است
که بر دوشش سمن بار گران‌است
صفای نسترن با ماه توام
ز روشن کاری مهتاب شبنم
گل صد برگ از آن خندان‌نشسته
که صد آئینه را یك دسته بسته
صنوبر همچو لیلی عشوه پرداز
شده صد بید مجنونش نظرباز
چنار آغوش بگشوده ز هر سو
کشد خمیازه بر بالیدن او

آن باغ ارم تزیین که باغ ارم از رشك طراوت آن روی در نقاب خفا کشیده و به‌مدد انفاس شمال راحت افزایش دل پژمرده حیات تازه یافته در سنهٔ[1]

۱ ـ دراصل سفیدست

و تسعمائه معمار همت عالی نهمت نواب [١١٨ الف] مرتضی ممالك اسلام مقتداء ارباب عرفان نور حدقهٔ اشراف و اعیان جهان **امیر غیاث‌الدین محمد میرمیران** به عمارت آن امر فرمود . مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر دانشور در ساعتی خجسته‌وطالعی‌شایسته‌طرح‌عمارات‌عالی‌اساس‌انداختند. عمله وپیشه کاران چابك‌دست که‌هریك سر آمد کشوری و یگانهٔ مملکتی بودند دقایق حذاقت و مهارت درتشیید ارکان وبنیان آن به‌ظهور رسانیدند . اصناف صناع و پیشه‌وران هر یك در فن خود غایت جهدمبذول داشتند تا ازمیامن التفات آن حضرت شرفات عالیش چون مصاعد قدربانی به محاذات ایوان کیوان رسید، و صفای‌صحن دلگشا و طیب‌هوای روح‌ـ افزایش خط نسیان براوصاف باغ جنان و روضهٔ رضوان کشید ، **شعر:**

زهی بلند بنایی که‌غرفه‌های بهشت
ز رفعتش همه‌هستندمعترف به‌قصور

و بر اطراف و جوانب فواره‌ها وآ بشارها درجوش و خروش ، **نظم:**

ز جیب ارغوانهای شفق پوش
ز آب لعل صد فواره در جوش
ز هر سو آبشاری ارغنون ساز
همه از یکدگر در جلوه ممتاز
یکی چون ابر نیسان قطره‌باراست
گلاب‌افشان[١١٨ب]جیب‌لاله‌زارست
نسیم از قطره افشانیش هردم
دهد بر باد خرمنهای شبنم

و دیگری از باغات آن محل موسوم است به **باغ فردوس** و آن باغیست به غایت دلگشا و روضه‌ای بسیار خوش هوا ، **نظم:**

درختانش همه بالا کشیده
بر آنجا میوه های خوش رسیده

ز بالای درختان سرافراز

نواخوان گشته مرغان خوش آواز

آن جنت المأوی نیز ازجملهٔ آثار نواب مرتضی ممالك اسلام مقتداء طوایف انام **امیر غیاث الدین محمد میرمیران** است و یکی از شعرا گفته ، **بیت:**

باغ فردوس کزو خاطر رضوان شادست

بلبلش هیمه کش مطبخ «عیشاباد» است

و دیگر از باغات مشهوره **باغ شاه** است. مؤلف «تاریخ جدید یزد» مرقوم قلم فصاحت رقم گردانیده که آن باغ ازجملهٔ مستحدثات اتابکیان و موسوم بودبه «**باغ ابوسعیدی**». نصرة الدین شاه یحیی مظفری درایام سلطنت خوددر آنجا عمارات عالیه از طنبی وحوضخانه و شاه‌نشین و ایوانها و تالار ساخته دریاچهٔ وسیع در پیش تالار ترتیب دادو اطراف دریاچه راسرو [و] چنارغرس نمودوتمام عمارات را به‌کاشی الوان تزیین فرموده قصیدهٔ شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی بر کتابه مثبت نمود و مطلع قصیده در حین تحریر به‌خاطر بود درین اوراق نگارش یافت ، **قصیده** :

فضل خدای را که تواند شمار کرد

[۱۱۹ الف] یا کیست آنکه‌شکر یکی‌ازهزار کرد

آن صانع قدیم که بر فرش کاینات

چندین هزار صورت الوان نگار کرد

و بر در باغ ساباطی عالـی اساس بنا فرموده در برابر آن میدانـی در غایت وسعت و براطراف طاق‌نماها ترتیب داد. واز کنارمیدان تاسر «پل چهارمنار» خیابان کرده درخت بید وچنار نشانید. وهمچنین در همان بـاغ حمامی چون دل عاشقان گرم بنا نمود وموسوم نمودآن باغ رابه **باغ ساباط** واکنون متعلق گشته به‌سرکار وکلای خاصهٔ شریفه .

ودیگری ازباغات مشهورباغیست موسوم به **باغ سیبك** ودر تحت متصرفات سرکار خاصهٔ شریفه است ، **شعر:**

درین باغ خوش میوه‌های ترست
به زیبایی از یکدگر خوشترست

و بردر باغ درخت چناریست که باغبان حکمت به‌یدقدرت آفریده ودربلندی از تمام اشجار به سر آمده و به بزرگی و اصالت در میان درختان سرفراز گشته.[1]

[۱۱۹ ب] و دیگری از باغات جنت نما **باغ‌شاه‌نگار** است که در « محلهٔ خیرآباد» واقع گشته وتعلق به‌عالی جناب افادت وحکمت پناه جالینوس الزمانی **میرزامحمدمفیداءحکیم** دارد . در نزاهت و لطافت آن باغ جنت رتبت رشك فلك اخضرودرصفا و وسعت داغ‌نه‌ناصیهٔ فردوس اعلی. زمینش چون چهرهٔ بتان‌حورسیما طرب انگیز و سروهایش چون گیسوی مـاه رویان دلاویز. خاصیت دم عیسوی در انفاس شمالش مضمر و حیات جاودانی در صفای هوایش مخمر ، **بیت:**

این مقام خوش که مستغنیست ازنقش‌ونگار
هست با جنات تجری تحتها الانهار یار

[۱۲۰ الف] ذکرمامانوك مشهور به‌شاه‌پریان

هرچند ذکر احوال او در ضمن مزارات مناسبت داشت لیکن چون نسبت و حالاتش معلوم مسوداوراق نگشت و به‌غیر از شهرتی که در افواه دارد اسم او را در سلك اولیا و اتقیا در آوردن از ادب دور بود و به کلی از قلم انداختن لایق‌نی ، لهذا درین‌مقام به‌مناسبت تحریر می‌یابد که در زمان سلطنت امیر زاده اسکندربن میرزا عمر شیخ بن امیر صاحبقران چون **امیرترمش** به حکومت بلدهٔ یزد تعیین گردید درین مکان طرح عمارت انداخته صفهٔ عالی و دو گنبد درجنب آن ساخت و جماعتخانهٔ‌نیکو ترتیب داد و آب تفت جاری نمود. و بعدازآنکه ولایت عـراق در حوزهٔ[2] تصرف خاقان سعید میرزا شاه‌رخ سلطان در آمد **سیداحمد** ولد امیر ترمش دست‌از امارت برداشته ملبس به‌لباس فقر گردید و درین مزار متوطن گردید وخانه بجهت اولاد وسکنای خود بساخت وحمامی نیکو ترتیب داد وازجانب خاقان‌سعید

۱ ـ صفحه الف همینجا ختم میشود . ۲ ـ اصل : حوضه

مبلغی کلی به رسم سیورغال در وجه او مقرر گردید . آن سعادتمند کمر خدمت مجاوران و مسافران [١٢٠ ب] بر میان بست و املاك و رقبات بسیار بر آن‌وقف نمود و حاصل آن را به‌جهت مرسوم خدام و اطعام فقرا مقرر کرد وتا مدتی‌معمور و سیر گاه مردم نزدیك و دور بود و به‌سبب امتداد ایام و شهور خرابی تمام به‌حال عمارت‌راه یافت. زیرك‌عتیق‌ملااحمد گلابگیر که به‌امرچوپانی روزگار می گذراند آنچه به‌سبیل اجرت به‌اورسیده ومی‌رسد صرف اخراجات آن‌مزار وخانقاه می کند والحال آبادانی ورونق تمام به‌هم رسانیده است .

ذکر باغ عشرت‌آباد

باغیست‌مشتمل‌بر انهار واشجار گونا گون ، **شعر:**

فضای [1] دلگشایش جان فزودی
هوای جان فزایش دل گشودی
دمیده سبزهٔ تر بر لب جوی
چو خطی گرد لب خوبان دلجوی

مرحمت‌وغفران‌پناه **میرزاحکیم کلانتر**در این مقام طرح باغ انداخته اشجار سرو و چنار و کاج و اشجار غرس نمود و بر در باغ دکان و سرا ترتیب داد و در جنب آن طاحونه ساخت و چون به‌حد کمال رسید و فتور به احوال آن‌جناب‌راه یافت‌به‌بیع لازم به سر کار **علی‌مردان‌خان** انتقال گرفت و الحال داخل خالصجات سر کار خاصهٔ شریفه است.

ذکر باغ سعد آباد

کند روشن صفای گل درین باغ
چراغ کرم شب تاب از پر زاغ
هوا با چرب‌ونرمی گشته همخواب
توان روغن گرفت از شیر مهتاب

درزمان سابقه این مقام‌باغی بودمشهور ومعروف به «**باغ ابوسعد**[2]»،وعمارات

١ـ اصل: فزای ٢ـ نسخهٔ وزیری: ابوسعید

تمام انهدام یافته واراضی ازحلیهٔ آبادی دورمانده، [۱۲۱الف] حضرت غفران‌پناهی **میرزاحکیم** در وقتی که بر مسند کلانتری خطهٔ یزد تکیه داد درین مکان باغی بودمشهوربه **باغ خواجه سعد** [1] به‌بیع‌لازم‌خریداری کرده بسیار ازاراضی وصحاری داخل نموده و خیابانها طرح انداخته اشجار سرو و کاج و چنار و بید غرس نمود و آن باغ که قریب به‌دویست قفیز است به‌حلیهٔ آبادانی آورد و بردر باغ دکاکین و بازار طرح انداخت . بعد از آنکه کوکب طالع آن جناب به‌حضیض وبال رسید آن باغ جنت‌آباد به‌تصرف شرعی ۆ کلا سیادت و غفران پناه **میرجمله** قرار گرفت و اکنون درتحت تصرف و کلای عظام ورثهٔ کرام آن حضرت است .

ذکر چم تفت

روضـة مـاء نهـرها سلسـال
دوحة سجع طیرها موزون
آن پر از لالهای رنگارنگ
وین پر از میوه‌های گوناگون
حبّذا آب **تفت** و **اهرستان**
که چو خلد برین بود به‌جهان
هست هر باغ او چو فردوسی
هـر طرف کوثـر زلال روان
چون دم عیسی است روح‌افزا
راح و روحش که هست راحت جان
سرو در رقص از گذار صبا
بلبلان در فغان به صد دستان

در زمانی که اورنگ سلطنت عراق خصوصاً خطهٔ بهشت نمای یـزد به‌وجود نصرت‌الدین [۱۲۱ ب] شاه یحیی آرایش داشت ، در مقام **چم** کـه دو فرسخی تفت و سه فرسخی شهـر است و آب سردسیر و گرمسیر داخل هم می‌شود طـرح

۱ـ نسخهٔ وزیری : سعید

عمارت انداخته صفهٔ عالی و طنبی و گنبدها ترتیب داد و حوضی مانند فکر عقلا عمیق و مانند همت کریمان پهناور در پیش ایوان ساخت و بعد از آنکه بلدهٔ یزد به‌تصرف امیرزاده اسکندر درآمد به‌تجدید عمارت امر فرمود. و **خواجه‌جلال‌الدین محمود‌خوارزمی** نیز در تعمیر آنها همت گماشت. وبه‌مرور ایام خرابی‌تمام به‌حال عمارت راه یافته ازحیطان انتفاع افتاده‌بود‌معمارهمت عالی‌حضرت رفیع‌منزلت‌سامی مرتبت سیادت منقبت ملاذ و ملجاء ایام و کامکار انام **میرزاشاه‌ابوالبقا کلانتر** به‌تعمیر آن همت گماشت و باغی احداث فرموده مشجر ساخت و اکنون در کمال آبادانی و نهایت معموریست، چنانچه در وصف آن گویند، **قصیده:**

این قصر بی نظیر که منظور عالم است
چون‌چرخ‌بر کشیده‌وچون‌خلدخرم است
بر خلق صد هزار در از خرمی گشاد
گویی درو مفرح ارواح مدغم است
بر باد داد آب رخ عرصهٔ ارم
باغش که چون حدیقهٔ‌فردوس درهم است
صحن مبارکش چه عجب گر شد ازصفا
جام جهان نمای خداوند او جم است
از فیض ابر بخشش دریا نوال او
چون چشم بحرچشمهٔ خورشیدپرنم است
بادا ز یمن دولت و بخت جوان او
چرخ کبودپوش که پیر مقدم است

[۱۲۲الف]قریهٔ ارم‌تمثال تفت

شعر:

ازو تا یزد یك شب در میان است
بهشتی گر به عالم هست آن است

آن قریهٔ بهشت بنیاد در میان کوه واقع شده، **شعر:**

چه کوهی از فضا در دهر مشهور
فروزان لاله اش چون آتش طور

و گویا آن موضع باغیست همیشه بهار یا قلعه ایست آهن حصار . اکابر و اهالی‌را گلشنی‌است عشرتگاه ودرویشان‌را خانه‌ایست‌خاطرخواه. حقا که‌سوادمینا- رنگ اوازروضهٔ بهشت دلگشای‌تر و نسیم شمال غالیه‌بیزش ازمشك تتارعطرسای‌تر، **بیت :**

صد هزاران گلی شکفته درو
سبزه بیـدار آب خفتـه درو
هر گلی گونه گونه از رنگی
بوی هر گل رسیده فرسنگی

و در آن موضع دومحله است : یکی بردامن کوهی افتاده که قله‌اش باسبز- خنك فلك عنان در عنان و کمرش با سطح منطقةالبروج رکاب در رکاب و آن را **محلهٔ‌گرمسیر** خوانند. ودر میان باغستان محلهٔ مذکور کوهیست که به قدرت کاملهٔ الهی پای ثبات درزمین استوار کرده وسر به کرهٔ اثیر رسانیده‌.درسنهٔ‌خمسین والف که امارت پناه **داودبیك** غلام سرکار خاصهٔ شریفه به حکومت خطهٔ یزد علم اقتدار افراشته بود در قلهٔ کوه مزبور تختی ساخته واکنون به **تخت‌داودبیك** اشتهار یافته و **ملاادهم‌بافقی** چند بیتی در تعریف آن به رشتهٔ نظم کشیده و این بیت از آن جمله است ، **نظم:**

تختی که سلیمان نبی داد به‌باد
داود سلیمان شد و از باد گرفت

و دیگری را **محلهٔ‌سردسیر** نامند. و درمیان این دومحله رودخانه واقع است بی‌آب و از تشنگی جگرش کباب . اطراف و جوانب درختان سایه‌دار [١٢٢ ب] سر به فلك افراخته و در و دیوار و صحن از مشعل لاله بزم افروز باغ جنان گشته.

مثنوی :

شده جلوه‌گر نازنینان به باغ
رخ افروخته هر یکی چون چراغ
شده مشك بو غنَچه در زیر پوست
چو تعویذ مشکین به بازوی دوست
غزل‌خوانی بلبل صبح خیز
تمنّای می‌خوارگان کرده تیز
نشاط از گل و سبزه گلشن شده
چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سر زلف را خم زده
گره در دل غنچه محکم زده

هوای روح افزای آن قریه در غایت اعتدال، ودست بیماری‌وامراض از دامن ساکنان آن کوتاه. متوطنین آنجاتوانا ودانا و رنگ رخسارشان چون گل حمرا.

منبع قنوات تفت از **شیرکوه** است و آن چنان کوهی‌است که سرتیغ[1] سبز-فامش از سر افق گذشته و گویا شیخیست که پای ثبات در دامن تمکن کشیده و سنگ قناعت برمیان بسته ، **بیت:**

ز رفعت بر فلك آن کوه سر داشت
که گویی بیستون را بر کمر داشت
غلط گفتم اگر بر پا ستادی
فلك بر دامن او سر نهادی

و در دامن آن کوه پرشکوه مرغزاریست که سواد مینا نمایش چون مرغزار [۱۲۳ الف] پیراسته و روی زمینش مانند صحن آسمان آراسته ، **شعر:**

زهرسو چشمه ای چون آب‌حیوان
چراغ لاله هر جانب فروزان

۱- کذا ، ظاهراً «ستیغ» مناسب‌ترست .

بنفشه رسته و سبزه دمیده
نسیم صبح جیب گل دریده
شقایق بر یکی پا ایستاده
چو بر شاخ زمرد جام باده

وازاطراف وجوانب آن مرغزار چشمه‌ها و قنوات جاری و به‌موضع «فراشاه» می‌آید و به‌آب چشمه‌های آنجا مخلوط شده به‌قریهٔ تفت می‌آید و آن‌را «آب‌تفت» می‌نامند. و درسر «محلهٔ سردسیر» به‌موضع «پای چنار» مشهورا دوچشمه جاری می‌گردد : یکی را **سعدآباد** و دیگری را **نصیری** می‌گویند .

در « تاریخ جدید یزد » مذکور و مسطور است که به سعی **نصیرالدین** نام شخصی قنات سعدآباد نصیری جاری گردیده و جمعی بر آنند که شخصی بوده ودو چشمه جاری ساخته و چون میخواسته که به‌حکم لاتثنی الاوقدتثلث به‌اجرای قنات دیگر کمر بندد دراثنائی که مقنیان به حفر نمودن آن‌قنات مشغول بودند آوازی می‌رسد که « نه سیری »! یعنی سیر نمی‌شوی، ودست از آن بازداشته قنات اول را «سعدآباد» و ثانی را « نسیری » نام می‌گذارد و الحال دردفاتر و اسناد « نصیری » [۱۲۳ ب] به صاد مرقوم می‌گردانند . به هر تقدیر چشمهٔ سعدآباد و نصیری با یکدیگر ممزوج [گشته] واز میان قریه درباغات و منازل گذشته به‌خانقاه می‌آید .

ذکر خانقاه بهشت بنیاد تفت

بدان ای‌عزیز که بانی آن‌خانقاه دلگشا نواب‌سیادت ونقابت منقبت کرامت و ولایت مرتبت اختر نور بخش برج رسالت و نیّر جهانتاب سپهر جلالت مقتدای عرب والعجم سلطان اولیا و مرشد طوایف امم شاه **نورالدین نعمت‌الله‌ولی** [است] که قطب‌اولیاء زمان وقدوهٔ اهل‌ایمان‌وآفتاب آسمان عرفان ومخدوم جهان و جهانیان بوده و فی الواقع خانقاه مذکور رشك روضهٔ جنان‌است. و در وسط آن کوشکی رفیع عالی ساخته شده مشهور به **صفهٔ صفا** . و بر اطراف خانقاه بیوتات و غرفات جهت مسکن مساکین و زهاد ساخته شده ومطبخی نیکو عمارت شده و یوماً فیوماً

اطعام به جهت فقرا و سفرهٔ اغنیا و توانگران معد و مهیا می‌شود ، و این ابیات از اشعار خاصهٔ آن حضرت در کتابهٔ درگاه ثبت گردیده ، **بیت:**

نعمت‌الله را اگر خواهی که مهمانی کنی
سفره[ای] گردجهان‌سرتا به‌سر باید کشید
ور به قدر همتش سازی سرای مختصر
چار دیواری به هفت اقلیم در باید کشید

[١٢٤ الف] و دربرابر کوشك مزار متبرك ساخته وقبهٔ عالی‌اساس ارتفاع یافته و قبر مطهر از مرمر تراشیده شده. اما جسد مبارك آن حضرت در مزار منور ماهان کرمان آسوده گشته وطرف قبلی نواب آفتاب اصحاب‌بلقیس‌مکان خدیجة‌ـ الزمان فاطمة الدوران مریم شان مهدعلیا علیهٔ عالیه **خانش‌بیگم همشیرهٔ محترمه** خاقان‌جنت آشیان شاه‌طهماسب علیه‌الرحمة والغفران که حرم‌محترم نواب مرتضی ممالك اسلام مقتدای طوایف انام‌زبده وخلاصهٔ اولاد سیدانس وجان مرشد ومخدوم عالمیان شاه نورالدین نعمت‌الله باففی بود مسجدی عالی اساس بنافرموده ودرغایت تکلف و کمال تزیین به اتمام رسانیده .

و در جانب دیگر عمارتیست که آنرا **منصوریه** می‌نامند ، **شعر:**

طاق بلندش به فلك گشته جفت
حامل او گشته فلك در نهفت
قبهٔ او بر شده بالای چرخ
فرش تهش اطلس والای چرخ

و الحق **خانقاه** مزبور عرصه‌ایست دلگشای و فضائیست روح افزای. به‌غایت طویل‌و عریض‌مشتمل بر بیوتات وغرفات بی‌شمار ومحتوی بر جداول و انهار بسیار، و ساحت آن خوش و خرم و بوستانی تازه‌تر از گلستان ارم . [١٢٤ ب] هوای آن‌نسیم بهار را اعتدال بخشد وشمامهٔ‌روح‌افزایش دماغ جان‌را معطر سازد، **مثنوی:**

گلستانی چو گلزار جوانی
گلش سیرابِ آب زندگانی
نوای عندلیبش عشرت انگیز
نسیم عطربیزش راحت آمیز

وآب جداول و انهارش به صفا با صبح صادق دمْ برابری می‌زند و در نمودن عکس‌صورت بر آینهٔ گیتی نمای سبقت می گیرد. دانهٔ ریگ در قعر آن توان‌شمرد و بیضهٔ ماهی در جوف آن توان دید.

درشهور سنهٔ اربع وسبعین والف هجریه معمار همت بلند نهمت نواب سیادت ونقابت مرتبت‌والامنزلت‌متعالی‌رتبت‌افتخار آل‌سیدالوری سلالهٔ خاندان «ویطهرکم تطهیرا» مرتضی ممالك اسلام نظاما **میرزاشاه‌ابوالمهدی** کـه خلف صدق سید اولیاست برساحت در خانقاه دریاچهٔ عالی ساخته که آبش به‌صفا چون‌رخسارتازه‌رویان گلعذار و به‌حلاوت چون سخن شکرلبان شیرین گفتار، و اطراف وجوانب درختان سایه‌دار غرس [1] نموده، **شعر:**

زیك‌سو شاخ ریحان بر دمیده
زدیگر سو درختان سر کشیده
به پای سرو سنبل در فتاده
بنفشه پیش سوسن سر نهاده

[۱۲۵ الف] ذکرباغ دیوانخانه

برخواطر فیض مظاهر ارباب جاه و جلال پوشیده نماناد کـه عالی حضرت سیادت منقبت والا رتبت در دریای سیادت و ماه برج ولایت **میرزاشاه‌ابوالمهدی** پیوسته پیشنهاد خاطر خطیرش به احداث باغات و اجرای قنوات و بنای عمارات راغب و مایل است و معمار همت عالی نهمتش در شهر و بلوکات بسیاری از قری و مزارع و بیوتات و باغات به اتمام رسانیده و از آن جمله **باغ‌دیوانخانه** قریهٔ تفت

۱ ـ اصل : غرص

است که چون همت جوانمردان‌وسیع، واطراف وجوانبش نهرهای آب زلال جاری. انفاس باد شمالش دل پژمرده را حیات جاوید بخشد واز صوت بلبلانش دل غریبان فرح و سروری به هم‌رساند. معماران ماهر و هنرمندان کامل حسب الاشارهٔ آن حضرت قصرهای رفیع و ایوانهای وسیع که شرفات آن چون قدربانی از ایوان کیوان در گذرانیده‌اند، وخیابانهای سرو و چنار ترتیب داده اطراف و جوانب را اشجار میوه‌دار و گلهای خوشبوی و ریاحین دلجوی نشانیده‌اندودریاچه‌های عالی و جداول از آب صافی مالا مال وپر ، **شعر:**

گلابست گویی به جویش روان

[۱۲۵ب] همی شاد گردد به بویش روان

چمن فردوس مثالش از نزهت اشجار خاك حسرت در دیدهٔ روضهٔ ارم ریخته و از طراوت ازهار و انهار مهر الفت برسینهٔ بوستان و خورنق نهاده. روی زمینش چون رخسار شاهد حله‌پوش منور، ونسیم هوایش چون طبلهٔ عطار معطر . درختان نونهالش ازبسیاری اثمار چون پیران‌پشت‌خمیده، ومیوه‌های حلاوت آمیزش چون حلوای بهشتی بی حرارت آتش رسیده. سیب بی‌آسیبش مانند ذقن دلبران سیم‌تن دلها را صید کرده ، و به‌لطیفش چون کوزه‌های آب نبات از هر شاخی درآویخته، **شعر :**

باغی چو بهشت در نکویی
یابی تو درو هر آنچه جویی
گر پیر به دیدنش شتابد
زو عمر گذشته باز یابد
زو هر چه بدست کم بیابی
یابی همه چیز و غم نیابی

ذکر باغ دلگشا

تا مقیمان کهکشان در مرغزار آسمان نگهبانند و ذکر چشمهٔ حیوان بر

زبانها جاریست ، منزلـی خوش هوا و محلی دلگشاتر ازین ندیـده و نشنیده‌اند ، **شعر :**

در آب صافی حوضش، عیان توان دیدن
جمال صورت و معنی به چشم عالم بین

و تا هنروان‌بی‌مانند نقش[۱۲۶الف]قصور برصفحهٔ خاك ریخته‌اند به‌زیبایی و ارتفاع آن عمارت قدرت نیافته‌اند ، **شعر:**

چون دل دانا درو پیداست صورتهای غیب
بس که مصقولست دیوار و درش آئینه‌وار [۱]

[۱۲۶ ب] ذکر بقعهٔ صفیه

آن بقعهٔ رفیعه از غایت صفا چون روضهٔ بهشت پرنور و از لطافت هوا چون باغ ارم محل بهجت وسرور ، **شعر:**

سبزه‌ها نو دمیده بر لب جوی
باد صبح از شکوفه عنبر بوی
زلف سنبل به حلقه‌های کمند
کرده جعد بنفشه را در بند

در زمانی کـه وزارت خطهٔ دلگشای یزد حسب الفرمان قضا جریان خسرو خلد آشیان صاحبقرانی به وزارت و غفران پناه خلف الاعاظم **صفی‌قلی بیکا** مقرر گردید فی‌شهور سنهٔ سبع وستین بعدالف به‌ساختن این‌بقعه همت گماشت واستادان چابك‌دست دراندك‌زمان[۱۲۷ الف] چنان عمارتی که با قصر خورنق دم همسری و لاف برابری‌می‌زند به‌اتمام رسانیدند ، و بعد از آنکه شرف اتمام یافت آن‌حضرت به‌سبب بیماری که عارض ذات‌شریفش شده‌بود به محفهٔ نشسته بدانجا رفت. دروقتی که محفه برزمین می گذاشتند بر زبان آورد که ، **مصراع :**

در ساعت خوب جا گرفتیم.

به‌حسب اتفاق در همان شب بیماری او اشتداد یافت و بعد از چند روز مرغ

۱ـصفحهٔ‌الف بهمین‌جا ختم می‌شود

روح‌شریفش‌ازتنگنای‌قفس‌پرواز نموده‌به‌مقام«حورمقصورات‌فی‌الخیام» خرامیدو در همان مکان مدفون گردید . بعضی از رقبات و باغات و بازارچه که مشهور است‌به « بازار آقا » در قریهٔ تفت وقف نموده و حاصل آنها صرف اطعام فقرا و مرسوم حفاظ و مؤذنان میشود .

ذکر باغ دولتخانه

برپیشگاه خاطرارباب دولت مخفی نماناد که آن‌باغیست چون روضهٔرضوان دلگشای و مانند خلد برین بهجت افزای. از طراوت [1] و صفا چون بستان بهشت تازه و خرم ، **نظم:**

بسی گل شکفته براطراف باغ
برافروخته هر گلی چون چراغ
درختش ز طوبی دلاویز تر
ز سوزن نهالش زبان تیزتر

[۱۲۷ ب] و در آن باغ عمارتیست که دست ارتفاعش کمربند جوزا وشرف اعتلایش پای شرف بر ایوان کیوان مینهد ، **شعر:**

چنین بنای همایون فلك ندید به چشم
چنین عمارت عالی جهان ندارد یاد

و آن باغ و عمارت که نشانه‌ای از گلستان ارم وقصور جنان است به‌فرمودهٔ نواب مستطاب مرتضی ممالك اسلام مقتداء طوایف انام نور حدقهٔ ارباب عرفان **امیرغیاث‌الدین‌محمدمیرمیران** به اتمام رسیده .

ذکر باغ متعلق به حضرت سیادت و نجابت و معالی پناه خلف‌السادات العظام شمسامیرزا محمدرفیعا

درسنهٔ احدی وسبعین‌والف‌معمارهمت حضرت مومی‌الیه در«محلهٔ گرمسیر» به‌ساختن عمارت‌راغب گشت در ساعتی فرخنده به‌طالعی خجسته ، **مصراع :**

که تفاخر کند بدان ایام

۱ــ اصل: تراوت

مهندسان کاردان و معماران چابك دست روشن روان در باغی جنت نشان طرح عمارت را به کلك‌بصارت‌برلوح مهارت کشیدند. بعد ازعزقبول خدام بانی به‌جدی از حد بیرون و سعی از اندازه افزون روزوشب به کار مشغول گشتند تاسقف رفیعش در بلندی از شرفات ایـوان کیوان بگذشت و وضع بدیعش درنزاهت [۱۲۸ الف] غیرت روضهٔ‌رضوان گشت و در اندك روزی ، **مصراع** :

به‌خرمی وخوشی‌این سرای میمون‌را

به اتمام رسانیدند و نهرهای آب در پیش عمارت جاری ساختند ، **نظم:**

آب مگـو شیرهٔ شاخ نبات
در مـزه همشیـرهٔ آب حیات

و در اطراف عمارت اشجار گوناگون نشانیدند . اکنون ، **مثنوی** :

به نوعی از طراوت گشته شاداب
که نو شد تشنه از مد نفس آب
ز رنگین شاخه‌های بید مجنون
عیان قوس قزح [۱] برسقف گردون
چنارش را به هر سو دسترس بود
ز شاخش نسر طایر در قفس بود
گرفته در بلندی از فلك باج
رسانده کار بالیدن به معراج
فلك در سایه اش بگرفته آرام
زمین از ریشه‌اش چون دانه در دام
چه ریشه از فشارش خاك در جوش
ازو گاو زمین گشته زره پوش
شده در لاله اش خون شفق صرف
زعکسش سرمهٔ شب گشته شنجرف

۱ـ اصل: قوس وقزح .

به‌روی هم نهال از بس که بر پاست
بر افلاك از زمـرد نردبانهاست
ز بس موزون فتاده برگ اشجار
هوا از جنبشش گردیده گفتار

ذکر باغ خلیل آباد متعلق به‌سرکارعالی‌حضرت وزارت و اقبال‌پناه دستور الوزراء العظام کمالاالله قلی بیك وزیر دارالعبادهٔ یزد

[١٢٨ ب] تا دهقان قدرت گل صد برگ آفتاب را درچمن افق به‌صد آب و رنگ نموده منزلی دلگشاتر از آن به‌نظر سیاحان عرصهٔ تفرج در نیامده ، **نظم**:

فکنده نکهت آن عشرت آباد
ز سنبل رشته‌ها در گـردن باد
ز سیر او نگه هر جا که بیند
نظاره تـا کمر در گل نشیند
ز فیض لالـه و اعجاز سنبل
همه بلبل دمد از سایهٔ گل
ز برگ گل زمین زردوز گشته
چراغ گل چمن افروز گشته
به کف آب روان طومـار دارد
حسـاب سبـزهٔ بسیـار دارد
ز بس گلها ز شبنم گشته شاداب
نمـودی داغ لالــه چشمهٔ آب
هـوا خوی مسیحائی گرفته
دمـاغ لالـه بالایـی گــرفته
گلش از بس زمین در زر گرفته
غبارش قیمت از عنبر گرفته

عالیجاه بانی دز زمان اختیار بل ایام اقتدار در محلهٔ گرمسیر باغی بود خراب به‌تصرف شرعی گرفته‌عمارت‌نمودوچهار دریاچه درپیش ایوانهای اربعه‌ساخته درمیان طنبی حوضی از سنگ مرمر ترتیب نمود و درآن باغ فردوس نشان اشجار گوناگون ثابت ساخت و الحال به جایی رسیده که ، **شعر:**

هوایش در لطافت آن چنان است
که بردوش‌سخن[1] بار گران است.

ذکرصفت شیرکوه

در قبلی قریهٔ تفت کوهیست مشهور به شیر کوه که از غایت بلندی شعاع بصراز نشیب آن به‌فراز نمی‌رسد واز غلبهٔ درختان پرتو آفتاب وماه از بالا برزمین نمی‌افتد [١٢٩ الف] ، **مثنوی** .

عجب گونه کوهی خدای آفرید
که مانند آن کس به گیتی ندید
رهش تند و لغزان ز تك تا فراز
چو زلف بتان پیچ پیچ و دراز
بر آن سر که از ابر بالا ترست
یکی دشت هموار پهناور است
زیك‌فرسخ افزون به‌طول وبه‌عرض
زمینی دگر بر فلك کن تو فرض
به هر سو روان چشمهٔ خوشگوار
درختان پر میوه و کشتزار
شکاری بی حد در آن پهن دشت
شده یار جدی و حمل گاه گشت
ز آب چشمه سارش ابر اب تر
ز سنبل تیغ کوهش غرق جوهر

١ـ نسخهٔ وزیری : سمن.

رهی پیوسته همچون زلف دلدار
نشیبش تا کمر اوجش به گلزار
رهی از مختلف گلهای زیبا
چو میل بـال طاووسان رعنا
عیان در لالـه آن دامان کهسار
چو خطها از کف دست حنا دار
عجب کوهی به گردون سر کشیده
تـرنج مهر را تیغش بریـده
فلك گـم در درختانش ز انبوه
کواکب بیضه‌های کبك آن کوه
زبس تیغش کشیده سر بر افلاك
چو گندم سینهٔ انجم شده چاك
بـود بر قله اش نه چرخ دوار
چو طوق از گردن قمری نمودار
که از قوس قزح آن با صفا دل
کمند وحدتی کـرده حمایل
[۱۲۹ب] کشد بهر چراغ لاله یکسر
سحابش روغن از بادام اختر
زمین در سایه اش گشته حصاری
برو گردون چو بر فیلی عماری

نصرآباد

چنان دیهیست کـه عذوبت آبش خاصیت چشمهٔ حیات ظاهرمی گردانـد و لطافت هوایش چون نسیم خلـد روحی، تازه به قـالب پژمرده می رساند . در میان خواص مشهور و به زبان عوام مذکوراست که درآن قریهٔ ارم بنیاد احدی رایارای

آن نیست که لب برلب پیاله ودست در گردن صراحی رساند و سکان آن موضع از نشأه بادهٔ ارغوانی محروم مانده این‌بیت تکرار می نمایند ، شعر:

خمار بی ادبی می کند شراب کجاست

چکیده عرق شرم آفتاب کجاست

و اگر جاهلی از غرور جوانی و از عالم بی‌خبری جامی از راح ریحانی تجرّع نماید بی‌شك در همان روز بیهوشانه قدم در وادی عدم می گذارد و این‌معنی به کرّات مشاهدهٔ ارباب بصیرت گشته لاجرم متوطنان‌آن قریه از بزرگ و کوچك دست از دامن دختر رز کوتاه داشته شکسته خاطر از اشك عقیق رنگ رخساره را لعل‌گون میسازند و ظاهراً این معنی از کرامات شیخ ارشاد پناه شیخ عزالدین داود علیه الرحمة بوده باشد [۱۳۰ الف] که در آن موضع آسوده است .

منقولست که جناب شیخ عزالدین داود در زمان حیات هیأتی چنان داشت که پادشاهان بلند مکان و امراء عالی شان هر گاه به خدمت اومیرفتند ازمشاهدهٔ جذباتش لرزه بر اعضاء ایشان می‌افتاد وبی رخصت به‌صومعهٔ او نمیتوانستند رفت وبی اشاره و اجازه نمی‌توانستند نشست . چه عجب اگر در موضعی که مدفون شد از برکت جسد پاکیزه‌اش به‌این امرقبیح اقدام نتوان نمود. درافواه عوام مشهور و به زبان خواص مذکور است که در آن وقت که خطهٔ یزد در تصرف‌آل مظفر بود و پادشاه عدالت آیین شاه یحیی بن امیرمبارزالدین محمد مظفر در آن بلده برتخت سلطنت متمکن بود نوبتی با امراء وازکان دولت به عزم شکار از شهر بیرون رفته متوجه تفت گردید و درمحل مراجعت ازامراءولشکری دورافتاد و به غایت گرسنه و تشنه شد . ناگاه شخصی از مردم نصرآباد را دید که خرواری میوه حمل الاغی سیاه رنگ کرده متوجه شهراست . به‌آن مرد گفت که‌قدری‌ازین میوه به‌مافروخته قیمت بازیافت کن . آن شخص‌در جواب گفت که حاجتی به پادشاه جهان شاه‌یحیی دارم وبه‌آن اراده میوه به شهر می برم‌تا پیشکش کنم . لهذا نمی توانم فروخت .

پادشاه گفت چه اراده و مطلب داری . گفت که فلان مبلغ قرض دارم وباغی

که این میوه حاصل آن است به قرض‌خواه به بیع شرط داده‌ام و موعـد رسیده و آن شخص می‌خواهد تاباغ را متصرف گردد . اگر باغ از تصرف من بیرون رود عیال و اطفال از کشت باغ و حاصل آن محروم‌می‌شوند. فکر کرده‌ام که این‌وقر میوه پیشکش خسروزمان کرده احوال خود عرض نمایم. شاید ترحم فرموده این مبلغ را در وجه من انعام کند . پادشاه گفت این‌مبلغ کلی‌است ، به‌تحقیق میدانم نخواهد داد . روستایی گفت شاید نصف بدهد. پادشاه گفت آن‌هم بسیار است. مرد بیچاره گفت اگر ثلث آن مبلغ بدهدچند وقتی دیگرقرض خواه را راضی میتوانم کرد . پادشاه گفت نمی‌دهد . گفت به‌عشرهم راضی می‌شوم . باز شاه گفت عشرهم نمیدهد و من می‌دانم که مطلقاً به‌تو چیزی انعام نخواهد کرد . مرد درویش آزرده گشت و گفت هر گاه پادشاه عظیم الشان‌عار بخل‌را برخودقراردهد پاچهٔ الاغ‌سیاهم را به‌فلان زنش کرده من هم برمی گردم و باغ را فروخته به صاحب قرض می‌دهم . پادشاه ازو گذشته به‌شهر آمد و به‌حجاب دولتخانه[1] سفارش فرمود که روستایی با خروارمیوه همین زمان می‌رسد. اورا به‌نزدمن حاضر کنید. بعداز ساعتی‌نصرآبادی به‌در بارگاه رسید. حسب‌الفرمان اورابه نظر خسروزمان‌رسانیدند . چون چشم آن مرد به‌پادشاه افتاد بشناخت و لرزه براعضایش اوفتاد . پادشاه او را به سخن گفتن دلیر کرده پرسید چه مطلب داری ؟ بیچاره سخن اول را سر کرده گفت فلان مبلغ قرض دارم ومناظره و گفتگویی که سابقاً مذکور شده بود بینهما واقع‌شد، تابجایی رسید که پادشاه گفت اگر هیچ ندهم چه خواهی کرد؟ آن شخص گفت هرگاه چنین کنی همان الاغ سیاه بر در است . پادشاه در خنده شد و مضاعف آنچه مطلب آن مرد بود به‌او انعام کرد .

فیضاباد

از جملهٔ مستحدثات مرحمت و غفران پناه **میرزاحکیم کلانتر** است که در حین‌حیات به‌وُکلاء علی‌مردان خان‌فروخته والحال داخل‌خالصجات سرکارخاصهٔ

۱ـ اصل : دولتخوانه

شریفه است .

علیاباد

سابقاً درین اوراق سمت گزارش[1] یافت که بانی آن امیر مبارزالدین محمد مظفر است .

مزرعهٔ طهره

حاجی پیر محمد شعر باف و نادر العصری‌قیاس افضل در سنهٔ ثمان و ستین‌و الف در حوالی فیضاباد قناتی حفر نموده قرب سه رقم آب جاری ساختند و باغات احداث نموده مشجر نمودند و چون میاه قابل دارد ممکن است کــه آبادانی تمام بهم‌رساند .

مزرعهٔ میرزا حسین مستوفی

در آنجا چشمه‌ایست [۱۳۰ب] چون چشم بخیلان سخت دل که قطره‌ای آب‌به‌صد حسرت بیرون می‌آید . دربدایت حال‌داخل املاك سرکار مقرب‌الخاقانی **محمدعلی‌بیك** ناظر بیوتات بود و به حسب ارث شرعی به‌متعلقهٔ مرحمت پناه **میرزا همایون مستوفی** انتقال یافت . عفـران پناه **میرزاحسین‌مستوفی** در آبادانـی آن همت گماشته چند باغ احداث کرد و مدتی اوقات صرف آن نمود . چون به حکم قضا رخت هستی به‌منزل عقبی کشید بازآن مزرعه روی به‌خرابی نهاد .

شاهاباد ونهفتر

در زمانی که جناب امیرمبارزالدین محمد مظفردرخطهٔ یزدفرمانروابوداین مواضع را احداث فرمودوالحق که ازنزاهت وطراوت اشجار وسلاست انهارغیرت‌ـ فزای سایرقری ومزارع است . **غازی‌بیك** که برمسند وزارت یزد متمکن گشت در تحت تصرفش‌قرار گرفت وبنای عمارات‌وانشاء باغات‌نمود وا کنون‌داخل‌متصرفات سرکارخاصهٔ شریفه است.

۱ـ اصل: گذارش

مزرعهٔ معین‌آباد

در آن ایام که **میرزامعین‌الدین‌علی** در آن ملك علم وزارت افراخته بود به احداث آن محل همت گماشت و بعد ازآنکه‌زمانه رقم عزل برصفحهٔ حالش کشید [١٣١الف] به‌عنوان ملکیت به‌سرکار عالی‌حضرت سیادت منقبت‌دوحهٔ‌چمن رسالت **میرزاهدایت‌الله** متعلق گردیده موسوم گشت به‌**هدایت‌آباد** .

توران‌پشت

مورخین بلاغت شعار به قلم درر نثار چنین بیان نموده‌اند که بعد از آنکه شیرویه ولد خسرو پرویز جهان فانی را وداع کرده به‌عالم باقی شتافت و از اولاد ذکور سلاطین کیانی شخصی که قابل تاج وسزاوار تخت‌بوده باشد یافت نشد، اکابر عجم برمتابعت توران دخت بنت پرویز کمربسته اورا به‌پادشاهی برداشتند و چون آن عفت قباب تخت کیانی را به‌وجود خویش زیب و آرایش داد عمال به‌اطراف و اکناف‌فرستاده مقرره‌فرمود که در بسط وعدالت کوشیده درآبادانی هربلاد خصوصاً ولایت یزد مساعی جمیله به‌جای آورند .

عامل یزد چون بدان خطه رسید درپانزده فرسخی شهر در بالای کوهی بلند که ابر تا به‌پای او رسیدی عرقش از جبین روان گشتی و باد جهان‌گرد را نفس در برافتاده تا از فراز آن گذشتی ، **بیت:**

ز راهش پیك فکرت خسته گشته

[١٣١ب] به‌عجزازنیمهٔ ره‌بازگشته

دیهی وسیع احداث نمود و بیوتات و حوانیت و باغات ساخته اقسام درختان غرس نمود و آن محل را به‌نام ملکهٔ ایران توران دخت موسوم گردانید و به‌مرور زمان‌به‌توران پشت اشتهار یافت. متوطنین آن‌قریهٔ فردوس قرین به‌طاعات وعبادت شبانروزی راغب وبه‌امر زراعت و عمارت روزگار می گذرانند .

سنگ‌مرمر که صد تخته برسریشم[1] ویرقان میزنند در آن کوه از دل‌سنگ

١ـ نسخهٔ وزیری : یشب.

خارا بیرون آورده به‌امصار و بلاد نقل می‌نمایند.

و در یك فرسخی آن موضع کوهیست که اندیشه را در ترقی به معارج آن نردبان از طبقات سموات باید ساخت و برفراز آن قلعه‌ای بوده که دست کیوان‌از دامن خاکریز آن کوتاه بوده، **شعر:**

زان حصاری که طرف بارهٔ او
در علو از ستاره دارد عار
حصن او حصن اختر ثابت
بام[1] او بود گنبد دوّار

در افواه عوام مشهور و به‌زبان خاص و عام مذکور است که آن قلعه كك کهزاد و مقام او بوده، والله اعلم بحقایق الحال.

مزرعهٔ مفید آباد

در زمانی که شریعت و غفران پناه [۱۳۱ الف] **قاضی‌صفی‌الدین محمد** در مسند قضاء آن خطه متمکن بود در حوالی توران پشت مزرعه‌ای احداث نموده مشتمل‌بر باغات و عمارات و حمام و دوشابخانه وغیر ذلك. و تا الحال در تصرف ورثهٔ‌عظام غفران‌پناه مشارالیه است.

اردان

بعد از آنکه توران دخت وداع تاج وتخت نموده به‌عالم عقبی‌شتافت سلطنت بلادعجم برایران دخت همشیرهٔ اوقرار گرفت. به‌فرمان ایران‌دخت ابرندنام عامل یزد دودیه احداث کرد، یکی در دو فرسخی شهرمشهور به **ابرندآباد** که ذکر او سمت گزارش یافته و دیگری در محال فهستان موسوم به **اردان**. در بعضی ازنسخ به‌نظر آمده که **ایرنان** قهستان نیز از آثار ایران دخت است.

قریهٔ شیر

در اوایل سنهٔ اربع و خمسین و سبعمائه همت بلند نهمت ارجمند جناب امیر مبارزالدین محمد مظفر را برآن داشت که درتسخیر ولایت فارس پای‌سعادت

۱ـ اصل: بوم.

در رکاب دولت در آورد .

وبا سپاهی که از غبارسم سمندشان آینهٔ سپهر تیره واز رؤیت اشعهٔ اسلحه‌شان دیدهٔ ماه و مهر خیره می گشت علم عزیمت به‌جانب دارالملك سلیمان علیه التحیة والغفران بر افراخت . چون در موضع « ده شیر کهنه » قبه و خرگاه آن پادشاه [١٣١ ب] فیروز بخت سربه‌اوج مهر وماه کشید به‌جهت ترتیب‌عساکر واجتماع امراء اطراف چند روزی توقف واقع گـردید . به جهت قلت آب و علف اکثری ستوران لشکری به‌چراگاه عدم‌ایلغار کردند، چه‌ازسرحد یزدتا ابرقوه بیابانیست چون تیه موسی از آب و آذوق (کذا) دور و در آن صحرا به‌غیر از گیاه و دانهٔ حرمان حاصلی نمی باشد. جناب مبارزی از روی اخلاص از درگاه پادشاه حقیقی عرض مطالب نموده برخود لازم ساخت که هرگاه قادر توانا ابواب فتح و فیروزی برروی روزگارش برگشاید درآن بیابان آبی برروی‌کار آورده قریه‌ای آباد سازد وحاصل آن‌را برمترددین وارباب‌استحقاق مخصوص گرداند . بنابرنیت آن‌خسرو عادل در همان یورش برشیخ ابواسحق والی فارس غالب‌گشته برفراز تخت کیانی متمکن و دردارالملك جمشید قرارگرفت. بفرمود تاکارکنانش طرح قریهٔ معظم انداخته خانقاه و بیوتات و باغات ومساجد[١٣٢الف] بنا نهادند ودراندك روزی معمور و آبادان نمودند و آن امیر صافی ضمیر به عهدی که کرده بود وفا نموده محصول آن‌را به‌جهت اطعام فقرا ووظیفهٔ مساکین مقرر فرمود .

و در حین تحریر این اوراق که سال به‌ثلاث وثمانین و الف رسیده آن‌محل خراب و ساکنانش در نهایت تعب روزگار می گذرانند .

مزرعهٔ کرمانشاهان حوالی سریزد

ازجملهٔبناهاوآثار شاپوربن نرسی‌بن بهرام بن بهرامیان‌بن‌هرمزبن شاپوربن اردشیر بابکان است .

مزرعهٔ بابکان فهستان

از آثار همین اردشیر است .

احمدآبادتفت

محلیست‌خوش هواومکانیست دلگشا، آب‌زلالش‌خاصیت‌آب‌حیات‌ظاهرسازد و انفاس بـاد شمالش دل پژمرده را حیات جاویـد بخشد . اطرافش باغات بسیار مشتمل بر انواع اشجار و درختان میوه‌دار و گلهای خوشبوی و ریاحین دلجوی . درختان نونهالش ازبسیاری‌اثمارچون‌پیران پشت‌خمیده، ومیوه‌های حلاوت‌آمیزش چون حلوای بهشتی بی حرارت آتش رسیده . این قـریه داخل متملکات سرکار نواب آفتاب احتجاب بلقیس مکان‌علیهٔ عالیهٔ متعالیه زینب بیگم‌صبیهٔ صلبیهٔ نواب جنت مکان علیین آشیان ابوالفتح سلطان طهماسب بهادرخان [۱۳۲ ب] بود و آن‌مهد علیا در حین حیات به‌سرکار نواب مریم شان خان بیگم فروخته آن وجه را مقرر فرمود که صرف اخراجات مزار منور نمایند. والحال آن محل به‌عنوان ملکیت شرعی‌درتصرف عالی‌حضرت سامی رتبت **مظفرحسین‌میرزا**[1] و حضرت سیادت منقبت نجابت مرتبت خلف السادات **شمسامیرزامحمدرفیعا** قرار دارد .

فراشاه

محلیست دلگشا و به عذوبت‌ماء ولطافت‌هوا موصوف وبه‌وفور اثمار حلاوت آثار معروف و در دو فرسخی قریهٔ تفت واقع گشته.

مزرعهٔ‌خواجه سیف‌الدین محمود

آن‌موضع بهشت قرین در حوالی فراشاه واقع و درزمان سلطنت اعلیحضرت خاقان رضوان مکان سلطان شاه صفی صفوی بهادرخـان به‌سعی مرحـوم **خواجه سیف‌الدین‌محمود نقشبند** آباد گشته.وتا کنون درتصرف ورثه و اقوام مرحوم‌مزبور است .

مزرعهٔ رضی‌آبادحوالی‌طزنج

در سنهٔ خمسین و الف که رفعت ومعالی‌پناه زبدة الاماثل**میرزامحمدابراهیم** به‌منصب تصدی خالصهٔ سرکار خاصهٔ شریفه سرافرازی داشت به‌احـداث آن سعی موفور به تقدیم رسانیده درختان سفیدار و بید و غیره نشایند و آن محل را به‌اسم

خلف سعادتمند خود **آقارضی** موسوم نمود.

[۱۳۳الف] قصبهٔ مهریجرد

برمرآت ضمیر منیر سیاحان بلاد و امصار صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که قصبهٔ طیبهٔ مهریجرد صانها الله عن الافات از سوابق زمان الی آن همواره مجمع سادات عالی حسب و مسکن اکابر و اشراف بانسب بوده، عیونش رشک چشمهٔ حیوان و بساتین خوشش غیرت بستان جنان، بیوتات مروحش چون اطباق آسمان مرفوع وباغات خلد نمایش نشانهٔ بهشت جاویدان، **قصیده**:

زهی مقام همایون کز اعتدال هوا
چوروضه آمده بس دلگشاوروح افزا

درختان سرو و چنارش مشابه اشجار جنت ، **مثنوی**:

سرو بن چون زمردی کاخی
قمریان بر فراز هر شاخی
آب در پای سروهای جوان
سبزه بر گرد آبهای روان
تاك انگور کج نهاده کلاه
دیده در حکم خود سفید و سیاه

فواکه الوانش چون میوه بهشت لامقطوع، انار یاقوت فامش مانند مفرح جانفزا و سیب سیمینش چون زنخدان خوبان دلربا، **شعر**:

عیان در شاخسارش عقد پروین
چو از خاك قفسها مرغ زرین

و در قبلی آن کوهیست ،چه کوهی [۱۳۳ب] سرافرازی که سایهٔ دامنش برسر آفتاب افتاده وشعاع تیغش خنجر مریخ را روشنی داده ، **نظم**:

به قد چون چرخ اطلس رفته بالا
ملمع کرده اطلس را به خارا

چو با خنك فلك هم تنك گشته
به تندی قلهٔ او در گذشته
فلك از تیغ همچون آهن او
نموده سبزه‌ای در دامن او

ازهر طرف مرغزاری به‌انواع ریاحین آراسته و برهر جانب بوستان و مزرعه‌ای از نزهت آباد ارم نشان‌داده، **شعر** :

سبزه زارش‌را ثمرهای‌زبرجد بر کنار
وز نسیم بوستانش باغ جنت بو ستان

و در دامان آن جبل کوهیست‌مشهور و معروف به«مدوار» که چون گوشه ـ نشینان پای تمکن در دامن وقار کشیده و ازچشمه‌هایش سیل‌سرشك به‌دامان‌رسیده و در آنجا فضائیست چون میدان امل در غایت وسعت و عرصه‌ای مانندساحت امید در نهایت فسحت . ازسبزه نمودار گلشن آسمان و به‌آب و هوا مشابه مرغزارجنان. در صحن او بنفشه در حوالی گل چون زلف دل فریب خوبان سر بر زده و سنبل‌تر با لالهٔ خود روی چون خط غالیهٔ شکرلبان‌روبرو نشسته . بید طبری نیمچهٔ اطلس گلگون [۱۳٤ الف] پوشیده و سرو سهی بغلطان[۱] حریر در بر کشیده . زبان نسیم مشکبار اسرار روایح گلزار به چهار سوی جهان فاش می کند و از گفتگوی بلبل حکایت رنگ وبوی گل به سمع ساکنان سراچهٔ عالم بالا میرسد . **نظم** :

لطیف و دلگشا آب و هوایی
مبارك منزلی فرخنده جائی
به آب ژاله دست و روی شسته
ریاحین بر کنار جوی رسته
درختان چون بتان قد بر کشیده
ز یك دیگر به‌خوبی سر کشیده
فراز شاخ مرغان خوش آواز
به الحان ارغنون را کرده پرساز

۱ـ بغلطاق = بغلتاق، برگستوان وقبارا گویند.

نهال سرو کز جنت سبق داشت
خط طوبی لهم برهر ورق داشت

و در میان این مرغزارِ غدیری است که آب او چون چشمهٔ حیات روان‌افزا و مانند سلسبیل بهشت در عین لطافت و صفا ، **مصراع** :

روان اندرو ماهی سیم بر

در « تاریخ جدید یزد » مذکور و درالسنه وافواه عوام مشهور است که‌در زمان خلافت عباسیان احمد بن محمد زمچی از جـانب صاحب الدعوه ابو مسلم مروزی والی ولایت یزد گردید و بعد ازتمکن برمسند حکومت درآن خطشریفهٔ به‌اجرای قنوات و احداث باغات بهشت آباد امر فرمـود . از آن جمله در حوالی «درب کوشك‌نو» طرح دیه انداخته قناتی از طرف مهریجرد جاری کرده **محمدآباد** نام کرد و [١٣٤ب]باغی طرح‌انداخته کوشکی‌رفیع درمیان باغ ساخت وآن‌شهرت یافت به‌« کوشك‌نو». الحال آن دیه‌خراب وباغات محله گشته ومشهور شده به «محلهٔ کوشك‌نو » و به‌غرب «درب‌مهریجرد» حمامی ساخته مشهوربه «حمام پتك» . و در جنب **زندان‌اسکندر** جهت مدفن خود عمارتی عالی ساخته قبهٔ رفیع برافراخته و میاه **مداور** که اشعاری بر توصیف او شد به‌سعی اوجاری گشته و به‌قری‌ومزارع قسمت‌یافته تاا کنون‌جاری وخلایق بهره‌مند می گردند .

و قصبهٔ مهریجرد که از تعریف و توصیف مستثنی است در زمانی که چهار ـ بالش سلطنت ممالك عجم بوجود پـادشاه عدالت شیم انوشیروان آرایش یـافت خطهٔ یزد را به اقطاع مهرنگار صبیهٔ خود کـه ملکهٔ ایران بود مقرر فرمود . آن بانوی عظمی به احداث قری و اجرای قنوات فرمان داد . فرمانبران در هشت فرسخی یزد قنات **مهرپادین** حفر نموده طرح بیوتات و باغات و سرا و دکاکین انداخته در اندك روزی رشك قصور جنان و روضهٔ رضوان گشت و **محلهٔمهرآباد** معمور ساخته قصبهٔ مذکور را به‌نام حجله نشین سرادق سلطنت **مهرگرد** مؤسوم نمودند و به مرور زمان [١٣٥الف] به مهریجرد اشتهاریافت. وهمچنین‌درحوالی

مدینهٔ **میبد** دیهی دیگر احداث نموده **مهرجرد** نام نهادند .

و قنات **بغداداباد** مهریجرد که از جملهٔ قنوات مشهور است به‌سعی بغداد-خاتون دختر امیرچوپان که حرم محترم خاقان سعید سلطان ابوسعیدخان چنگیزی بود جاری گشته .

***

اگر کمیت واسطی نژاد قلم درعرصهٔ میدان عرض خصوصیات وذکر تمامی قنوات و باغات آن قصبه در تکاپوی درآید از رفتار باز مانده به سر کوی مقصود نخواهد رسید. بنا براین از تك و دو کاهلی نموده به ذکر باغ **نعمتاباد** که از جملهٔ باغات مشهورهٔ آفاق و در نزاهت و خرمی وطراوت اشجار وحصانت عمارات و سلاست انهار غیرت‌فزای جنان وازجملهٔ مستحدثات شاه یحیی مظفری‌است ختم می‌نماید وآن چنان باغی‌است که عندلیبان گلزارش به هزارزبان این نوا به‌گوش هوش مجاوران جنات‌خلدمی‌رسانند، **مثنوی**:

صفات نو خطان با سبزه زارش
صفای وقت وقف چشمه سارش
هوایش اعتدال جان گرفته
نم از سر چشمهٔ حیوان گرفته
زکس گر سایه برخاکش فتادی
ز جا جستی و بر پا ایستادی
اگر مرغی به‌شاخش آرمیدی
گشادی سایه‌اش بال و پریدی
گلش چون گلرخان پروردهٔ ناز
نوای بلبلانش عشوه پرداز
تو گفتی حسن خیزد از فضایش
فتوح عشق خیزد از هوایش

اگر بر سبزه‌اش پویی به فرسنگ
سر مویی نیابی زعفران رنگ
رسیده سبزه‌هایش تـا کمرگـاه
درختـانش زده برسدره خرگاه
بساطش در نقاب گل نهفته
گل و لاله است کاندر هم شکفته
نسیمش را مذاق باده در پی
همه جایش برای صحبت می

بدان ای عزیز که مردمان این قصبه دلیر و جنگ جوی و مردانه باشند و ابنای ایشان از وقت طفولیت تا انتهای رجولیت پر دل و قوی زهره و با قوت. بسیاری از مجـاوران آن سادات صحیح النسب غریب نـواز میهمـان دوست بامروت اند و وزرا وحکام همیشه‌درتعظیم وتکریم ایشان فرو گذاشت نکرده‌اند و بسبب عذوبت ماء [۱۳۵ ب] و لطافت هوا و وسعت فضا هر کس که بر سبیل عبور به‌این قریه که ، **شعر** :

عروس اصفهان بسته نگـارش
شده شهر حلب آیینه دارش

درآید از دل که پادشاه شهرستان بدن است رخصت نیابد کـه قدمی فراترنهد ، لاجرم مدتی در آنجا توطن نماید و از دلایل چنان معلوم گشته که هر عاملی که در خرابی و ویرانی آن سعی نماید و در تفرقه و پریشانی ساکنانش کوشد صبح دولتش به‌شام نکبت تبدیل یابد و از عرصهٔ راحت بـه زاویهٔ‌محنت شتابـد . مجاوران آن جنت‌آباد همواره بـه نغمات فصیح کـه از معجز مسیح خبر دادی مفتون و بنوای عود عالم‌سوز که آتش دردلهای عشاق میزنند آهنگ بزم‌عشرت‌ساز نموده هریك به نوائی می‌نوازد و مضمون این معنی به‌گوش اهل هوش می‌رساند ،

شعر :

خود مکن بیگانگی باری چومیدانی که چرخ
آشنایان را زیك‌دیگر جدائی می‌دهد.

قریهٔ خورمیز

آن دیه در دامن کوه واقع شده انهارش جاری و آبها در غایت عذوبت و سازگاری‌وهوای‌زمستانش‌لطیف‌تر از نسیم‌بهاری. درزمانی که شاه‌هرمز بن انوشیروان به‌تخت سلطنت ایران‌قرار گرفت‌به‌احداث آن محل‌امر نمود: و قلعه‌ای‌در فراز کوه ساخت که در وقت معموری پاسبان بامش باهندوی فلك همراز وازترشح‌آب خندق عمیقش گاو زمین [۱۳٦ الف] در شناوری با ماهی همتاز ، **مصراع :**

گردون چو خاك وخاك چو گردون همی نمود .

فهرج و خویدك و فرافتر

قرای ثلثه حسب الفرمان شاه قباد بن‌فیروز شاه که والی ولایت عجم بود معمور وآبادان گشته متوطنین‌آن محال به دین‌مجوس‌بودند تا درزمانی که لشکر اسلام کمر فتح خطـهٔ یزد برمیان بسته درحینی که یزدگردبن شهریار از محاربهٔ قادسیه شکست یافته از راه یزد متوجه خراسان بود لشکر اسلام بـه تعاقب او به یزدآمدند و در بیابان طبس راه گـم کرده بعد از مشقت بسیار بعضی از صحابه و تابعین به‌موضع فهرج رسیده منزل ساختند و اهالی‌فهرج راطلب کرده به‌دین‌اسلام تکلیف نمودند. ایشان‌دوروزمهلت‌طلبیدند که به‌اتفاق دوستان ومتابعان‌بخدمت‌آمده به شرف اسلام مشرف می گردیم . به جهت مشورت کسان به طلب مردم خویدك و فرافتر فرستاده بعد از اجتماع آن‌دو فرقهٔ ضاله ما فی الضمیر خود بر طبق عرض نهادند. ایشان درجواب گفتند ماازدین‌قدیم خوددست بازنمیداریم ، و به این لشکر ضعیف پریشان حال‌شبیخون‌می‌آوریم. اهالی فهرج به سخن‌آن گروه نادان فریفته گشته به اتفاق یك‌دیگر برلشکراسلام شب خون [۱۳٦ب] زده بسیاری از صحابه وتابعین‌را بدرجهٔشهادت رسانیده‌خیام ایشان‌را غارت نمودند، ازجملهٔ شهداء لشکر

اسلام درتواریخ‌خویطب بن هانی خواهر زادهٔ حضرت امیرالمؤمنین وامام المتقین اسدالله‌الغالب‌علی‌بن ابی طالب علیه‌السلام وعمربن عاصم وعبدالله‌بن عاصم و وحشی قاتل سیدالشهداء حمزة بن عبدالمطلب و عبدالله تمیمی صاحب رایت حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام بودند وآن جماعت‌را شهداء فهرج می‌نامند .

نعیماباد و فتحاباد

در بعضی از تواریخ به‌نظر رسیده که درزمانی که تخت سلطنت ولایات فارس به‌وجود پادشاه مطاع جلال الدین شاه‌شجاع آرایش داشت‌و بلاد عراق عجم درتحت تصرف شاه محمود بن مبارزالدین محمد مظفر بود و سلطان احمد رقم اختصاص برولایت کرمان کشیده درآن فرمان روا بود نصرت الدین شاه یحیی در بلاد یزد طرح سلطنت و پادشاهی انداخته فراز منابر و وجوه دنانیر را [۱۳۷ الف] بنام جود آرایش داد و باآن سه پادشاه عالیجاه درمقام خلاف درآمده همواره براطراف ولایات عراق و فارس تاخت‌آورده ، **مصراع** :

به‌بازوی‌مردی برآورد دست

رعایا را پایمال حوادث می‌نمود . و چون جرأت و جلادت او از حد اعتدال گذشت ومکرراً به عرض پادشاه مطاع شاه شجاع رسد غیرت پادشاهانه در التهاب آمده به جهت تأدیب او درحرکت‌آمد و رایت فرخنده فال از شیراز به‌جانب یزد نهضت فرمود و در کنف حفظ ذوالجلال روان‌شد و در ظل‌آن رایت فتح‌آیت لشکر گران همه آراسته‌و مرتب‌و بی پایان مجموع سنگین دل و آهنین سلب‌روی‌جلادت به‌راه‌آوردند. و چون هوای بزدازغبار موکب گیتی گشای عطرسای گشت و فضای بیابان و صحرا از خیمه و خرگاه مالامال شد شاه یحیی نخست در مقام قلعه داری درآمده **قنات هرموزخان**وسایرقنواتی که‌میاه آنها درقصبهٔمهریجردشرب‌می‌شد بشهر آورده در خندق انداخت و مدتی با آن لشکر بی‌عدد در مقام‌جنگ و جدالی‌بود. در آخرپشیمان گشته‌به‌خدمت‌شاه‌شجاع عرضه‌داشت که [۱۳۷ ب] بنده با خاقان کامیاب در مقام انقیاداست و ازحرکات ناستوده که سابقاً به‌آن‌اقدام نموده نادم

و پشیمان و به مراحم پادشاهانه امیدوار. امید که خامهٔ عفو و اغماض رقم نسیان بر حرف آن جریمه کشیده خطهٔ یزد را به اقطاع من مقرر فرمائید. پادشاه عدالت آئین التماس او را قبول فرموده به جانب دارالملك سلیمان علیه التحیة والغفران معاودت فرمود. شاه یحیی از قلعه داری نجات یافته مجدداً در مسند کامرانی تکیه فرمود و آب قنواتی که از طرف مهریجرد بشهر آورده بود در یك فرسخی شهر طرح باغات و بساتین و بیوتات انداخته آن موضع را **نعیماباد** نام نهاد.

و در دو فرسخی یزد دیهی دیگر احداث نموده موسوم ساخت به **فتحاباد** و الحال آن محال آباد و مجاوران آن اکثری مجوس اند.

نصر اللهاباد میبد و قنات یحیی آباد مهریجرد

نیز از آثار نصرت الدین شاه یحیی است.

یعقوبی

چنانچه در تواریخ مبسوطه مسطور است در شهور سنهٔ اربع و خمسمائه سلطان علاءالدوله کالنجار از دارالسلطنهٔ اصفهان که مستقر سلطنت او بود به یزد آمده آنجا را دارالعباده نام گذاشت [۱۳۸ الف] و در مقام آبادانی در آمده معمار همت عالی نهمتش به ساختن عمارات و اجرای قنوات امر فرمود. و آن پادشاه عدالت شعار را امیری بود **ابویعقوب دیلمی** نام، مشارالیه از طرف مهریجرد قناتی حفر نموده آب آن را به شهر آورد و طرح باغات و بیوتات و بساتین انداخته آن محل را به نام خود موسوم ساخت. در سنهٔ اثنی و ثلثین و سبعمائه به سعی جمعی از اصحاب مشارب آب قنات مزبور زیاده گشته و اکنون معمور است و مجاوران آن جا به حلیهٔ صلاح آراسته و به کسب شعربافی و به زراعت مشغول اند.

مریاباد

در زمانی که پادشاه عدالت شعار سلطان قطب الدین علیه الرحمة در خطهٔ بهشت منزلهٔ یزد لوای ابهت و عظمت افراشته آوازهٔ کرامات او در اطراف واکناف منتشر گردید ملکهٔ عظمی مریم ترکان خاتون والدهٔ سلطان در سنهٔ عشر و ستمائه

از طرف مهریجرد قناتی حفر نموده و میاه آن را به فهرج آورده از مزار شهدا جاری ساخت . و به حوالی شهر باغات فردوس قرین و قصور بهشت آذین ترتیب داد و آن موضع را **مریم آباد** نام نهاد . و دروازه‌ای در شهر مفتوح ساخته [۱۳۸ ب] به **درب‌مادرامیر** مشهور ومعروف گشت .

سلغرآبادمشهوربه‌آب شور

در سنهٔ اربعین‌وستمائه‌چون‌نوبت سلطنت به‌سلغرشاه بن محمودشاه‌بن‌سلطان قطب‌الدین‌رسید به قرب «درب مادرامیر» طرح دیهی‌انداخته قناتی از طرف **چاهوك** جاری نموده بدان محل‌آورد و چون منبع این آب‌از زمین شوره‌است اند کی شوری به‌هم رسانیده وتمام مردم **محلهٔ مریاباد و یعقوبی و سرسنگ** از این آب فایده می‌یابندودرخانه‌های آن‌مردم‌این آب جاری‌است. در«تاریخ جدید یزد» مذکورومسطور است که سلغر شاه قنات مزبور را بر اولاد امجاد خودوقف نموده ، والعلم عندالله .

دهاباد ونرسوباد

در ضمایر خورشید مآثر ارباب فطنت و ارباب و اصحاب خبرت‌واضح ولایح باشد که در جلد اول این نسخ مرقوم کلك وقایع نگار گردیده که در زمانی کـه اسکندر رومی اطراف و اکنـاف عـالم را بـه حیطـهٔ ضبط و تصـرف درآورد و پادشاهزادگان ایران را در قید اسار آورده از دارالملك فارس متوجه ولایات خراسان‌بود چون به‌زمین یزدرسید صحرایی‌ملاحظه‌نموددرغایت‌اعتدال‌هوا واز هر طرف سی‌فرسخ‌ازآبادانی دورو ازروی دلایل[۱۳۹الف]معلوم نمود که دراین مکان موافقت‌ویگانگی امکان نداردبه‌جهت محبس‌شاهزادگان قلعه ساخته در میان‌قلعه چاهی‌حفر نمود و در اندرون چـاه گنبدی ترتیب داده‌آن جمـاعت را درآن جـا موقوف‌داشت و آن‌موضع را« **کته** » نام نهاد وجمعی را به محافظت امر فرمودو قناة دهاباد را جاری ساخته برخی را به‌زراعت و عمارت مقرر گردانید .

و بنابرآنکه مقصود بانی از عمارت آن بلده سبب بازداشتن اکابر واشراف بود غریب و بومی را این خاك دامنگیر آید وساکنان آنجارا پیوسته غم واندوهی باشد از « تاریخ اسکندری » چنان معلوم ومستفاد می گردد که ازبنای خطهٔ بهشت

منزلهٔ یزد تا سنهٔ اربع و ثمانین و الف هجریه که مؤلف این اوراق پریشان از بلاد هند سیه روزگار مراجعت نموده متوجه حیدرآباد عدالت بنیاد بود و چند روزی به‌جهت آسایش دربرهانپور رحل اقامت گسترده وبه‌جهت رفع کدورت واندوه خود را به‌نوشتن این‌مزخرفات‌مشغول می‌نمود یکهزارونهصد وهشتاد وچهارسال میشود، والعلم عندالله .

واجرای‌قنات نرسوباد درزمان[۱۳۹ ب] سلطان علاء الدوله کالنجار بوده . مجمل آن مفصل آنکه در شهوڑ سنهٔ اربع و خمسمائه که سلطان علاءالدوله از دار-السلطنهٔ‌اصفهان که مقر سلطنت آبای او بود بهیزد آمده آنجا را دارالعباده نام‌نهاد و در مقام آبادانی محل مزبور درآمد. سپاه سالارآن پادشاه عدالت آیین کیانرسو نام در **سرریگ** مدرسه‌ای عمارت نمود و قنات نرسوباد را جاری نمود و در پائین **کثنویه** و شهر طرح محلات وبیوتات وباغات انداخت وباغستان وکشخوان دهاباد و نرسوباد به‌یکدیگر اتصال یافت و در کمال معموری رسید . تا در سنهٔ ستین و ثمانمائه به‌سبب ورود سیل‌باغات‌و کشخوان تمام‌خراب گردید و مجاوران‌آن‌متفرق شدند، مگر جمعی از سادات که همچنان در آن محله مقیم اند و به کسب شعربافی مشغول .

کثنویه

تاریخ‌بنای آن‌محل واسم بانی‌معلوم راقم حروف نگشته لیکن چون‌ساکنان آن موضع از اهل صلاح‌اند و بریکدیگر تغلب و تسلط و زیادتی جایز ندارند و پیوسته به‌طاعت و عبادت گذرانند حق تعالی بر مال وحاصل ایشان برکت فرموده و همگی مرفه الحال‌اند و به‌خیرات مایل و راغب . و توفیق آثار **حاجی‌معزالدین محمد** که ابأعن‌جد[۱۴۰ الف] به‌امرریش‌سفیدی آن‌محل قیام داشته‌اند[واز]اعزهٔ آن‌موضع است درسنهٔ احدی وثمانین و الف حسینیه‌ای درغایت‌خوبی ومصنعه‌ای‌در کمال نیکویی ساخته والحق آب آن درنهایت سردی وگوارندگی است، چنانچه

گفته‌اند ، **شعر:**

اگر چه مشتعل است آتش جگر هر دم
ز آب سرد تـو بنشانیش درین گـرما

قنات سوی

در مقالات این صحیفه‌مرقوم شده که در سنهٔ اربع و خمسمائه که‌سلطان‌علاء‌الدوله کالنجاردرخطهٔ یزد برمسند سلطنت‌قرار گرفت ارسلان خاتون حرم محترم آن پادشاه عالیجاه راخواجه سرائی بودصواب نام . خواجهٔ مشارالیها قناتی جاری نموده موسوم ساخت به **قنات‌صواب** و تا اکنون جاری وبه‌قنات سوی شهرت یافته و درقریهٔ **محمودآباد** شرب می‌شود .

ابرومبارکه

ونیز آن مهدعلیا را دو کنیز بود: یکی ابر ودیگری مبارکه نام بود . آن دوجاریه قناتی جاری ساخته ابر ومبارکه نام نهادند و تا حال جاری ودر **محلهٔ‌خلف خانعلی ومیرچقماق** شرب می گردد .

قنات خیرآباد مشهوربه‌آب دهوك

منبع آن ازطرف مهریجرد است و داخل‌آب **نعیماباد** شده[۱٤۰ب] به‌شهر می‌آید . جاری کنندهٔ آن معلوم نیست . درزمان سلطنت خاقان سعید میرزاشاهرخ مسدود گشته بود . امیر جلال‌الدین چقماق شامی که به‌امر حکومت بلدهٔ یزدقیام داشت مجدداً تنقیه نموده در خانقاه وحمام و کاروانسرای « **محلهٔ‌میرچقماق** » که از بناهای خودش بود جـاری کرده به‌قلعهٔ مبارکـه آورد و الحال مشرب آن موضع **محمودآباد** است .

آب نومشهوربه‌جدیده

جاری کنندهٔ آن قنات معلوم نیست . امـا ازاکثر محلات وخانه‌ها گـذشته مسلمانان مستفیض می گردند وتا محلهٔ سلطان‌المشایخ شیخ تقی‌الدین دادا محمد علیه‌الرحمة آمده درباغچه‌های آن‌محله شرب می‌شود .

قریهٔ محمود آباد شهره

موضعی است از نزاهت وصفا چون خاطر اهل حضور پر نورو خرم وقریه‌ای از غایت نضارت وطراوت غیرت‌فزای روضهٔ ارم ، **نظم:**

بساط سبزه چون جان خردمند
هوائی معتدل چون مهر فرزند

در «تاریخ جدید یزد» مذکور و مسطور است که امیر محمود وزیر این قنات را جاری و این محل را آباد ساخته ، ساکنانش اکثری سادات صحیح النسب و جوانان فهمیدهٔ باادب‌اند .

ابرندآباد

چنان دهیست که دیدهٔ نظارگی درتماشای آن خیره می‌ماند و مردم دیده را ازمشاهدهٔ سبزهٔ دلگشای او روشنی چشم می‌افزاید، **بیت:**

زو نور بصر فزود و معلومم شد
[۱۴۱ الف] کزسبزه‌شود روشنی‌چشم فزون

درتواریخ مبسوطه مسطور است که بعداز آنکه خسرو پرویز به‌دست شیرویه ولدخود کشته گشت‌وشیرویه به پادشاهی ممالك عجم نشسته بعد از شش ماه او نیز بقتل رسید ومضمون این معنی که ، **بیت:**

پدر کش پـادشاهـی را نشاید
وگر شاید به جزشش ماه نپاید

محقق گشت واز نسل ساسان شخصی که لایق پادشاهی باشد نماند امرا ووزراء را بر ایران دخت دخترخسرو بیعت‌نموده اورا برتخت‌سلطنت عجم‌نشانیدند. ملکهٔ عظمی ابرند نام امیری به جهت حکومت یزد تعیین نموده بدان‌ملك فرستاد .

چون ابرندبه یزدآمددردوفرسخی شهردیهی احداث کرده بیوتات‌وبساتین‌ساخت وآن محل را **ایران‌آباد** نام‌نهاد، اکنون به اسم آن امیر **ابرندآباد** شهرت یافته وبر یك طرف دیه قلعه‌ای در نهایت استحکام ساخت ، **شعر:**

چو عهد عاشقان محکم حصاری
معاذالله ز خیبر یادگاری

و آن قلعه آباد بود تا زمانی که صاحب‌الدعوة ابو مسلم مروزی برممالك خراسان وسایر بلاد عجم‌فرمانروا گردیده احمدبن محمد زمچی را به‌حکومت‌خطهٔ یزدمقرر فرمود. چون اوبه یزد آمدابوالعلاءطوقچی که ازقبل خلفای بنی امیه در یزد حاکم بود وعلم یزید که‌ابن زیاد [۱٤۱ ب] در واقعهٔ کربلا با عمرسعدهمراه کرده درنزد اوبود از آمدن‌احمد زمچی خبریافت وچون قدرت مقابله در خود نمی دیددر **قلعهٔ‌ابرندآباد** متحصن گردید . احمد زمچی بعد ازورود بدان ملك، **شعر:**

حصاری بدان استواری که بود
که تسخیر آن ممتنع می‌نمود
دلیران لشکر بفرمان شاه
گرفتند و کندندش ازگرد راه

و ابوالعلا را گرفته نزد اوآوردند ، **مصراع:**

سرش را همان‌دم زتن باز کرد

و جسد پلیدش را با علم یزید در آتش بسوخت و قصر و عمارات او را که در موضع مایله ساخته بود خراب نمود ودر حوالی آن قصری رفیع و باغی احداث کرد و از طرف مهریجرد قناتی جاری کرده آب آن را بدانجا آورده موسوم به **محمدآباد** نمود . الحال آن‌موضع به‌محله‌مبدّل شده و به«کوشك نو»اشتهار یافته.

گردفرامرز

سابقاً دراین اوراق سمت گزارش [۱] یافت که امیر فرامرز بن گرشاسب [۲] بن سلطان علاء الدوله کالنجار حسب الفرمان سلطان سنجر بن سلطان جلال الدین ملکشاه والی ولایت یزد گردیده درآن ملك علم اقتدار افراشت و در زمان‌اختیار قناتی جاری ساخته دیهی در حوالی ابرندآباد احداث نموده به **گردفرامرز** موسوم

۱ـ اصل گذارش ۲ـ گرشاسب‌الدوله

نمود وتا الحال[۱۴۲الف] آن محل آباد و به **گردفرامرز** مشهور گشته .

قریهٔ زارچ

اسم بانی از کتب تواریخ معلوم و محقق نگشت . درافواه عوام مشهور است که ازجملهٔ متحدثات‌زال زراست،والعلم عندالله . متوطنین آن موضع بعضی‌صادق‌القول‌اند ، اما بیشترشیطان صفت‌لجاجت‌پناه که ازدانش مایه و از سعادت پیرایه‌ای ندارند . درافواه عوام‌مذکور وبه‌زبان‌خاص وعام مشهور است که یکی ازمردم‌زارچ درهنگامی که صبح صادق دم صافی اندرون رایت نوراز قلهٔ قاف گردون برافراشت دهقان قدرت گل صدبرگ آفتاب را درچمن‌افق به‌صدآب ورنگ‌بنمود، **شعر:**

چو خورشید تابنده بنمود چهر
در باغ بگشاد گــردون سپهر

به باغی که در ید تصرفش بود در آمد . برفراز درختی قمری دید آرام گرفته کوکومی‌زند. به خــاطرش رسید که مدعی باغست و می‌گوید چرا به این باغ آمده‌ای . به جانب آن مرغ توجه نموده گفت **نظم:**

سلامت‌ارطلبی ازفضول‌دست‌بدار
و گرنه‌شاخ‌فضولی ندامت‌آردبار

این باغ موروثی‌منست وقاضی‌ورئیس‌شاهد، به‌عبث‌خود را رنجه‌مداروبه‌جایی دیگر تشریف بر ، **بیت:**

برو این دام بر مرغ [۱۴۲ ب] دگر نه
که عنقا را بلند است آشیانه

من‌به‌یدتصرف دارم وقبالچه به‌سجل قاضی‌دربغل . مرغ همچنان ترنم می‌نمود . روستائی افروخته گشت و گفت ، **مصراع:**

ای مدعی‌مبالغه ازحدّ چه می‌بری

باش تارفته قاضی ورئیس را خبر کنم و قبالچه آورده برتو خوانم . و از باغ بیرون آمده در رامحکم بست . باخود اندیشید که مبادا تا آمدن حضرات از باغ

به‌دررود ووقتی دیگردعوی از سر گیرد بهتر آنست که در همین روزمشخص گشته جواب بشنود. چون در را بسته‌ام مبادا ازروزنهٔ کلیدان بیرون رود . زیرجامهٔخود را ازپا بیرون کرده در کلیدان گذاشت ودوان‌دوان به‌خدمت قاضی رفته گفت، **شعر:**

ای حاکم شرع پرور عالی جاه
از حکم قضا دل تو آمد آگاه

سخن مدعی این وشاهد احوال‌تو، **شعر:**

نـالـهٔ زار شنو حـال دل زار مپـرس
چشم خونبار ببین و ز دل افکار مپرس

قاضی بعد از استماع آن سخن در تأمل افتاده به دریای اندیشه مستغرق گشت و اطراف و جوانب این حکایت را به‌قدم فکر پیموده به احضار رئیس و کدخدایان فرمان‌داد. بعد از اجتماع روی به باغ نهاد همان مرغ را دید برشاخ درختی‌قرار گرفته[۱۴۳الف] کو کو می گوید. روی‌به‌جانب‌مرغ کرده گفت،**شعر:**

اگر بد کنی چشم نیکی مدار
که هرگز نیاورده انگور خار
نپندارم ار کاری امروز جو
که گندم ستانـی به وقت درو
رطب ناورد چوب خر زهره بار
چو تخم افکنی برهمان‌چشم‌دار

ازین خیال درگذر و به ایـن مرد بیچاره ستم روا مدار که این بـاغ ملك موروثی اوست و توودیگری‌را در آن حقی و نصیبی نیست . چندان که به‌موعظه‌و نصایح کوشید از جانب آن مرغ جوابی نشنید . روی به‌رئیس آورده گفت ، **شعر :**

نـرسد کار عالمی بـه نظام
ور نه پای تو در میان باشد

مصلحت آن است که بر فراز درخت برآئی و مضمون قبالچه خاطر نشان

مدعی نمائی. شخصی که از پیر عقل ارشاد یافته بود گفت شاید مدعی زبر دستی کند وقبالچه از دست رئیس گرفته پرواز نماید . حضار زبان به‌تحسین او گشاده گفتند ، **مصراع:**

ذهن لطیف تو همه فکر نکو کند

اکنون بیان‌فرمای که چه باید کرد و به کدام حیله این بلیّه را ازسر این مرد درویش دور باید نمود ، **نظم:**

مرد دانا که این سخن بشنود
در گنجینهٔ سخن بگشود

که می‌باید طنابی بر پای رئیس بندیم [۱۴۳ ب] و سر طناب را جوانان زورمند گرفته رئیس به‌بالای درخت رود و مضمون قبالچه به عرض مدعی رساند . اگر مدعی دلیری کرده اراده نماید که سند را گرفته پرواز کند جوانان به‌قوت بازوی شجاعت طناب را فرو کشند تا رئیس به‌زودی به پایین آید . حضار بر دانش او آفرین کرده بدین مضمون مترنم گشتند، **بیت:**

توان به‌نورضمیرتو شام در ظلمات
کشیدرشته به انگشت‌پای درسوزن

وبه‌رهنمائی او عمل نموده رئیس بر فراز درخت بر آمده خواست که قبالچه ازبغل بر آورده‌شروع در خواندن کند . مرغ از حرکات او رم خورده پروازنمود. جوانان به‌قوت بازوی یلی ریسمان را کشیدند . اتفاقاً سر رئیس در شکاف درخت مانده جسد بی‌جانش بر زمین آمد . قاضی و رفقا متفکر شده گفتند سر رئیس چه شد و چه بر سر او آمد ؟ عقلا گفتند که شاید در خانه گذاشته باشد . به اتفاق به نزد زوجهٔ عاقلهٔ او که ، **بیت:**

نگاری دلفریبی جان گدازی
پری پیکر بتی عاشق نوازی

بود رفته صورت ماجرا تقریر نمودند . آن عاقلهٔ صالحه سر به جیب تفکر

فرو برده بعد ازساعتی سربر آورده گفت : صباح که متوجه باغ بود نمی‌دانم[۱٤٤ الف] که‌سررا باخودبرده‌یانه، نهایتش آن که قبل از بیرون رفتن از خانه به‌خوردن کاچی مشغول بود می دیدم که بروتهایش در حرکت بود . باقی شما می دانید.

اشکذر

در « تاریخ جدیدیزد » مسطور است که اشکین زال که از جملۀ ملوك‌طوایف بود این محل را احداث نمود. در «تاریخ آن‌مظفر»مسطور است که در آن زمان که دارالملك فارس محل حکومتگاه پادشاه مطاع جلال الدین شاه شجاع بود برادر‌زاده‌اش شاه یحیی در خطۀ یزد رایت مخالفت ارتفاع می داد و بدین سبب میانۀ عم و برادر زاده مدتها لشکر خلاف در میدان مبارزت تاخته با هم در مقام جدال می‌بودند وشاه شجاع هرساله جمعی را از شیراز فرستادی تا نواحی یزد را غارت می‌کردند. نوبتی شاهیحیی یکی از مردم اشکذر رابه تجسس به‌شیراز از جهةاستخبار فرستاد. آن شخص به‌شیراز رفت وازهیچ‌ممر تفحص‌این امر نتوانست‌نمود. عاقبت‌الامر داخل بارگاه پادشاه شده بعرض رساند که مردی روستایم و مرا مدتی شد که والی یزد به‌جاسوسی فرستادتامعلوم کنم که‌شما درین‌سال کسی رابه‌غارت‌نواحی‌یزد خواهید فرستاد یانه . از هیچ کس معلوم نتوانستم کرد، به‌خاطرم رسید که کسی بهتر از شما نمی‌داند. پادشاه تبسم کنان فرمود که داعیه داشتم که جمعی‌را بفرستم اما به جهت خاطر تو برطرف کردم. آن شخص چند قدم رفته بازگشت‌و با پادشاه گفت مبادا از قول خود برگردی و مرا شرمنده و دروغ گوی کنی ؟ پادشاه به غایت شکفته گشت و او را به خلعت و انعام نوازش فرمود .

فیروزآباد مجومرد وفیروز آباد میبد

بر ضمایر فطنت مآثر طالبان اخبار مستور نماناد که در زمانی که تخت سلطنت عجم به‌وجود فیروز شاه بن یزدگردبن بهرام گور آرایش یافت درولایت‌یزد دو دیه احداث نمود : یکی فیروزآباد مجومرد و دیگری فیروزآباد میبد .

وبیان احوال آن پادشاه و سبب‌احداث آن‌محال به‌دستیاری کلك وقایع‌نگار در ضمن مقالۀ دویم جلد اول مرقوم قلم معجز رقم گردیده .

بُندرآباد

قبل از زمان اسلام احداث گشته و بانی آن بندار نامی بوده از امراء پادشاهان عجم والحال آن قریه محل آرامش سلطان مشایخ عالم و قدوهٔ محققان بنی آدم سلطان حاجی محمود شاه ولی ومکان استجابت دعای مؤمنان است .

عزآباد

چنانچه از کتب تواریخ مستفاد گشته و فروغ آن بر مقالهٔ پنجم جلد اول تافته آن است که چون عزالدین لنگر حسب الفرمان سلطان سنجر به امر اتابکی دختران امیر فرامرز مقرر گردید درسنهٔ تسعین وخمسمائه [۱۴۴ ب] در خطهٔ یزد برمسند فرمانروائی نشست و اساس سلطنت نهاد در خارج شهر به جهت مسکن خود باغی احداث کرده کوشکی در میان باغ بساخت و آن را **باغ عزآباد** نام نهاد . و در سنهٔ ستمائه در شش فرسخی شهر دیهی احداث نمود و قناتی جاری ساخت و آن را نیز **عزآباد** نام کرد و الحال به همان اسم اشتهار دارد و اقسام میوه ها در نهایت خوبی و طراوت حاصل می شود و سادات حسینی صحیح النسب در آنجا متوطنند و اهالی آن موضع همه از اهل صلاح و رعایا بعضی به کسب شعر بافی و برخی به زراعت روزگار می گذرانند .

و در همان قریه مسجد جامع و بازار و بیوتات و بساتین نیکو ساخته و شرف الدین مظفر ولد مبارز الدین محمد مظفر قنات **شرفاباد** جاری و **محلهٔ شرفاباد** در قریهٔ مذکوره ساخته و سلمان الزمانی **آقا جمال الدین** المشتهر به **مهتر جمال** در زمان وزارت قنات **جمالاباد** را جاری و **محلهٔ جمالاد** ساخته .

اسفنجرد

واقع است درمیان ریگ. عزاباد موضعی بوده درنهایت آبادی وقلعه‌ای داشته به غایت استحکام و معموری. مجاوران و متوطنانش در کمال صلاح و پرهیزگاری حضرت شیخ ربانی و قطب صمدانی شیخ فخرالدین احمد که آوازهٔ کشف و کراماتش از شرق به غرب رسیده [۱۴۵ الف] اسفنجردی الاصل بوده به سببی از اسباب

آن موضع خراب‌ومجاوران متفرق شده‌اند و میاه‌آن را به قریهٔ عزاباد آورده‌الحال در آن محل شرب می نمایند.

محمدآبادوشاه‌آباد وغیره

بر رأی عقده‌گشای اصحاب دانش و بینش مخفی نماناد که در آن اوان که دست عنایت مفتح‌الابواب عزشانه و عظم سلطانه مقالید سلطنت خطهٔ یزد و کرمان و سایر بلاد به کف کفایت خدام‌مبارزالدین محمد مظفر نهاد در اصل شهر وبلوکات یزد عمارات عالی ورفیع و قـری و مزارع منیع احداث فرمود. ازجملهٔ قـری و قصبات که از کتب تواریخ به نظر حقیر رسیده بدین تفصیل است که مثبت مـی‌گردد: **محمدآباد** و **شاهاباد** و **مبارزآباد** و **بدرآباد** و **مظفرآباد** و **علیاباد‌قهستان** و **خاتون‌آباد** و **مظفرآبادزارچ** و **دیلم‌آباد** و **احمدآباد** و **سطاناباد‌تفت** و **ده‌شیر** قهستان.

و به‌سعی و فرمودهٔ خوانزاده خاتون و مختومزاده خاتون دختران جناب مبارزی **ترکاناباد میبد** احداث گردیده.

شرفابادشهتری از آثار شرف الدین محمد والد جناب مبارزی است.

قصبهٔ طیبهٔ میبد صانهاالله فی‌الافات

مورخین بلاغت شعار سبب [۱٤٥ ب] احداث آن موضع در کتب تواریخ به دو نوع مرقوم نموده‌اند و چون ایراد هردو از لوازم است لهذا کمیت واسطی نژاد در عرصهٔ عرض آن در تکاپوی در آمده چنین بیان می سازد که بعد از آن که بهرام گور بر بلاد عجم استیلا یافته برفراز تخت سلطنت قرار گرفت وامرا وسران سپاه حلقهٔ اطاعتش در گوش و غاشیهٔ متابعتش بر دوش گرفتند خطهٔ یزد را به‌اقطاع ولد ارشد خود یزدگرد اصغر عنایت فرمود. شاهزادهٔ عالـی مقدار که بیست مرحله از مراحل سنه طی فرموده بود بدان ملك‌نهضت نمود. بعد ازورود درعمارت آن سرزمین به‌غایت‌الغایت ساعی گردید و او را سه سرهنگ بود: یکی بیدار و دیگری عقدا، وثالث میبدار.

بیدار **بیده** را احداث نمود، و عقدار در بیست فرسخی یزد قناتی جاری کرده قلعه و دیهی ساخت و آن را به **عقدا** موسوم نمود، و میبدار احداث قصبهٔ **میبد** نمود. و این محال ثلثه بر کنار دریاچهٔ ساوه واقع گردید.

در کتب سیر مسطور است که دریاچهٔ ساوه از ساوه تا همدان و تا ده فرسخی یزد بوده و بیان فرو رفتن آب آن در جلد اول این مجلد مرقوم گشته محتاج به تکرار نیست، و بندر این دریا پارگین بوده که الحال به **بارجین** مشهور شده. ودرهمان‌زمان[۱۴۶، الف] یزدگرداصغر سه محل احداث‌نمود: اول **یزد آباد**، دویم **دهاباد**، سیم **پاوین‌آباد**.

و روایت ثانی که به صحت رسیده و مفصلا در جلد اول این مجلد در ضمن احوال ملوك فرس به دستیاری بنان بیان شده‌و در این مقام از تکرار چشم پوشیده بیان می نماید آنست که چون نوبت سلطنت ممالك عجم به شاه قباد بن فیروز شاه بن یزدگرد اصغر رسید حضرت بخشندهٔ بی منت جهانبین او را به دیدار دو قرة العین روشنی داد: یکی انوشیروان و دیگری شاه مؤبد.

شاه مؤبد که خرد تر[1] بود او را مرضی صعب عارض شده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و اطبا ازمعالجه عاجز آمدند. عاقبت الامر شاه قباد حکیمی مرزوق نام از ملك هندوستان طلب فرمود. چون حکیم به مداین رسید و خواست که به معالجه بپردازد هوای مداین را با مرض شاهزاده موافق نیافت. به خدمت پادشاه معروض داشت. حسب الامر مقرر گردید که حکیم درخدمت شاهزاده به اطراف ولایات طوف نماید و در هر زمین که مناسب داند به معالجه بپردازد. حکیم در خدمت شاهزاده روانه گشت. چون عبور ایشان به زمین **میبد** افتاد هوائی که می خواست دریافت و در آن‌جا مقام کرده‌به معالجه همت گماشت. [۱۴۶ ب] روز به‌روز اثر صحت ظاهر می شد تا در اندك وقتی بالکلیه امراض از وجود شاهزاده زایل گشته صحت کامل روی نمود. بعد از آن شاهزاده از والد عالیجاه

۱ـ اصل : خورد تر

استجاره حاصل نموده در آن محل طرح شهر انداخت و بیوتات و بساتین ترتیب داده قنوات جاری نمود و مردمان را به سکنی امر فرمود و آن شهر را به‌نام خود **مؤبد گرد** موسوم ساخت و الحال به **میبد** اشتهار یافته.

از میامن آن زمین آن که اکثر اهالی او سعادتمند و مستعد و فاضل و دانشمند اند و از هنر بهرهٔ تمام دارند و جمیع اشجار در آنجا در نهایت خوبی نمو می نماید و محصولات و اثمار در غایت کثرت ووفور و لذت به‌عمل می آید.

بدان ای عزیز که **قعله**‌ای که در مدینهٔ میبد واقع است به فرمان حضرت سلیمان علی نبینا وعلیه السلام ساخته شده. تفصیل آن محل آن که حضرت سلیمان صلوة الله الملك المنان در زمان اختیار امر فرمود که دیوان تفحص نموده در هر موضع که قابل قلاع باشد جهة حفظ خزاین قلعه بسازند. دال دیو به‌این پشته که در اصل میبد واقع است رسیده قابل قلعه یافت. بعد از رخصت از آن حضرت بر فراز آن پشته قلعه‌ای درنهایت استحکام ساخت. والحق آن قلعه ایست بر فراز پشتهٔ رفیع که از غایت [۱۲۷ الف] رفعت و بلندی با فلك الافلاك دعوی مساوات می نماید. در وقت معموری ساکنان بروج رفیعش باسکنهٔ صوامع ملکوت دمساز و پاسبان شب زنده دارش بامسبحان قلعهٔ سپهر هم آواز بودند و همانا مضمون این بیت که ،**شعر** :

زسنك اندازاو سنگی که جستی
پس ازقرنی سر کیوان شکستی

ما صدق آن قلعهٔ رفیع بنا تواند بود. و همچنین هر پادشاهی که بر عرصهٔ ممالك ایران رقم اختصاص مـی کشیده به عمارت این قلعه امر می فرموده تا در سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائه که‌دولت از خاندان آل مظفر روی بر تافت آن قلعهٔ متین و حصن حصین به‌فرمان صاحبقران زمان و زمین امیر تیمور گورکان انارالله برهانه بر خاك برابر گردید. گویند که حصانت ومتانت آن به‌مرتبه‌ای‌بوده که در هیچ عصر کمند اقتدار خسروان رفیع مقدار بر کنگرهٔ فتح آن حصار نیفتاده و

تیر تدبیر هیچ قلعه‌گشای کشور گیر به هوای تسخیر آن نرسیده ، **بیت:**

از بلندیش فـرق نتوان کـرد
آتش دیده‌بان ز نـور زحـل

هفت آذرمشهور به هفتادر

مؤلف «تاریخ جدید یزد» آورده که چون شاه قباد والد[١٤٧ ب] خسرو عادل انوشیروان بر تخت سلطنت موروث قرار گرفت بعد از چند سال از مداین که دارالسلطنهٔ او بود متوجه فارس و عـراق گردید و از آن‌جا عنان عزیمت به‌طرف خطهٔ یزد انعطاف داد . چون به‌ولایت میبد رسید بنا بر نذری که سابقاً کرده بود در ده فرسخی میبد آتشخانهٔ عظیم بنا نهاد و بفرمود تا از هفت آتشخانه آتش به آن آتشخانه آوردند : اول غـزنین ، دویم بلخ ، سیم نسا ، چهارم آذربایجان ، پنجم اصفهان ، ششم فـارس ، هفتم طیسفون . و در همان جا قریه ای‌آبـاد نموده موسوم گردانید به **هفت آذر** . و مجوس آن‌آتشخانه‌را عظیم تعظیم می نموده هر-ساله از اطراف و اکناف عالم به جهت زیارت بدانجا می‌آمده‌اند .

بفرویه

در سوابق زمان آباد شده و قریه [ای] بوده معتبر. به سبب ورود سیل‌مدتی خراب و بایر بود و رعایا متفرق گشته بودند . در سنهٔ تسع و خمسین و ثمانمائه عالیجناب وزارت پناه صاحب اعظم افتخار الصواحب بین الامم **خواجه‌معین‌الدین علی‌المیبدی** که وزیر عدالت آئین خطهٔ یزد بود به تعمیر آن محل همت گماشت. و چون موضع قدیم را قابل عمارت نیافت [١٤٨ الف] به یك طرف کشخوان طرح دیه انداخته بیوتات و بساتین و باغات و حوانیت و مساجد و حمام ساخت و آب در میان قریه جاری گردانید و رعایا و زارعین‌را که متفرق شده بودند جمع کرده به زراعت و عمارت ترغیب‌نمود و آن‌موضع رابه **معین‌آباد** موسوم گردانید. اکنون به دستور اول **بفرویه** اشتهار دارد .

رکناباد میبد

مجاوران آن محل به زیور صلاح و عبادت آراسته جبلتشان به صداقت سرشته است و بیشتری در علم طبابت تتبع نموده کمال مهارت و وقوف دارند. مشهور است که یکی از ایشان گوسفندی خریده ذبح نمود و کلهٔ گوسفند را به کنار نهری برده تا پاك و طاهر نماید. ناگاه از دستش افتاده آب برد. چون ممر آب مضیق بود و داخل نمی توانست شد دستهٔ عاف در دست گرفته در پیش ممر بایستاد و چنانکه گوسفند را طلب کنند کله را طلب می‌نمود و بعد از ساعتی که از باز آمدن سر گوسفند مأیوس گشت متوجه خانه شده با خود می گفت که ظاهراً منزل صاحب اول را بلد بوده و بدانجا رفته باشد.

و ایضا دیگری در صحرا سیر می کرد ناگاه نعل پاره یافت و چون نمی‌دانست که چه چیز است به خدمت رئیس برده تحقیق فرمود. چون [۱٤۸ ب] رئیس نیز از شناخت آن عاجز بود کدخدایان و دانشمندان را طلب کرده احوال بگفت. بعد از تأمل بسیار و ملاحظهٔ آن نعل پاره قاضی فرمود که **ماه کهنه** است که از آسمان بر زمین افتاده. همگی بر دانش او آفرین کردند.

بدرآباد بالا

در یك فرسخی قصبهٔ میبد واقع گشته. یکی از متوطنان آن موضع به‌راهی می گذشت، سوزن خیاطی یافت و چون قبل از آن چنان جنسی به چشمش درنیامده بود به نزد اعقل موضع برده تا مشخص سازد که چه چیز است. پس از تأمل بسیار آن دانشمند فرمود که ظاهراً **بچهٔ سوزن جوال‌دوز** باشد.

قنات شیرین

قریه‌ایست در حوالی قصبهٔ طیبهٔ اردکان. در سوابق ایام از آن چشمه قطرهٔ آب مانند چشم یتیمان به‌صد حسرت برون می آمد و به عنوان ملکیت در تصرف عورتی مجوسیه شیرین نام بود و او چنان دلربایی بود که ماه تمام از تابش رخسار درخشان او رشك می برد و مهر جهان افروز از عکس عارض دلفریبش در عرق

خجلت می نشست ،**شعر** :

شیرین سخنی که هوش می برد
رونــق ز شکر فروش مــی برد
نــازی و هــزار فتنه در دهر
چشمی و هزار کشته در شهر

اتفاقاً یکی‌ازهم کیشان او که در مقنی گری کمال مهارت داشت واز کرمان که محل توطنش بود پای در وادی غربت نهاده به آن مکان رسید و چون‌چشمش بر عارض ماه پیکر [۱٤۹ الف] مهر منظر که نور رخسارش چهرهٔ آفتاب را منور کرده بودی و بوی زلف مشکبارش مشام ایام را معطر ساخته ، **شعر:**

لــب لعلش نگین خاتم جم
دهان از حلقهٔ انگشتری کم
ز رنگ عارضش روی هوالعل
خم زلفش درآتش کرده صدنعل
عــذارش قبلهٔ آتش پرستان
دهانش آرزوی تنگ دستان

افتاد ، دلش مایل آن ُدت زردشتی نژادگشته جامهٔ صبر و شکیبائی چاك زده آه سرد بر آورد و گفت ، **بیت:**

زلف را برهم زد و کار دلم یکباره شد
عاقلان فکری که زنجیرجنونم‌پاره‌شد

و شمه ای از دلبستگی خود با او در میان نهاد . وچون شیرین او را مقید زنجیر زلف خود دید به شکر شیرینی لب گشاده گفت که وقتی به کام‌دل خواهی رسید که دراجرای این قنات‌سعی نموده کام‌امید لب تشنگان این وادی‌راسیراب کرده واین موضع قابل زراعت شود . مجوسی مقنی کرمانی که مژدهٔ وصال شنید کمر اجتهاد به میان جان بست و جمعی از همکاران را خبردار ساخته به کار مشغول گردیده

ودر اندك روزی قرب چهار رقم‌آب برروی کار آورد و دست مراد درآغوش یار دل‌نواز دراز کرده تنگش در کنار کشید و آن موضع مشهور و معروف گردید بـه‌ **قنات‌شیرین** .

در آن قریه [۱۴۹ ب] مسجدی ساخته‌اند ویکی از مسلمین در شهور سنهٔ احدی عشر و سبعمائه دوعدد زیلو درکمال رنگینی و نفاست در آنجا گسترده وتا غایت که پنج عام از سنهٔ ثمانین و الف هجریه گذشته در غایت پاکیزگی است و مؤمنین برбالای آن به آداب فرایض یومیه قیام می نمایند .

و در حین تحریر در حیــدر آباد **ملامحمداردکانی**المتخلص به‌**فدائی** حاضر بود و تقریر نمود که بر سرچشمهٔ همین‌محل‌درخت **بده** ایست که قادر حقیقی‌به‌ید قدرت رویانیده وباغبان حکمت به‌آبیاری مرحمت تربیت کرده‌دورهٔ ساقه‌آن‌بیست ذرع است .

قصبهٔ طیبهٔ اردکان صانهاالله‌من‌الافات

به کسر الف و سکون راء ، و ارد به لفظ فرس‌دور را گویند و چون‌اطراف و جوانب آن محل کوه بسیار است و در ازمنهٔ سابقه در آن جبال معادن مس وسرب و فیروزه و غیره بوده لهذا درافواه عوام اسم آن قصبه به‌اردکان موسوم گشته‌است.
و این قصبهٔ شریفه از قدیم الایام محل تــوطن فضلا و علما و حکما و منجمین و دانشمندان بوده و هست و در میان اصحاب هوش به **یونان کوچك** اشتهار دارد و حال تحریراین‌صحیفه [۱۵۰ الف]آن مکان درنهایت معموریست . و مشتمل است بر مساجد و خوانق و حمامات و بقاع و بازار و چهارسوق و باغات و بیوتات و غیر ذلك [و] مشحون به وجود علما و فضلا و منجمان‌و حکما و صلحا ، و هریك منازل دلگشا و بساتین بهشت بنا ساخته و پرداخته‌اند .

و در سنهٔ احدی و اربعین و الف هجری مرحمت پناه الواصل الی رحمة الله الغنی **حاجی‌محمدعلی** به امداد توفیق غیبی و به دستیاری مؤنت قناتی حفر نموده موسوم ساخت به **علیاباد** و در میان بازار و بیوتات و منازل جاری ساخت . و یکی

از ارباب نظم تاریخ جریان این قنات به این مضمون گفته ، **مصراع** :

آبرو یافت اردکان زین آب

مزرعهٔ نارستان

مکانیست به غایت خوش هوا و محل نزول قوافل . در سنهٔ ثمانین و الف **حاجی شرف‌الدین عقدائی** در آنجا سرائی محقر ساخته خانهٔ آخرت خود را آباد ساخت و همچنین در موضع عقدا سرای دیگر به اتمام رسانیده .

مزرعهٔ خلیل‌آباد

در حوالی نارستان واقع گشته ، در سنهٔ احدی‌و سبعین والف که **حاجی‌خلیل عقدائی** از ولایت هندوستان مراجعت نمود قناتی حفر کرده به اجرای [۱۵۰ب] آب سعی موفور به عمل آورده مبلغی کلی صرف نمود و در وقتی که مشارالیه‌ارادهٔ حفرقنات داشت و هنوز قطره‌ای‌آب به‌کام احدی نرسیده بود با آن که ازآن‌محل تا قریهٔ عقدا قریب چهار فرسخ مسافت است متمولان و ارباب ثروت بل درویشان و اصحاب دهقنت به امید آنکه شاید آب این قنات به عقدا آید و مزرعهٔ عقدا که چون تیه حضرت موسی از آب و آبادانی دور است مانند جنات عدن گردد ، بعداز استخاره و مصلحت عقلا در صحاری قریهٔ مزبوره‌به این خیال محال طرح خیابانها و باغات و بساتین انداختند و هریك فراخور استطاعت غایت سعی به عمل‌آوردند و مدتی در آن امر اوقات شریف ضایع گردانیدند. بعد از عهدی که حاجی خلیل سعی نموده مبلغهاصرف نمود قلیلی‌آب جریان یافت و در همان مکان طرح مزرعهٔ محقر انداخت و قطره‌ای‌آب به‌کام مردم عقدا نرسیده چون‌ماهی ازتشنگی کباب گشتند. بر صحیفهٔ خاطر ارباب‌هوش مستور نماناد که این حرکات ساکنان عقدا چه به حکایت شخصی که نعلی یافته بود به مثل آن [۱۵۱ الف] می ماند و آن مبین می گردد در این **حکایت** :

شیرین سخنان فصاحت طراز و شاخچه بندان قصه پرداز چنین حکایت کرده‌اند که شخصی بود به قیدمفلسی گرفتار ، روزی به راهی می گذشت یك‌پا نعل

دید افتاده آن را برداشته شادان وخندان روی به منزل خود نهاد و در نهایت فرح می گفت، **شعر** :

نسیم باد صبا دوشم آگهی آورد
که روز محنت و غم روبه کوتهی آورد

و چون به در خانه رسید درگاه کوتاه و در نظرش حقیر نمود با خود اندیشید که این نعل را ضایع نتوان گذاشت . از دوستی مبلغی به قرض گرفته اسبی باید خرید . اما این درگاه به غایت کوتاه است و شاید در محل عبور اسب زین شکسته گردد ۰ فی‌الحال بنّائی طلب کرده به کندن درگاه اشتغال نمود ومحلی به جهت بستن اسب ترتیب داد. و او را زنی بود به‌غایت مسنهٔ عقیمه ، **شعر:**

هشتاد و پنج ساله نگاری که داده بود
از غازه و خضاب رخ و زلف را صفا

ازین حال اطلاع یافت، به نزد شوهر آمده مقنعه از سر کشیده گفت ، **شعر:**

وه که کحل روشنی در چشم عالم بین نماند
برگ عیش و شادمانی در دل غمگین نماند

این چه فکر است که به خاطر رسانیده و چه اراده است که کرده‌ای و اسب چرا به این مکان می‌بندی،ای بی‌رحم جفا کار [۱۵۱ب] و ای سنگین دل ستمکار فکر نمی کنی که من که انیس و مونس و زوجهٔ توام و هنوز از باغ زندگانی میوهٔ مراد نچیده‌ام حامله شوم و بعد از انقضاء مدت فرزندی در وجود آید و آن مولود ارجمند پسری باشد و به هزار مشقت و تعب او را شیر داده پرورش نمایم و چون شش هفت سال از عمر او بگذرد روزی که من از حالش غافل باشم به این جایگاه آمده مرکب تند سرکش تو لگدی زده آن سرو بوستان آزادی را به خاك هلاك اندازد و مرا در فراق‌جگر گوشه‌ام درخاك و خون نشاند . شوهر چون این حدیث استماع کرد ، **شعر:**

زد دست و درید پیرهن را
کین مرده چه می کند کفن را

و خود را به زمین زده شور عاشورا در گرفت و می گفت این ابر فتنه بار که باران بلا می بارد از کجا پدید شد و این لشکر غم که متاغ دل به یغما می‌برد از چه ممر هجوم کرد. **شعر:**

گلی هرگز نبوئیدم به‌باغی
که خارش بر دلم ننهاد داغی
نخوردم لقمه‌ای‌ازخوان گردون
که آغشته نشدآن‌لقمه باخون

پس زن و شوهر لباس سوکواری پوشیده در ماتم فرزند نشسته اضطراب و زاری می کردند. اقوام و همسایگان [۱۵۲ الف] ازاین حال آگاهی یافته به ـ منزل ایشان آمدند و به اتفاق ماتم از سر گرفتند ،**شعر:**

آن یکی جامه پاره این جان کرد
ماتمی شد که شرح نتوان کرد

و هر یك به زبان حال می گفتند که ای چرخ ستمگر این چه داغ فراق‌بود که بر دل ما نهادی و میوهٔ عمر و زندگانی ما را به باد فنا بردادی ، **شعر:**

گر رود برچرخ آه آتش‌آلود دلم
آب درچشم ملایك گردد ازدود دلم

ایشان درین مصیبت بودند که شخصی بردر خانه آمده گفت که من از راهی می گذشتم و یك پا نعل اسبم افتاده و چنین خبر دادند که صاحب این خانه برداشته وبه‌عنف و تشدد تمام نعل را از آن‌مرد ماتم‌رسیده گرفت. هم درزمان‌همگی از لباس سوکواری‌بیرون آمده‌اقربا وهمسایگان سرخویش گرفته متفرق گشتند.

***

بر رأی عالم آرای اصحاب اعتبار پوشیده نماناد که بلدهٔ جنت صفات یزد در زمان سلاطین‌ماضیه خصوصاً **آل مظفر** به کمال معموری و آبادانی رسیده و در ایام سلطنت‌خاقان‌سعیدمیرزا **شاهرخ** سلطان بیشتر از پیشتر بقاع خیراحداث یافته

زراعت و عمارتش در افزود و به یمن همت آن پادشاه و افر مکرمت و ارکان دولتش قصبات [۱۵۲ ب] و باغات و بساتین بهشت آیین محتوی بر قصور دلپذیر صفت نضارت و تعمیر پذیرفت و در آن ایام کثرت خلایق و وفور بدایع مواضع به درجه‌ای انجامید که ساحت کوه و دشت سمت تضایق گرفت و از قریهٔ **تفت** تا **تل‌الله‌اکبر** تمامی فضای بیابان باغ و بستان وچمن و گلستان شده و از کثرت بقاع دلکش و نزاهت عمارات فردوس وش آن عرصهٔ وسیعه غیرت افزای طارم فیروزه‌گون گردون گردید و هر جهاندیده در فصل بهار بر آن مواضع نضارت آثارعبور نماید بهشت عدن را در دنیا مشاهده نموده حکایت گلستان ارم را افسانهٔ موهوم پندارد ، **شعر:**

همه در خــرمــی بسان بهار
گشته در دیده ها بهار نگار

گفتار چهارم

درسبب بنای خطهٔ فردوس منزلهٔ یزد وذکر عمارت حصار و قلعهٔ مبارکه و غیر ذلک

از رشحات سحاب قلم و حرکات بنان ستوده رقم مورخین بلاغت شیم به تحقیق پیوسته که‌بانی این خطه اسکندررومی است . و چنانچه در تواریخ مبسوطه مسطور است بعد از آنکه اسکندر بر دارا که [۱۵۳ الف] فرمانفرمای بلاد عجم بود استیلا یافت و روشنك دختر او را به عقد ازدواج درآورده به‌دارالملك حضرت سلیمان علی‌نبینا وعلیه السلام آمد و در اصطخر فارس به جای سلاطین‌عجم نشست در آن حین شخصی که از اولاد کاوس بود خروج کرده به‌ری‌آمد و به استخلاص ملك موروث همت گماشت و همچنین از هر ولایت شاهزادهٔ کیانی نژاد پای جرأت پیش گذاشته علم ملك‌گیری برافراشتند ، اسکندر بعد از استماع این اخبار از اصطخر فارس در حرکت آمده در بلدهٔ ری تلاقی فریقین دست داده اسکندر بر شاهزادگان دست یافت و همگی را در قید اسار کشیده بازبه‌اصطخر معاودت‌فرمود و امر فرمود تا ازتمامی بلاد ایران اولاد پادشاهان عجم و احفاد امرای ما تقدم را گرفته به‌سلاسل و اغلال کشیده به اصطخر آوردند و اسکندر امر فرمود تا همگی را از دار اعتبار بلند گردانند . ارسطاطالیس که وزیر ومدبّر امور اسکندری بود مانع شده نگذاشت . آنگاه اسکندر علم عزیمت به جانب خراسان انعطاف فرمود و چون زمین یزد که در آن وقت صحرائی بود از آب [۱۵۳ ب] و آبادانی به‌ـ غایت دور محل نزول موکب ظفر قرین آن خسرو حشمت آئین گشت به وزیر

صایب تدبیر گفت که این صحرائی است در غایت اعتدال هوا ، چنانچه آبی یافت می‌شد به عمارت آن امر می فرمودم . حکیم دانشمند درجواب عرض نمود که این زمین ریگ‌بوم است و به خاطرِ من چنان می رسد که رفاقت و موافقت در میانهٔ ساکنان این ارض نباشد ، مصلحت آن‌است که در اجرای آب سعی فرموده حصاری نیز ساخته شود و شاهزادگان عجم را در آن مکان باز داشته قلم عفو به جراید جرایم ایشان کشند . پادشاه کشورگشا وزیر خیر خواه را تحسین و انعام فرموده امر نمود تا مقنیان قنات‌دهاباد شهر را جاری ساختند و مهندسان و معماران طرح قلعه انداخته حصار آن را تا محاذی فلك اخضر برافراشتند و در این مقام که امروز به زندان‌سکندر اشتهار یافته عمارتی عالی اساس بنا نهاده در میان آن چاهی مانند درون حاسدان تار و تنگ حفر و در قعر آن جائی ترتیب داده شاهزادگان کیانی را باز داشت و آن عمارت را موسوم نمود به «کثه» ، و به عبارت یونان از کثه زندان را خواسته‌اند . و خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی که مدتی در خطهٔ یـزد بـه تحصیل کمال [۱۵٤ الف] اشتغال داشته دریـن بیت اشعاری فرموده، **شعر:**

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت
رخت بر بندم و تاملك سلیمان بروم

اما می‌تواند بود که مراد خواجهٔ شیرین کلام[از] زندان‌بلدهٔ یزد و ازملك‌ـ سلیمان دارالملك فارس را خواسته باشد ، چه مقصود اسکندر از بنای آن زندان بوده و تاکنون وضیع و شریف و مجاور و مسافر را به قدر حال غم و پریشانی می باشد .

بر الواح خواطرتحقیق کنندگان اخبار سابقه مستور نماناد که اهل‌تواریخ برآنند که بعد از آن که اسکندر بردارای بن داراب استیلا یافت و او را به قتل آورد و در اصطخر فارس‌به جای پادشاهان عجم نشست به فرمان‌اوتاریخ‌اسکندری نوشتند و در همان سال به ساختن کثه و بنای خطهٔ یزد امر فرمود و از آن تاریخ

تا سنهٔ تسع و سبعین والف هجریةالنبویه علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات که **اول سال** تألیف این صحیفهٔ بلاغت آثار **جامع مفیدی** است یك هزار و نهصد و هفتاد و نه سال می شود ، والعلم عندالله .

و چون اسکندر جهان فانی را وداع کرده به عالم جاودانی شتافت بعد از چهار صد سال آفتاب دولت شاپور بن اردشیر از افق شهریاری طلوع نمود و او پادشاهی بود [۱۵٤ ب] مایل و راغب به‌ظلم وتعدی و تا مدت چهل سال عجزه و زیردستان پایمال حوادث بودند . روزی شاپور از منجمان مدت عمر و سبب هلاك خود تحقیق نمود به عرض رسانیدند که یك سال دیگر از عمر خسرو جهان باقی مانده و واقعهٔ ناگزیر در طوس خراسان بر کنار **چشمهٔ‌سبز** اتفاق خواهد افتاد . او عهد نمود که به جانب طوس و خراسان نرود . چون شش ماه بگذشت خون از دماغش گشوده به هیچ وجه باز نایستاد و اطبا از معالجه عاجز آمده گفتند پادشاه را باید از ظلم توبه کرده و به جانب طوس و چشمهٔ سبز رفته به‌عبادت اشتغال‌نماید، شاید که این بلیه مندفع گردد . شاپور بعد از استماع این سخن دست در دامن‌توبه و انابت زده متوجه خراسان شد و چون به‌آن‌محل که او را **کثه** می خواندند رسید اعتدال هوای آن سرزمین درو اثر کرده بقدر خون از دماغش ایستاد و اندك توانائی در جسد او پدیدآمد . به وزرا وند ما گفت‌این‌زمینی مبارك است . دراینجا شهری می سازم به نام یزدان . پس امر فرمود تا در ساعتی فرخنده طراحان و معماران . صورت شهری مشتمل بر چهار بازار هربازاری‌چند چهار سوق متساوی‌ـ[الا] ضلاع وچهار طاقهای رفیع و بازار های وسیع و حمامات برلوح [۱۵۵الف] مهارت کشیدند و قصرهای عالی نمودار گردانیدند و آن را **یزدان‌گرد** نام نهاد و اسم خود را که شاپور بود به یزدجرد مبدل گردانید و چند قنات جاری ساخته به طرف خراسان نهضت نمود وچون به کنارچشمهٔ سبزطوس رسید روی نیاز بر خاك نهاده از کرده ندامت برد . حکیم علی الاطلاق او را شفای کامل عنایت فرمود . بعد از دوماه روزی بر سر همان چشمه نشسته بود ، ناگاه اسبی به غایت نیکو

به نظرش در آمد، بگرفتن آن امر فرمود. فـرمانبران چندان که سعی نمودنـد نتوانستند گرفت. یزد جردخوده‌متوجه شده اسب را بگرفت و زین و نمد زین طلب داشته بر پشت اسب گذاشت. خواست که سوار شود آن اسب لگدی بر سینه‌اش زده فی‌الحال طایر روحش از قفس بدن در پرواز آمده به عالم دیگـر شتافت. معماران و بنایان که به عمارت یزد مشغول بودند چون این خبر شنیدند دست از شغل خود کشیده عمارات ناتمام ماند.

و چون ولد ارشد یزدجرد که به بهرام گور اشتهار داشت به پادشاهی نشست یزد را به اقطاع شاهزاده یزدجرد خلف خود که او را یزدگرد اصغر مـی گفتند عنـایت نمود. شاهزاده به یزد آمده ساکن گردید و از تمـامی بلاد [۱۵۵ ب] خانه کوچ و دانشمندان و هنرمندان طلب کرده به سکنی امر فرمود و عماراتی که نا تمام مانده بود به اتمام رسانیده بـاغات و بساتین سبز وخرم گردانید و قریـهٔ **یزدآباد و دهاباد و باوین آباد** که به **بهادین‌آباد** مشهور گشته احداث فرمود و چون در صدر این مقاله مجملی از احوال شاهزاده و عمارات او درین بلاد گزارش[۱] یافته درین مقام به همین قدر اکتفا شد.

بر ضمیر منیرواقفان سیر و آثار و طالبان قصص و اخبار مستور نماند که هریك از پادشاهان عجم که بر سریر سلطنت قرار گرفته‌اند در آبادانی خطهٔ بهشت منزلهٔ یزد غایت سعی فرموده قری و مزارع احداث کرده‌اند و از آن جمله آنچه از تواریخ مبسوطه به نظر حقیر در آمده بعضی در جلد اول این مجلد و برخی در صدر این صحیفه به مقتضای مقام نگارش یافته‌الحال مناسب چنان است که شرحی از آثار پادشاهان زمان اسلام به دستیاری بنان بیان گردد.

بدان ای عزیز که در وقتی کـه رایات اقبال سلطان **جلال‌الدین‌ملکشاه** سلجوقی بلندی گرفته عروس مملکت ترکستان و خراسان و آذربایجان در کنار کشید عنان عزیمت به قصد تسخیر [۱۵۶ الف] عراق انعطاف داد و نخست ایلچی

۱- اصل: گذارش

با نامه به نزد سلطان علاءالدوله کالنجار که فرمانفرمای عراق عجم بود فرستاد ودرنامه‌ذکر نمود که حرمت آن پادشاه والاجاه بر ما واجب و لازم‌است ، اما به حکم ضرورت ما را ولایتی وسیع می باید که دارالسلطنه نمائیم و به غیر از بلدهٔ اصفهان محلی دیگر گنجایش عساکر[1] نصرت مآثر ندارد. چه مسموع آن‌عالیجاه شده باشد که هیجده هزار قوشچی پیوسته در رکاب فیروزی اثر است ، سایر خدام بدین قیاس باید کرد واصفهان به ما گذاشته از عراق و فارس هر مملکت که اختیار نمایند به‌اقطاع ایشان مسلم می‌داریم . سلطان علاءالدوله بعد از ورودایلچی و مطالعهٔ نامه در جواب نوشت که بر همگنان ظاهر است که مرا به دنیا چندان محبت نیست،اما از مسکن چند روزه ناگزیر است . اگر خطهٔ یزد که محقرترین ولایات است به اقطاع من مقرر شود تا در آن مملکت به عبادت پرورد گارعالمیان اشتغال نمایم از الطاف سلطان بعید نخواهد بود . سلطان ملکشاه ازین جواب خرم شد. ارسلان خاتون صبیهٔ سلیمان شاه عم خود را به‌عقد سلطان علاءالدوله درآورده [۱۵٦ب] به جانب اصفهان فرستاد و پیغام داد که یزد دارالعباده و اقطاع ابدی آن جنابست ، باید که بدان صوب توجه فرموده به‌عبادات قیام نمایند. و سلطان علاءالدوله در سنهٔ اربع و خمسمائه بدان‌بلده آمده و از آن زمان یزد به**دارالعباده** موسوم گشت .

بر ضمایر مطالعه‌کنندگان این اوراق پوشیده نماند که چنانچه مورخین بلاغت آئین مرقوم خامهٔ‌مشکین شمامه گردانیده‌اند یزد ولایتی‌است در وسط اقلیم سیوم و از جمیع حوادث و نوائب محفوظ . طول آن از **خان سرخ** هشت فرسخی ابرقوه تا **رباط‌شتران** و مفازه که اصل **بیابانك** است شصت فرسخ و عرض از **قلعهٔ یاغمش** که وسط راه اصفهان ویزد است تا مزرعهٔ **کرمانشاهان** سمت کرمان پنجاه فرسخ . و در دشت هموار و در میان کوهستان قصبات و قری معموره بسیار هست مشحون‌به چشمه‌های آب عذوبت مآب و مرغزارهای نضارت آیات و از امارات

۱ـ گزارش : عصاکر

جودت آب و هوای آن خطه آنکه حسن رخسار و لطف شمایل جوانان آنجائی درالسنه و افواه ناظمان مناظم دانائی مثل گشته ودر این معنی بر زبان بلاغت‌بیان بعضی از شعرا و سخن آرایان ابیات گذشته. وانواع اشجارمیوه دارد درباغات اکثر قصبات هست و اثمارش به غایت خوب و سازگار حاصل می‌گردد.

و دیگر آنکه خطهٔ یزد مخدره ای است که هرگز رخساره به هیچ بیگانه ننموده و فضای آن سرزمین محروسه‌ای است که در هیچ وقت پای مخالفان‌بادپیما او را نپیموده.

ذکرعمارات زمان ابوجعفرسلطان علاء الدوله بن‌مجد الدوله کالنجار

از ورود مقدم‌همایون سلطان‌عالیشان خطهٔ یزد رونقی تازه‌یافت و امرفرمود تا در **محلهٔ شهرستان** طرح مدرسهٔ عالی اساس انداخته دو منار بر درگاه بلند گردانیدند و به جهت مدفن آن شهریار گنبدی بسان طاق نیلگون فلك ترتیب داده به طلاو لاجورد تزئین نمودند و مسجدی هم در همان محله ساختند و اتمام مدرسه و مسجد در سنهٔ ثلث و عشر و خمسمائه بوده و الحال مدرسه در افواه عوام مشهور گشته به **دو مناره** و سلطان در گنبد مدرسه آسوده و در « تاریخ قدیم یزد » مذکور است که جسد او از هم نریخته و مانند شخصی که در خواب باشد ملاحظهٔ بینندگان شده.

و ایضاً فرمود درسنهٔاثنی و ثلثین وخمسمائه تا حصاری درگرد شهر کشیده چهار دروازه مفتوح ودروب را ازآهن [۱۵۷ الف] ترتیب نمودند: **درب کوشك‌نو** و **درب‌قطریان** که به **درب‌شاهی** مشهور گشته و **درب‌مهریجرد** و **درب کیا**.

وسلطان را چهار امیر بود: ابو مسعود بهشتی وابو یعقوب دیلمی‌وابویوسف و کیانرسو.

ابو مسعود **محلهٔباغ‌بهشتی** را بنا نمودی و ابو یعقوب **قنات یعقوبی** حفر کرده **محلهٔیعقوبی** احداث نمود. و کیانرسو در سنهٔ سبع و عشر و خمسمائه **قنات‌نرسوباد** جاری ساخت و در **محلهٔسرریگ** مدرسه بنا فرموده گنبدی عالی

اساس طرح انداخت و الحال به **مدرسهٔ فخرجلاه** شهرت یافته و در نهایت خرابی است. و کیا شجاع الدین برادر کیانرسو در **سرریگ** مدرسه‌ای در جنب مدرسهٔ برادر خود بساخت و الحال به غیر از یك گنبد که نصف طاق آن منهدم گشته دیگر اثری از آن پیدا نیست.

و ارسلان خاتون حرم محترم سلطان علاء الدوله در **درده** مسجدی نیکو بنا فرمود و بر درگاه مناری ساخت و آن اول مناری است که در آن ملك علم گشته. ودر سنهٔ اثنی و ثلثین و ثمانمائه فتوری بر قوایم آن راه یافته بیفتاد. ومسجد مزبور مسجد خرابی است که در جنب **مسجد جامع** واقع است.

و همچنین هریك از غلامان و خدام و کنیزان آن خاتون عظمی عمارتی ساخته و قناتی جاری نموده‌اند، مثل خواجه صواب و خواجه ریحان که به اتفاق [۱۵۷ ب] **قنات‌سوی** را جاری نموده در میانهٔ **کثنویه** و شهر دهی احداث کردند. و ابر و مبارکه که دو جاریهٔ خاص بودند **قنات‌ابرومبارکه** جاری ساخته تاکنون مجاوران خطهٔ یزد از آن مستفیض می‌شوند.

چون در جلد اول این مجلد شمه[ای] از احوال خدام و موالی سلطان علاء الدوله و حرم او ارسلان خاتون و تعداد عمارات و قرای هریك ذکرشده در این مقام به همین اختصار رفت.

ذکر بعضی از عمارات ایام سلطنت امیر عدالت آئین
امیر مبارزالدین محمد مظفر و اولاد آن خسرو فیروزی اثر

در جلد اول این صحیفه سمت اندراج یافته و پرتو اشاره بر تبیین این حکایت تافته که در سنهٔ ست و ثلثین و سبعمائه سلطان اعظم سلطان ابوسعید بهادرخان به ریاض رضوان خرامید و در ممالك ایران از احفاد چنگیزخان پادشاهی نافذ فرمان نماند. درهر سوی سودائی و در هر دلی تمنائی پدید آمده عمال ولایات دم از استقلال زدند و امیر مبارزالدین محمد در خطهٔ یزد ندای اناولا غیری در داد و به وفور جلادت که لازمهٔ[1] ذات کاملة الصفاتش بود بر زین ملك ستانی نشست

[1] ـ اصل : لازمه

و در سنهٔ سبع و اربعین و سبعمائه [۱۵۸ الف] همت عالی نهمت به عمارت **حصار** و غیر ذلك مصروف فرمود و بعضی از محلات که بیرون شهر بود داخل نمود مثل **کوچهٔ سنبلان** و **کوچهٔ محمد جلال** و **کوچهٔ صندوقیان** و **باغ بهشتی** و **مدرسهٔ اتابك سام** و **کوچهٔ جنب مدرسهٔ اتابك** و **دارالشفای صاحبی** و **محلهٔ ایلچی خان** و **مزار شرف‌الدین خضر** و **کوچهٔ پای بوز** و **سنجدستان** و **باب کیا** و از **درب‌شاهی** تا **درب‌مادرامیر** باروی جدید کشید. و هفت دروازه مفتوح ساخت و درهای آهنی به کار گذاشت: اول **دروازهٔ‌مهریجرد**، دویم[1] **دروازهٔ قطریان** که به **درب‌شاهی** شهرت یافته، سیم **دروازهٔ ایلچی خان**، چهارم **دروازهٔ کوشکنو**، پنجم **دروازهٔ‌مال‌امیر**، ششم **دروازهٔ سعادت**، هفتم **دروازهٔ نو**. و الحال **دروازهٔ‌سعادت** و **دروازهٔ‌نو** مسدود ساخته‌اند. و بر گرد **حصار** برجهای عالی ترتیب نمود و قرب **دروازهٔ سعادت** خانقاه مزین به کاشی و حمام و بازاری مشتمل برد کاکین بسیار به اتمام رسانید و **سرای ترکان** را عمارت نمود.

و چون نوبت سلطنت به نصرت‌الدین شاه یحیی بن شاهزاده امیر مظفر بن مبارزالدین محمد رسید حفر **خندق** کرده [۱۵۸ ب] بر هردروازه دری دیگر از آهن به کار گذاشت و برجهای عالی بر هر دروازه ساز نمود و در طرف خراسان شش **برج** گسیخته به عوض **گاو پهلو** بنا نمود وتمامی **بارو** را استحکام داده **خاکریز** و **سنك انداز** بساخت. و بریك جانب شهر که اکنون به **قلعهٔ‌کهنه** مشهور گشته **دولتخانه** مشتمل بر عمارات بسیار و گلشن و بساتین ساخته همه‌را منقش به‌طلاولاجوردنمود. ودو مدرسه درجنب‌خانقاه‌جدش‌امیرمحمدساخته‌**نصرتیه** نام‌نهاده در سنهٔ ست وسبعین وسبعمائه به اتمام رسید. و همچنین در میان شهر چهار سوقی مع بازار مشتمل برچهل دکان ساخته **بازارگنبد** نام کرد. و در جنب **مسجدجامع کبیر** طنبی رفیع ساخت، ودر اهرستان **باغ‌ساباط** که به **باغ شاهی** معروف گشته ودر قصبهٔ مهریجرد **باغ نعمتاباد** و در قریهٔ تفت **باغ کوشك** احداث فرمود.

وقریهٔ **نعیماباد** و **فتحاباد** که از مشاهیر قرای یزدند نیز از آثار آن پادشاه

شهید است و **قنات یحیی‌آباد** و **نصرت‌آباد** میبد و **نارخیری** نیز به فرمودهٔ آن جناب جاری گشته .

[۱۵۹ الف] و **ساباط جهانگیر** که به طاق سپهر فلك مساوی است به فرمودهٔ سلطان جهانگیر خلف شاه یحیی ارتفاع یافته . وچون به مقتضای مقام در این نسخ قری ومزارع وسایر عمارات آل مظفر سمت ذکر یافته درین مقام قلم بلاغت انجام به تعداد وتوصیف آنها نپرداخت وعنان بیان را به صوب دیگر معطوف ساخت .

بیان سبب ساختن قلعهٔ مبارکه وذکر بعضی ازآثار

خامهٔ واسطی نژاد درجلد اول به تقریر این حکایت زبان گشاد که حضرت صاحبقران گیتی ستان **امیرتیمور** گورکان خاطر ازمهمات مملکت عراق و فارس فارغ ساخته سر پر غرور شاه منصور را ازدارعبرت در آویخت وازفارس عنان‌عزیمت به صوب اصفهان معطوف نموده در هفتم شهر رجب سنهٔ خمس‌وتسعین و سبعمائه در موضع قومشه به قتل شاهزادگان مظفری فرمان دادوخرد[1] وبزرگ ایشان به یاسا رسیدند و امیر تیمور که قبرچین را به حکومت یزد تعیین نموده خود متوجه‌دشت قبچاق شد. بعد ازاندك زمانی‌امیرتیمورقبرچین‌امیرعلی‌بیك‌را به‌نیابت‌خود گذاشته روانهٔ خدمت حضرت صاحبقران شد . [۱۵۹ ب] حاجی آبدار و پسر ابوسعید طبسی که‌مانندایشان بی باکی بود با هفت نفردرشبی ازشبها خروج کرده امیرعلی بیك را به‌قتل آوردند وخزانهٔ [وی] را تصرف نموده‌در همان شب خواجه فیروز را که با مال فراوان به رسم تجارت به یزد آمده بود کشته اسباب او را ضبط نمود و علی‌الصباح که خسرو جنود انجم به عزم تسخیر ممالك چهارم به تخت نیلگون فلك بر آمد سلطان محمد پسر ابو سعید طبسی برفراز مسند سلطنت قرار گرفته قرب ده هزار نفر برو بیعت کرده شهر و نواحی را ضبط نمود وچون این اخبار به اطراف واکناف منتشر گشت از عراق والی اصفهان وحاکم اردستان و نائین واز فارس امیرزاده پیر محمد بن میرزا عمر شیخ باسپاه فراوان زیاده ازچند وچون به جهت دفع سلطان محمد به جانب آن خطه نهضت نمودند و آن بی باك در شهر

۱ــ اصل : خورد

متحصن شده تا مدت چهار ماه احدی برو دست نیافت . و چون کار برمحصوران تنگ وقحط وغلا درشهر روی نمود پسر ابوسعید درشب بیستم ماه رمضان سنهٔ ثمان وتسعین وسبعمائه باجمعی ازملازمان ازراه نقبی که به طرف **ریگ‌فیروزی** بودبیرون رفته در آنجا بدست [۱۶۰ الف] لشکریان امیر زاده پیر محمد گرفتار شده به قتل رسید .

وچون خبر عصیان وطغیان متمردان به مسامع مقربان بارگاه جاه وجلال حضرت صاحبقران رسید رأی جهان آرای گیتی گشا اقتضای آن فرمود که در خطهٔ یزد به جهت حفظ خزانه و اموال دیوانی و محل حکومتگاه حکام قلعه ساخته گردد . بنابر آن به فرمان آن حضرت درسنهٔ ثمان وثمانمائه بر جنوبی شهر که در آنجا دیوانخانهٔ شاه یحیی بود باروئی عریض وطویل کشیده خندق عمیق حفر نمودند وبرجهای عالی وسنگ انداز ترتیب داده یك دروازه در اندرون شهر و یکی روبروی میدان قلعه مفتوح ساختند. والحق دراندك روزی چنان قلعه به اتمام رسانیدند که ساکنانش در وقت جمع ذخیره دانه از سنبلهٔ فلك بتوانستند چید و قاطنانش به هنگام احتیاج گوشت حمل را درتاب آتش آفتاب کباب می توانستند کرد . وامیرزاده اسکندر بن میرزا عمر شیخ در اندرون قلعه قصری رفیع وحمامی نیکو بنافرموده در نهایت تکلف به اتمام رسانید .

و بعد از آنکه سریر سلطنت و فرمانفرمائی اکثر معمورهٔ جهان به وجود خاقان مظفر لوامعین السلطنة والخلافة شاهرخ میرزا خلف [۱۶۰ ب] صاحبقران مغفور امیرتیمور آرایش یافت وبه یمن نصفت و حسن معدلتش تمامی بلاد و امصار معمور و آبادان گشت زمام امر ایالت وحکومت خطهٔ یزد را درقبضهٔ اقتدار امیر کبیر اعظم اعدل **امیر جلال الدین چقماق شامی** نهاد .

خلاصه‌ای از احوال امیر مشارالیه آنکه در اوایل حال از جملهٔ امرا و سرداران شام بود و در محلی که حضرت صاحبقران کمند همت برتسخیر عرصهٔ عالم انداخته متوجه روم گردید و چنانچه در تواریخ مبسوطه مسطوراست ملك فرخ فرمانفرمای روم در مقام جنگ وجدال آمده صف نبرد آراست، امیر جلال الدین

چقماق در اثناء جنگ با اولاد امجاد و خدام و عساکر و خزانه از صف سپاه روم عنان گردانیده به خدمت خاقان مظفر لوا شاهرخ میرزا شتافته حلقهٔ بندگی و اطاعت آن پادشاه درگوش جان کشیده روز به‌روز به مزید جاه و جلال ممتاز می‌گردید تا آنکه به ایالت خطهٔ یزد معزز گردیده بدان ملك شتافت و لوای عدالت برمفارق اهالی و رعایا گسترده به یمن معمار همت عالی نهمتش عرصهٔ آن ولایت رشك روضهٔ ارم گردید و درآن خطه بقاع الخیر وابواب البر مانندمساجد و خوانق و مدارس بنانمود و قری [۱٦۱ب]وقصبات‌مرغوب ومستغلات[۱] برآن وقف فرمود.

وچون تفصیل‌تمامی موجب اطناب‌می‌شود طوطی کلك‌شیرین‌منقار درتوصیف بعضی از آنها نغمه‌سرائی می‌کند که در سنهٔ احدی و ثلثین و ثمانمائه آن امیر عالیشأن دراندرون **قلعهٔ‌مبارکه** چهار صفه وطنبی و شاه نشین و دیوانخانه به غایت نیکو بنا فرمود وبه جهت هریك ازوکلا وملازمان عمارات‌عالی‌تمام به‌طلاولاجورد به اتمام رسانید. ودر «محلهٔ دهوك اسفل» مسجد جمعه‌وخانقاه وکاروانسرا وحمام و مصنعه و قنادخانه و چاه آب سرد وبازاری مشتمل برد کاکین بی شمار به سعی‌و اهتمامش ساخته گشت و بدان جهت آن مکان به **محلهٔ‌میرچقماق** مشهور گشته و در برابر مسجد خانقاهی ترتیب نمود ودرمیان‌صحن‌آن حوضی وسیع ساخته‌آب خیرآباد دهوك جاری نمود . وایضاً سرائی که به **خان‌شمس‌یوسف** اشتهار یافته آن نیز از آثار آن جناب است . و همچنین امیر عادل در محلهٔ مزبور کاروانسرائی چون پایهٔ دولتش رفیع وحوضی چون دامن عفتش وسیع وبردرکاروانسرا ساباطی مروح باچندد کان بنا فرمود والیوم کاروانسرا [۱٦۱ ب] مشهور به **کوه‌مره** و بازار تمام‌خراب‌شده. وحمامی درکنارمیدان‌ساخت . ودرمقابل‌مسجدسقاخانه و چاه آب سرد که‌مضمون‌آیهٔ وافی هدایهٔ «وسقاهم‌شراباً طهوراً» درشأن او نازل‌بوداحداث فرمود . ودوازده‌دکان دربیرون ترتیب‌داده تمامی به‌طلاو لاجورد منقش و به کاشی الوان مزین فرمود والقاب خاقان مغفور شاهرخ میرزا و ذکر بانی و تاریخ اتمام

۱-اصل: مستقلات

که سنهٔ ثلثین وثمانمائه‌بوده به کاشی نصب نمود. و اکنون سقایه وبازار به**شاطریه** مشهور و مسکن لوطیان بی‌سروپا و قماربازان بیخبراز ذکر خدا گردیده و چنان موضع شریف ازنکبت آن سکنه به لوث جنایت و شغل ناشایست آن طبقه کسیف گشته امید که به مضمون «کل شیء یرجع الی اصله» به حالت اصلی معاودت نموده ازننگ بدنامی آزاد گردد.

ودر سنهٔ احدی واربعین وثمانمائه که نوبت ایالت وامارت خطهٔ یزد به **امیر شمس‌الدین‌محمدمیرک** خلف ارجمند امیر جلال الدین چقماق رسید در اندرون قلعهٔ مبارکه‌عمارات عالی منقش به‌طلاو لاجورد ساخت ودر کنار **میدان‌سعادت** که به **میدان‌قلعه** معروف گشته باغی طرح انداخت [١٦٢ الف] و در میان باغ قصری رفیع ارتفاع بنا فرمود. و **امیرالیاس** ولد آن جناب باغی مشجر در جنب باغ والد بزرگوار احداث‌نمود. و **بیکه‌سلطان** بنت‌شاهزاده بایسنغر که حرم امیرجلال‌الدین چقماق بود در یك طرف **میدان‌سعادت** باغی طرح انداخته ساباطی مروح بر در باغ ساخت. والیوم تمامی باغات خراب و بجای آنها خانه‌ها ساخته شده ومشهور گردیده به **باغ‌ومحلهٔمکرانیان**.

برمرآت‌ضمیرمنیر ارباب جاه و مکنت روشن ومبرهن خواهد بود که امیر جلال‌الدین چقماق وامیر شمس‌الدین محمد میرك و سایر اولاد و خدام و موالیان ومتعلقان او درشهر وبلوکات از حد تعداد بیرون ساخته‌اند مثل مساجد و مدارس وخوانق واربطه وبقاع وغیر ذلك و املاك و رقبات وقری و مزارع بی‌شمار برآنها وقف فرموده‌اند، ازآن جمله آنچه برین حقیر ظاهر گشته در جلد اول این مجلد به دستیاری کلك وقایع‌نگار مرقوم قلم فیروزی رقم گردانیده، بنابرین درین مقام به‌همین قدر اختصار نمود.

[۱۶۶ ب] مقالهٔ پنجم از مجلد سیوم

درذکر بعضی ازغرائب روزگار وشرح شمه‌ای ازاحوال کثیرالاختلال سرگشتهٔ وادی ناکامی محمد مفید مؤلف کتاب افادت ایاب جامع مفیدی

اصناف حمد وسپاس بی‌قیاس مالك‌الملکی را که‌رفعت‌سراپردهٔ عظمتش برتر از ساحت موفورة المساحة کون و مکان است و بسط بساط مملکتش بیرون از فضای وسعت نمای زمین وزمان ، **شعر:**

کمال پادشاهی در دو عالم
نباشد غیر او کس را مسلم

و اجناس درود و صلوات مکرمت اساس عظیم الشأنی راکه پوشیدن لباس نبوتش سبب افتخار اساطین سلاطین کامرانست و نوشیدن کاس اطاعتش موجب استظهار صنادید خواقین نافذ فرمان ، **شعر:**

تعالی الله زهی شاه مکرم
مباهی از قدومش نسل آدم

صلی‌الله علیه وآله وسلم علی وجه الاکمل والاتم .

امابعد بر ضمیر منیر مهرتنویر کیمیا تأثیر جمعی از اصحاب تجارب که انقلابات روزگار دیده وبسیار تغیّرات لیل ونهار مشاهده کرده باشند ظاهر وهویدا خواهد بود که کارهای دنیا به‌تقادیر الهی باز بسته است و به کوشش و جهد آدمی زیادت تفاوتی درآن پدید نیاید. پس هر که ازآدمیان خردمند تر باشد در طلب آن

خوض ننماید وعمر عزیز را فدای مرداری[۱۶۳الف] که دشمن بسیار دارد نکند ، **بیت:**

این جهان بر مثال مرداریست
کرکسان گرد او هزار هزار
این مر آن را همی زند مخلب
وان مرین را همی زند منقار
آخرالامر بر پرند همه
وز همه باز ماند این مردار

روزی که در کارخانهٔ « نحن قسمنا بینهم » قسمت یافته باشد به مدد حرص و شره زیاده نشود وحاصل کار جز وبال ونکال نباشد ، **شعر:**

گر چه بسی لقمه به دست آوریم
بیشتر از روزی خود کی خوریم
پس ز پی آنچه نه روزیٔ ماست
این همه تشویش کشیدن چراست
راه رضا گیر و برومند شو
حرص به یکسو نه و خرسند شو

و اگر جمال حکم قضا از پس پرده به جلوه نیاید کوکب نور افشان حسن طالع از افق اقبال طلوع نمی تواند نمود و تا کارگزار[۱] قدر در دکان مشیت نگشاید متاع شناسندگی و کفایت در بازار قبول رواج نمی‌تواند یافت ، **نظم:**

قدر کالای هنر از آسمان هم برتر است
مشتری اما ندارد چشم بینا بر زمین

و بی‌مقتضای مشیت ربانی هر رقمی که اندیشهٔ رنگ‌آمیز برلوح خیال کشد به آخر نقش خرابی پذیرد[۲] ، وهرافسونی که عزیمت خوان تدبیر پیش آرد عاقبت رنگ افسانه گیرد ، **شعر:**

۱ـ اصل: کارگذار ۲ـ اصل : پزیرد

چه نقش‌ها که برانگیختم و سود نداشت
فسون ما [۱۶۳ ب] براو گشته است افسانه

پس محقق شد که اگرحق سبحانه وتعالی‌خواهد مقصود هر کس بی‌محنت و تعب بدست او آید و اگر ارادهٔ ایزدی به حصول آن تعلق نگیرد جد و جهد فایده ندهد. پس‌حکم الهی را بر گردن باید گرفت و سر تسلیم بر خط تقدیرنهاد، **مصراع:**

درمان ما رضا به قضا دادنست و بس

به تبیین‌این مقال وتفصیل این‌اجمال‌صورت احوال مسود این اوراق‌پریشان **محمد مفید مستوفی ابن نجم‌الدین محمود بافقی‌الاصل یزدی المسکن** تواند بود که مدتی بود که سودای حبّ جاه رخت در ظلمت سرای‌سوید ای دل این غافل کشیده تمنای بزرگی وحشمت‌می‌نمود ، **شعر:**

کیست کین جادووش‌افسونگرازراهش نبرد
کیست کز جام فریبش جرعهٔ غفلت نخورد

تا در زمانی که چهار بالش اورنگ سلطنت بلاد ایران و مسند خلافت و فرمانروائی عرصهٔ ربع مسکون به‌وجود فایض الجود اعلیحضرت سپهر منزلت سلیمان رتبت خورشیدشوکت قدر قدرت قضاصولت برجیس سعادت جمشیدتمکین فریدون آئین ، **شعر:**

قضا فرمان شهنشاه جوان بخت
فلك خرگاه ماه آسمان تخت

خلاصهٔ سلاطین نامدار ، نقاوهٔ خواقین کامکار، والاگهر صدف شهریاری ، درّ درج سروری‌وجهانداری، نیّر برج دولت و کرامت،ماه آسمان سپهررفعت وعظمت ، **شعر:**

شهی کز قدر وی گرنکته رانم
نهد پا بر سر کیوان بیانم

شهی کز هیبت او گر کنم یاد
دهد بنیاد طاقت کوه بر باد
فروزان از رخش نور الهی
شکوهش زینت اورنگ شاهی
چو جدش خاتم پیغمبرانست
یقین او هم شه آخر زمانست

السلطان العادل الاعظم و الخاقان المعظم المکرم ابوالمظفر سلطان شاه سلیمان الصفوی بهادر خان خلدالله تعالی ملکه و سلطانه آرایش یافت و صیت عظمت کامکاریش دراطراف‌جهان چون نیّر اعظم در نصف النهارظاهر گردید[۱٦٤ الف] آن تمنی ازدیاد پذیرفت[1] ، **بیت:**

خیال حوصلهٔ بحر می پـزم هیهات
چهاست در سر این قطرهٔمحال اندیش

بنا بر آن کمر سعی و اجتهاد بر میان بسته ابرام را شعار خود ساخت و به منزل امرا وارکان دولت تردّد آغاز نهاد و به‌دانهٔ درم و دینار مرغ دل همگی را را در دام فریب آورده منصب **استیفای موقوفات دارالعبادهٔیزد** را بـه قبضهٔ تصرف آورده بر متکای وسادهٔ استیفا تکیه داد و روزگار به‌زبان هاتف غیبی مضمون این ندا به‌گوش هوش این حریص‌در داد ، **بیت:**

دولت آنست که بی خون دل آید به کنار
ورنه با سعی وعمل باغ جنان این‌همه نیست

در آن حین دوستی مشفقی عزیزی همدمی ، **شعر:**

خردمندی امینی کاردانی
ز روی تجربه بسیار دانی

کـه از جام روزگـار بسی تلخ و شیریـن چشیده و در کشـاکش دوران بسی

۱- اصل : پزیرفت

دشواری و آسانی دیده ، **مصراع** :

با خبر و بی خبر از هرچه هست

ازین حال اطلاع یافت . به منزل این ضعیف تشریف داده به زبان نصیحت و سرزنش فرمود مرد عاقل آن است که در فاتحهٔ کار نظر بر خاتمهٔ آن اندازد و قبل از نشانیدن نهال ثمر آن ملاحظه کند تا از کرده پشیمان نگردد و از گفته پریشان، چه آن پشیمانی وپریشانی [١٦٤ ب]جز شماتت اعداوملالت احبا فایده‌ای ندارد، **مصراع** :

پشیمانی چه سود آخر که در اول خطا کردی

این منصب که در طلب آن سعی ها کردی و آن را دولت و جاه تصور نمودی عملیست شوم و مهمیست مذموم[1]. چه جمعی که پیش از این در این منصب اقدام نموده علم اقتدار افراشته بودند روزی به رفاه حال در عشرت و شاد کامی نگذرانیده وشبی به فراغت خاطر بر بستر استراحت نغنودند . بلکه از زمان ظهور فلق تاهنگام غروب شفق در گفت و شنود محصلان شدیدالانتقام یا وظیفه خواران کثیرالابرام خون جگر می‌خوردند و از وقت نمایش قمر تا اوان آرایش عالم به‌خورشید انور در بحر تفکر غوطه می‌خوردند . چون کار به جان و کارد به استخوانشان رسید بعضی ازلباس حیات عاری شده و در زاویهٔ ولایت عقبی منزوی گردیدند وبرخی ترك مصاحبت و مجالست دوستان و احبا گفته پا دربلاد غربت و ناکامی گذاشتند ، **شعر**:

من آنچه شرط بلاغست با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

وبزرگی درین باب فرمود ، **شعر**:

عاقل آن است کهٔ در تجربهٔ نفع و ضرر
از حریفان دگر بهرهٔ خود بر دارد

۱- اصل : مزموم

هر چه آن است کزو نفع رسد بستاند
و آنچه از وی ضرری فهم کند بگذارد

و اگر در مبادی حال در موعظت تو تقصیر روا دارم و در نصیحت توغفلت ورزم در دوستی خیانت کرده باشم [١٦٥ الف]، **مصراع**:

مشنو سخن هر کس و بشنو سخن من

ای غافل اشارت علما در آنچه گفته‌اند ساعی پیش از اجل میرد چه چیز است و مراد ازین انقطاع زند گانی و فوت شدن لذت حیات نیست بلکه‌رنجی‌پیش آید که حیات را منغص گرداند و هر لحظه مرگ را به آرزو باید طلبید و هر آینه مرگ‌از زندگانی که‌در آن معصیت‌بود ومع‌هذا به‌تلخی گذرد به مراتب‌خوش‌تر است، **بیت**:

چنین که نیست دلت را ز غصه فرسودن
هــزار بار بــه از بــودنست نا بــودن

اما می دانم نصیحت من در تو اثر نخواهد کرد و شرهٔ نفس و حرص مال و تمنای جاه پردهٔ غفلت بر پیش دیده‌ات کشیده و رأی ترا ضعیف گردانیده است و با آنکه می دانی که ضرر این کار بی غایت و خطر این مهم بی حد ونهایت است در طلب آن‌سعی‌ها کردی، چنانچه بیماری که آرزوی خوردن بروغلبه کند اگر چه مضرت آن را می‌داند به آن التفات ننماید و بر وفق آرزوی خود عمل کند وچنین کس که ازمتابعت هوای نفس نتواند گذشت هرچه پیشش آید از بلا و عنا بباید کشید واگر شکایت کند هم از خود شکایت باید کرد، **نظم**:

من ناله ز بیگانه ندارم که دلم را
هرغم که رسیدست‌هم‌ازخویش‌رسیدست

[١٦٥ ب] که از دولت فانی ومنصب‌بی اعتباربه‌این همه رنج ومحنت نیرزد، **مصراع**:

از سرابستان دولت میوهٔ شادی مجوی

چون این سخنان استماع کردم در بحر تفکر فــرو رفته بعد از ساعتی سر بر آورده گفتم آنچه فرمودی عین شفقت و مرحمت است و دقیقه‌ای از دقایق نصیحت فرو نگذاشتی . اما این مهم که من اختیار نمودم به جهت منفعت وحب مال وجاه نیست، بلکه فایدهٔ آن توفیق یافتن است که در آن حال تواند دوستان را به‌لطف نواختن و کار عجزه و فقرا ساختن واز آن منفعت دنیا وتوشهٔ آخرت انباشتن، **شعر:**

همت بلند دار که نزد خدا و خلق
باشد بقدر همت تو اعتبار تو

وهر که درجهٔ بلند یافت اگرچه چون گل کوتاه زندگانی باشد خردمندان به سبب ذکر جمیل او را دراز عمر شمرند وآنکه دون همت و در پی آزار خلایق باشد و به جهت ذخیرهٔ مال عمل دنیا اختیار کند و در آن حال عجب و غرور را سرمایهٔ خود سازد اگر چه دیر پاید نزدیك اهل کمال قدر و اعتباری نداشته‌باشد و ازو حسابی نگیرند ، **بیت:**

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز
مرده آنست که نامش به‌نکوئی نبرند

چون این سخنان به عرض او رسانیدم مانندغنچه خندان گردید [۱٦٦الف] و زبان‌بیان بر گشاد و در ادای سخن داد فصاحت داده گفت ، **شعر:**

ای دل به‌جهان چهرهٔ بهبود مجوی
در بحر فلك گوهر مقصود مجوی
می باش ز جستن فراغت فارغ
چیزی که به‌دهر نیست موجود مجوی

ای یار عزیز به تصور فایدهٔ وهمی و منفعت خیالی خود را در مهلکه انداختن وبه مهم موقوفات دخیل شدن دلیل جهلست. هیچ عاقل زهر به یقین وتریاك به گمان نخورد و هیچ خردمند محنت نقد را به‌راحت نسیه قبول نکند ، **شعر:**

نیست برابر به نزد مردم دانا
یك‌دمه غم با هزار ساله تنعم

و من شنیده‌ام کـه تو همیشه از مجـاورت اهل فساد ترسان بوده و پیوسته از مصاحبت ایشان به‌دل انکار می کرده درلباس‌صلحا و زهاد و در نظر خلایق جلوه می‌نمودی و در مجالس و محافل به‌سمع‌جمع می‌رسانیدی که صحبت اهل‌دنیاچون تربیت مارست ، هرچند مارگیر در تعهد آن رنج بیشتر کشد آخر چاشنی از بن دندان به‌وی‌خواهد داد ، و ملازمت اهل خرد و مصاحبت علما و صلحا مانند طبلهٔ عطار است که اگر ازآن متاع چیزی به کسی نرسد عاقبت روایح عطر او مشام را معطر خواهد ساخت ، **شعر:**

باش چون عطارکز پهلوی او
[۱۶۶ب] خانه گرددعطر پرازبوی او

و از اوان ایام زندگانی تا این زمان کمر خدمت علما و فضلا بر جان بسته هیچ واعظی فصیح کلام زبان به ادای نصایح نگشود که تو در پای منبر او حاضر نبودی و هیچ امامی بـه ادای اقامت نپرداخت که ردای ریا بـر دوش افکنده در قفای او نماز نگزاردی[1] و از راه شید جام خوشگوار روح ریحانی از دست گذاشته تسبیح و مسواك بر داشتی و خود را از لذت گلاب ناب یزدی که اگر قطره‌ای در کام غمدیده رسد غم هزار ساله از خاطر گذارد ،محروم ساختی . **نظم:**

چنان می که گر ریزیش درسبو
همه قل هـوالله خیـزد ازو

و اکنون حرص فریبنده و طبع فتنه انگیزرا برعقل مستولی ساخته‌بها کل و تجرّع مال وقف دهان گشادی و از مضمون بیت حافظ شیرین کلام غافل افتادی که فرموده ، **بیت:**

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد
کی می حرام ولی به ز مال اوقافست

مرد عاقل باید که حرص را برخود حاکم نسازد وسر به فرمان اودرنیاورد.

۱ـ اصل : نگذاردی

چرا دیریست که حکما گفته اند ، **شعر:**

حرص است که جمله را به دام اندازد
و اندر طلب مال حرام اندازد
حرص است که جمله خلق را ز آسایش
باز آرد و در رنج مدام اندازد

[۱۶۷الف] و چنان می نماید که رأی تو بدین قرار گرفته است و عزیمت تو بر امضای این مهم تصمیم یافته، باری به این سخن گوش دار که دانشمندان به آن اشاره نموده اند که هر که در کاری شروع کند باید که چنانچه مدخلش را دانسته مخرجش را نیز ببیند واز آغاز مهم نظر به انجام انداخته ضرر و نفع آن را به میزان عقل بسنجد، تا رنج بیهوده نکشیده نقد عمر عزیز را بر باد فنا نداده باشد ، **مثنوی:**

تا نکنی جای قدم استوار
پای منه در طلب هیچ کار
در همه کاری که در آیی نخست
رخنهٔ بیرون شدنش کن درست

و من از روی دوستی و مودت آنچه می دانستم گفتم و به سخن خردمندان عمل کردم که گفته اند ، **بیت:**

مدار پند خود از هیچکس دریغ و بگو
اگر چه از طرف مستمع بود تقصیر
سحاب قطرهٔ باران ز کوه وا نگرفت
اگر چه در دل خارا نمی کند تأثیر

چون این فصل به آخر رسانید یکدیگر را وداع نموده این ضعیف متوجه جنت آباد یزد گردید و بعد از ورود به آن خطهٔ بهشت منزله به استقلال تمام وشعف مالا کلام در مهم مزبور شروع نمود .

بدان ای عزیز که **احکام و ارقام** واجب الاکرام و **مثال** لازم الامتثال که از

دیوان عدالت‌بنیان[۱۶۷ب] شرف صدور وعزورودمی یابد سرمایهٔ افتخار ومباهات ارباب مناصب و استقلال واصحاب مجد واجلال است و **نشانی** که درباب مهم این حقیر عز ورود یافته منشیان عطاردنشان به‌انشاء غریب و عبارت دلپذیر[1] مرقوم قلم فیروزی‌رقم گـردانیده‌اند. لاجرم لازم دیـد که صورت آن درین اوراق مثبت گردد، وهو هذا.

صورت نشان

چون همگی رأی شرع آرا و جملگی نیت کثیرالاعتلا مصروف و معطوف بر آنست که تمامی محال‌وقفی سر کارات موقوفات در کمال انتساق و انتظام بوده مداخل هر محل حسب الواقـع به‌حیطهٔ حفظ و ضبط در آمده مدارس و معابد و بقاع‌الخیرات رواج تمام و رونق‌مالا- کلام پذیرد و حاصل وقفی آنها موافق شرع شریف و شرط واقفین به مصارف مقرره مصروف گردد تاثواب آن به‌روزگار فرخنده آثاراولیاء بی‌زوال مصون ازاختلال همایون‌اعلی خلدالله‌ملکه وسلطانه ابداًعایدو لاحق گردد و تمشیت این مطلب عظمی و حصول این مهم اسنی درهر قطری از اقطار و هر مصری ازامصار موقوفست به‌نصب و تعیین جمعی که با کمال امانت [۱۶۸ الف] و دیانت و کم طمعی ونهایت راستی و درستی و نیك‌نفسی و کاردانی بین الامثال و الاقران به‌راست قلمی معروف وبه رشد و وقوف موصوف بوده قامت قابلیت خود را به‌طراز لازم الاعزاز «ان تؤدوا الامانات الی اهلها» مطرز گردانیده باشد ، مصداق این مقال صورت احـوال خیر مآل نجابت و رفعت و معالی پناه کمالات و امانت و دیانت دستگـاه زایر بیت‌الله الحرام نتیجةالاهالی نظاما للرفعة و المعالی **میرزامحمدمفید** است . لهذا از ابتداء قـوی ئیل استیفاء کـل موقوفات دارالعبادهٔ یزد به‌نحوی کـه

۱ـ اصل : دلپز یر

به‌سیادت و نجابت پناه **میرمحمدرفیع** مرجوع بوده‌به‌مشارالیه مفوض ومرجوع و مواجب ورسوم‌موافق معمول واستمرار سنوات به دستوری که در وجه‌مستوفیان سابق مقرر بوده در وجه نجابت ورفعت ومعالی‌پناه مومی‌الیه مقرر شد که چنانچه از رشد و کاردانی او سزد به‌واجبی به‌امرمزبورولوازم آن‌قیام و اقدام‌نموده ودقیقه‌ای ازدقایق مهم مسفور فوت و فرو گذاشت ننماید . سادات عظام و ارباب‌و اهالی‌ذوی‌الاحترام و جمهور [۱۶۸ ب] سکنه و عموم متوطنین دارالعبادهٔ مزبور حسب‌المسطور مقرر نجابت و رفعت و معالی پناه مشارالیه را مستوفی من‌حیث‌الاستقلال و الانفراد کل موقوفات متفرقهٔ آنجا دانسته دست تصدی و تکفل او را در امر مزبور قوی و مطلق شناسند و مهم مزبور را بلامشارکت[1] ومساهمت‌احدی‌متعلق ومخصوص به اودانند.

متصدیان ومتولیان وصاحب جمعان و تحویلداران ومستأجران و سایر عمله و فعلهٔ کل موقوفات متفرقهٔ دارالعبادهٔ مزبوره سال به‌سال تمامی محصولات و مستغلات[2] هر سر کار را به قلم نجابت و رفعت و معالی پناه مستوفی مومی‌الیه دهند وقرار اجارات و رفع و بخش محصولات و بازدید محال‌وقفی را بدون حضورو شعور او ننموده رعایا و زارعین و مستأجرین که از دیوان‌الصداره منصوب و غیر مستأجرین که از دیوان الصداره منصوب بوده باشند تمامی اسانید و محاسبه‌جزو و کل خود را به مستوفی مشارالیه رسانند که از آن قرار ابواب‌جمع هر سر کار نماید . و اگر محلی از محال را مشارالیه نظر توفیر و تفاوت داشته باشد بنا بر صرفه و غبطهٔ سر کار وقف موافق معمول عمل نمایند و بدون برات به‌خط و مهرنجابت و معالی [۱۶۹ الف] پناه مومی‌الیه‌یك دینارو یك‌من بار به احدی ندهند و متصدیان و مباشران به‌تعلیقچه‌دادوستدننمایند واخراجات‌زراعت‌وتعمیرعمارات‌وتنقیهٔ‌قنوات

۱ـ اصل : مشارك ۲ـ اصل: مستقلات

و غیره اخراجات ضروری را در حضور او نموده‌چیزی ازو پوشیده و پنهان ندارند و مواجب و رسوم را موافق معمول و استمرار سنوات مخصوص مشارالیه دانسته سال به‌سال واصل سازند. ارباب وظایف و متصدیان وظایف ومرسوم خود را موافق معمول و استمرارسنوات‌سابقه به موجب بروات به‌خط ومهر مستوفی باز یافت نمایند وجمیع‌محاسبه و سیاهه و سررشتهٔ جزو و کل‌را تمامی به‌قلم اودهند که سررشتهٔمنقحهٔ مفصلهٔ مشخصه برجمع و خرج سرکار متفرقه نگاه داشته به‌دیوان ـ الصدارةالعلیة العالیه فرستد که بعد از ملاحظه و رقم کتاب مستوفی موقوفات ممالك محروسه در دفتر عمل و محاسبه مفروغ سازد و عمله و فعله و خدمه در جمیع ابواب اطاعت و انقیاد رفعت و معالی پناه مشارالیه‌به تقدیم رسانیده از سخن وصلاح و صواب‌دید اوبیرون‌نروند. طریق و سبیل نجابت و رفعت و معالی پناه مستوفی مشارالیه آنکـه سالك‌مسلکی‌باشد که عندالخالق‌والخلایق‌مستحسن ومشکوربوده و در هرباب دعای خیر [۱٦۹ ب] جهت ذات مقدس بندگان نواب‌کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس ارفع همایون اعلی خلدالله ملکه و سلطانه حاصل گردد وبا رعایا و زارعین و ارباب وظایف و کافهٔ برایا که‌ودایع بدایع حضرت آفریدگار جل شأنه و عم نواله‌اند سلوك مسلوك داشته نوعی نماید که تمامی وظایف و مستمریات مـوافق استمرار سنوات سابقه واصل هریك از جماعت مزبوره شده چیزی منکسر نگردد . و چنان کند که العیاذ بالله از اقویا و ارباب دنیا نسبت به فقرا و ضعفا ستم و زیادتی واقع نشود. و درین ابواب‌اهتمام‌تمام لازم دانسته هرساله به احکام و امثلهٔ مجدد موقوف و معطل ندارند ودر عهده شناسند .

تحریراً في ذیقعدة الحرام سنهٔ سبع و سبعین و الف هجری .

جولان کردن جواد خامه در فضای تحریر احوال حقیر

بر رأی عقده‌گشای مالکان ازمنۀ دولت و اعتبار روشن و مبرهن خواهد بود که عادت روزگار غدار اینست که مسرت عزوجاه را به‌خس وخاشاك مذلت عزل و نکبت مکدر گرداند، چرا که راحت روزروشن بی‌محنت شب تار نیست [۱۷۰الف] و هوای صافی نمایش بی‌غبارضرر و آزار نه ، **شعر:**

با شادی زمانه غم بی شمار هست
درجام روزگار می‌خوشگوار نیست
یك تن به‌زیر گلشن نیلوفری که‌دید
کزخون دیده‌عارض اولاله زار نیست

این پیره زال دهر که دنیاش خوانند خود را در لباس نوعروسان جوان بر جهانیان عرضه می‌دهد و به زینت ناپایدار و زیور نااعتبار دل بی‌خردان مغرور را را در دام محبت خود می‌افکند ، **بیت:**

بازیچه‌ایست طفل فریب این متاع دهر
بی عقل مردمان که به او مبتلی شدند

هر که او را در عقد ازدواج کشید دست مرادش به آغوش آرزو نـرسید و هر که به‌حبالۀ وصالش درآورد به کام دل شبی ازو برنخورد، **بیت:**

جمیله‌ایست عروس جهان ولی خوش باش
کـه این مخدره در عقدکس نمی آیـد

ومرد خردمند که‌دیدۀ دلش‌به کحل‌الجواهردانش‌روشنائی یافته به‌مزخرفات فانی او التفات ننماید و دل در طلب جاه بی فایدهٔ و مال بی حاصل او نبندد و چون ناپایداری دنیا و بی اعتباری متاع اورا دانسته روی به‌جست و جوی دولت باقی آورد ، **شعر:**

بیخی نشان که دولت باقیت بر دهد
کین باغ عمر گاه بهار است وگه‌خزان

[۱۷۰ب] و چون این معنی محقق گردید پس باید که مرد دانا از دولت ناپایدار بی‌بقا غرور به‌خود راه‌ندهدو درآن حالت پا از جادهٔ عدل و انصاف بیرون ننهدودرفیصل‌قضایای‌ارباب حاجات‌تقصیروتهاون‌ننماید و مضمون‌این بیت فراموش نکند که ، **شعر:**

کار درویش مستمند بر آر
که تـرا نیز کار ها بـاشد

و نیز باید که از محنت روزگار و انقلاب ادوار پریشانی و ملال به‌خود راه ندهد که بزرگان گفته‌اند که مرد عاقل پیوسته بستهٔ بلا باشد و آدمی غافـل در نعمت وراحت روزگار گذراند ، **شعر:**

عاقل ازکلبهٔ احزان ننهد بیرون پای
غافل‌از روی‌طرب گردچمن می گردد

و شرح اختلال احوال مسوّد اوراق مصدق این مقالست که چند روزی در ناز ونعمت و اعتبار واستقلال گـذرانیده به‌اندك زمان گرد ادباربـرصفحهٔ رخسارم نشست ، **شعر:**

عزت‌آن یافت که بر کنددل از مهرجهان
راحت آن دید کزو دست طمع باز کشید

و مفصل آن چنانست که بعد از ورود به‌دارالعبادهٔ یزد بر مسند تمکن قرار گرفته خزان نکبت‌وادبار را به‌خاطر راه‌نمی‌داد وبه‌این قلیل منصب مغرور گشته‌با کافهٔ برایا که‌ودایع حضرت [۱۷۱الف] آفریدگار جل‌شأنه و عم نواله‌اند به‌اشارهٔ چشم و ابرو سلوك مسلوك می داشت و زمانه به مقام امتحان در آمده هـر روز در اعتبار و استقلال می کوشید وبنا بر آنکه وزارت و اقبال پناه دستور الوزراءالعظام **کمالا‌الله‌قلی‌بیك** برادر زادهٔ امیر اعظم عالیشان **کلبعلی‌خان** که وزیر دارالعبادهٔ یزد و کرکراق سرکار خاصهٔ شریفه و متصدی خالصه و ناظر کل اوقاف و حاکم مسلمانان ومجوسیان بود و این ضعیف با آن حضرت قرابت سببی‌داشت‌حسب‌الامر

الاعلی نیابت وزارت خود را رجوع به‌این حقیر نموده زمام اختیار واستقلال به کف کفایت فقیر گذاشت وبدین جهت پردهٔ غفلت در پیش دیدهٔ بصیرت من کشیده شدو عقل روشن رأی و خرد خرده دان مرا در حجاب تیرهٔ جهالت و نادانی باز داشت تا چنانچه می‌بایست در فیصل قضایای ارباب حاجات قیام واقدام ننمود و کماینبغی ازعهدهٔ مهم و کارگزاری‌ایشان بیرون نیامد و معهذا شکر نعمت الهی بجای نیاورده [۱۷۱ب] کفران نعمت می‌نمود، **شعر** :

شکر نعمت نعمتت افزون کند
کفر نعمت از کفت بیرون کند

و زمانه ساعت به‌ساعت و روزبه‌روز در استحکام‌حجت‌می کوشید ومناصب بر مناصب واعتبار براعتبار می افزود و روزگار به زبان‌راز میفرمود ، **بیت**:

بازبه کوچهٔ هوس طفل مذاق‌مدعی
بی ادبانه می‌رود سیلی روزگار کو

شاهزادگان عظام وصدور عالی مقام‌وامرای ذوی الاحترام مهماتی که درآن ملك داشتند به تکلیف تمام به‌این‌حقیر رجوع نمودند و این غافل بـه مضمون این مقال که، **نظم** :

به عیش کوش که‌تاچشم می‌زنی برهم
خزان همی‌رسد و نوبهار می گذرد

بدل‌جمع‌وخاطرخرم، **مصراع** :

در داد تن به صحبت وُبرعیش زد رقم

به عیش و حضور و جشن و سرور روزگار می گذرانید و از حال آشنا و بیگانه ودوست ومصاحب فرزانه به‌خاطر نمی آورد، **شعر** :

بی‌خردی که شادیش‌ازغم دیگران بود
مهرووفامجوی‌ازو کزهمه‌بر کران‌بود

یك چندی براین گذشت وزمانه بسی اوراق سفید وسیاه لیل ونهار درنوشت.

ناگاه روزگار حسد بردوچشم زخم زمانه کارگر افتادودست قدرت قضا[۱۷۲الف] بساط عیش وطرب را درنوردید وچنان که حکما فرموده‌اند، **بیت:**

دنیا به‌اهل خویش ترحم نمی کند
آتش امان نمی‌دهد آتش پرست را

و بنا بر مقتضی آن که طغرا نویس ازل نام بقای جاودانی برنامهٔ زندگانی هیچ آفریده رقم نفرموده و نقاش صورت‌موجودات نقش حیات برصفحات حال‌ممکنات جز به‌علم« کل شیء هالك‌الاوجهه» ثبت ننموده و خیاط کارخانهٔ قدم جامهٔ وجود هیچ موجودی بی‌طراز حدوث عدم ندوخته و فراش سراچهٔ قدرت شمع ظرافتی بی تندباد آفتی نیفروخته، **شعر:**

تافلك معمار این‌معموره شد، بی‌خارغم
یك گل‌شادی‌به‌باغ‌زندگانی کس‌نیافت

وزیر عدالت شعار در روز جمعهٔ نهم شهر ذی حجة الحرام سنهٔ تسع و سبعین و الف هجری که یوم العرفه بود از لباس حیات‌عاری گردید. از این واقعه صحبت من بر هم خورد و نهال عیش و اعتبارم پژمردگی پذیرفت [۱] و حقیقت این معنی محقق گردید، **بیت** :

به‌زیب وزینت ومال و متاع دنیی دون
مباش غره که با کس وفا نخواهد کرد

چون حقیقت این واقعه [۱۷۲ ب] به‌عرض خاقان زمان، باسط امن وامان، آفتاب اوج خلافت وتاجداری، برجیس برج سلطنت وشهریاری ، **شعر** :

خدیو عرصهٔ کشور ستانی
سلیمان شاه بن عباس ثانی

رسید رعایت حقوق خدمات بندگان ستوده خصال فرموده بازماندگان او را به‌نوازشات پادشاهانه سر افراز فرموده حکومت **مجوسیان** یزد که فی الحقیقه منصبی است عظیم‌القدر به **محمدخلیل بیك** خلف وزیر غفران پناه مفوض فرمود

۱ـ اصل: پزیرفت

ونظارت اوقاف آن‌خطه‌به‌این ضعیف مرجوع گردید و قامت هر یك به‌خلاع فاخره آرایش یافت وبنا بر آنکه **مسندنشینان** بارگاه انشا نشان **نظارت** که به اسم‌حقیرعز صدوریافته به‌عبارت دلپذیرد مرقوم خامهٔ بلاغت نشان گردانیده اند به‌جهت‌مباهات درین **صحیفه** ثبت ساخت .

صورت‌آن

چون همگی همت والا و جملگی نیت کثیرالاعتلا مصروف و معطوف بر آن است که تمامی سرکارات مقدسات و مزارات منورات و بقاع الخیرات در کمال انتساق وانتظام بوده‌حاصل ومداخل آنها بروفق [۱۷۳الف] شریعت غرّاء نبوی وشروط واقفین‌به‌مصارف‌وجوب مصروف گردد وتمشیت این مهم اسنی ومطلب اعلی‌موقوف است به نصب‌وتعیین جمعی که با وجود رشد وکاردانی و امانت و دیانت وکم طمعی آثار قابلیت و رشاد از وجنات احوال خیر مآل ایشان واضح ولایح باشد و مصداق این مقال صورت احوال نجابت و نظارت و رفعت و معالی پناه عزت وعوالی دستگاه کمالات وامانت ودیانت دثار زایر بیت الله الحرام نظاما للنجابة والنظارة والرفعة والمعالی **میرزا محمد مفید** است ، بنابراین از ابتداء شش ماههٔ تخاقوی‌ئیل نیابت‌ونظارت موقوفات‌مشایخ عظام **دادائیه** واقعه دردارالعبادهٔ یزد به نحوی که به‌مرحمت وغفران‌پناه کمالاللمرحمةوالمغفرة**الله قلی‌بیك**مرجوع بوده بعلاوه‌استیفاءموقوفات دارالعبادهٔ مزبوره بـه نجابت و رفعت ومعالی پناه مومی الیه مفوض و مرجوع شد که کماینبغی به‌امر مزبورولوازم آن ازنظم ونسق و رواج و رونق وصرفه وغبطهٔ مال‌وقف وتکثیرزراعات وتوفیر [۱۷۳ب] اجارات و سایر امور متعلقه به‌امر مزبور قیام و اقدام نموده ودقیقه ای ازدقایق فوت وفروگذاشت ننماید .

سادات عظام کرام وارباب و اهالی ذوی الاحترام وجمهور سکنه

ومتوطنین دارالعبادهٔ مذکور حسب المسطور مقرر و نیابت و نظارت موقوفات مشایخ عظام را بلامشارکت احدی من حیث الاستقلال والانفراد متعلق به مشارالیه دانسته اعزاز و اکرام اورا لازم شمرند ومومی الیه را در امور مزبوره متمکن و دست تکفل او را در مهم مزبور قوی و مطلق دانند. متولیان و متصدیان و سایر مباشرین موقوفات مزبوره و مستأجران و مستوفیان سرکار بدون حضور وشعور ناظر مشارالیه یك دینار ویك من بار داد وستد ننموده رفع وبخش محصولات وقرار اجارات را در حضور او و گماشتهٔ او نموده بروات و روزنامجات را به مهر ناظر مومی الیه رسانند ودر رتق و فتق معاملات او را ناظر به استقلال دانند واز سخن و و صلاح حسابی او که هر آینه در باب انتظام معاملات بوده باشد گوید بیرون نروند، طریق وسبیل نجابت ونظارت ورفعت ومعالی پناه مومی الیه آن که در جمیع ابواب صرفه و غبطهٔ موقوفات را منظور داشته نوعی نماید که [۱۷٤ الف] چیزی از مال وقف درمعرض اتلاف وتضییع در نیاید. وبه علت حق النظاره زیاده توقعی ننماید و باهمبستگی نوعی سلوك نماید که عندالخالق والخلایق مرضی ومستحسن بوده دعای خیر به جهت ذات مقدس بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس ارفع همایون اعلی حاصل گردد . به عهدهٔ حکام شرع وعرف دارالعبادهٔ مزبور که درین باب امداد واعانت وتقویت وتمشیت نظارت ورفعت و معالی پناه مومی الیه اهتمام تمام لازم شناسند و هرساله نشان ومثال و خطاب مجدد طلب ننمایند. تحریراً فی ۱۲ شهر جمادی الاولی من شهور سنة ثمانین بعدالف.



چون چندی براین گذشت واوقات شریف ازطمع خام به امر منصب استیفا و و مهم نظارت و سایر مناصب و مهمات صرف گردید به غیراز خسران دنیا و آخرت

فایده‌ای ندید، **شعر** :

چون تولیت وقف مرا شد آیین
بودم همه وقت از تردد غمگین
نه فرصت طاعت ونه شد زر پیدا
چون کافر ودرویش نه دنیاو نه دین

« خسرالدنیا والاخره ذلك هوالخسران المبین » .

مقارن آن خلف ارجمندی که [۱۷٤ ب] مرا بود و محبت آن گوهر گرانمایه در خزانهٔ سینه نهفته بودم ناگاه گریبان حیات او به چنگ‌ها دم‌اللذات افتاده چشم من‌از دیدن جمال‌قرةالعین‌محروم‌ماند، **بیت** :

دریغا که شاخ گل نو شکفته
فرو ریخت از تند باد خزانی

از آن سبب مرغ دلم خاموش و نهال عیشم پژمرده گشت ، سر به‌جیب‌تفکر فرو برده با خود گفتم کای غافل هر چند به‌راه طلب پوئیدی بـه پیرامن سر کوی مقصود نرسیدی و چندان کـه به رفعت همت کوشیدی دست تمنی به گردن بهبود خلقه نکردی، **رباعی** :

هر چند به پای سعی کوشید دلم
چندانکه زدست غم خروشید دلم
هر گز به‌سر کوی مرادی نرسید
جامی ز می فرح ننوشید دلم

این چه مهمی‌است که اختیار کرده وچه منصب‌است که خود را بـدان راضی ساخته و پـای در دامن بی‌غیرتی‌پیچیده‌در کنج کاشانـه نشسته. مگر قول حکماء استماع‌نکرده‌ای که درسفر ترقی کلی روی نماید خواه از روی‌صورت،وخواه‌ازروی معنی. نبینی کمماه‌سبك رو درچهارده شب از منزل هلالی به‌درجهٔ بدری رسد و پیاده

به‌سفرشش منزل‌مرتبهٔ فرزینی یابد ، **بیت:**

از سفر ها شاه کیخسرو شود
بی سفرها ماه کی خسرو شود

[١٧٥الف] واگر کسی به گوشهٔمسکنی که دارد سرفرودآرد واز محنت آباد وطن‌قدم بیرون‌ننهد ازمشاهدهٔ عجایب بلادمحروم واز صحبت‌اکابرعبادبی‌بهره‌ماند، **شعر:**

چو شاهباز به‌جولان‌درآی وسیری کن
چو جغد چند توان بود در پس دیوار

و در اخبار حکما وارد شده که شمشیر تا از غلاف بیرون نیاید درمعرکهٔ مردان سرخ روی نگردد ، و قلم تا درطریق سیر از سر قدم نسازد نقش عبارات‌زیبا بر صفحهٔ وجود ظهور نیابد . آسمان که در سفرست از همه بالا تراست و زمین که همواره در سکونست پایمال ولگدکوب هرعالی و دونست ، **قطعه** :

به‌جرم خاك و به گردون نگاه باید کرد
که این کجاست ز آرام و آن کجا ز سفر
سفر مربی مرد است و آستانهٔ جاه
سفر خزانهٔ مال است و اوستاد هنر
درخت اگر متحرك شدی ز جای به جای
نه جور اره کشیدی و نی جفای تبر

مرا دوستی بود خوش منظر وخندان روی که در دبستان خرد بسی تجربه کسب نموده و در گلستان جهان انواع گل مراد و حرمان چیده و در باغ روزگار بسیار میوهٔ تلخ و شیرین چشیده و مراحل بحر به فکر و اندیشه پیموده و منازل برّ واقالیم شرق و غرب به قدم سعی طی کرده ، **بیت:**

سفر کرده در بحر و بر سالها
[١٧٥ ب] شده مطلع بر همه حالها

به نزد او رفته ما فی‌الضمیر خود در طبق عرض نهادم . بعد از تأمل بسیار زبان بیان بر گشاد و جواهر سخن نثار انجمن ساخته گفت مرد خردمند باید که عز اقامت را بذل غربت بدل نکند و لذت را به سودای نسیه از کف ندهد ، **شعر:**

اندر سفر مشقت و ذل و ملالت است
گر هست خوشدلی و فرح در اقامت است

در سفر ارتکاب مشقت بسیار می باید کرد و از راحت و فراغت و لذت به‌کلی دست‌داشته دل به‌مجاهده وریاضت می‌باید نهاد . مردم دیده از آن برسر آمده که از خانه قدم بیرون ننهاده وقطرات اشك از آن پایمال شده که در گوشهٔ کاشانه خود قرارنگرفته‌وعزیزی که در دادن سر گردانی‌غربت افتاده‌بود چه نیکوفرموده، **بیت :**

بس که کردم گریه‌اشك‌چشمم از ابرو گذشت
آب این سرچشمه طغیان کرده برپل می‌زند

و برمن‌روشن ومبرهن است که توتعب‌سفر نکشیده‌ای ومحنت غربت‌ندیده‌ای و نکتهٔ الغربة کربة بگوش جانت نرسیده و تندباد الغربة خرقه برگلشن دلت نوزیده، سفر درختیست که جزبار فراق دوستان میوه نیارد و غربت ابریست که جز باران مذلت قطره‌ای‌نبارد، **شعر:**

نماز شام غریبان غریب بیچاره
نشسته بر سرراهی‌دلی‌به‌صدپاره

گفتم که اگر چه رنج سفر جانفرساست اما تفرج [۱۷۶ الف] بلدان و مشاهدهٔ غرایب جهان راحت افزا، و چون طبیعت با کلفت سفر خو گرفت زیاده از آن متألم نمی‌شود و نفس به سبب مشغولی اعجوبه‌های ولایات و منافع بی شمار چندان تأثر نمی‌یابد ، **شعر:**

در غربت اگر خار جفا هست چه غم
زین‌خار گل مراد روید هر دم

گفت ای رفیق موافق، تفرج اطراف عالم وتماشای ریاض ارم با یاران همدم و دوستان محرم خوش بود وچون کسی از سعادت دیدار دوستان محروم‌شدپیداست که درد او به آن تفرج چه مقدار درمان پذیرد و رنج او را ازین مشاهده چه مایه شفا پدید آید و من می‌دانم که درد فراق یاران ورنج هجران دوستداران صعبترین همه رنجها است ، **شعر:**

فراق دوستان دیدن نشانی باشد از دوزخ
معاذالله غلط کردم که‌دوزخ زان‌نشان‌باشد

حالابحمدالله‌مناصب و اعتبارهست و منافع بسیار، پای فراغت دردامن‌قناعت کش و گریبان‌هوس به‌دست هواباز مده ، **نظم:**

بگیر دامن جمعیتی و فارغ باش
که سنگ‌تفرقه دوران‌در آستین‌دارد

گفتم توقع دارم که من بعد دفتر مشقت سفر بر من نخوانی که شعلهٔمحنت سفر مرد را پخته سازد وهیچ خام طمع سایه پرورمر کب امیددرمیدان [۱۷٦ ب] مراد نتازد ، **شعر:**

هر کس که سفر کرد پسندیده شود
و ز عین کمال نور هر دیده شود
پاکیزه تر از آب نباشد چیزی
یکجا چو مقام کرد گندیده شود

ازشنیدن این فصل روی درهم آورده گفت ، **بیت:**

بسی به کام دل دشمنان بود آن کس
که نشنود سخن دوستان نیك اندیش

مرد دانشمند آن است که گوشهٔ قناعت از دست ندهد وبه مال و منال دنیا فریفته نشود که ظرف حرص جز به خاك هوس پر نگردد و دیدهٔ آرزو جز به‌ سوزن فنا و رشتهٔ اجل دوخته نشود، **نظم:**

قناعت توانگر کند مرد را
خبر کن حریص جهانگرد را
خدا را ندانست و طاعت نکرد
که‌بر‌بخت و روزی‌قناعت نکرد

کمترین را نه‌چنان سودای سفر هند درسر افتاده بود که داروی نصیحت اورا سود داشتی، چنانکه بزرگان فرموده‌اند ـ **بیت:**

نصیحت همه عالم چو باد در قفس‌است
به پیش مردم نادان چو آب در غربال

سخن به این مقام به آخر رسید و من به دستور به‌مهمات خود اشتغال‌داشته وبه‌مناصب بی اعتبار دل خوش می بودم، ناگاه هاتف غیبی ندای این‌معانی به گوش جانم رسانید که ای غافل مگر فراموش نموده‌ای که‌چندوقت‌قبل‌ازین دردارالسلطنهٔ اصفهان‌بهشت بنیان روزی‌اندوهناك نشسته باخود [۱۷۷الف] اندیشه‌ها می کردی و توسن فکر به هرطرف می‌دوانیدی و می گفتی ، **شعر:**

چندان که سراپای مهم‌می‌نگرم
پرگار صفت زعجزسر گشته‌ترم

تا وقتی که سیمرغ زرین جناح آفتاب عزم آشیانهٔ مغرب کرده غراب شب سیاه چهره بال ظلمت براطراف عالم گسترد ، **مثنوی:**

روز چو در پرده بپوشید راز
راز برون داد شب پرده ساز
صوفی خورشید به‌خلوت نشست
کرد فلك سبحهٔ پروین به‌دست

غافلانه سربر بالین آسایش نهاده خیل خواب بر پیشگاه عرصهٔ دماغت مستولی شد، نقشبند جهان چنان نمود که شخصی نورانی سیمای صلاح در جبین او پیدا و علامت کرامت در ناصیهٔ او هویدا کتابی دردست حاضر شد ، از وی پرسیدی

که چه خبر در دست داری؟ در جواب گفت‌ارادهٔ استخاره کردن‌داری؟ گفتی بلی فرمود می خواهی که به سفر هندوستان روی؟ گفتی آری. به دستوری که استخاره کنند کتاب را گشود . در صفحهٔ یمین در سطر اول بیتی خواند که مضمونش این بود که هر گاه تو به هندوستان روی مانند فلان شخص در مسند عزوجاه قراریافته به درجهٔ عالی ترقی خواهی نمود ، بیت:

بهار دل ، سفر باشد که از وی
خلایق را گل مقصود بشکفت
سفر کن تا مراد خویش یابی
که «فامشوافی‌مناکبها»خدا گفت

لاجرم عزم جزم کردم و آیهٔ کریمهٔ «و افوض امری الی الله» بر زبان آورده [۱۷۷ ب] در تهیهٔ سفرخیر اثر هند اشتغال نمودم. دوستی‌مشفقی که نهال‌مصاحبت وخیر خواهی درفضای سینه نشانیده چشم دلش به کحل‌الجواهر صدق‌روشن گشته و غبار غرض پیرامن دیدهٔ عرض او ننشسته بود از این حال اطلاع یافت . بادیدهٔ گریان و سرشك بی‌تابی بر روی روان به منزل من تشریف داد و گفت ، بیت:

دردیست بردلم که گر از پیش آب چشم
بـردارم آستین بدود تـا بـه دامنم

این چه فکر است که کرده‌ای و چه اراده است که نموده ای. مگراین سخن به گوش دل تو نرسیده که سفردریاییست آدمی خوار واژدهاییست مردم ربای ،شعر:

سقر این جهان همین سفر است
زین سبب صورت سفر سقر است

بیشتر مردمان که سفر اختیار می کنند به جهت تهیهٔ اسباب معاش می‌تواند بود یا به واسطهٔ آنکه در وطن بودن ایشان تعذری دارد . والحمدالله ترا هیچ کدام ازین دو واقع نیست . منت خدای را که گوشهٔ فراغتی داری وچند منصب و بواسطهٔ آن اوقات تو می گذرد و اعتبارتمام داری و بواسطهٔ خلق و مهربانی که بامردمان

شعار خود ساخته‌ای‌همگی از تو راضی‌وشاکر وصحبت ترا طلب کارند [۱۷۸الف] و با وجود اینها تعب سفر اختیار نمودن و راحت اقامت را ترك فرمودن از طریق خرد دور می‌نماید و دیریست که گفته‌اند ، **مصراع:**

روز نیك از دست دادن نیست کارعاقلان.

گفتم آنچه فرمودی از روی مهربانی و شفقت است . اما هر چند فکرمی‌کنم این مناصب فراخور حال من نیست و در ضمیر من چیزهایی می گـذرد که عبارت از آن قاصراست ، **بیت:**

ز آب خرد[1] ماهی خرد[2] خیزد
نهنگ آن به که با دریا ستیزد

حالامصلحت‌درآن دیده‌ام که دوسه روزی در اطراف جهان بگردم ، شاید که به برکت حرکت غبار غم از صفحهٔ دلم زدوده شود . چون خاطر به غرایب و عجایب امصار و اقطار مشتغل شود یمکن که صورت فرح در آینهٔ ضمیر پدید آید، چنانچه گفته‌اند ، **بیت:**

نا برده رنج گنج میسر نمی شود
مزد آن گرفت جان‌برادر که کار کرد

و دیگری فرموده، **شعر:**

کسی به گردن مقصود دست‌حلقه کند
که پیش تیر بلاها سپر تواند شد

بعد از استماع این سخنان در تأمل افتاده به دریای اندیشه مستغرق گردید و اطراف و جوانب این سخن را [۱۷۸ ب] بقدم فکر پیمود و غبار این اندیشه را بر محك تأمل تجربه نموده گفت که آنچه من می گویم از مقام قناعت است وآنچه تومی گوئی از مرتبهٔ حرص . حریص همیشه محروم باشد و تا کسی قناعت نکند آسایش نیابد و چون تو شکر نعمت نمی گزاری [3] و قدر دولت فراغت نمی‌دانی

---

۱ و۲ ـ اصل : خورد

۳ـ اصل : نمی گذاری

ترسم که آزار تمام یابی و پشیمان شوی و آنکه پشیمانی سود ندارد . چنانچه بزرگان اشاره بدان فرموده‌اند ، **بیت** :

قناعت کن ای نفس با اندکی
که‌ازحرص‌خواری رسد بی‌شکی
ندانست قارون نعمت پرست
که گنج قناعت به کنج‌اندراست
کند مرد را نفس اماره خوار
اگر هوشمندی عزیرش بدار

و مرا همیشه اعجاب تو و مغرور بودن به‌رای خود ومفتون گشتن به جاه این دنیای فریبنده که چون عشوه سراب نمایشی دارد معلوم بود و لیکن در اظهار آن با تو تأملی می کردم مگر انتباهی یابی و از خواب غرور و غفلت مستی‌شراب پندار و جهالت بیدار و هشیار گردی و چون از حد درگذرانیدی و هر نفس در بادیهٔ ضلالت و هاویهٔ غوایت‌سر گردان تر می‌شوی و من ازروی مصادقت‌درنصیحت تقصیر نکردم و این سخنان گفتم [۱۷۹الف] وبا آنکه می دانم ، **نظم**:

با هر که راست گفتم فی‌الحال خصم من شد
خاموشی ازهمه به چون حق نمی‌توان گفت

باری تو خود با خود اندیشه کن و شتاب درین امر مکن که شتاب کردن درین کار از طریق خرد دور می نماید و تعجیل نمودن با حزم و عاقبت اندیشی راست نمی‌آید ، **شعر**:

مکن در مهمی که داری شتاب
ز راه تأنــی عنان بــر متاب
که نا کرده را می‌توان کرد زود
چوشد کرده آنکه ندامت چه‌سود

باری نخست متوجه اردوی معلی شو ، اگر موافق مطلب تو روی نماید

فهوالمطلوب والا بدانچه صلاح دانی همت گمار. چون این اشاره‌راموافق رأی خود یافتم بتوکل توسل جسته مصالح خود به حضرت معبود تفویض کردم و در شب هفدهم شهر رجب المرجب سنهٔ احدی و ثمانین والف هجریه از بلدهٔ یزد به جانب دارالسلطنهٔ اصفهان روانه گردیده بعد ازورود بدان خطهٔ شریفهٔ به منزل‌امراوارکان دولت تردّد آغاز کردم وآنچه دست بدان رسید به‌رسم‌ارمغان و تکلف داده‌به‌وساطت مقربان بارگاه سلطنت عریضه وپیشکش این ضعیف [۱۷۹ ب] بنظر انور خاقان کامیاب اشرف اقدس اعلی‌رسید. چون قلم تقدیر برلوح‌قضا ثبت یافته‌بود که این سرگشتهٔ وادی حیرت در بلاد غربت گرفتار گردد موافق دلخواه صورت نیافت ، **مصراع :**

با قضا کارزار نتوان کرد

وبنابر آنکه قضاء الهی نزول یافته بود نه دیدهٔ بصیرت را روشنی‌ماند و نه سخنان دوستان و ناصحان نفع رسانید ، **شعر:**

به سرپنجه دست قضا بر مپیچ
که دست توقدرت ندارد به‌هیچ

واین غافل همچون نادانان خیال پرست بر مرکب تمنی و هوس نشسته و مانند خیال پرستان نادان درعرصهٔ آرزو به جولان درآورده متوجه بلاد هندوستان شد ، **مصراع:**

به آرزوی هوس ره نمی توان پیمود

و از راه غیر معهود منازل و مراحل می پیمود . در حوالی **ده‌علی و پردکان** که رسید ناگاه فراش سبک سیرباد سایه بان ابر در فضای هوا برافراشت وجهان آرمیده را به خروش رعد دل آشوب و نهیب برق سینه سوز نمودار غوغای قیامت ساخت . آتش صاعقه از یك‌جانب جگر لاله می‌سوخت و پیکان لاله از طرف‌دیگر دیدهٔ نرگس بیدار برهدف زمین می‌دوخت ، **بیت:**

سینهٔ کوه از سنان برق می‌شد چاك چاك
وز صدای رعد می‌لرزید برخودجسم‌خاك

[۱۸۰ الف] درچنین وقت پناهی که از تیرباران سحاب‌ایمن گـردد نبود و گوشه‌ای که از صدمت ز مهریر محفوظ ماند میسر نمی شد وهر ساعت آسیب‌ژاله و باران بیشتر و هرلحظه نهیب صاعقه وبرق زیاده‌می گشت ،**شعر:**

شب تاریك وهول رعد و بارانی به‌این تندی
کجا پروای ما دارند سر مستان محفلها

چون دو روز وشبان به این تعب گذرانید روز سیوم که آفتاب جهان آرا عالم تیره را بلمعهٔ جمال نورانی درخشان گردانید ، **شعر:**

بروی تازه مهر عالم افروز
برون آورد سراز غرفهٔ روز

باز بر مرکب جهل وغرور سوار شده روی به راه آورد و در حوالی **رودخانهٔشیرین** که یك منزلی **بهبهان** است به جهت آسایش منزل ساخت .

هر که دراین راه کند خوابگاه
یا سرش از دست رود یا کلاه

شب‌هنگامی که‌دماغ گیتی از غلبهٔ مادهٔ سودا به هم بر آمد و چشم زمانه را سفیدی به سیاهی آمیخته چون دیدهٔ رمد کشیده تاریك بماند جمعی از قاطعان طریق طریقهٔ مذموم خود را از دست نگذاشته تاخت آوردند . از هجوم آن فرقهٔ شوم سپاه خواب که برپیشگاه دماغ‌مستولی گردیده بود روی به فرارنهاد· این‌بیدل دل از جای نبرد [۱۸۰ ب] و تفنگك[۱] آتش خوی‌دوربین بر سر چنگك گرفته‌رفقا را مخبر ساخت و تا بامداد که دزد شب با لباس ظلمانی از سرچشمهٔ خورشید نورانی گریخت با آن قوم در مقام ستیز و آویز بود · چون خیانت شب سیاه روی بر عالمیان مانند روز روشن گشت در حفظ ملك قدیر روی به راه آورد و بعد از آنکه به **تنگ‌سیاه** رسید به جهت‌تاریکی هندوی شب تیره رای رحل اقامت گسترده سربر بالین استراحت نهاد و از مستی خواب بی‌خودافتاد ، شیری شرزه که اسد در آسمان از هیبت او گـام نتوانستی نهاد وثـور در فضای سپهر از نهیب پنجهٔ او دم

۱ـ اصل: تفیك

نیارستی زد ، **شعر:**

همی آمد خروشان و ستیزان
هژبر چرخ از سهمش گریزان

رفقا از مشاهدهٔ آن جامهٔ صبر وشکیبائی دریده روی به وادی فرار گذاشتند وآن‌سبع به بالین این خفتهٔ خواب غفلت آمده ساعتی توقف نمودوبه‌سرپنجهٔ بیداد زمین را شکافتن گرفت، و چون این بی خبر را کلب حضرت اسدالله الغالب یافت بی رسانیدن آسیب وآزارروی به جنگل وبیشه گذاشت. [۱۸۱ الف] بعد از رفتن شیر این خفته از خواب غفلت در آمد و از انهای رفقا بر قضیه مطلع شده روانهٔ مقصد گردید و به تاریخ ششم شهر رمضان به **حویزه** رسیده قصداقامت نمود که بقیهٔ شهر صوم را در آن شهر گذرانیده روانه گردد. حاکم آن محل از حال این ضعیف آگاه گشته ازروی توجه تکلیف مجالست و مصاحبت‌نمود. چون چند روز برین گذشت به‌دغدغهٔ آنکه مبادا پرتو شعور او برخصوصیات اوضاع و احوال حقیر تابد تسییری که به پای مردی او راه بادیه توان پیمود طلب داشته به تاریخ پانزدهم شهر مذکور به ارادهٔ رفتن **بصره** متوکلا علی‌الله قدم در وادی‌پرخوف و بیم گذاشت و ازاعراب فتنه انگیز بادیه که مریخ خنجر گذارازخدنگ‌سینه‌شکاف ایشان بر حذر بودی و سماك نیزه دار از هول تیغ و سنانشان سپر ترس در روی کشیدی ،**شعر:**

چو چشم دلبران پر کین و خونریز
به قصد خون مـردم تیغها تیز

ناندیشید و در روز بیستم همان شهر به شهر**بصره** رسید .

گفتار دربیان رفتن به‌جانب عتبات عالیات عرش درجات ورفتن آن روضات‌مقدسات‌به‌جاروب‌مژگان اخلاص‌وذکر‌بعضی ازوقایع که‌درآن سفرخیر اثرروی داد و مراجعت به بصره وروانه شدن به‌جانب‌هندوستان به‌لقدیر قادر کن‌فیکون

بر پیشگاه ضمیر منیرارباب توفیق‌روشن است که هربندهٔ ضعیف که ازبرای

رضای [۱۸۱ ب] خدای بی همتا سبحانه و تعالی مرارت مهاجرت اوطان برحلاوت مواصلت احبا و اخلاف‌اختیار کرده مرتکب اخطار اسفار گردد و در راه نیکو ـ بندگی درگاه الدجل‌وعلا تلخی تعب و مشقت غربت را به کام همت شیرین‌ساخته در موافقت هول و خطر از بیم جان و خوف سر ناندیشد هرآینه غنایم از عظایم فتوحات‌دنیوی و کرایم مدخرات مثوبات اخروی فایز گردد ،**شعر:**

هرکو به گام صدق‌درین‌ره روان شود
بر منتهای همت خود کامران شود

به تخصیص که قبلهٔ نیت از صفاء طویت التجا بردن به آستانهٔ قدس منزلت و عتبهٔ کعبه مرتبت شاه اولیا و پناه اصفیا امام المشارق والمغارب مَظهرالعجایب و مُظهرالغرایب امیرالمؤمنین علی‌بن ابی طالب علیه التحیة والرضوان باشد و به اقدام نیاز طواف آن روضهٔ عرش مطاف به‌جای آورد ودر آن حریم واجب الاعزاز که کعبهٔ اهل راز و سجده‌گاه ارباب نیاز است روی اخلاص برزمین سوده مرادات دارین از حضرت واهب‌العطایا مسألت نماید وچون بناء علی هذا ذره‌ای ازتوفیقات ربانی شامل حال این‌خاك راه گردیده‌بود به‌تاریخ دهم‌شهرشوال سنهٔ‌احدی وثمانین والف [۱۸۲ الف] احرام زیارت کعبهٔ دین ودنیااعنی روضهٔ‌مطهرهٔ‌سلطان‌سریرولایت وامامت بسته زبان به ادای این مقال گشاد ،**نظم:**

امید طواف حرم کوی تو افکند
در وادی غم طایفهٔ بی سر و پارا
لبیك زنان بر عرفات سر کویت
صد قافله جان منتظر آواز درا را

واز شهر بصره ، **مصراع :**

دل‌به‌دریا کرد و در کشتی نشست

نظم:

چون آن کشتی ز ساحل بادبان شد
به‌روی آب همچون بط روان شد

وبعد ازهجده روز از شط فرات ، **شعر:**

به نزدیك ساحل چون رسیدم
ز دریا رخت بر هامون کشیدم

و از آن منزل که چهار فرسخی نجف اشرف بودسرقدم ساخته ازروی‌شوق‌به‌آستان ملایك آشیان ، **مصراع :**

وصی پادشاه تخت لولاك

شتافت وهاتف غیبی ندای این معانی بگوش هوش این خاکسارمی‌رسانید. **مثنوی:**

این چه زمین است که عرش برین
رشك برد با همه رفعت برین
تافته انوار الهی برو
فیض ازل نامتناهی درو
تازه گلی رسته ز باغ خلیل
روشن ازو چشم و چراغ خلیل
واسطهٔ فیض وجود همه
رابطهٔ بود و نبود همه
شیر خدا ، بحر سخا، کان جود
قطب زمان ، اختر برج کبود
بحر سخا، کان وفا وکرم
سایه ده طوبی و باغ ارم
مشهد مولا است نظر بازکن
بال به هم برزن و پرواز کن
جای سرست این که تو پا می نهی
پای ندانی که کجا می نهی

و بعد از وصول به آن مشهد عطرسا روی نیاز بر آن خاك پاك سود و در جمعه‌ای از جمعات که‌به زیارت‌مسجد کوفه‌رفت به‌خدمت‌عالم فاضل‌متقی **شیخ‌محمد ابن‌عبدعلی‌النجفی‌المحاویلی** که ذات ملکی صفاتش جامع‌اصناف فضایل و کمالات، **بیت:**

ملك سیرتی صورتش ز آب و گل
پر از هوش مغز و پر از رای دل

[۱۸۲ب] رسید و از زبان گوهر افشانش که مفاتیح خزاین فضایل و کرامات است حدیثی استماع نمود . خلاصهٔ مضمون آنکه در هرشب چهار شنبه، **شعر:**

امام زمان مهدی منتظر
که گفتی پیمبر به حالش خبر

اعنی‌حضرت قائم آل محمد صلواة الله و سلامه علیهم مسجد سهله را که در ارض کوفه است به عز قدوم شریف رشك روضهٔ جنان می سازند این ضعیف استدعای موافقت از خدام مشار الیه نمود که شبی در آن مکان شریف به‌روزآوردوبه‌وظایف طاعات و عبادات قیام نماید . التماس به اجابت مقرون گشته به اتفاق جمعی از علما و صلحا درلیلةالاربعاء عشرین شهر ذی قعدة الحرام به آن مکان متبرك رفته به وظائف طاعات پرداختیم . در آن شب‌امــری غریب روی نمود و آن‌عالم به خط شریف آنچه واقع گردیده درصفحه‌ای مرقوم ساخته وصورت‌آن‌این است که تثبیت می گردد ، وهی هذا :

فی سنة احدی و ثمانین بعد الالف لیلة عشرین من ذی القعده کانت الاربعا مضینامع جماعة من المؤمنین الاخیارو معنا **میرزامحمد مفیدبن‌میرزامحمود** الی مسجد السهلة و بتنافیه فلما مضی شطر من اللیل اخذنا النعاس‌فنمنافسبحان[۱۸۳ الف] من لاینام‌فرایت‌فی‌الطیف اننا باجمعنا منتشرون فی‌صحن‌المسجد طرف الزاویة الشرقیة التی‌هی

مقام الخضر عليه السلام و كاننا ندور على شيء ضاع مناونمشى فى‌طلبه و نحن ننظر الى الارض و كنت اقرب‌الجماعة الى باب المسجد فبينما نحن على هذه الحالة واذا برجل عظيم الخلقة‌عريض‌الوجه طويل‌القامة اخضراللون و لحيته فيها بعض الشيب‌داخل المسجد فلما رايته اخذتنى قشعريرة و ظلت متفكرا ان‌هذا الشخص من هوالذى ليس له شبيه و هويمشى و ينظر الى الارض فلما صار قريباً منى قال لى يا فلان على اى شيء تدورون ضاع لكم شيء اولكم حاجة فاذا اردتم تنالون مـا تطلبون انت و اصحابك‌فأكثروا من‌قراءة‌هذا الدعاءالذى اوله «انت‌الله الذى لااله الاانت مبدى الخلق ومعيد هم‌الخ»تقضى‌حوائجكم وتنالون ما تطلبون ومضى الى داخل المسجد و نا[م] [۱۸۳ب] انظر اليه حتى وصل الى وسط‌المسجد ووقف فى محراب الامام جعفرالصادق ع يصلى فالتفت الى صحابى وحكيت لهم الحكاية وقلت نهم امضوا نسأله من هوفاتينا فلم نره‌فلماتنبهت من‌المنام اخبرت اصحابى برؤياى واكثرنا من قراءة الدعا المذكور و نسال‌الله القبول منا و من جميع المؤمنين [و]المؤمنات انه على كل شى قديروالدعاهذا: «بسم‌الله‌الرحمن الرحيم و به نستعين انت الله‌الذى لااله الاانت مبدى الخلق و معيد هم وانت‌الله الذى لااله‌الاانت القابض و الباسط وانت الله لااله الا انت‌مدبر الامور و باعث‌من فى‌القبور وانت‌الله لااله الا انت وارث الارض ومن‌عليها اسئلك باسمك‌الذى اذا دعيت به اجبت و اذا سئلت به اعطيت و اسئلك بحق محمد واهل بيتة و بحقهم الذى اوجبته على‌نفسك‌ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تقضى لى حاجتى الساعة [۱۸٤الف] الساعة ياسيداه يامولاه يا غياثاه اسئلك بكل اسم سميت به نفسك و استاثرت به فى‌علم الغيب عندك ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تعجل خلاصنا من هذا السدة يامقلب القلوب و الابصار ياسميع الدعاء انك على كل شيء

قدیر برحمتك یاارحم‌الراحمین» .

چون تباشیر صبح از افق بخت سعید طالع شد و انوار بهجت آثار مسرت و استبشار بر بشرهٔ روزگار ساطع گشت آن‌عالم فاضل موفق که موکلان‌خواب او و سایر اصحاب راکشان کشان به عالم مثال برده بودند از خواب در آمد و رفقا راکه از شراب خواب بیهوش‌افتاده بودند به‌هوش‌آورد و آنچه درواقعه دیده‌وشنیده بود به دستوری که تحریر یافته بیان فـرمود. همگی سجدهٔ واهب حقیقی بجای آورده به امیدواری تمام به منازل خود مراجعت نمودیم. بعد از روزی چند فقیر به عزم طواف عتبهٔ علیهٔ جابریه روی امید به‌دشت کربلا گذاشت[۱۸٤ ب] و بعد از وصول بدان مشهد عطرسا و مرقد جنت آسا روی نیازبرآن خاك پاك سود ، **مصراع:**

مقبل کسی که بوسه برآن آستان دهد

و به زبان مناجات عرض حاجات کرده از روحانیت سید شهدا علیه التحیة والثنااستدعای حصول مقاصد نمود ، **مثنوی:**

هر که دعا می کندآنجا رواست
هرچه بخواهد همه بر مدعاست
چون رسی آنجا ز سر افتخار
دست بر آور به دعا زینهار
اشك فشان از مژه بگشای لب
حاجت خود را ز خدا کن طلب

و از آنجا به دارالسلام رفته به شرف طواف روضهٔ عطربار و مرقد خلدآثا امام همام هادی طوایف انام ابو ابراهیم موسی الکاظم علیه السلام و امام کرامت نژاد امام محمد التقی الجواد صلوات‌الله و سلامه علیه مشرف گشت و آنگاه به آرزوی آستان‌بوسی عتبهٔ کعبه مرتبهٔ‌حضرت‌امام همام‌مؤیدابوالحسن‌علی الهادی و حضرت امام ابو محمـد حسن الزکی العسکری علیهما التحیة والثنا متوجه **سرمن‌رای** شد ، و به توفیق الله تعالی در آن مکان متبرك شبی به روز آورد و باز

به **بغداد** مراجعت نمود و از دجله به کشتی نشسته درعرض هفت یوم داخل **بصره** شد و چون هنوز موسم سفر هند نشده و **جهازات** نرسیده بود در آن شهر رحل اقامت انداخت و چون این غافل اساس مهم برخیال نهاده بود واندیشه‌های‌خام که حکم وسوسهٔ دیو نافرجام داشت دردل [۱۸۵ الف] راه داده بود ، **شعر:**

سالها اندیشه ها پختیم کز دور سپهر
کار ما یااین چنین یا آن‌چنان خواهدشدن
عاقبت معلوم شد کاینها خیالی بیش نیست
هرچه خواهدحاکم مطلق همان‌خواهدشدن

مدت چند شهر در آن شهر که ،**مصراع :**

هوایش آتش و آتش هوا بود

توقف نمودو گرمی آن‌شهر‌به مرتبه‌ای بود که‌هر که‌درهوا نظر کردی چون پروانه بسوختی وهر کس که قدم برزمین نهادی چون موم بگداختی ، **نظم:**

ز گرما آنچنان میشد نفس گرم
که لب از تاب او چون شمع میسوخت
ز باد گرم پنداری که تقدیر
به دنیا دوزخ دیگر برافروخت

این غریب تاب‌توقف نداشت ورفتن‌به‌محلی دیگر‌صورت نمی‌بست .بالضروره درگوشه‌ای نشسته گاهی بر اضطراب کار خودبگریستی و زمانی از بلعجیبهای[۱] روزگاربخندیدی ، **شعر:**

هرشب از سوز درون برحال بیماری خویش
گاه می گیرم چو شمع و گه تبسم می کنم

و از غایت غصه والم و سبب هوای ناملایم امراض مختلفه بر مزاج این ضعیف مستولی گشته سربر بستر ناتوانی گذاشت . از وقوع این واقعه [۱۸۵ ب] و اشتداد گرمی تب بی طاقت شده شب همه شب ناله می‌نمود ، **بیت:**

۱ـ اصل : بو العجیبهای

می‌رسد گــردلــم کند فــریاد

لیــك فــریادرس نمی بینــم

و مدت بیماری به امتداد کشیده موسم سفر دریا در رسید . لاعـلاج با آن ناتوانی به‌تاریخ اول شهررجب‌المرجب‌سنهٔ اثنی و ثمانین والف از بصره متوجه‌دریا شد و بر کشتی که وسعت فلك در جنب عظمت هر فلکی از آن حقیر نمودی و نه‌صفحهٔ سپهر در برابر یك ورق آن سفینهٔ مختصر بودی سوار شد .

کشتی نه که دوزخ فسرده

یك تابوت و هزار مردمرده

و در آن خانهٔ چوبین که سقف در زیر وستون برزبر داشت قرار گرفته‌عنان اختیار به‌دست بادسبك رفتار بازداد ، **شعر:**

دانند رقیبان که رهی‌دورودراز است

از کوچهٔ مقصود به بازار تمنی

و به زبان حال مضمون این مقال به‌ادا می‌رسانید

[۱۸٦ الف] خبر من برسانید به مرغان چمن

که هم‌آوازشما در قفسی‌افتاد است

و ساعت به ساعت و لحظه به لحظه تب می افزود و تعب و آزار زیاده می- گشت ، **نظم:**

به مردن دست در آغوش گشتم

کشیدم دست وپا بی‌هوش گشتم

ای دوستان بیماری که ازعلاج‌مأیوس شده [و] دردمندی که ازدوا نومید ودر غربت گرفتار گشته از دل چگونه رخصت نفس زدن یابد و بچه قوت زبان گفت‌و شنید داشته باشد ، **شعر:**

بجز خون شربتی در خورد درد خود نمی بینم

بجز غــم راحتی در روزگار خــود نمی یابم

بیچاره من خام طمع هنوز از نهال آرزو میوهٔ مراد نچشیده درخت عشرتم روی به پژمرد گی نهاد و زاویهٔ طبعم از پرتو شمع راحت روشن ناشده چراغ عمرم روی به مردن آورد ، **نظم:**

نا رسیده به لبم جرعه‌ای از ساغرعیش
می زند دست جفا جام مرادم بر سر

چون کار از دست رفت و طاقت طاق گردید روی تضرع برخاك نیاز مالیده تیر دعا از کمان اخلاص کشیدن آغاز کرد ، **شعر:**

دست تضرع چه‌سود بندهٔ‌محتاج را
وقت دعا بر خدا وقت کرم در بغل

وچون همگی خود را محو راه کرده بود به حکم « امن یجیب المضطر اذا دعاه» سهم دعوتم برهدف اجابت‌رسید. چنانچه گفته‌اند ، **شعر:**

هر که رادل پاك باشد ز اختلال
آن دعایش می رود تا ذوالجلال
[۱۸۶ب] آن دعای‌بیخودان‌خود دیگرست
وان دعازان نیست زان داورست
وآن‌دعاحق‌می کندچون‌اوفناست
هم دعا و هم اجابت از خداست

پس از نا امیدی ابواب عنایت به مفاتیح رحمت گشاده شد و شربتی‌شفابخش حکیم علی‌الاطلاق در کام این ناتوان ریخته زبان حال به فحوای این بیت مترنم گشت ، **شعر:**

نشان هستی من زان جهان همی دادند
امید لطف تو بازم بدین جهان آورد

بعد از صحت کامل که از شفاخانهٔ «واذا مرضت فهویشفین » عنایت شد بعد ازروزی چند سفینهٔ تمکن دریائی گشت و زورق بلا در گرداب فنا مشرف برغرق

گردید . در آن حین دریای تأسف در موج آمده کشتی شکیبائی در گرداب اضطراب افتاد و شعلهٔ آتش تحریر بالا گرفته متاع صبر به‌یکبار بسوخت ، **شعر:**

اندر جهان منم که محیط غم مرا
پایان‌پدید نیست ، چه پایان ـ کنارهم
گفتم بـه صبرساحـل دریا شودپدید
اکنون شکست کشتی صبر و قرارهم

از تموج دریا برأی العین هلاك خود رامشاهده نموده گفتم ، **نظم:**

چو عاشق می‌شدم گفتم که بردم گوهر مقصود
چه دانستم که این دریاچه موج بیکران دارد

و در میان آب آتشی در سینهٔ این حیران افتاد و دود سودا به‌سر بر آمده چشمها آغاز تاریکی کرده با خود خطاب کرده گفتم ای نفس دیدی که بشئامت حرص و شره درین ورطهٔ سهمناك افتادی و به علت غفلت و بی خردی درین خطر دریا گرفتار شدی ، **بیت:**

من بودم و کنجی و حریفی، سرو سامان
غم را که نشان داد و بلا را که خبر کرد

پس روی نیاز به‌سجده گاه گذاشته [۱۸۷الف] دست سماجت به‌درگاه قاضی حاجات برداشت و آب حسرت از دیده می‌گشاد و دل از آتش نـومیدی کباب گشته خرمن صبر وسکون به باد تاراج برمی داد ومی گفت ، **نظم:**

کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز
شاید کـه بـاز بینیم دیـدار آشنا را

و به توکل توسل جسته مصالح خود به حضرت معبود تفویض نمود و به قضا رضا داده سرانقیاد برخط تسلیم نهاد ، **مصراع :**

بنشین و تکیه بر کرم کردگار کن

در خلال این اهوال و در اثنای این احوال ناگاه از مهب « ولا تایئسوامن

روح‌الله» نسیم عنایت الهی در اهتزاز آمده مشام جان‌درماندگان را معطر گردانید، **شعر:**

نسیم باد صبا دوشم آگهی آورد
که روز محنت و غم رو به کوتهی آورد

لاجرم زبان حال مضمون این مقال گویا گردید، **بیت:**

چو بخشایش پاك یزدان بود
دم آتش و آب یکسان بود
به بیچارگی چارهٔ کار ماست
در آب و در آتش نگهدار ماست

وآن مرکب بی پای آب پیما مانندباد صبا درحرکت آمده در اندك روزی آن مسافت بعید را طی نموده و در صباح روز اول شهر مبارك [۱۸۷ ب] رمضان سنهٔ مزبور که آفتاب نورانی چون یاقوت رمانی‌ازگوشهٔ‌کوه سراندیب روی نمود و چرخ الماس گون خوردهٔ لعل به‌اطراف جهان، نثار فرمود**شعر:**

خورشید زرافشانی خود پیدا کرد
درهای شب افروز کواکب گم شد

لنگر اقامت در بندر مبارك **سورت** انداخته شد ،**شعر:**

خلایق ز کشتی برون آمدند
ز شادی‌چگویم که‌چون‌آمدند.

گفتار درتوقف نمودن‌دربندر سورت ورفتن بجانب شاهجهاناباد و بی نیل مقصود مراجعت نمودن

از چمن خار نمای گل آرای مودای «عسی‌ان تکرهوا شیئاً وهوخیر لکم»نسیم بشارت به مشام جان دورافتادگان بلاد عافیت می‌رسد که‌حکمت قاهرهٔ الهی‌تواند بود که عرایس مطالب و مقاصد به‌کسوت مکاره و شداید جلوه دهد ولطایف نعمت وعطا را درمائدهٔ نعمت وعناپیش آرد ، **مصراع:**

هرچه پیش راهش آید خاریا گل خیر اوست

بسیار دولت که‌بسبب‌ظهور آن آثار نکبت باشد و بسی جمعیت و کامرانی که موجب آن نامرادی و پریشانی بود، نظیر فقرهٔ اخیر ازین تحریر صورت احوال حقیر است [١٨٨ الف] که چند روزی در دولت و استقلال گـذرانید و به سبب عین الکمال و بـواسطهٔ غفلت و نادانی در بادیهٔ غربت و ناکامی گرفتار گشته و رفتن به جانب دارالخلافهٔ شاهجهاناباد وحرکت به‌سمت‌دارالخلافهٔ‌حیدرآباد متردد خاطر می‌بود وآخرالامر به استخاره قرار داد وچنانچه فرموده‌اند ، **شعر:**

در همه کار مشورت باید
کار بی مشورت نکو ناید

و از قرآن مجید به جهت توجه به حیدر آباد بهشت بنیاد تفأل نمود این آیهٔ کریمه برآمد «فلماجاءامرنانجینا صالحاً والذین آمنوا معه برحمة مناومن‌خزی یومئذان ربك هوالقوی العزیز» . چون دیدهٔ بصیرت ازسرمهٔ توفیق روشنائی‌نیافته بود و پرتو انوار الهی برجام فرجام نمای ضمیر حقیر نتافته دست اعتصام درحبل‌ـ المتین توکل استوار نداشت و رایت عزم به‌قوت بازوی « وافوض امری الی‌الله » نگذاشت [١٨٨ ب] و به‌اغوای دیو غرور نفس اماره خیام اوهام خطا فرجام به هوای سودای فاسد وخیال خام برافراشت و امضای عزیمت رابه‌جانب شاهجهاناباد صواب دانسته به‌تاریخ منتصف شهر ذی‌حجةالحرام سنهٔ اثنی و ثمانین والف ازبندر مبارك سورت روانه گردید . در ایام **برشکال** و جنگل بسیار که تشابك اشجار به مرتبه‌ای که بادآتش نهاد تا ازآن مضایق خلاصی یافتی‌صدره برخاك افتاده آب از جبین بگشادی طی مراحل می نمود و ساعت به ساعت با خود تکرار می کرد ، **شعر:**

آه‌ازین‌طالع برگشته که‌هرروز مرا
ره به جائی بنماید که بلا بیشتر است

حالا درهای بلا باز است و راه به منزل عافیت دور و دراز ، انواع آفتها

روی نموده و راه گشاد بسته شده ، دل برجایی باید داشت و دیده بررهگذرخلاصی باید گماشت که ساقی دهر وقتی‌شربت نوش مراد چشاند و گاهی زهر قهر باجلاب راحت بر آمیزد ، **شعر:**

غمگین مشو که ساقی عمرت ز جام دهر
گه صاف لطف می دهد و گاه دُرد قهر

مرد ثابت قدم آن است که نه به‌پوشیدن خلعت دولت لب نشاط به خنده‌آرد و نه در نوشیدن [۱۸۹ الف] جرعهٔ محنت‌ازدیده اشك حسرت‌بارد ،**نظم:**

ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل و مشو خرم
که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین شد

خلاصهٔ سخن آنکه شنیده‌بودم که در سفرتجربهٔ بسیار حاصل شود، مراباری این تجربه روی نمود که اگر به عنایت‌الله تعالی‌بخت یاری نموده به وطن مراجعت نمایم دیگر سفر نکنم و تا ضرورتی نباشد از گوشهٔ منزل خود قدم فراتر نگذارم و به اختیار خود دولت مشاهدهٔ احبّا و دوستان را به محنت مجاهدهٔ غربت بدل نکنم ، **بیت:**

دگر مجاهدهٔ غربتم هوس نکند
که در مشاهدهٔ دوستان‌خوشیست مدام

بدان ای عزیز که احدی حریف دست قضا و قدر نیست و جز آنکه گردن به حکم الهی گذارد چاره نه ،**شعر :**

سر ارادت ماوآستان حضرت دوست
که‌هرچه برسرمامی‌رودارادت‌اوست

سفر هند و خیال مال و جاه او را چنان تصور باید کرد که ماریست منقش زهرناك، برویش نقشهای رنگارنك آراستد و درونش به زهر هلاهل که هیچ تریاك آنرا سود ندارد آکنده ، **مصراع:**

همه ریوورنگست و مکر وفریب

این غافل مدتی در بلاد ایران طعم نوش شکر چشیده حالا هنگام زخم نیش [۱۸۹ ب] ستم است وایامی در طرب و راحت گذرانیده اکنون وقت هجوم محنت و غم ، **بیت:**

ای دل مزۀ[1] وصل چشیدی یك چند
اکنون الـم فراق مـی باید دیـد

به حقیقت اجل گریبان مرا گرفته بدین دیار آورده واگرنه بایستی که به هزار کمند مرا از ولایت خود بیرون نتوانستی آورد ، **شعر** :

من کیم با دولت وصلش هوس باشد مرا
این که ازدورش همی بینم نه بس‌باشدمرا

اما تقدیر ایزدی مرا درین‌ملك انداخته و حالا دست تدبیر از دامن تدارك کوتاه است . بزرگان گفته‌اند که هر که در دنیا قانع نشود وطلب فضولی نماید مشابه کسیست که به‌کوه الماس رسد و زمان زمان نظرش به وصلۀ بزرگتر افتد و خیال بسیاری قیمت او بسته پیشتر می‌رود تا به‌جایی‌رسد که‌مطلوب به‌دست آید، اما باز آمدن متعذر بود . لاجرم به حسرت تمام در آن کوه هلاك شده به حوصلۀ مرغان مقام گیرد .**نظم:**

از زیاده طلبی کار تو آید به زیان
سود گرخواهی از اندازه زیادت مطلب

وهر بلائی که به کسی رسد منشأ آن حرص و طمع خام است ، **شعر:**

بگذر ز طمع که آفت جان و دل است
طامع همه جا از همه‌کس منفعل است

گردنی که به سلسلۀ حرص‌بسته شدعاقبت به‌تیغ ندامت [۱۹۰ الف] بریده گردد، و هرسری که سودای شر درو جای گرفت سرانجام برخاك مذلت سوده‌شود، القصه ــ **شعر.**

۱ـ اصل: مژده

قطع بیابان و مراحل بسی
طی بوادی منازل بسی
کرده ولی بخت ندادست دست
وز قدح یأس فتادست مست

و به تاریخ جهارم شهر ربیع‌الثانی سنهٔ ثلث وثمانین و الف داخل شاهجهاناد شده با جمعی اتفاق صحبت افتاد. اما چنانچه می بایست از ایشان بوی مردی و انسانیت به‌مشام جان نرسید، بلکه نفاق و حسد که شیوهٔ ارباب غرض الذین فی قلوبهم مرض‌است ظاهرمی گردید. لاجرم در همان چند روز اول خاطر از صحبت آن جماعت متنفر گشت و دوستی‌سپری‌شد. قول حکماست که دوستان روزمحنت بکار آیند [۱۹۰ ب] که بر دولت همه دشمنان دوست نمایند، بنا بر آن پای در دامن استغنا کشیده‌به‌مضمون این نظم‌عمل‌نمود، **شعر:**

یاری از کس مجو که جز فضلش
عقدهٔ مشکلات نگشاید
هر چه خواهی ازو طلب که جزاو
ره به گنج مراد ننماید

مقارن آن یکی از امرای عالیشان که سالهای فراوان فیمابین برادران او واین ضعیف رابطهٔ محبت و یگانگی به حد کمال رسیده و دوستی و اتحاد به‌مرتبهٔ نصاب رسیده بود و از انهای برادران و اقوام بر خصوصیات حالات اطلاع تمام داشت و از ورود حقیر بدان خطه مخبر گردید به ملاقات تکلیف نمود. چون به مجلس اورسید فرعون خصلتی دید برفرازمسند تکیه داده، نه دلی از حرکات او خوشحال و نه احدی رابا او راه گفتار، جبلتش برصفت ذمیمهٔ عجب‌ونخوت و کبر و خویشتن داری‌مجبول، ملازمان‌پادشاهی و اکابر واهالی که‌به‌ملازمتش می‌آمدند بی شایبهٔ انتظار هیچکس را بار نمی‌داد و چون رخصت شدی بعد از آنکه از میان

فوج پواج[۱] گذشتندی روی زشت او دیده از آمدن پشیمان شدندی، امالاعلاج زبان به‌سلام گشاده آن ازخدای بی‌خبر لب به‌جواب نگشوده باشارهٔ چشم وابرو[۱۹۱الف] ادای واجب می‌نمود و با وجود آنکه خود را سر آمد دانشمندان و عباد می‌شمارد این فعل قبیح را شعار خودساخته و گوئیا به گوش هوش اونرسیده که حسن خلق نوریست از انوار حکمت الهی وسرّی از اسرار عزت پادشاهی که بدان نور شریف دیدهٔ بصیرت منور گردد و بدان سرعزیز معرفت حسن صفات میسر گردد . زبان معجزبیان سرور عالم صلی‌الله علیه وآله وسلم بکلمهٔ «تخلقوا باخلاق‌الله» ناطق شده تا امت عالی همت دانند که تحقق‌بدین تخلق امریست لازم وارتقا بدین سنت‌درجهٔ علیاو اول چیزی که در میزان قیامت سنجیده شود اخلاق حسنه باشد و در حدیث آمده که به درستی که مؤمن به واسطهٔ خلق نیك درمی‌یابد درجهٔ کسانی را که‌قایم‌ـ اللیل وصایم النهار باشند و حکما گفته‌اندخوی نیك راهیست روشن که جزبه‌انهاج آن منهاج بسرمنزل شرف و سروری نتوان رسید و جز به سلوك طریق آن رخت از بادیهٔ حیوانیت به دارالملك انسانیت نتوان کشید ، **نظم:**

هر که درو سیرت نیکو بود
آدمی از آدمیان او بود
نیکی مردم نه نکو روئی داشت
خوی نکومایهٔ نیکوئی است

[۱۹۱ ب] و اخلاق ستوده و اوصاف پسندیده از همهٔ افراد آدمیان زیبا و مستحسن می‌نماید، خصوصاً از جماعتی که به حکم «و ربك یخلق مایشاء ویختار» زمام اقتدار به قبضهٔ اختیار ایشان باز داده‌اند ، **شعر:**

خوبی اخلاق کان دنیا و دین را زیور است
با فقیری خوش بود باپادشاهی خوشتر است

۱ـ نسخهٔ وزیری : پا به اوج گذاشتی

از مشاهدهٔ اوضاع آن عالیجاه ازصحبتش کناره کرده با خود گفتم ،**نظم:**

مبر حاجت به نزدیك ترشروی
که از خوی بدش فرسوده گردی
اگر حاجت بری نزد کسی بر
که ازخلقش به قدر آسوده گردی

و از چنین مردمان آئین وفاداری و رسم حق‌گزاری[1] توقع نتوان داشت. **شعر:**

هر که از ناکس طمع دارد وفا
از درخت بید می جوید ثمر

و در گوشهٔ کاشانهٔ خود قرار گرفته سررشتهٔ اعتبار بدست عنایت پروردگار داد ، **شعر:**

در دست ما چو نیست عنان ارادتی
بگذاشتیم تا کرم او چه می کند

عزیزی که به محاسن آداب ومکارم اخلاق معروف وبه‌حسن خلق‌واستقامت طبع و صفای باطن موصوف بود از این حال اطلاع یافته به مقام حقیر تشریف داده گفت ، **نظم:**

ای بکوشش فتاده در پی بخت
[۱۹۱ الف] بخت و دولت به کاردانی‌نیست
هر که‌راقدروجاه وحشمت‌هست
جز بتائید آسمانی نیست

بسیار دانایان به استحقاق دولت از قوت یك روزه محروم بوده‌اند و بسی جاهلان بی استعداد برسزیر سروری نشسته‌اند ، **نظم:**

گنج شاهی دهند دونان را
به هنرپیشه نیم نان ندهند

۱ـ اصل: گذاری

سفله بر صدر و اهل دانش را
به غلط ره بر آستان ندهند

خردمند آن است که محافظت ابواب نصیحت علما و موعظت حکما واجب داند تا ازفواید آن انتفاع یافته به مراتب‌تجربهٔ روزگار باو رسد و کارش ازوصمت عیب وسمط غفلت محفوظ و مضبوط ماند ، شعر:

کسی را کوی در کیش خردمند
که دل بر نکته دارد گوش بر پند
سخن گوهر شد و گوینده غواص
به سختی در کف آید گوهر خاص
درین مسکن صدفهای نهانی
بسی درها کــه یابــی از معانــی

اگر در وطن خود پای در دامن فراغت پیچیده زیاده طلبی نمی‌کردی به این بادیهٔ غربت مبتلی ناگشته این همه مکروهات مشاهده نمی‌کردی ، چه فرموده‌اند بیچاره کسی که به صحبت جباران[۱۹۲ ب] ولئیمان درماند که زمان عهد ایشان سخت سست و بنای وفای ایشان قوی‌ضعیف افتاده. همیشه رخسارمروت را به آسیب جفا خراشیده دارند و سرچشمهٔ فتوت را به خاك بد عهدی و تکبر و ناانصافی انباشته سازند. نه اخلاص نزدیك ایشان حرمتی دارد و نه سابقهٔ آشنائی در رابطهٔ دوستی قدری و قیمتی ، شعر:

برای خدمت آن کس که نشناسد حق خدمت
مکن اوقات خود ضایع که‌نه مزد است‌ونه‌منت

احسان و مروت که صفت آزاد مردیست در مذهب ایشان ناروا و حرام شناسند و حق ناشناسی را که سنت اهل کفران است در شرع نخوت جایز و مباح پندارند ، آخر از صحبت دوستان که سوابق محبت فراموش کنند چه فایده توان

گرفت ودر آشنائی گروهی که روابط قدیمی را ازیاد بگذارند چه مایه حاصل توان کرد، **شعر:**

حیف است که در زمرهٔ مردان بریش نام

آنرا که حق صحبت مردان نشناسد

وساقی الطاف ایزدی، از خمخانهٔ «کل حزب بمالدیهم فرحون» هر کس را فراخور حال اوساغری، داده [۱۹۳ الف] وهیچکس را از مشرب عنایت وسرچشمهٔ رعایت مهجور و محروم نساخته، **شعر:**

کس نیست که نیست بهره‌مند از تو ولی

انـدر خور خود به جرعه‌ای یا جامـی

تونیز می‌بایست که در طریق عمل خویش ثبات قدم ورزیده به آرزو دست در شاخ هوس نمی زدی و افزون طلبی که غالباً عاقبت آن به وخامت می انجامد بر طرف می‌نهادی و مهمی‌را که از آن تمتعی دیده و نتیجهٔ خیری یافته به‌زودی و آسانی از دست نمی‌دادی تا مضمون حدیث شریف « من رزق من شیء فیلزم » کار کرده در چنین ملکی نمی افتادی و چنین مکروهات مشاهده نمی کردی، و سخن حضرت مولوی که معدن جواهر معنوی است به‌این حالت اشاره تمام است، **بیت:**

انجیر فروش را چه بهتر

کـانجیر فـروشد ای بـرادر

چون کلام حکمت انجام آن جناب بدین مقام رسید گفتم آری، **مصراع :**

که ازصواب ملولیم و از جواب‌خجل

ای عزیز مارا به مقادیر آسمانی مؤاخذت منمای و به مقدرات الهی‌سرزنش مکن و به قضای‌خدای تعالی راضی باش، **شعر:**

بجز رضا به قضای خدا نمی باید

به‌غیر صبر به وقت بلا نمی شاید

وهمچنین، **نظم:**

کسی ز چون و چرا دم نمی تواند زد
که نقشبند حوادث‌ورای چون وچراست

[۱۹۳ب]من هم می دانم که در ادای شکر الهی وشناخت قدر نعمت نامتناهی غفلت ورزیده‌ام و ازین حرکتَ نامناسب پشیمان گردیده والحـال پشیمانی سود ندارد وجراحت این ملالت به هیچ مرهم التیام نمی یابد وتا زنده خواهم‌بودمتأسف بوده چهرهٔ حال به ناخن ملامت‌خواهم خراشید ، **مصراع:**

چون کنم خود کرده‌ام خود کرده را تدبیر چیست

وچه زیبا گفته‌اند ، **شعر :**

روزگـاریست که از غایت بیداد درو
نیست ممکن که کسی راسروسامان باشد
چشم نیکی ز که داریم به عهدی که درو
گر کسی بد نکند غایت احسان باشد

چون عرض‌حال من بشنید ، **مصراع :**

بخندید مرد سخندان و گفت

بیت:

ز کار بسته میندیش و دل شکسته مدار
که آب چشمهٔ حیوان درون تاریکیست

ایضا

منشین ترش از گردش ایام که صبر
گرچه تلخست ولیکن بر شیرین دارد

اکنون برتو فریضه است که نظر در عاقبت کار کنی و به یکبارگی جانب حزم وپیش‌اندیشی فرونگذاری ، **نظم :**

در استحکام کار خویش می کوش
مکن قـانون حکمت را فراموش
کسی کو کـار بر بنیاد سازد
بنای عقل را آباد سازد

و ما بسی خردمندان را بزنـدان [۱۹٤ الف] احتیاج مقید دیدیم و کسانی را که از کفایت و کاردانی بویی‌نداشتند در بوستان تنعم و مال داری تماشا کنـان مشاهده کردیم وازینست که گفته‌اند ، **مصراع** :

فلك بمردم نادان دهد ز مام مراد

اندیشهٔ تمام نموده ملاحظهٔ احوال نمای که این سخنان من در مقام نصیحت ونیکو خواهسیت یا نی وچون تأمل نمودی که مرا جز ادای حقوق غرضی نیست سخنم را به سمع قبول اصغا نمای و هرساعت توسن خیال را به میدان فکر متاز و غواص وهم را در دریای حیرت غوطه مده که درنزول حوادث ونوایب نه نسب‌ظاهر بود ونه حسب مانع آید وبزرگان گفته‌اند ، **شعر** :

که‌چون پای دولت بلغزد ز جای
نه‌مردی کند پایمردی نی رای

ونیز باید که صاحب همت‌به‌هر ناکامی ومشقت خود را در مقام اندوه و ورطهٔ اضطراب نیفکند، چه هر کاری عواقب‌آن به‌خیروخوبی مقرون خواهد شد . اگر درمبادی‌آن رنجی‌پیش‌آید تحمل باید کرد، چه هیچکس گنجی بی‌رنجی‌و‌گلی بی آزارخاری نتواند چید ،**شعر** :

مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب
به راحتی نرسید آنکه محنتی نکشید

چون این‌فصل گفت‌وجوهری[۱۹٤ب]بدین لطافت به الماس عبارت دلگشا سفت گفتم سخنان تو را شنیدم وفواید بسیار ازآن در چهرهٔ خیال‌آوردم ، چنانچه گفته‌اندبا خردمندان مصاحبت کردن‌و کلمات حکمت‌آمیزایشان‌را پیشنهاد همت ساختن‌نشانهٔ سعادت و اقبال و دلیل وصول به مرتبهٔ کمال است ، **شعر** :

صحبت نیکان بود مانند مشك
کز نسیمش مغز جان یابد اثر
فعلشان باشد سوی دانش دلیل
قولشان باشد به حکمت راهبر

اکنون التماس چنانست که آنچه درباب استخلاص من ازین ملك و دوری ازین مردم تواند بود بیان فرمائی و به صیقل نصایح دوستانه زنگار غفلت مرآت دل من که به غبارملال غربت تیرگی پذیرفته بزدایی ، **شعر** :

ز بهر ما سخنی یادگار خویش بگوی
که بهتر از سخن خوب یادگاری نیست

فرمود که آنچه به خاطر من می‌رسد آنست که این همه مشقت‌وتعب که‌درین سفر به تو رسیده بواسطهٔ ترك حزم و عاقبت اندیشی است که به سبب طبع خام و سودای فاسدبه‌دست خود چنین آتش فراق احبّا افروخته و سوز و دودی به تو بیش نرسیده ، مصلحت در آن می بینم که بی‌تأمل [۱۹۵الف] و اهمال‌برراحلهٔتوکل‌سوار گشته روی به ولایت خودآوری که بودن در وطن و با دوستان روزگار گذرانیدن موجب جمعیت‌خاطر است و داعیهٔ طیب‌عیش ، و آنکه ازین بی‌بهره است به خیال باطل در جهان‌بگردد وهیچکس نام ونشانش نشنود ، **شعر** :

هرآنکه گردش گیتی به کین او برخاست[۱]
به غیر مصلحتش رهبری کند ایام
کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید
قضا همی بردش تا به‌سوی دانه و دام

ونیزدیگری فرموده ، **نظم** :

نقش برآبست سراسر جهان
خواه زمین گویی و خواه آسمان
کی شود القصه درین آب و گل
جز به وطن محنت غربت زدل

هرچند که مراد گوینده ازوطن مألوف منزل عقبی وسرای بابقا است لیکن درین مقام مناسبت تمام دارد و چون سخن او بدین‌جا رسیدآه جگر سوز کشیده گفتم ، **شعر** :

۱ـ اصل : خواست

یاران همه مفلسی به هند آوردند
من مفلسی از هند به ایران ببرم

ازین خیال درگذر و ازین اندیشه دست بدار که تا به فضل کردگـار و به میامن توفیق پادشاه بنده نواز گوهرمراد به دست نیاید پای ازین وادی بازنخواهم کشید، **شعر:**

کشتی صبر به دریای غم [۱۹۵ ب] انداخته‌ایم
یـا بمیریم درو یا به‌کف آیـد گهری

چون دانست که درین ماده نصیحت اواثرنخواهد کرد گفت باری به اشارهٔ بزرگان عمل نمای که فرموده‌اند، **شعر:**

چون مرد بر فتاد ز جا و مقام خویش
دیگر چه غم خورد همه‌آفاق‌جای اوست
شب هر توانگری به سرایی همی رود
درویش هر کجا که شب‌آید سرای اوست

و چون نخست ارادهٔ رفتن به جانب دارالخلد حیدرآباد داشتی اگر امضای آن عزیمت درین وقت صورت یابد می‌تواند بود که به عون عنایت‌الهی و به‌امداد حضرت رسالت پناهی وحضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله وسلامه علیه ستارهٔطالع تو به اوج عزت واعتبار رسیده ازین محنت‌آباد خلاصی‌یافته باشی چون قول اورا موافق رأی خود یافتم از قرآن مجید تفأل نموده این آیه بر آمد: « ونریدان نمن علی‌الذین‌استضعفوافی‌الارض‌ونجعلهم‌ائمتا ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی‌الارض» الی‌آخرالایة . ترجمهٔ ظاهری آیهٔ کریمه آنست که میخواستیم منت گزاریم [1] بر جماعتی که [۱۹۶ الف] ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده‌اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم به فرعون و هامان یعنی فلان و فلان و لشکرهای ایشان ازآن امان ازآنچه حذر می کردند .

۱- اصل : گذاریم

ودر بعضی از کتب به‌نظر رسیده که دروقتی که حضرت با رفعت قایم آل‌محمد صلوات‌الله وسلامه علیه ، **مصراع :**

هادِی دین مهدی آخر زمان

از کتم عدم قدم به عرصهٔ عالم نهاد همان زمان والد بزرگوارش علیه‌السلام آن حضرت رادر کنار گرفت. حضرت صاحب‌الزمان به امر پروردگار عالمیان‌زبان معجز بیان به‌خواندن‌همین آیهٔ کریمه گویافرمود. بالجمله از چنین استخاره‌شادمان واز عنایات حضرت رحمان امیدوار گشته با آنکه دست قدرت از مؤنت سفر کوتاه بود همت بر آن گماشت وروز و شب دردریای تفکرغواصی می‌نمود که به‌چه سامان گوهر تدبیری که به آن سررشتهٔ امید بدست آید پیدا گردد که ناگاه ملهم غیب به گوش‌هوش‌این سروش‌رسانید که‌ای‌بی‌خبرچراسررشتهٔ تدبیر را ازدست داده درین وحشت‌آباد سر گردان‌مانده‌ای،هردم‌توسن‌خیال به طرفی می‌دوانی. می‌باید که بی-تأمل و اهمال روی توجه [۱۹٦ ب] به وطن مألوف آورده از تعب و تشویش غربت آسایش حاصل کرده به مضمون این چند بیت حافظ شیرین کلام‌عمل نمائی ، **غزل:**

چرا نه درپی‌یارو دیار خود باشم
چرانه‌خاك سر کوی‌یارخودباشم
غم غریبی‌ومحنت چوبرنمی‌تابم
به شهرخود روم‌وشهریارخودباشم

لاجرم عزم مراجعت بلاد ایران باخود جزم نموده به تاریخ بیست وششم‌شهر محرم‌الحرام سنهٔ اربع وثمانین و الف هجری از دارالخلافهٔ شاهجهاناباد بر راحلهٔ توفیق سوار گشته‌روانه گردید و در غرّهٔ شهر ربیع‌الاول سنهٔ مزبوره به **برهانپور** رسیده به‌اغوای بعضی از ارباب عرض روی از رفتن ولایت نزهت بخش ایـران گردانیده ارادهٔ رفتن به‌حیدرآبادنمودو حقیقت‌این مضمون به‌وضوح پیوست ، **شعر:**

کسی را که روز بد آید به پیش
بپیچد سر از راه بهبود خویش

وغافل از این معنی که اگر تدبیر موافق تقدیر نباشد کار به کجا رسدوچون مفتاح تمنی به تصرف قادر ذوالجلالست و کلید مرادات در دست محول الحول والاحوال به خلاف رأی اول‌صواب صورت یافت ودربیست و سیم‌همان شهرازآن شهر رخت بر راحلهٔ جهل و غرور بسته در روز اول شهر ربیع الاخر داخل **اورنگ‌آباد** شد و به جهت‌بعضی موانع‌و کارسازی تا یازدهم جمادی‌الثانی توقف کرده بعد از آن روانهٔ **حیدرآباد** کدورت آباد شد و در نهایت تعب وغایت خوف و دهشت از قاطعان طریق آن مسافت طی‌نموده در هفدهم شهر رجب‌المرجب به آن خطه رسید وابواب محنت واندوه برروی روزگار خود گشاد ، **شعر:**

هر شب برود ز سینه آرام غـریب
و ز شربت غم تلخ بـود کام غـریب
گویند که از مرگ بتر نیست غمی
شك نیست کزان بتر بود شام غریب

بعد از چند وقت یکی از اراذل الناس که در آن ملك پای بر مسند ابهت و اجلال گذاشته بود از ورود حقیراطلاع یافته رغبت ملاقات نمود وبه مبالغهٔ بسیار به منزل خود تکلیف نمود . [۱۹۷ الف] چون به مجلس اورفت دیوی دید درلباس آدمی ، **شعر:**

چه دیوی جلد دیوان سماجت
فراغت خسب ایوان حماقت

خسیسی که درویش هرگز بوی طعامش نشنیدی ، لئیمی که به غیر از خودستائی‌چیزی به خاطرش نرسیدی ، **شعر:**

حصار چار برج خیبر بخل
چه گویم کون بخل وهم سربخل

عقل ودانش و فهم ودرایت او را چه گویم ، **شعر:**

اگر دانش به‌روزی درفزودی
ز نادان تنگ‌روزی ترنبودی

به‌نادان آن‌چنان‌روزی رساند
که صددانا دروحیران بماند
اوفتادست در جهان بسیار
بی تمیزارجمند وعاقل خوار
بخت ودولت بکاردانی‌نیست
جز به تأئید آسمانی نیست
کیمیا گر به‌غصه مرده ورنج
ابله اندر خرابه یافته گنج

چون‌اوضاع‌او‌برین‌منوال مشاهده گشت و از حرکت و سکناتش بوی تکبّر و نخوت به مشام رسید وافعال و اعمالش راخلاف شرع وصلاح دید دامن ازصحبت اوفراهم آورده گفتم ، **نظم:**

ز ناپارسایان مدارید امید
که زنگی به‌شستن نگردد سفید
ز بد اصل چشم بهی داشتن
بود خاك در دیــده انباشتن
بزرگی سراسر بگفتار نیست
دوصد گفته‌چون‌نیم کردار نیست

ودر کاشانهٔ خود پای در دامان تحیر پیچید ، **شعر:**

گرفته دامن‌من گرد غم زهر طرفی
اسیرمحنت ابن‌تیره‌خاکدان شده‌ام

ودوستان واحبّ را مخاطب ساخته به‌مضمون این ابیات تسلی خاطر[۱۹۷ب] حزین می نمود ، **مثنوی:**

ز غم دایم بجای غنچهٔ گل
بریزم در گریبان اشك بلبل

حباب دیده‌ام دریای خونست
زحال‌دل‌چه‌می‌پرسی که‌چونست
دلی دارم مشبّك روزن آسا
ز کاوشهای زنبور تمنی
دلی در سینه سرگردان و بیتاب
بود گهواره‌اش آغوش گرداب
بر آرم ناله هر گه از دل تنگ
دودچون آب‌ورنگ‌لعل درسنگ
فتد هر گاه موی سر برویم
شود چین جبین مقراض مویم
ز موج دامن خویشم بزنجیر
زرنگم درقفس‌چون مرغ تصویر
مگر هم شاه مردانم رهاند
به‌سوی روضهٔ خویشم کشاند
شوم سوی نجف با چشم خونبار
که گلریزان کنم درپای هرخار

و برین وتیره می گذرانید تا شب دو شنبه پنجم شهر ربیع‌الاخر سنهٔ خمسین وثمانین و الف در رسید . **شعر:**

شبی چون پیکر خور سر بسر نور
ازو روشن چراغ وادی طور
شبی گرد ملال از سینه رفته
ز شرمش مهر تابان رو نهفته
شبی در خرّمی چون صبح نوروز
فلك را آن چنان شب گم شده روز

ربودی هوش کس را آن شب از خواب
بدیدی تا سحر خورشید در خواب
[۱۹۸الف]در آنشب مشتری را بخت میمون
نموده یوسف بازار گردون

ناگاه سلطان منام[1] بر شهرستان دماغم غلبه کرد و عملهٔ حواس ظاهری از اعمال معهود معزول گردید . درعالم رؤیا به خدمت رسولی که انقیاد شرع مطهر وی ذریعهٔ حصول نجات وسروری که اتباع رأی انوار او وسیلهٔ ارتفاء درجات است رسید ، **شعر:**

رسول عرب شاه یثرب حرم
طفیل رهش هم عرب هم عجم

اعنی سید انبیا وخاتم اصفیا سردفتر کاینات و خلاصهٔ موجودات ،**شعر:**

شهنشاه سریر ارجمندی
سپهر آفتاب سر بلندی
شرف بخشندهٔ جاه رسالت
فروغ چهرهٔ ماه رسالت
محمد آنکه زد بر بام افلاك
شکوه ساحتش رایات لولاك
نبردی گر به مهرش راه خورشید
شدی چون ذره سرگردان جاوید

وروی نیاز برقدم مبارك آن حضرت نهاد وگاه جبهه وگاه روی بر کف پای مبارکش می‌مالید . در آن اثنا شخصی بلند قامت نیکو رو نزد حضرت خاتم انبیا آمده درگوش مبارك آن سرور سخنی گفت و حضرت با رفعت از جای بر خاسته[2] به اتفاق روان گردیدند واین ضعیف از قفا می‌رفت . بعد از تحقق [۱۹۸ ب]برمن روشن گشت که آن شخص حضرت عباس بن عبدالمطلب عم سید ابرار صلی‌الله علیه

۱ـ اصل: مشام ۲ـ اصل : خواسته

وآله الاطهار بود. چون قدری مسافت طی شد جمعی را نشسته دید که یکی از آن میان زبیر بن عوام بود و او دست را بر زمین گذاشته از مردمان بیعت می گرفت. حضرت خیرالبشر چون زبیر را دید از رفتن به میان آن جمع ابا فرمود. عباس سخنی در گوش آن حضرت گفته پیشتر رفتند. حضرت دست مبارك حرکت داده بیعتی که باا‌و می کردند رد فرمود. زبیر رو به عباس کرده گفت اینها تو می کنی و مانع می‌شوی. بعد از آن حضرت رسول الله مراجعت فرموده حقیر نیز درقفای آن حضرت می‌رفت که ناگاه از خواب درآمد و به شکرانهٔ این‌عطیهٔ عظمی که در عالم رؤیا به‌خدمت‌حضرت ختمی پناه‌صلواة‌الله‌وسلامه‌علیه‌رسیده‌بود روی نیاز بر خاك نهاده از حضرت واهب بی‌منت مسألت مرادات و نجات از زمین سیاه دکن نمود.

شعر:

بزرگوار خدایا اسیر و حیرانم
شکسته حال و دل آزرده و پریشانم
[۱۹۹الف] تو یار باش که یاری ز کس نمی بینم
تو چاره ساز که من‌چاره ای نمی دانم
به‌بارگاه تو آورده ام رخ امید
به‌فضل خویش که نومید وا مگردانم

ای محبّان، شوق ملاقات دوستان و وطن‌مألوف در دل آتش افروخته‌وخرمن صبر و تحمل بیك باره بباد فنا برداده اگر به موجب کلمهٔ شریفهٔ «حب‌الوطن من‌الایمان» سطری از اوصاف خطهٔ بهشت منزلهٔ یزد که مولداین‌خاکساراست تحریر یابدمعذورخواهدبود.

بر ضمایر سیاحان بلاد و امصار پوشیده نماند که‌دارالعبادهٔ یزد بلده‌ای‌است دلگشا چون حسن خوبان گل اندام، وخطه ای است جان فزای منتخب از ریاض دارالسلام ازهفت اقلیم، چون فصل بهار از فصول امتیاز دارد وهوای‌بهارش‌بر لطافت باد هری صدجلوه وناز دارد، شعر:

معتدل عالمی که همچو بهشت
ز آفت بهمن وخزان دور است
دلگشا روضه‌ای که همچو سپهر
ساحتش پر مشاعل نور است
در نظر ساکن سوادش را
هر طرف صد بهشت وصد حور است
از فلك طالب مرادش را
هر نفس صد هزار منشور است

وازنفایس مساجد او که درغایت [۱۹۹ب] لطافت وارتفاع است **مسجدجامع کبیر** است که آسمان از عتبات علیهٔ اوآستانه‌ای است، کرسی‌عمارتش را اگرعرش گویم رواست و گنبد مقصورهٔ او را اگر طور خوانم‌سزاست. و از مزارات مقدسه آستانهٔ متبرکهٔ امامزادهٔ واجب الاتباع **امامزاده ابوجعفرمحمد** است که معماران وطراحان ایوانهای‌عالی برافراشته‌اند و دردمندان به‌جهت شفای علل وامراض غبار مرقد منور راتوتیای دیده ساخته طواف‌روضهٔ مطهره‌رابرخودلازم‌وواجب می‌دانند. صفای **مصلی** که هوای دلگشایش چون روایح انفاس عیسوی روح افزاوفضای‌صحن جان فرایش مانند ید بیضا معجز نما است صلای گلگشت بگلشن شیراز داده. **میدان‌خواجه** با وسعت عرصهٔ خیال در جولان و با میدان فرح افزای **نقش‌جهان** تؤامان، مصر را از سوزفراق‌جداول **لفت** جامه‌درنیل‌ونیل‌را از غیرت زلال **اهرستان** سنگ درقندیل. درمناقب کوشك وقصور جنت آباد **لفت** به کدام‌قدم‌پویم ، وددرصفات باغات ارم بنیاد **اهرستان** چه تحریر نمایم . مزار معطر **شاهزاده‌فضل رضا** را از ما درودی‌ومرقد فایض‌الانوار **سلطان تقی الدین محمد** را هر دم تحیت وسلامی‌باد.

[۲۰۰الف]برضمایرمطالعه کنندگان‌این‌اوراق‌پریشان مخفی‌نماند که درشهور سنهٔ اثنی وثمانین والف هجری که این غریب وادی سرگردانی در خطهٔ **بصره** رحل اقامت گسترده انتظار رسیدن سفاین هند میکشید و ندامت تمام باحوال و اوضاع

خود داشته دریافت‌صحبت فیض اثر صاحب سعادتی که از اهل دانش و کمال باشد از درگاه احدیت مسئلت می‌نمود و از غایت موهبت الهی ساحت دلگشای آن بلده از فرّ نزول و وصول نور حدقهٔ ارباب دانش و نورحدیقهٔ‌اصحاب بینش ، اختر برج فضیلت ودین داری، خلاصهٔ اولاد فضلاء کرامت‌دثار، نقادهٔ دودمان‌علماء عالی‌تبار، تاجاللفضیلة والنجابة والوقار **مولانا حسن‌علی** که در نسبت نسب عالی ورتبت حسب متعالی از فرق اشراف ذوی‌المعالی ممتاز و ذات فایض البرکاتش به‌اصناف فضایل کمالات آراسته نضارت ریاض رضوان گرفت ، نسایم این مژدگانی برشجرهٔ آمال وامانی جهان وزید وغنچهٔ مراد دوستان [۲۰۰ ب] بر گلشن امید شکفتن آغاز نهاده دوحهٔ چمن شادکامی بر جویبار مقصود ومیوهٔ شادمانی بار داد ، **بیت:**

از این بشارت خرم که ناگهان آمد
هراز جان غمین گشته شادمان آمد

و بنابرآن که این ذرهٔ احقر نقش محبت سلسلهٔ فضیلت ایاب‌را دردارالضرب اخلاص به سکهٔ دوستی بر لوح سینه نگاشته و نهال مودت علمای کرامت قباب در روضهٔ اختصاص‌برشحهٔ بی‌غرضی ویك‌جهتی‌پرورش‌داده مبتهج وشادمان به‌خدمت آن جامع اوصاف‌حسنه شتافته از صحبت فیض اثرش بهره ور گردید .

بر اذکیا پوشیده نماند کــه چون قلم ستوده رقم‌به‌امداد رشحات مداد نزول آن مهر سپهر فضل و کمال را در بصره بر سبیل اجمال در سلك تحریر کشید لازم می نماید که‌شمه‌ای ازالطاف فیاض علی‌الاطلاق که شامل‌حال‌و کافل‌آمال‌آن جناب گردیده ودر وقت عبور بردریای مشکلات امور ملاح عنایت بی نهایت به‌غیر وسیلهٔ زورق تدبیر [۲۰۱ الف] اورا به‌ساحل نجات رسانید وخلاق انفس وآفاق به‌هنگام طوفان حوادث هادی توفیق گشته اورا در سفینهٔ امن وسلامت نشانید، **مصراع :**

هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش

تبیین این عبارات مشکین رقم کــه شمایم رشحـات قلم به مشام جان فضلاء ستوده سیر می‌رساندآن است کــه آن ثمرهٔ شجرهٔ دانش خلف ارشد افضل الفضلاء

المتقدمین اعلم العلماء المتأخرین اعظم اهل علم و اجتهاد و افتخار ارباب زهد و ارشاد و کشاف حقایق علوم نبوی مولانا **محمدصالح مازندرانی** وصبیه زادهٔ حقایق و معارف آگاه قدوهٔ علمای افادت دستگاه حاوی علوم مصطفوی جامع کلام مرتضوی مقوی ملت حنیف جعفری معتمدالطاف الهی **مولانا محمدتقی مجلسی** است که مسند شریعت علیهٔ امامیه از سبب وجود شریف این دو بزرگوار آرایش یافته گلزار دین مبین به‌رشحات سحاب اهتمام واجتهادشان سیراب گشت وفضای ریاض ملت ازقطرات غمام فتاوی این دو بزرگ فرخنده صفات در خضرت ونضارت از سرابستان جنان در گذشت. مهام شریعت بیضا بر طبق اجتهاد ائمهٔ هدی به‌سرانجام اقتران یافت و رواج ملت غرّا از افق هدایتشان [۲۰۱ ب] حسب المشیت حق عز و علا بر وجنات احوال فرق برایا تافت. وچون بیان احوال واوصاف کمال آن برگزیدگان ایزدمتعال مقدور بلغای سخندان نیست لاجرم خامهٔ بدیع آثارعنان بیان را به‌صوب تتمهٔ اخبار خلف صدقشان انعطاف می‌دهد. بر بینادلان روشن ضمیر روشن و مبرهن خواهد بود که مورد فیض جلی **مولانا حسن علی** هم از عهد خردی آثار سعادت دو جهانی ازناصیهٔ حالش هویدا و کوکب میمنت انجامش درنظر ارباب بینش پیدا وبی شائبهٔ تکلفات شاعرانه واستعارات منشیانه آن‌نهال گلزاردانش به‌واسطهٔ توفیق سرمدی از مبادی ایام صبی و عنفوان شباب اوقات خجسته ساعات را بـه تحصیل کمالات مصروف داشته در اندك مدتی در میدان درس وافاده گوی تفوق و رجحان به‌چوگان کدّ و سعی وذهن خداداد ازابنای زمان ربوده وسرآمد مستعدان صاحب کمال گردید. و بـه سبب وفور مکارم اخلاق و محاسن آداب مطبوع طباع گردیده علمای انام وامرای کرام آرزومند صحبت فیض انجامش گشتند.

اما آن جناب به‌دلالت هادی دین قویم [۲۰۲ الف] وهدایت دلیل «والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم» در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانی است بر طبق آیهٔ کریمهٔ «ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا» بطرف حجاز و یثرب شتافته شرف گزاردن[1] حج اسلام وسعادت دریافت زیارت روضهٔ مقدسه، **شعر**:

۱- اصل: گذاردن

رسول امین مظهر لطف دوست
که مقصود از خلق این خانه اوست
بود او شه و انبیاء لشکرش
چو خورشید و انجم بگرد اندرش

حاصل نمود و پس از مراجعت به اندك زمان بر راحلهٔ توفیق سوار گشته عزم طواف عتبات عالیات عرش درجات نمود و بعد از وصول بدان مشاهد عطرسا شرایط زیارت بجای آورد . وچون عنایت خالق بیچون نقد آن مقصود در آستین مرادش نهاد به‌وطن مألوف بازگشت نمود . و در سنهٔ ثمان و سبعین والف هجریهٔ نبویه خیال سفرهند درضمیرمنیرش پیدا شد وبه‌مبالغهٔ تمام والحاح‌مالاکلام ازوالد عالی مقام‌اجازت حاصل کرده روی بدان ولایت آورد. در حالتی که قافلهٔ عنایت پادشاه متعال رفیق آن خجسته صفات و بدرقهٔ تأیید مالك الملك لایزال نگهبان [۲۰۲ ب] ذات با برکاتش‌بود، **مصراع:**

توفیق رفیق‌وبخت همراه

و چون در دارالخلافهٔ حیدر آباد بهشت‌بنیاد ورود نمود خان عالی وقار وقدردان **نیکنامخان** که ازغایت رتبه وجاه احتیاج بتوصیف‌ندارد مقدم شریفش[را] عزیز ومغتنم شمرده وشرایط مهمان نوازی بروجهی که فراخور همت عالی نهمتش بود بجای‌آورد وهم‌چنین قطب فلك سلطنت وکامکاری ماه‌آسمان عظمت وشهریاری مرکزدایرهٔ شوکت‌وجهان‌داری، **مصراع:**

چراغ افروزمسندگاه اقبال

معزالسلطنةوالجلالةسلطان عبدالله قطب شاه به‌وسیلهٔ حسن‌ارادت و صفای عقیدتی که نسبت به اصحاب استعداد و قابلیت داشت تکلیف ملاقات فرمود وبعد از آن که‌آن‌جناب را شرف ملازمت شهریار گیتی پناه دست داد به انواع التفات واحترام وغایت انعام واکرام نوازش‌یافته به جناب **شاهجهاناباد** در حرکت آمد .خوانین و امرای‌آن‌ولایت لوازم توقیرو تعظیم به تقدیم رسانیده‌آن جناب را درآغوش لطف و

مرحمت کشیده اصناف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانیدند و پس از روزی چند به مقتضای حدیث «حب الوطن من الایمان» عنان انصراف به جانب بلاد ایران انعطاف داد.

پوشیده نماند که راقم حروف [۲۰۳ الف] از اطناب و ملال اندیشیده و درین گفتار بر همین مقداراختصار نمود وتفصیل وقایع ایام مراجعت و کیفیت احتراق سفینه و نجات یافتن از بحر بیکران که سیاحان دریای تدبیر درمقام تحیر بودند رجوع به عریضه‌ای که آن جناب بر زبان خامهٔ پرملال به خدمت والد عالیمقدار خودنوشته می‌نماید، وهوهذا:

«دوستان شرح پریشانی من گوش کنید
قصهٔ بی سرو سامانی من گوش کنید
گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید
داستان غم پنهانی من گوش کنید

غلام به اخلاص حسن علی بعد ازعرض مراتب عبودیت وبندگی به عرض بندگان صاحبی ولی النعمی خدایگانی مدظله السامی می‌رساند که الحمدلله رب العالمین وبه میامن توجهات آن‌قبله و قدوهٔ دو جهانی سلامتی حاصل است و باقی حالات به نحویست که در طی این عریضه مرقوم قلم شکسته رقم می گردد.

وشرح این مقال خسران مآل وبیان این احوال کثیرالاختلال آنکه به تاریخ اواسط شهر شعبان‌المعظم سنهٔ احدی و ثمانین والف که اواخر موسم حرکت به طرف ولایت بودوشوق ملازمت سراسرسعادت خداوندی و سایر یاران و اهل بیت علیهم السلام پر زیادتی می نمود و بناء حرکت رابه استخاره گذاشت [۲۰۳ الف] سه دفعه‌پی درپی تقدمه آمده عزم راجزم نموده درعرض روز به مشقت تمام و تعب مـالا کلام کار سازی نموده سه روز قبل از رمضان المبارك سنهٔ احدی و ثمانین

والف متوجه بندر سورت گردید. باری به صد ترس وهراس ازسیوای نسناس خداناشناس طی منازل نموده‌غرۀشهرذی قعدة الحرام‌وارد بندر مذکور گردید. چون اسباب و سوداگر کم بود و آنهائی که بودند اگر اسباب خود را متفرق نموده به جهازات دیگر می دادند دغدغهٔ تباهی ماندن و مؤاخذهٔ سیوای مقهور می‌شد، بنابربن جمعی کثیر و جمی غفیر از سوداگران اجل گشته یکجا شده **جهاز** نامبارك جعفری سیوائی را **نول** نموده در یکشنبه دویم شهر ذی‌حجةالحرام سوار شده یوم نحس مستمر که چهارشنبه و پنجم شهرمسطور بود **لنگر** برداشتند. بعد از بیست و دوروز حرکت وطی بیست و دو مرحله از مراحل بحر روز چهار شنبه درقبه که وسط حقیقی دریا و بیست و هفتم شهر مزبور بود قریب به چاشت در **دبوسه** نشسته، چه دبوسه مجلسی‌ازیاران‌یکدل عاشق پیشه چون گل جعفری و محفلی از دوستان موافق بی اندیشه چون گلبرگ‌تری، [۲۰٤الف] همگی‌سر گرم بادهٔ شوق‌واشتیاق‌چون عندلیب خوش الحان هم آواز و ازسوزدرد هجران فراق چون‌طوطیان شکر سکن دمساز، یکی از غایت درد فراق در آهنگ سارنك مترنم به این مقال که، **شعر:**

گر همین‌سوز رود بامن مسکین در گور
گور اگر باز کنی سوخته بینی کفنم

دیگری درنهایت‌اشتیاق به نوای «رامکلی» نغمه پرداز که، **بیت:**

مرا خدا به وصال تو دل ربا برساند
هوای وصل تو دارد دلم خدا برساند

یکی‌درمقام«کلیان»به نغمه سازی که، **نظم:**

من شمع جان گدازم تو صبح دلفروزی
سوزم گرت نبینم، میرم چو رخ نمائی

دور آن چنان که گفتم نزدیك این چنین ام

نه تاب وصل دارم نی طاقت جدائی

دیگری با نالهٔ جانسوز درمقام «کرج» این شعردرج می نمود که،

شعر:

سوخت محرومی دیدار چنان پیکرما

که ز هم‌ریزد اگر دل طپد اندر بر ما

بیك ناگاه فلك کج رفتار بدم کشی زمانهٔ غدار ناپایدار آهنگ مخالف عراق ساز نموده آواز جانسوز سوختن جهاز بلند گردید. سر کن پر کن بیرون دویده چه دید خن کشتی مانند گلخن حمام آتش گرفته به قدر مقدور در اطفاء نایرهٔ غضب الهی سعی بی حاصل نموده **خلاص** از دست و تجار از دیده آب ریختند. چون [۲۰٤ ب] خواست جناب احدیت تعلق برافناء واعدام اموال واسباب بسیاروحرق و غرق خلقی بی شمار گرفته بود آبها کار روغن کرده باعث ازدیاد می گردید تاشعله‌ور گردید «یفعل‌الله مایشاء و یحکم‌مایزید» سبحان‌الله طبقات کشتی یاد از درکات جحیم‌می‌داد وصفیر آتش ندای «یوم‌یحمی علیها فی نارجهنم فتکوی‌بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون» به گوش‌ارباب هوش وشعلهٔ بستهای زرتاری طلا و نقره صدای «الذین یکنزون الذهب والفضه ولا ینفقونها فی‌سبیل‌الله فبشرهم بعذاب الیم» به سمع جمع می رسانید. بعد از یأس **زبانیهٔ** جهاز که هشتاد نفر بودند خود را به **سنبك** عقب دبوسه رسانیده و در کار روانه شدن که سوداگران که قریب به یکصد نفر وبیست‌نفر عبید وآقا بودند خود را ازبرج و بازه عرشه و دبوسه افکنده هفتاد‌نفر به‌**هوری** رسیده‌تتمه‌ده بیست کس که جرأت افتادن‌نکرده ازغلام‌و کنیز و دوسه مغول‌سوخته سی‌چهل کس دیگرغریق بحرفنا گردیدند. «اناالله

وانا الیه راجعون اولئك علیهم صلــوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المفلحون». این سنبك عبارت است ازپاره تختهای‌شش‌دردوذرع به‌شکل اهلیلجی. یکصد وپنجاه نفر[۲۰۵ الف] درین قدرمکان جمع آمده، نی‌مردم راآبی ونانی ونی سنبك را افزاری و بادبانی. از تفضلات‌الهی آنکه دهشت آتش برداشتن آب را چندان از خاطر معلم محو نموده و هوا را چنان دهن گردانیده که اگر نه چنین بودی و به قدر آه سوختگان و مردم چشم دردمندان‌آب خوردن و باد بودی هر آینه در دم اول خاك همگی به باد فنا رفتی. کریما ین چه بود و این چیست وبه غیر توقهار و رحیم کیست؟ بی‌توجهی یاران و برادران بیکدیگر هنگام ریزاریز نمونهٔ روزرستاخیز و آیهٔوافی هدایهٔ «یوم یفرالمرء من اخیه» به‌گوش برنا وپیر وعطش و عریانی مردان و زنان آیهٔ کریمهٔ «یوم لاینفع مال ولابنون» به سمع صغیر و کبیر می‌خواند آن روز و آن شب به صد هزار تشویش و تعب بر سر دوپا بسر برده چون صبح دمید **کپیتان** نمود کـه اگر یاران نجات خود را خواسته باشند باید جمعی را به‌آب انداخت‌تاسنبك‌سبك‌شود. چون حرف زدن مورث‌فتنهٔ عظیم بود وهیچکس‌را امید نجات نبود دم درکشیده جبراً قهراًقریب بیست کس‌را از مغول و غیره به دزیا انداخته آنها در آب غوطه می‌خوردند و ما براحوال ایشان رشك می بردیم، و مطلب ازین حرکت آن بود که اکثر مردم را انداخته مگر دو سه کس از اعزه که ایشان خود از تشنگی و حرارت هوا [۲۰۵ ب] خواهند رفت به **فرنگ** فهمانیدند که‌اگرالحال ارادهٔحرکتی‌داشته باشی‌همگی غرق‌خواهند شد و اگر امروز هم صبر کنید هیچکس ازین مردم به‌صباح نخواهند رسید. فی‌الواقع‌فرنگ پرمجد نبود، نهایت **خلاص** از راه‌عداوت‌دینی ترغیب او می‌نمودند و خود می‌داست که هیچکس را نجات نخواهد

بود. خلاص را منع نموده متقاعد شدند. مغولان از یکدیگر وداع شده برخلاص هم ظاهر شد که چهل پنجاه **جام** راه از هرطرف مانده. دست از **هلیسه** زدن کشیده همگی با تن برهنه ولب تشنه دیده پر آب وجگر کباب منتظر قدوم بهجت لزوم قابض ارواح نشسته مشغول به ادعیهٔ مأثوره یکی به قرینهٔ مقام اقتدا به حضرت یونس علی نبینا و علیه السلم نموده کلمهٔ طیبه « یالااله الاانت سبحانك انی کنت من الظالمین » راورد خود ساخته. دیگری از حرارت آفتاب درمقام خطاب یارب الارباب به عبارت «الهی انا لااطیق حرّ سمك فکیف اطیق حر نارك» پرداخته یکی ازجهله با دعوای فضل مشتق از فضله به زبان بی‌زبانی از غایت جهل و نادانی اقتدا به صائبا نموده این بیت که **بیت:**

می‌تواند کشت ما را قطره‌ای سیراب کرد
اینقدر استادگی ای ابر دریا دل چرا

ادا می‌فرمود. دیگری بادیدهٔ اشکبار از روی عجز و انکسار باسکینه و وقار این شعر آبدار که، **شعر:**

میتوانی که دهی [۲۰۶ الف] اشك مرا حسن قبول
ای که در ساخته‌ای قطرهٔ بارانی را

القا می‌نمود که ناگاه وقت ظهر بحر مواج رحمت نامتناهی الهی به تلاطم درآمده بی تحریك نسیم جهازی را که بعد از تشخیص محسنی بود ازدور نمودار گردانید. سنبك را بطرف جهاز مزبور گردانیدند. سه کهری از روزباقی مانده به کشتی رسیدند. مردم جهاز خصوصاً **ناوخدا** سیادت ونجابت پناه هدایت ونقابت دستگاه محبوب القلوبی مستغنی‌الاوصافی **امیرنظام الدین احمدجهانشاهی** داماد مرحومی **حاجی زاهد بیك** مهربانی‌ها نموده آنچه لازمهٔ اشفاق بود بعمل آورد، امید که حق جل وعلا به مقتضای وعدهٔ « من جاء بالحسنة فله عشرامثالها » او را

جزای خیردهاد. بعد از دوازده روز که هر روزچهار پنج جام دوندگی نموده مدت پانزده روز درجهاز مذکور به رفاهیت تمام بسر برده چون مغولیه بی‌سروپای هرجائی که همراه به جهاز آمده بودند سماجتهای بیجا کرده خجالت می بردیم به آرام تمام مرخص شده‌به چهارفرسخی **خوریات** که قریه‌ایست در حوالی **مسقط** وقت شام نزول واقع شد . از واهمهٔ حرارت هوای گرمسیر خصوصاً کوهستان وریگ روان درهمان شب بلدی گرفته [۲۰٦ ب] توشه ازپاره دل برمیان جان بسته به پشت گرمی حسینی پر آب ابله باپای برهنه بی‌زاد و راحله به زبان حال مترنم باین مقال که ، **شعر:**

ای مونس شکسته دلان حال ما ببین
مارا غریب و بی کس و بی آشنا ببین

با رفقا کـه عبارت از مخدومی ملازمی **میرزامحمدرفیع** و سیادت و نجابت پناه **میرمحمدمقیم شیرازی** و سوادت دستگاه مشتق از سوداء **محمداسحق قهپایی**[1] باشدمتوجه **خوریات** گردید.عاقبت‌فلك کج‌رفتار بعد از سواری **پالکی** مارا بر خود سوار کرده به پیاده روی فرستاد . ثلثی از شب مانده خسته و مانده به منزل مزبور رسیده آن شب را به هزار درد بەروز آورده‌همان روز کشکول‌ملك‌الموت یعنی **هوری** کرایه گرفته قریب به شام روانه شد ودر آن شب هم چند مرتبه مشرف بر غرق شده ، خصوصاً یك‌دفعه باد چنان پرزور گردید که **هوری** قریب به‌آنکه سرپوش گردد، به فضل ورحمت خود به مقتضای کریمهٔ « وان نشاء نغرقهم فلاصریح لهم ولاهم ینقذون‌الارحمة منا و متاعاً الی حین» نگاه داشت. نصف شب‌به‌حوالی **مسقط** رسیده‌چون‌درشب کسی‌را داخل شهر بند نمی گذارند صبح داخل شده خانه گرفتیم . بعد از دوسه روز

۱ـ نسخهٔ وزیری: قهستان

سنبکی کرایه وقلیلی هم به جهت خرج از تراکی و الاثله نسیه کرده سرانجام خود نمودیم. به‌این نحو که هر یك یك حصیر یك‌ذرع [۲۰۷ الف] دریك و نیم ذرع که پیش حق شناسان فرش و رخت خواب وجا ـ نماز وقـالیچهٔ حمام را رواست و یـك قطیفه که در کیش خداپرستان احرامی فقرا را سزاست گرفته و یك ذرع کرباس به جهت لنگی همه رفقا اکتفانموده هر که پیراهن‌نداشت یك پیراهن هم‌دوخت وسه‌شنبه هفدهم محرم‌الحرام بعد از مکث چهار روز در مسقط به ایـن سامان و سرانجام متوجه بندر **گنگ** شده جمعه بیست و هفتم شهر مزبور وقت طلوع آفتاب داخل بندرمذکور گردید ، الحمدلله رب العالمین. تاریخ احتراق‌سفینه «جحازسوخت» به‌خاطر رسید، بیت:

سال تاریخش از ره اعجاز
هاتف‌ازغیب گفت«سوخت‌جهاز».

گفتار دربیان‌توجه ذرهٔ بیمقدارازکدورت آباد حیدرآباد بجانب دارالفتح اوجین وگشایش ابواب فتوحات بر روی روزگار ایـن خاکسار بمحض عنایت حضرت پروردگار

ازمطلع کلام فضلاء انام نیز این معانی برفضای خاطراشراف طوایف انسانی می تابد که هر گاه ابواب عنایت واهب المواهب والعطیات بر روی روزگار احدی ازفرزندان ابوالبشرمفتوح خواهد گشت نخست نعمت ابتلا را [۲۰۷ب] در کسوت بلا برو نمایند، وچند گاه چشم تمنایش را ازدیدن چهرهٔ عرایس آمال مهجور داشته به ظهور صور مکان و اموال او را بیازمایند . پس اگر در مبادی طلب دست امید به خار نا کامی‌رسدنباید رنجید ــ چه‌عاقبت غنچهٔ مطلوب از آن جا شکفتن گیرد، و اگر در اوایل حال پای برسنگ حادثه‌آیدآزرده‌نباید شد ــ زیرا که آخرالامرطی طریق بهبود وسمت سهولت پذیرد .

ابراهیم خلیل تا القاءآتش نمرود را به اقدام رضا وتسلیم پیش نیامد خطاب

مستطاب «یانارکونی برداً وسلاماً علی‌ابرهیم» ازمصدر عنایت سبحانی صدور نیافت وحضرت اسمعیل تا فرمان قربان را برطبق آیه کریمهٔ «یا ابت افعل ما تؤمر» گردن انقیاد ننهاد پرتو انوار عاطفت یزدانی از افق «و فدیناه بذبح عظیم» بر وجنات روزگارش نتافت.

یوسف صدیق تا به‌کید اخوان از حجرعطوبت یعقوبی دورنیفتاده[۲۰۸الف] بذروهٔ عزت مملکت مصر نرسید وسلطان ممالك‌اصطفاء علیه‌الف‌من الصلوات **نظم:**

شاهنشه انبیا محمد
ماه افسر و آفتاب مسند
عنوان صحیفهٔ الهی
سر خیل سفیدی و سیاهی

تا کربت غربت نکشید نسیم فیروزی شمیم «انا فتحنا لك فتحاً مبینا» برپرچم‌رایت فتح‌آیت رسالتش نوزید، **مثنوی:**

به‌راه عاشقی هرکس نهد گام
نبیند بی تعب روی دلارام
چو اسمعیل از فرمان مبرم
نپیچد هرکه سرگردد مکرم
ز بعد ابتلای چاه یوسف
بر آمد بر سریر جاه یوسف
پس از انجام شام ظلمت اندوز
شود صبح سعادت عالم افروز

بر ضمیر منیر مهر تنویر ارباب درك و دانش که گلدستهٔ باغ آفرینش اند محجوب و مستور نماند که چون حقیر کثیر التقصیر خود را ازجملهٔ سگان آستان ملایك آشیان سلطان بارگاه امامت آفتاب اوج کرامت، **نظم:**

امامی که روبند خاك درش را
خلایق به مژگان، ملایك به شهپر

[۲۰۸ ب] اعنی سلطان علی موسی رضا ، **شعر:**

علی بن‌موسی بن‌جعفر آن‌شهنشاهی
که‌خوانده‌اندسلاطین دهر سلطانش

صلوات الله و سلامه علیه می‌شمارد و بحمـدلله تعالی شعشعهٔ انوار مهر و ولای آن حضرت و آل عظام سلطان تختگاه رسالت آفتاب آسمان نبوت افضل کاینات و اکمل موجودات که قبول نسخهٔ اعمال حسنهٔ عباد از مهر مهر و ولای آن حضرت واولاد عظام اوست وصانع قدیر بقلم صنایع رقم اوراق‌زرنگار افلاك وصفحات خطهٔ خاك بـه طفیل وجود با وجود آن حضرت با رفعت واهل بیت کرام او صلوات الله علیه وعلیهم رقمزدهٔ کلك انشاء گردانیده دردل و دیدهٔ این خاکسار تافته و جای گرفته به حسب تقدیر خالق صغیر و کبیر در مشقت آباد غربت افتاده مدتی مدید انواع تعب و آزار روحانی کشید . ناگاه ندای این معانی به‌گوش هوش رسید که بمحض فضل نامتناهی نعمت ابتلا به انتها انجامیده [۲۰۹ الف] دست قدرت انواع بهجت بر روی روزگارت می گشاید ، **رباعی :**

جانا اگرت لطف ازل یار بود
توفیق شهنشهی مدد کار بود
با آنکه در اول نروی راه صواب
آخر وطنت منزل احباب بود

مقارن آن به‌عنایت قادر مختار طلوع انوار مرحمت الهی در اهتزاز آمده از نسایم عنایت ربانی جان غمناك نضارت ایام بهار گرفت و گلهای‌امید درچمن تمنای این سر گشتهٔ وادی هوس شکفتن آغاز نهاد .

تبیین این مقال بر سبیل اجمال آنکه بر بیداردلان عالم صورت وشب زنده‌داران جهان معانی ظاهر وهویدا خواهد بود که هر نشاء که ازخواب مستی‌به نهان‌خانهٔ عدم پیدا شده به امر حی لایموت به عالم ظهورهشیاری خواهد خرامید. چون کار به اضطرار کشید و توقف در کدورت‌آباد حیدرآباد بسیار شد در شب

بیست و هشتم شهر رمضان المبارك سنهٔ ست و ثمانین و الف [۲۰۹ ب] این خفتهٔ خواب غفلت سر بر بالین راحت نهاده تن بر بستر استراحت درداد. ناگهان در پردهٔ خواب سعادت احتجاب که خلوتخانهٔ غیب عبارت از آن است مرتفع شده مشاهده نمود که افتادهٔ دست آزمای روزگار در گوی افتاده و چندان که سعی می کند قیام نمی‌تواند نمود. ناگاه، **نظم**:

چنین‌درخواب‌خوش‌دیدم‌جمال‌ساقی کوثر
علی بن ابوطالب امیر المؤمنین حیدر

که آن جای‌گاه را به نور طلعت جهان افروز روشن گردانید و از روی مرحمت و توجه به جانب دست راست این‌خاکسار نموده بهردو دست مبارك خیبر-گشا کمر این افتاده‌را گرفته‌از آن گوی بیرون آورده بر زمین هموار گذاشت، **شعر**:

برحمت چارهٔ بیچارگان شد
[۲۱۰ الف] مراد خاطر آوارگان شد
ز رویش گشت چشم بخت پرنور
ز خویش خاطر غمناك مسرور
نمود ابر کفش گوهرفشانی
نضارت یافت گلزار معانی

علی الصباح که به فرمان خالق الاصباح حسن جهان آرای خورشید تابان عالم را نورانی ساخت این ضعیف شکر وسپاس آفریدگار آسمان وزمین بجای‌آورده روی مسکنت برخاك گذاشته زبان به ادای حمد و سپاس حضرت رب العباد گشاد و همت بر سرانجام حرکت مصروف گردانیده در روز شنبه هفتم رمضان المبارك سنهٔ سبع وثمانین والف به‌امید بسیار که شاید ازنسیم عنایت ملك متعال شجرهٔ آمال این حسرت زده به ثمرهٔ مطلب بارور وشاداب گردد از **حیدرآباد** عنان عزیمت به جانب **دهلی** معطوف گردانید واز محنت راه وبیداری سحرگاه نیندیشیده صحرا و بیابان با خاطر فرحناك و دل شادان به امید وصال تمنی [۲۱۰ب] قطع می کرد،

شعر:

هوای کعبه چنان میدواندم به نشاط
که خارهای مغیلان حریر می آید

ودرروز منتصف صفر ختم بالخیر والظفر سنهٔ ثمان وثمانین بعد الف به دار الفتح **اوجین** که در آن اوان ازیمن مقدم وشرف نزول پادشاه زادهٔ نامدار کامکار، آفتاب تابان فلك بختیاری، ماه درخشان سپهر شهریاری، قرهٔ باصرهٔ دولت. غره ناصیهٔ سلطنت، نوباوهٔ گلستان ابهت، نورحدیقهٔ شوکت، عالی نژادوالا گهر سلطان محمد اکبر، **شعر:**

پایهٔ قدر او از ان بیش است
که توانم ادای آن کردن
بلکه نتوان بصد هزار زبان
عشر اوصاف او بیان کردن

غیرت افزای اورنگ فیروزه رنگ مهر و ماه گشته واز رشحات سحاب معدلت آن سلطان سکندر دستگاه ساحت آن ولایت در نضارت ازفلك هفتم در گذشته بود رسید [۲۱۱ الف] ودر همین روز به مساعدت بخت فیروز شرف ملازمت و کورنش آن زبدهٔ خاندان حضرت صاحب قرانی استسعاد یافته التفات وعنایت بی نهایت شامل احوال گردید وحسب الامر عالی متعالی دربار گاه خاص وعسلخانه[1] درجر گهٔ امرای کرام و منصب داران ذوی الاحترام جای مقررشد ودر روز هفدهم همین ماه در وقتی که پادشاه اقلیم چهارم به تخت فیروزه رنگ گردون بر آمده اطراف جهان را بنور طلعت جهان افروز روشن ساخت پادشاه زادهٔ صاحب اقبال به بار گاه جاه و جلال خرامیده بر مسند کامرانی قرار گرفت وپرتو التفات به احوال کافهٔ خلایق دور و نزدیك انداخته حقیر را بمنصب «دوصدی» سر افراز گردانیده نهایت عنایت فرمود و هم در آن ایام رایات فیروزی آیات آن خلاصهٔ اولاد سلاطین نامدار به جانب شاهجهاناباد در حرکت آمد واز آنجا [۲۱۱ ب] مواکب کواکب احتشام به طرف

۱ـ نسخهٔ وزیری: عیشخانه

دارالامان ملتان روانه گردید . چون هوای آن ملك از غبار سم شبدیز پادشاه زاده صافی ضمیر عنبر بیز گشت ریاح امانی و آمال ازجهت جاه وجلال در اهتزاز آمده غنچهٔ دل مانند دل غنچه از تنسم نسیم بهاری تبسم آغاز نهاد وانوال لطف وافضال از مطلع دولت واقبال لامع گشته نرگس دیده را مانند دیدهٔ نرگس از خواب ناز باز گشاد ،شعر:

دمید صبح سعادت ز مشرق آمال

رسید مژدهٔ دولت ز هاتف اقبال

یعنی به‌محض موهبت ایزد متعال در روز ششم شهرشوال سنهٔ تسع و ثمانین و الف هجریة النبویة ذرهٔ بی مقدار مجدداً ملحوظ عین عنایت و منظور نظر مرحمت آن نهال خجسته ظلال ریاض کامکاری کـه مهر منیر در سپهر مستدیـر هر صباح اقتباس نور ازمصباح رای جهان آرایش‌می‌نماید وزحل بلند محل‌برفراز [۲۱۲الف] طلسم هفتم هرشام جهت پاسبانی‌قصر کامرانیش‌ابواب‌افتخار برروی خودمی گشاید گردیده به منصب جلیل‌المرتبهٔوزارت ومیرسامانی سرکار نواب تقدس‌نقاب‌سپهر- رکاب آفتاب احتجاب بلقیس الزمانی شاه زادگی علیه عالیه متعالیه ملکه محل خاص پادشاه زادهٔ حشمت آئین‌معزز وبه خطاب خان‌سامان مخاطب وبالقاب‌وزارت- پناه لایق العنایة والاحسان بین الامثال والاقران ممتاز گردید و قامت این ناقبول بـه خلاع خاصه آراستگی یافت و بر مسند وزارت قرارگرفته بر متکای جلالت تکیه داد .

چون کمیت واسطی نژاد خامه‌در طی تحریر بدین مقام رسید خردمند هوش باصد هزار جوش وخروش سرراه بر گفتار گرفته ندای‌این مقال در داد، **نظم** :

ای شده ز ایمان و امانت بری

دیـن تـو فارغ ز امـانت‌گری

ترس نداری کـه فنائیت هست

شرم نداری که خدائیت هست

ومگر قول بزرگان نشنیده‌ای که:

نردبان خلق از ما و منیست
[۲۱۲ب] عاقبت این نردبان افتادنیست
هر که او یك پله بالا تر نشست
گردن او خرد تر خواهد شکست

بنا بر آن جواد خوش خرام‌خامه ازجولان درمیدان عرض حال مسود اوراق باز ماند و عنان بیان به صوب تقریر خاتمهٔ کتاب **جامع مفیدی** و شرح بدایع و غرایب ربع مسکون وعجایب ووقایع جهان بوقلمون معطوف گردانید.[۱]

۱ـ صفحهٔ ۲۱۳ الف سفیدست.

[۲۱۳ب] بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

خاتمه[۱]

در ذکر بدایع غرایب ربع مسکون و عجایب وقایع جهان بوقلمون

بعد از حمد وثنای صانع جهان غرابت آئین وپس از درود دعای خاتم انبیاء مرسلین نموده میشود[۲] که عجایب ربع مسکون بسیاراست وغرایب عالم کن فیکون بی شمار و تحریر جمیع آن مقدور بیان بنان نیست ومیسور خامهٔ مکسوراللسان نی، و بنا بر آنکه صحایف کتاب افادت ایاب **جامع مفیدی** از ذکر بعضی آنها خالی نباشد به مقام تحریر در آورده در چند فصل مرقوم می‌نماید، انشاءالله تعالی وحده العزیز.

۱ ـ مؤلف این قسمت یعنی«خاتمه»را به تقلیداز کتاب«حبیب‌السیر»بر کتاب خویش افزوده و تمامی مطالب‌فصل اول‌این قسمت‌کتاب گاه به‌تلخیص و گاه عیناً مأخوذاز حبیب‌ـ السیر و مطابق باکتاب‌اخیرست و حتی درعناوین مطالب هم اختلاف دیده نمی‌شود . لذا نقل مطالب مذکور(یعنی‌غرائب ربع مسکون وعجایب جهان بوقلمون و شرح شهرهای هفت اقلیم وذکر دریاها وذکر بعضی ازغرایب عیون‌وانهاروذکر بعضی ازجزایرغرایبـ مآثر وذکربعضی ازجبال وذکر بعضی از آدمیان‌غریبة الاشکال‌والافعال وذکر بعضی از غرایب حکایات جنیان وذکر بعضی ازغرایب اوصاف امور که نقل است ازحیوانات آبی و وحوش و طیور) را که عیناً در حبیب السیر آمده است‌کم فایده دید و چاپ مکرر این مطالب را مفید فایده ندانست . فقط در مقام تطبیق میان خاتمهٔ دو کتاب موردبحث برآمدوهر جا مطلبی تازه و اضافه برمتن حبیب‌السیر داشت نقل کرد.
فصل اول‌ازخاتمه درنسخهٔ‌خطی بریتیش موزیم‌میان‌اوراق ۲۱۳ب بیعدتا قرار دارد .
فصل دوم خاتمهٔ کتاب عیناً طبع شده است .
در تطبیق متن حبیب السیر چاپ طهران ۱۳۳۳ (جلد چهارم) مورداستفاده‌قرار گرفته است.

۲ـ این عبارت هم عیناً مأخوذ ازجیب‌السیراست.

فصل اول

بدان‌ای عزیز که افضل مورخین بلاغت شعار واکمل دانشمندان فصاحت دثار **خواجه غیاث‌الدین محمد بن خواجه همام‌الدین محمد بن خواجه جلال‌الدین بن خواجه برهان‌الدین محمد شیرازی** المشتهر به **خواندامیر** درخاتمهٔ کتاب افادت اثر «**حبیب‌السیر**» مرقوم کلك وقایع نگار گردانیده‌اند که حکماء دقیقه شناس و فضلاء خرد اقتباس بر این معنی اتفاق دارند که از مشرق تا مغرب و از بحر و بر معموره و خرابی یك صد وپنجاه و چهار هزار فرسخ است . و از آن جمله پنجاه و یك هزار فرسخ مسکن غولان [۲۱٤ الف] و پریان و درندگان ، وچهل وششهزار فرسخ دریای عمان ، وپنجاه وسه‌هزار فرسخ معمورهٔ عالم است، از آن جمله دوازده هزار فرسخ زمین هندوستان ، وششهزار فرسخ زمین روم ، وچهار هزار فرسخ زمین حد چین ، وسه هزار فرسخ زمین سقلاب و سنجاب ، ویك هزار فرسخ زمین زنگبار، وچهار هزارفرسخ زمین حبشه‌و کلیم کوشان، وپنج‌هزارفرسخ زمین یأجوج‌ومأجوج، و هزار فرسخ است که قدم آدم علیه السلام بر آن جا نرسیده ، و هفت هزار فرسخ قاف تا قاف است ، ویك هزار فرسخ زمین معادن یاقوت احمر و اصفر ، ودو هزار فرسخ زمین ولایت اسلام است از حد شام و فارس و خراسان و مازندران و گیلان و آذربایجان ....

[حاشیهٔ ۲۱۵ الف]...[1] در«**صور الاقالیم**»و«**مسالك الممالك**»مسطوراست که‌جملهٔ ربع‌مسکون‌صدساله‌راهست،چنانچه‌همه‌وقت‌درسفرباشد به‌قدرطاقت وآن قدرشراب وطعام که قاعده است بکار دارند وآسایشی که رسم است بجای آورند واز آن جمله هشتاد ساله راه به مرور دهور وسبب طوفانها خراب گشته وآب گرفته و بیست ساله راه مانده وازاین‌بیست ساله راه چهارده ساله راه هم گم شده، چه ازطرف شمال‌هفت ساله راه بسبب سردی هوا و جانور نمی تواند بود و از طرف جنوب هفت ساله راه به واسطهٔ گرمی ذی حیات نمی‌تواند زیست، پس شش‌ساله راه مانده، واین قدرزمین را هفت اقلیم خوانند.

[حاشیهٔ ۲۱۶ الف]...[2] ودر بعضی‌از کتب‌حکما‌مسطوراست که‌ولایت‌چین‌چهارماهه

---

۱ - درانتهای‌مقدمهٔ فصل اول افزوده شده‌است ۲ - درانتهای اقلیم اول اضافه‌شده‌است.

راه است در سه ماهه راه و یکماهه راه را دویست و پنجاه فرسنگ قرار داده‌اند که از این قرار طول و عرض آن ملك هفتصد و پنجاه هزار فرسخ بوده باشد و سیصد شهردر زمین چین‌است و در کتاب **هفت‌اقلیم** مسطور است که از ابنیهٔ چین‌بن نوح بن یافث‌بن نوح است.

[حاشیهٔ ۲۱۱ب].... [1] وبعضی‌ازحکماءدرباب‌مسافت‌زمین **هند** درمؤلفات‌خود ذکرنموده‌اند که چهارماهه راه‌درچهارماهه‌راه استویك ماهه راه رادویست وپنجاه فرسخ قرار داده‌اند که ازآن‌قرار یك هزار هزار فرسخ زمین هند باشد..

[حاشیهٔ۲۱۷ب].... [2] صاحب **«نزهة القلوب»** آورده که **هرات** درعصرسلاطین غوربه‌مرتبه‌ای آبادان ومعمور بود که‌دوازده‌هزارد کان‌وششهزارحمام و کاروانسرا و طاحونه بود وسیصد وپنجاه مدرسه و خانقاه و شش آشخانه داشت و دروچهار صد و چهل هزارسرای مردم نشین بود ودر زمان پادشاه مغفرت‌انتماسلطان حسین میرزا بایقراآن جمعیت ومعموری [حاشیهٔ۲۱۸ الف] به سر حد کمال رسیده ازآن جمله دراندرون شهر یك حرفت خبازی به‌مرتبه‌ای بود که به قول روات ثقات هر روزی موازی بیست ویك خروارتخمه به‌روی‌نان می کردند ویازده هزارطالب‌العلم موظف بوده‌اند. گویا این نظم‌را در آن زمان گفته‌اند، **قطعه**

گر کسی پرسد ز تو کز شهرها بهتر کدام
گر جواب راست خواهی گفت‌گو او راهری
این جهان راهمچودریادان خراسان‌چون صدف
در میان آن‌صدف شهر هری‌چون گوهری

[حاشیهٔ۲۱۹ب] .. [3] ومجاوران‌دارالمؤمنین **قم** ازقدیم‌الایام‌شیعهٔفطری‌بوده‌اند.

---

۱ - در ابتدای شرح مربوط هندوستان اضافه شده است پس از جملهٔ «مملکتی است در غایت عرض وطول».

۲ - درانتهای مطلب مربوط به هرات اضافه‌شده است.

۳ - درانتهای مطلب مربوط به قم اضافه‌شده است.

در سنهٔ سبع‌عشر وستمائه که لشکر مغول به فرمان چنگیز خان‌ازآب آمویه عبور نموده قدم‌دربلاد ایران گذاشته به نواحی‌قم رسیدندوتمامت‌ساکنان آن خطهٔ شریفه را به اغواء بعضی از سنی مذهبان شربت شهادت چشانیدند...

[حاشیهٔ ۲۲۰ الف]....[1] درسنهٔ ست واربعین ومائة، وابن جوزی در **منتظم** ذکر کرده که بغداد در زمان جعفر به مثابه‌ای معمور شد که درو شش هزار حمام دایر گشت و در ایام رشید سواد بغداد به چهار هزار فرسنگ طول و یك فرسنگ عرض رسید وصاحب «**حبیب السیر**» آورده که درآن‌هنگام که‌هلاکو خان بر بغداد استیلا یافت از متوطنان دارالسلام هشتصدهزار کس کشته گشت،والعلم عندالله.

[۲۲۱ب]...[2] برضمایر سیاحان بلاد وامصار مخفی‌نماند که مسود اوراق‌در یکی‌ازکتب‌مطالعه نموده که درسنهٔ تسع‌و ثمانین و تسعمائه زکریاء افندی مساجد و مدارس‌ومحلات‌وغیره محروسهٔ **قسطنطنیه**[را] که به‌استنبول اشتهاریافته بفرمودهٔ پادشاه روم به‌شماره درآورده بدین موجب است:

مسجدجامع که در هر جمه نماز جمعه گزارده [3] می‌شود چهار صد و هشتاد وپنج باب.

مسجدمحلات چهار هزار وچهار هزار وچهارصد ونودوهفت باب.

مدرسه پانصد وپنج باب.

خانقاه که درویشان ساکن‌اند.

معلم خانهٔ‌اطفال هزار و دویست و پنجاه وسه باب.

حمام هشت هزاروهشتصد وهفتاد وپنج باب.

زاویه یعنی **کنه** دویست‌وهشتادوپنج‌باب.

دارالضیافهٔ‌مسافران صدباب.

---

۱ - درانتهای مطلب مربوط به بغداد اضافه‌شده است.

۲ - درانتهای مطلب مربوط قسطنطنیه اضافه شده است.

۳ـ اصل: گذارده

آب انبار نهصد وچهل وهفت‌باب .

مصنعه یعنی حوضی که سقایان آب در آن می کنند ومردم بر می‌دارند چهار هزارونهصد وهشتاد و پنج‌باب.

خان که‌آن را کاروانسرا نیز می گویند چهار هزاروهشتصد باب.

دکان خبازی [۲۳۱ الف] دویست وهشتاد وپنج‌باب.

آسیا که در میان شهر واقع است پانصد وهشتاد وچهار.

قپان صد وپنجاه‌وشش عدد.

محلهٔ‌مسلمانان کـه در هر یك محله هفتصد خانه بشماره در آمده سه هزار و نهصد وهشتادوچهارمحله که عددخانه ها دوهزار هزاروهفتصد وهشتاد وهشت هزار وهشتصد بوده باشدوبه‌حساب اهل‌هند بیست‌وهفت لك‌وهشتاد وهشت هزاروهشتصد می‌شود.

محلهٔ نصاری هشتصد وهشتاد وپنج محله.

محلهٔ یهودان دویست وپنجاه‌محله.

کلیسیا هفتصدو چهل ودوباب .

بوزه خانه دویست وهشتادباب.

شیره‌خانه چهارصد وچهل باب.



*[1] بر ضمایر آفتاب‌آثار مشتاقان اخبار بلادوامصارپوشیده‌نماناد که مورخان فصاحت قرین بعضی از بلاد را از خاطر گذاشته ذکر نکرده اند که در تحت کدام اقلیم است [حاشیهٔ ۲۳۱ ب] وتحقیق آن برمسود اوراق مشکل می‌نمود، لهذادرآن معنی، سخن کوتاه کرده مجملی از احوال متوطنین بلدان واقطار را بیان‌می‌نماید.

خوارزم ـ دریکی‌از کتب‌به نظررسیده که ابو موسی‌اشعری بعد از فتح‌فارس و کرمان نامه به‌عمربن خطاب نوشت و عمر بعد از مطالعه درجواب او نوشت کـه

---

۱ ـ ازستاره بیعددرا نتهای مطالب مربوط به اقلیم سابع اضافه‌شده است.

مکتوب تورسید ومضمون معلوم گردید. فتح‌ونصرتها که به عون عنایت ربّانی‌میسر شدوولایت‌فارس و کرمان‌مسلم گشت‌یك به‌یك به‌وضوح پیوست‌وحضرت باری‌تعالی را به حصول این نعمت شکرها گزارده [1] شدوآن که‌مرقوم نموده‌بود که این‌مرتبه نامه را از سرحد بیابان خراسان می‌نویسم ، زنهار که بدان جانروی وهرشهری که بعون‌الله بردست‌تو فتح شد نائب محمودةالخصال پسندیده افعال‌نصب کنی ودر بصره آمده مقیم باشی ودست ازملك‌خراسان بداری که‌مارا باملك‌خراسان وخراسان رابا ما کاری‌نیست. کاشکی میان ماوخراسان کوهها بودی‌ازآهن‌ودریاها بودی‌از آتش و هزار سد سکندر . درین اثنا حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب علی‌بن‌ابی‌طالب[حاشیه۲۳۲الف]صلوةالله‌وسلامه‌علیه‌تشریف‌آورده گفت‌یااباحفص [2] چرا چنین نوشته‌ای. گفت جهت آنکه خراسان ولایتی است پرار شر وشور و اهل آن محیل ومنافق.حضرت امیر فرمود اگرچه دور است لیکن خراسان راخصایص مؤثر بسیار است.

وبدان که در خراسان شهری است موسوم به **خوارزم** ودرآن جا شهری است از شهر های اسلام، هر که آن جا مقام کند او را چندان ثواب باشد که کسی که درراه خدا جهاد کند. خنك‌آن کس که درآن جا مسکن گیرد ودرآن زمین رکوع و سجود کند.

و نیز درملك خراسان‌شهری است **هرات** نام دارد وآن‌را ذوالقرنین‌بنا نموده وعزیز پیغمبر صلی‌الله علیه وآله در آنجا نماز گزارده [1]، بر هردروازه‌اش فرشته ایستاده وتیغ کشیده، بلاهارا می‌راند وپیش ازاین هرگز کسی آن‌شهر رانگرفت.

ونیزدرخراسان شهری است **بخارا**. دروی‌مردمان باشند که‌ازبسیاری‌ریاضت قالب عنصری خود را گدازند .

ونیکی‌باد براهل‌**سمرقند** که‌آن جای عبادت‌است، لیکن درآخر زمان هلاك ایشان بردست ترکان باشد .

و در خراسان شهری است **سنجاب** . خوشا کسی که‌آنجا بمیرد. چه هر کس

۱ـ اصل: گذارده ۲ـ اصل: حفظ

[حاشیهٔ۲۳۲ب] آن‌جا بمیرد شهید باشد.

اما شهر **بلخ** یك نوبت‌خراب شده ونوبت دیگرخراب شود، اما آباد نگردد، و نیکی باد اهل آن را که آنجا حق سبحانه تعالی‌را گنجهاست نه از سیم و زر، بلکه مردانی باشند که خدای تعالی را چنان شناسند که حق شناختن است و چون فرزند من مهدی پیدا شود ایشان از اصحاب او باشند.

ونیکی باد بر اهل **ترمذ** که در آنجا مؤمنان باشند که بجز از رضای خدا ودوستی مصطفی وحضرات ائمهٔ هدی چیزی دیگر بردل‌ایشان‌عبور نکند. اماهلاك ایشان به طاعون[1] خواهد بود. واحوال ساکنان‌بعضی‌ازشهرهای دیگربیان فرمود. عمر بعد از استماع آنها گفت یاابی‌الحسن مرا در تسخیر مملکت خراسان ترغیب فرمودی.

بالجمله **خوارزم** شهری است ازشهرهای مشهور.وبهترین‌آن ولایت **جرجانیه** است وترکان اورا **اورگنج** گویند و دارالملك‌سلاطین خوارزمشاهی بود ودر زمان فتور چنگیزخان از علما و فضلا و ارباب شمشیر و اصحاب قلم و اهالی صناعات و سایر طوایف بنی‌آدم آن مقداردرجرجانیه‌جمع آمده بودند که زیاده بر آن[حاشیه ۲۳۳ الف] تصورنتوان نمود.

در «حبیب‌السیر»مسطوراست که چون او کدای‌بن چنگیز خان برجرجانیه استیلا یافت خلایق را به صحرا رانده‌قرب صد هزار مرد پیشه‌ور جدا ساخته وزنان جوان و کودکان را به بندگی گرفته‌وباقی‌مردم‌را به‌سپاه خود تقسیم نموده به‌قتل رساندند. هر قاتلی را بیست و چهار مقتول رسید وعدد قاتلان ازصد هزار متجاوز بود ویکی از شهداء خوارزم شیخ نجم الدین کبری است:

مرو شاهجانـ در کتاب «حبیب‌السیر»مذکوراست که بلدهٔ طیبّهٔ مرو درزمان استیلاء مغول بربلاد ایران وتوران به‌مرتبه‌ای معمور بود که در وقتی که تولی‌خان ابن چنگیز خان بر مرو دست یافت به موجب اشارهٔ او چهار روز متصل متوطنان مرو را از شهر به صحرا راندند وچهار صد نفراز محترفه وجمعی دختران را بجان

۱ـ دراصل : تاعون.

امان داده بقیهٔ نسا ورجال وپیران واطفال را برلشکریان قسمت کرده هر مغولی‌را سیصد وچهار صد کس حصه رسید، هریك‌رسد خود رابقتل رسانیدند. وهم در همان کتاب مسطوراست که سیدعزالدین‌باچند نویسنده سیزده شبانه روزتعداد کشتگان مرو[حاشیهٔ۲۳۳ب] را[حساب] کرده از مردم نفس شهر هزار هزار و سیصدهزارو کسری در شمار آمد. سید حیرت‌نموده زبان به‌ادای‌این‌رباعی‌خیام گردان ساخت ،

رباعی :

ترکیب پیاله‌ای که درهم پیوست
بشکستن او روا نمی‌دارد مست
چندین‌سرو پای نازنین ازسرودست
ازمهر که‌پیوست وبه کین که‌شکست

نیشابور ــ ازجملهٔ بلادمعظم خراسان‌است وقبل‌از استیلاء مغول بربلادایران درمعموری به‌مثابه‌ای بود که محاسب وهم‌وخیال ازتعداد وشرح آن به عجز وقصور اعتراف دارد وچندین هزار کس ازسادات ومشایخ‌وعلماء وموالی درآن خطه‌اقامت داشتند ودوازده هزار چشمهٔ آب در اراضی وصحرای آن سرزمین جاری بود .

در«حبیب‌السیر» مسطوراست، که‌تقاجار گورکان دامادچنگیزخان حسب‌الفرمان تولی خان بایازده هزار سوار به ارادهٔ تسخیر نیشابور متوجه گردیدند . مجیرالملك کافی و ضیاء الملك زوزنی کــه در سلك وزراء سلطان ملکشاه انتظام داشتند به کثرت مردان جرّار و وفور آلات کارزار مغرور گشته عراده و منجنیق دربروج [حاشیهٔ۲۳٤الف]منصوب گردانیدند وخاطر بر مقابله و مقاتله قرار دادند و تقاجار شهر رامر کزوار درمیان گرفته آغاز محاصره نمود. ناگاه از شست قضا تیری به تقاجارخورده از پای درآمد سپاه مغول دست از حرب باز داشته به سبزوار شتافتند و ازضرب شمشیر ایشان در سبزوار هفتاد هزار مسلمان کشته گشت وچون تولی‌براین‌حال‌اطلاع‌یافت‌عنان عزیمت‌به‌جانب‌نیشابور معطوف گردانید و با آنکه حوالی‌نیشابور سنگلاخ بود لشکریان به جهت انداختن مجانیق‌ازچند منزل‌سنگ

بار کرده باخود به‌نیشابور بردند، چنانکه از آن سنگها پشته‌ها پدید آمد. بعدازمقاتله ومحاصره مغولان در آن بلده ریخته به قتل وغارت مشغول گشتند وپس از خرابی زن و مرد نیشابور را به صحرا رانده بنیاد حیات همگی را بر انداختند و دختر چنگیزخان [حاشیهٔ۲۳٤ ب] به شهر در آمده به انتقام شوهر خویش ازجنبنده در شهراثر نگذاشت وهفت شبان روز آب در شهربسته تمام عمارات راهموارساخت.

در « تاریخ خراسان » مذکور است کــه دوازده روز شمار کشتگان نیشابور کردند، سوای عورات و اطفال هزارهزار وهفتصد وچهل وهفت هزار در قلم آمد.

سلطانیه ــ در تحت عراق عجم است ودر«حبیب السیر» مسطور است که آن بلده‌ازآثار خسرو جمشید اقتداراولجایتو سلطان‌المشتهر به سلطان محمد خدابنده است وبه فرمان او معماران دانشور آن شهر را مربع وضع نموده بودند و طول‌هر دیواری از ارکانش پانصد گزبود و یك دروازه و شانزده برج داشت ودیوار قلعه از سنگ تراشیده مرتب شده به مرتبه‌ای پهناور در آمده بود که برزبر آن چهار سوار پهلوی هم اسب میراندند. وگنبدی که مقبرهٔ آن پادشاه عالی جناب است ودر درون آن‌شهرساخته شده قطر آن شصت گز وارتفاعش‌صدو بیست گز است.

و ایضاً به اهتمام اولجایتو سلطان در آن شهر مساجد وخوانق و دارالقرائة و دارالحدیث و دارالسیاده ومدرسه به تکلف ساخته وپرداخته بودند و در آن بقعهٔ شریفه شانزده مدرس ومعبد بود و دویست طالب علم موظف بودند.

وایضاً شهر **سلطانیه آباد** درپای کوه[حاشیهٔ۲۳٥الف]بیستون وشهر **اولجایتو-آباد** در موغان بر کنار دریا از مستحدثات آن پادشاه سعادت انتباه است.[۱]

۱ـ درانتهای‌قسمت‌مربوط به«ذکربعضی ازجبال‌غرایب‌احوال»...[۲۳۹الف]نسخهٔ وزیری‌قسمت‌زیررا اضافه‌دارد:

«دیگر در حوالی محمدآباد چاهوك من اعمال دارالعبادهٔ یزد کوهی‌است و درآن غاری است موسوم به غارمیرشمس‌الدین . مهذب اخلاق باطن و ظاهر مولانا محمد باقر طاب ثراه در ترجمهٔ « توحید مفضل » چگونگی غار مزبور را بهٔ مناسبت مقام مفصل ذکر نموده و مجملــی از آن درین صحیفه مرقوم خامهٔ صدق لزوم می‌سازد . چنین نقل

(دنباله‌درصفحهٔ بعد)

دنبالهٔ حاشیهٔ صفحه قبل

نموده‌اند که پادشاه سلیمان شان جنت مکان شاه سلیمان صفوی بهادرخان انارالله برهانه درزمانی که اورنگ سلطنت ایران به فر وجودآن پادشاه ذی شان آرایش داشت جمعی را به تحقیق چگونگی معدن مزبور مأمور و بعد از مراجعت یك نفر مأمورین نزد من تقریر نمود که بعد ازآنکه برغار مزبور رسیدیم اول طلوع آفتاب بود و رفقا در بیرون غار توقف نموده من با یك نفردیگرچراغی برداشته قدم دراندرون غار گذاشتیم و بعد طی نشیب وفراز بسیار وتحمل مصائب بی‌شمار به‌آبی رسیدیم که گذشتن از آن تعذرداشت. و در آن طرف آب چیزها در کمال درخشندگی بنظر در می‌آمد. چون نظر به آلت ساعتی که همراه داشتیم ظهرداخل شده بود درآن آب وضو ساخته به ادای فریضه قیام نموده در این اثنا به سبب احتباس هوا چراغی که داشتیم منطفی گردید و دیگر اسباب تحصیل آتشی که چراغ بر افروزیم نداشتیم، لاجرم مراجعت نموده دست بردیوارهای غار گرفته می‌آمدیم تا به جائی رسیدیم که خاك نرمی‌داشت. قدری از آن خاك برگرفته در دامان خود کردیم واول غروب که از غار میرشمس‌الدین بیرون‌آمدیم و آن خاك را که ملاحظه شد لاجورد بسیار نفیسی‌بود که استادان صناعت کارنموده پسندیدند.

با وجود اینکه مصنف این کتاب را بخصوص بذکراحوال یزد تألیف نموده متوجه توصیف غارمزبور [که] ازغرایب صنایع الهی[است] نشده، بنابراین محرراین نسخه به تحریرمجملی ازآن پرداخت. (ص ۳۷٤ نسخهٔوزیری)

[۲٦۳ ب] ..... فصل ثانی

در بیان حکایات غریبه وروایات عجیبه وذکر بعضی حیوانات و طیور غریبة الاشکال و الافعال و نوادر وقایع روزگارآنچه [۲٦٤الف] از کتب متقدمین به مطالعه رسیده یاآنکه در ایام عمر مشاهده ویاازراویان‌صحیح‌القول استماع‌شده‌وآن‌مبین‌است برچند حکایت

از مستخبران صادق‌الخبر استماع افتاده که شخصی‌از اهالی‌یزداحرام‌طواف روضهٔ ملایک مطاف قرةالعین اشرف دودمان عبد مناف بسته وصول مدارج قصوی این سعادت عظمی را به فحوای حدیث صحیح نبوی که «ستدفن بضعة منی‌بارض خراسان لایزورها مؤمن ولا مؤمنة الاوجب له الجنة» وسیلهٔ دخول فرادیس جنان دانست وروزی که در موضع **زنگیان** که محل اجتماع قوافل است منزل نموده بود به‌بیابانی که در خارج مزار سید الاقطاب سید حسین مشهور به **گل سرخ** است رفته در حین تطهیر بدرهٔ زری که همراه داشت بر کنار حوض گذاشت و بعد از فراغ‌از خاطرش محو شده در همان روز از قافله کوچ نموده [۲٦٤ ب] چون چند مرحله طی نمود به‌یادش آمده معاودت را از ضعف اعتقاد شمرد ودرباطن حراست‌آن ودیعت را به‌روح مقدس امام علیه التحیة والسلام حواله نمود. بعد ازدریافت شرف زیارت ومراجعت به وطن ازکمال وثوق به‌حصانت امین نقود کنوزاسرار لاهوت وحارس مدینهٔ ناسوت باملی کامل به مکان معهود آمده دهلیز پایاب را مسدود یافت. از سوقیان حقیقت انسداد باب استعلام نمود. گفتند که ازفلان تاریخ اژدهائی دراین موضع بهم رسیده و صنادید محله به جهت دفع ضرر آن حیّه راه دخول پایاب را

مسدود نمودند. آن مرد راه توکل تاریخ ظهور آن‌حیّه را با مبداء سفر خویش موازنه نموده مطابق یافت. حدوث این واقعه را از معجزات آن‌حضرت دانست و به قوت سر پنجهٔ اعتقاد اجزای خشت و گل را از هم فرو ریختـه داخل پایاب شد. امانت خود را به همان مهرو نشان‌دیده نقود محامد نثار [۲۶۵ الف] مقربان بارگاه حافظ حقیقی‌نمود وزبان روزگار به‌مضمون این مقال گویا گردید، **شعر:**

گوهر مخزن اسرارهمان‌است که‌بود
حقهٔمهر بدان‌مهرو نشانست که بود.

حکایتــ دراواخرشهرربیع‌الاخرسنهٔخمس‌وثمانین‌والف‌درحیدرآبادبهشت‌ـ بنیاد مسود اوراق را با **ملا محمد اردکانی** المتخلص به **فدائی** اتفاق صحبت افتاد. در اثنای حکایات تقریر نمود که در اراضی یزد نزدیك بقریهٔ **خرانق** کوهیست که عقاب سپهربقوت طیران به‌حوالی‌قلهٔ‌آن نتواند پریدونسرطایربا وجود بلندپروازی به پیرامن‌آن نتواند رسید، **شعر** :

آن نه کوهی بود کورا بر زمین بودی نشان
آسمانی بود گویی بر فراز آسمان

و در کمر آن کوه پر شکوه صفه‌ای درنهایت وسعت و ارتفاع بقدرت کاملهٔ یزدانی ساخته شده ودرسقف آن مانند چشم سخت دلان قطرهٔ آب بصد مضایقه ظاهر گشته بپایان کوه می‌چکد و اگر یك نفر بدانجا رسد بقدر کفاف او [۲۶۵ ب] حاصل می‌شود واگرصد کس وارد گردد به دستوروهم چنین گاه باشد که پانصدنفر با مواشی ومراعی‌بدان‌مکان عبورنمایند به قدرت پادشاه بی‌انبازچندان آب‌می‌آید که همگی سیراب می گردند وبعد ازرفتن‌ایشان بدستورمقرر و زمان ماضی گاهی قطره‌ای‌در کام تشنه لبان وادی‌نامرادی می‌چکد ومجاوران خطهٔ دلگشای یزد آن کوه‌را **چکچکو** می‌نامند و **مجوس** آن‌موضع‌را تعظیم بسیار نموده در سالی یك‌نوبت به موعدی مقرربا زنان ودختران نیکو روی شیرین گوی خوش‌آواز ، **شعر** :

همه سیمین‌برو زرین سواران
همه مه روی‌وپروین گوشواران

بگاه عشرت و بوس و تماشا
چوشهد و شکروباده گواران

که آفتاب خاوری [۲٦٦الف] ازشرم روی‌زیبای‌ایشان پرده بر روی حجاب کشیدی وگلبرگ طری ازخجالت در زیر نقاب زمردی پنهان گشتی ، **شعر :**

دهن تنگ و سر گرد وابرو فراخ
رخی چون گل سرخ بر سبز شاخ
شکر خندهٔ راست چون نیشکر
لطیف و خوش و نغزو شیرین و تر
بهر خنده‌ای کز لب انگیختی
نمك بر دل خستگان ریختی

بدانجا رفته قربانی کنند و جشنها و عیشها کرده بعد ازفراغ‌به‌منازل خودمراجعت نمایند.[۱]

۱ــ نسخهٔوزیری‌اضافه دارد : ناسخ این کتاب افادت ایاب بر لوح عرض‌می‌نگارد که نظیر این‌حکایت را حقیر برأی‌العین ملاحظه نموده ، **شعر :**

شنیده بود نا پسندیده‌ام نگویم بجزآنچه خود دیده‌ام

تفصیل این حکایت آنکه قریب بقریهٔ **دهج** که محلی از **شهر بابك** من‌بلوکات دارالایمان کرمان است کوهی عظیم [و] در کمر آن‌کوه غاری است کالرقیم در کمال وسعت ورفعت که تقریباً ازپائین کوه تا درغار نیم فرسخ مسافت دارد و صعود برآن در نهایت صعوبت واشکال وآن غار درالسنه وافواه اهالی‌آن بلوك مشهور ومذکور است به **غارایوب** ووسعت دهنهٔ غار و ارتفاع آن قریب یك تیرپرتاب می‌شود و برسقف آن چیزی از قبیل مومیائی می‌بندد و مردم آنجا به گلولهٔ تفنگ گـاه **قدری** ازآن پائین می‌آورند وبجای مومیائی استعمال می‌نمایند و دریك سَمت غارنشیمنی‌است‌که قدرکرسی از زمین غار دارد وسنگ دیوار وازارهٔ‌آن مکان نقشهائی بشکل منبت دارد و درمیان اهالی‌آنجا اشتهاردارد که حضرت **ایوب** درایام بیماری وابتلاء درآن مکان تن شریف بربسترصبروشکیب گذاشته بودند وآن منبت که درسنگ ظاهرشده اثر رفتارکرمهائی است که دربدن آن حضرت بهم رسیده بود و دریك سمت آن غار اندك تراوشی ظاهر میشود وحوضچهٔ بسیارکوچکی بسته‌اند و آن تراوش نزدیك بآن حوضچه قلیل جریانی

(دنباله درصفحهٔ‌بعد)

و ایضاً ملامحمداردکانی[1] حکایت کرد که درحوالی **خرانق** من‌اعمال خطهٔ یزدمزرعه‌ایست‌مشهوربه‌مزرعهٔ **واشه** و حال‌تحریر این‌حکایت‌بعنوان‌ملکیت شرعی دریدِ تصرف‌فاضل متقی **مولانا شمسا** ولد حاجی **علیرضا اردکانی**قراردارد.درهرهفته در روزچهارشنبه ازوقتی که قرص خورشید ازافق‌شرق به‌تائیدحضرت سبحانی طالع گشته‌اطراف جهان را نورانی میسازد تا زمانی که عیون اعیان روز از دیدار خسرو ثوابت و سیار محروم می گردد و به قدرت کاملهٔ یزدانی آب از قنات و چشمه در جریان‌آمده به اسطرخی که به‌جهت‌همین مطلب ترتیب داده‌اند جمع‌می گردد واز اسطرخ‌به‌باغات و اراضی رفته شرب مزارعات می‌شود و درسایرلیالی در جوف زمین وقنات [۲٦٦ب] متواری گشته قطره‌ای‌آب به‌کام طفلان نبات نمی‌رسد.

حکایت - برضمیرخورشید نظیر عطارد منشان دبیرستان سخنوری و مسند-نشینان بارگاه‌نکته پردازی پوشیده نماناد که به‌سبب بعضی واقعات که به‌دستیاری کلك‌وقایع نگاردرجلد ثانی این‌مجلد گزارش[2] یافته که، **شعر** :

در زمان شه جهان عباس

فخر اولاد سید کونین

اعنی خاقان گیتی ستان کیوان مکان سلطان شاه عباس ماضی بهادر خان به‌تخریب **قلعهٔ‌مبارکهٔ‌یزد**امر فرمودوفی‌الواقع آن‌قلعه‌ای‌بوددرغایت رفعت واستحکام

(دنباله ازصفحهٔ قبل)

بهم میرساند وداخل آن می‌شود و در اواخر ایام سلطنت نادر شاه از ظلم و ستم اوکوه صبر و شکیب عالم گداخته و دلهای عالمیان راکباب ساخته بود اهالی **دهج** کارشان بجان وکاردشان به استخوان رسید ازجادهٔ انقیادانحراف ورزیده به‌آن غار تحصن‌جسته بودند وقریب پانصد ششصد نفراززن ومرد صغیر وکبیر بادواب‌و اغنام مدت مدیددرآن غاربسر می بردند و آن قلیل آب را قسمت کرده شبان روزی نفری را یك طشت آب میدادند وهمگی راکفایت می‌نمود و اهالی‌آنجا برآنند که آن‌آب نیزمثل آب چکچکو یك نفریاجمعی کثیرکه باشند به یك‌نسبت کفایت‌می کندودربالای‌آن‌غارکه بافلك‌دوارلاف همسری میزند نیزمیگویندکه چشمهٔ آب‌خوشگوارواشجارسایه دارمی‌باشد.

۱ــ اصل: ملا محمد اردکانی ندارد ، از نسخهٔ وزیری نقل‌شد.

۲ـ اصل: گذارش

وبسان حصارفیروزه‌فام‌ازسنگ حوادث مصون ومحروس بهرام خون‌آشام‌چون شط برگرد بروجش دایرو کمند اوهام از وصول به‌شرفات بلندش قاصر، **شعر** :

قلعه‌ای استوارچون‌خیبر
گشته با ذروهٔ فلك همبر
نسر طایر نشسته بربامش
جرم بهرام مشعل شامش

و بعد از آنکه تمامی عمارات عالیه که دررفعت هر یك با خیمهٔ سپهر لاف برابری وبا فلك مینا رنگ دعوی همسری‌داشتند خراب گشته مدتی بر آن گذشت جوانی از طایفهٔ شاملو که در ایام قلعه داری **علی‌قلی‌خان** و مخالفت مخالفان در قلعه میبود وبموجب حدیث‌صحیح «استر ذهبك وذهابك ومذهبك.»بدره‌ای‌مملو از [۲۶۷ الف] درهم که باعث عزت و اعتبار او بود از بیم اغیار در محلی که مقام و مسکنش بود در گنجینه گذاشته در عین فتور و شورش و استیلای مخالفان قدرت برداشتن نیافته خود را از آن مهلکه بیرون انداخت و متوجه دارالملك شیراز شده مدتی بی‌سرو سامان در ولایت فارس روزگاری به ناکامی گذرانید و از دوری مطلوب معلوم بدین مضمون ترنم می‌نمود، **شعر** :

سوختم بی تو ندانم که اسیران فراق
باچنین آتش جانسوز چسان ساخته‌اند

القصه بعد از انقضاء مدتی مدید به‌خطهٔ یزد مراجعت نمود وبا دل خراب به جهت تفرج به قلعهٔ ویران رفت و انگشت عبرت به دندان گرفته به هر طرف می گشت. اتفاقاً شاهباز بلند پرواز نظرش به محلی که منزل و مکان او بود بال همت گشوده، دید که تمامی سرای او با خاك فنا برپهلوی‌استراحت تکیه داده با خود گفت که هر چند نقد اعتبار به دست دشمنان افتاده باری به دیدن مکان او خاطر خود شاد می‌توان کرد و به هزار مشقت با دل غمناك بر آن کوه خاك بالا رفت و دست در گنجینه کرده بدرهٔ خودرابه مهرو نشان که کرده بود یافت . چون

جان عزیز در آغوش‌عطوفت گرفته با دل خرم و خاطر شاد از آن غم آباد بیرون آمده آن وجه‌را سرمایهٔ اعتبار ساخته از قید محنت آزاد گردید .

[۲۶۷ب] **حکایت** - در اوایل‌شهر ربیع‌الاول‌سنهٔ‌خمس و ثمانین بعد الف که مسوداوراق در حیدرآباد بهشت بنیاد رحل اقامت‌انداخته بود دو عورت از قریه‌ای از قرای کرناتك را گرفته به‌حیدرآباد آوردند که‌مانندرجال لحیه و سبیل‌داشتند و محاسن‌ایشان به غایت طویل بود و تمامی اندامشان مـوی غلبه داشت و پستانها به مقداریك ذرع بلندی داشت که در محل‌راه‌رفتن بر دامن‌جامه گذاشته دامن را بر کمر استوار می کردند .

دیگر - در همان ایام در حیدرآبادمردی‌ظاهر گشت که گوسفند رابه‌دندان از هم پاره کرده‌نخست خونش را می‌خورد و بعداز آن هم بدندان پوست‌از گوشت جدا کرده تمامی گوشت را می‌خورد و استخوانها را می‌خائید و فرو می برد و و هر روز جهت راتبهٔ او گوسفندی بزرگ مقرر کرده بودند.

دیگر - در سنهٔ اربع و ثمانین و الف در شاهجهاناباد مردی را دید که او را نه کزی می‌نامیدند ودرمحل راه رفتن مردان بلندقامت‌تا کمر او می‌رسیدندوتصور چنان بود که او بر اسبی [۲۶۸الف] کلان سواردر میان جمعی پیاده است.

دیگر - در دارالسلطنهٔ اصفهان مردی بود که به‌سببی ازاسباب که لایق‌سیاق کتابت نیست دست راست او را قطع کرده بودند و آن شخص قلم رابردست‌بریده بسته کتابت می کرد ونسخ[۱] ونستعلیق و سایر خطوط را درنهابت خوبی‌می‌نوشت، چنانچه هزار بیت کتابت او را مبلغ سه هزار دیناراجرت می‌دادند .

حکایت - یکی از اهل صلاح که به‌صدق سخن اتصاف‌داشت روایت نمود که **محمد فاضل بن ملا قاضی رکنابادی** به‌هنگام شام که نور باصره ازمشاهدهٔاجسام عاطل بود به ارادهٔ رفتن **جیلان** از **رکناباد** روان گشت و چون قدم در بیابان نهاد چراغی دید روشن که بی‌دستیاری و پایمردی احدی در میان شارع‌روان وبه‌جانب

۱- اصل: نسق

بندرآباد میل دارد . در نهایت سرعت از عقب روان شد وهر گاه که بـه نزدیکی روشنایی می‌رسید آن چراغ ار شارع بیرون رفته بعد اززمانی باز بهراه می آمد تا آنکه آن روشنایی داخل مزار منور حضرت کرامت‌دستگاه [۲۶۸ب] ولایت پناه سلطان‌المحققین‌سلطان **نجم‌الدین‌حاجی‌محمودشاه** شد وبنابر آنکه در آستانه استوار بوددر بیرون توقف کرده علی‌الصباح که دروازهٔ افق شرق به‌سبب ظهورتباشیرصبح صادق مفتوح گشت قدم در آستانهٔ مبارک نهاده و در پیش خدام زبان به‌اظهار آن راز بگشاد ، مقیمان بقعهٔ شریفه گفتندمدتی است که در بعضی از لیالی مشاهدهٔ ما می گردد که ، **مصراع** :

چراغی روشن از نور کرامت

از صومعــهٔ قریهٔ **سورك**[۱] به این مقام منور آمده بعد از زمانی به جانب **سیدصحرا** می‌رود و جمعی که رسم تفحص به جای، آورده اند بر ایشان چنان‌ظاهر گشته که ساعتی درمزار **سیدصحرا** مانده‌بازمتوجه‌صومعهٔ **سورك**[۱] می‌شود وزیادازاین‌حقیقت امر غریب بر ما روش نیست .

حکایت کردسید نجیب **امیر محمد رشید شیرازی** که در شهور سنهٔ ثمانین و الف در خطهٔ حیدرآباد به جهت سکنی منزلی خریداری نموده محلی اختیار کردم کـه چاهی حفر نموده از آب آن منتفع گـردم . چـون مقنیان دوسه ذرع کندند ناگاه سنگی عظیم ظاهر گشت و کار بر کـار کنان دشوار گردیده بعد ازتعب بسیار وسعی بی شمار نصف آن سنگ شکسته شده گوی محقردروسط چاه و [۲۶۹الف]سنگ سفلی مشاهدهٔ اصحاب بینش گردیده که وزغی[۲] زنده در نهایت بزرگی‌برگ سبزی در دهـن داشت و نصفی ازآن برگ‌را خورده بـود . این معنی سبب تعجب همگنان گردید.

ایضا : سید نجیب حسیب **امیرمحمدرشید** مذکور که به صدق‌سخن اتصاف داشت‌تقریر نمود که در ولایت فارس‌موضعیست که‌آن راسیاخ وقراباغ نیز گویند

۱ـ نسخهٔ‌وزیری: شورك ۲ـ اصل:وزقی

واز آن محل تا خطهٔ شیراز شش فرسخ مسافت است ودر آن مکان جمعی ازخیمه‌نشینان ساکن بودند. بیك ناگاه جماعتی که با ایشان در مقام کینه و عنادبودند بر سر ایشان تاخته اموال و اسباب آن بیچارگان را به غارت وتاراج بردند. در میان قبیلهٔ غارت‌رسیده صالحهٔعابده‌ای بود که مشاطهٔصنعت‌یزدانی‌بگلگونهٔلطافت چهرهٔ دلربای او را برآراسته وصیقل قدرت سبحانی به‌نور حسن آینهٔ عارضش را روشنی داده، رویی که خورشید رخشان ازرشك‌او تافته شدی وزلفی که مشك خطا را از غیرت آن جگر خون گشتی، شعر:

بری چون سیم وقدی چون صنوبر
همه جایش ز یکدیگر نکوتر
جگر از هر دو چشمش تیرخورده
شکر از هر دو لعلش شیر خورده
لبش گویی که حلوای نباتست
چه حلوای نبات آب حیاتست

[۲۶۹ ب] و آن عفیفهٔ عفت قباب حامله و وضع حملش نزدیك بود. سراسیمه و پریشان حال از آن مهلکه خودرا خلاص کرده روی‌دربیابان نهاد وبعد از اندك مسافتی به‌پای کوهی رسید که در بلندی با شرفهٔ فلك اعظم لاف برابری کردی و از عظمت کرهٔ زمین را در زیر دامن خود تودهٔ خاك‌شمردی، قدم برفراز آن کوه نهاد. در آنجا غاری دید مانند دل‌مفلسان تنگ وتاریك. از غایت خوف و دهشت داخل غار شد و شب تیره پردهٔ سیاه فام در فضای هوا نصب کرد. اتفاقاً آن عورت وضع حمل نموده پسری دروجودآمد چون ماه شب چهارده. به‌هزارغصه بقیهٔ شب را گذرانیده از دوری ودرازی شکایت می کرد و می گفت، شعر:

تو ای شب گر نه روز رستخیزی
چرا آخر سبکتر بر نخیزی
دلم را چند بریان داری ای صبح
دمی‌زن آخرارجان داری ای صبح

علی‌الصباح که عالم سیاه دل چون رخسار خوبان نورانی گشت طفل رادر درون غار گذاشته به‌جهت تحقیق حال اهل قبیله متوجه محل خود گردید. دزدان بعداز غارت وتاراج به‌بلادخودرفته‌بودند.ضعیفه به‌سبب گرفتاریها تامدت یکماه در میان قبیله مانده [۲۷۰الف]ازحال فرزند دلبند فراموش کرد و در روزی که آن زن متوجه‌قبیلهٔ خود شده بود ماری عظیم قصدآن طفل کرده ناگاه به‌قدرت کاملهٔ الهی‌مجسم‌به‌صورت‌سنگ گردید وبعد ازیک‌ماه که عورت ازحال‌طفل به‌خاطر آورد گریان ونالان روی به کوه نهاد وچون داخل‌مغاره گردید دید که گوسفندی کوهی پستان دردهن طفل او گذاشته وطفل به‌شیرخوردن‌اشتغال‌دارد. بشکرانهٔ آن موهبت کبری‌سجدات شکر به‌جای‌آورد وفرزند را به‌سینه گرفته با خود اندیشید که اگر آبی‌می‌بود اورا غسلی می‌دادم. ناگاه طفل دستی برسقف‌آن مغاره که‌به‌غایت پست بود گذاشت. به‌قدرت‌حیّ توانا‌ازمحل دست‌اوقطرات آب‌ریختن گرفت.ضعیفه کودک راغسل داده درهمانجا رها کرده متوجه مکان خود گشت وهر به‌مدتی آمده فرزند رامی‌دید. چون طفل به‌سرحد تمیزرسید بیل و کلنگی ازوالدهٔ ماجده طلب کرده دردامن‌آن کوه زمینی راقابل زراعت یافته گندم وسایر حبوبات زرع نمودوازهمان آب که به‌مرور زمان زیادشده بود [۲۷۰ب] زراعت‌را سیراب‌می‌گردانید. جمعی ازاهل‌آن نواحی به خدمتش تردّد آغاز کردند و اواز مجالست ایشان مکدّرخاطر می‌بود. تایک‌روز به‌سبب تقصیری که‌از آن‌جمع‌دروجود آمده‌بود دربارهٔ ایشان دعا کرده ونقود وحبوباتشان مجسم بسنگ شد وتااکنون‌درآن‌صحرا مانده و مشاهدهٔ ارباب بینش است ودرمیان طوایف‌انام شیخ کرامت دثار به **شیخ‌حاجی کوه‌زاو** اشتهار یافته است.

حکایت - در کتاب افادت ایاب « حبیب‌السیر » مرقوم است که **مولانا سیمی نیشابوری** ازانواع فضایل‌مثل‌نظم اشعار ومعماوانشا وخط بهرهٔ تمام‌داشت ودریک‌روز دوهزار بیت نظم کرده بنوشت. بنابرآن این‌بیت رادرنگین‌انگشتری خودنگاشت.

شعر:

یك روز به مدح شاه پاکیزه سرشت
سیمی دو هزار بیت گفت و بنوشت

وهمچنین درخوردن طعام شهرت تمام داشت . روزی شخصی درمجلسی گفت که مولاناسیمی بیست من خرما می‌تواند خورد ودیگری‌ازین معنی استبعاد کردو با هم به مبلغی شرط بستند و بیست من خرما برداشته به‌خدمت مولوی شتافتند . [۲۷۱الف] اتفاقاً در آن روز مولانارا ضعفی بود وتکیه داشت . مع‌ذلك چون‌سبب آمدن‌آن دوعزیزرا معلوم کرد گفت‌خرمارا نزدیك‌به‌فراش من‌نهید تاببینم که مهم بکجا می‌رسد وچون به‌موجب فرموده عمل نمودند دست اززیربالاپوش بیرون می‌آورد ومشت مشت خرما برمی گرفت ومی‌خورد تاهیچ نماند. آنگاه ازآن دو کس پرسید که بادانه شرط بسته بودید یابی دانه. گفتندهیچ کس خرما را بادانه نمی‌خورد. گفت من‌همه رابادانه خوردم تااختلاف درمیان شما پیدا نشود .

حکایت - برطباع آفتاب شعاع اصحاب فضل وهنرفروغ این‌معنی‌نور گستر خواهد بود که جماعتی از **اعراب‌حویزه** که ایشان را **مشعشع** گویند به‌الوهیت حضرت شاه ولایت پناه علی‌مرتضی علیه التحیةوالثنا قائل‌بوده‌اند اززمان سابقه‌الی للآن بعداز مبادرت به‌عبادت ذکری که معهودآن قوم است ایشان را کیفیتی طاری می‌شود که درآن حالت مطلق تیغ و تیربر بدن ایشان تأثیرنمی کند. چنانچه قبضهٔ شمشیر در زمین فرو برده شکم برنوکش نهاده قوت می کند ولفظ علی‌الله برزبان می‌رانند تا آن شمشیر مانند کمان [۲۷۱ب] خم می‌شود و یامی‌شکند . ودرا کثر اوقات‌حاکم آن‌طایفه‌یکی‌ازساداتست‌ودراوایل‌طلوع آفتاب دولت‌اعلیحضرت‌خاقان سلیمان شان ابوالبقاشاه‌اسمعیل صفوی‌موسوی‌بهادرخان شمه‌ای ازضلالت آن‌طایفه به‌مسامع جاه وجلال رسیده دفع شرّ آن جماعت بر ذمهٔ همت پادشاه ظفر قرین واجب نمود. بنابراین بعدازفتح دارالسلام بغداد اعلام‌هدایت اعلام به‌جانب حویزه افراخته گشت . چون این خبر به حویزه رسید **سلطان فیاض** که برمسند حکومت متمکن بود وقوم **مشعشع** به‌الوهیت فیاض که ازفیض عنایت حضرت عزت‌بی‌بهره

بود در آن اوان اعتراف داشته و اورقم نسخ بر احکام شریعت غرّا کشیده بادیهٔ ضلالت وغوایت می‌پیمود وبالشکری که به‌نوك سنان مغفر مهر ازفرق سپهر ربودندی ازشهر بیرون آمده مستعد قتال وجدال بایستاد. غازیان عظام وحامیان حوزهٔ اسلام به‌یمن دولت پادشاه اسلام در حملهٔ اول فیّاض را با بسیاری از قوم او بر خاك هلاك انداخته بقیة‌السیف مشعشع در بلادوامصار متفرق شدند وحالاجمعی در بصره متوطن و متابعت مذهب [۲۷۳ الف] حق ائمهٔ اثنی عشر می‌نمایند .

درسنهٔ اثنی وثمانین والف که این ضعیف ازراه بصره متوجه هندوستان بود و به‌جهت رسیدن موسم قریب هفت ماه در آن بلده اقامت نموده در آن حین قرامصطفی پاشا حاکم آنجا طرح جشنی انداخته قوم مشعشع راطلب کرده امرفرمودتاقریب پنجاه خروارهیمه درمیدان حاضرساختند وچون آفتاب جهانتاب به‌نهانخانهٔ مغرب شتافت مقررنمود تا آتش در آن هیمه زدند وبعد از آنکه نیران آتش بلند گردید آن جماعت را به‌آتش بازی امرنمود. ایشان که قریب یکصد نفر بودند به‌ذکری که معهود ایشان بود قیام نموده یك‌یك وجد کنان به میان آتش رفتند و کنده‌های نیمه افروخته‌را برداشته دردهن می‌بردند وازدهن آتش افشانده درمیان آتش خفتان وغلطان ووجد کنان به‌ذکر اشتغال نمودند، تا آنگاه که تمامی آن آتش را به‌دست و دهان معدوم ونابودساخته خاکسترهارا به‌بادبر دادند. واین امرغریب کـه ازغرایب حکایاتست مسود اوراق خود مشاهده نموده. ومشهور است که آن‌جماعت آب‌دهن خودرا به‌دهن هر کس که کنندبعداز آن آن‌شخص حالی بهم می‌رساند که آتش اورا نمی‌سوزاند.

[۲۷۳ب] **حکایت** - در «نگارستان» مذکوراست که درشهورسنهٔ ثمانین و سبعمائه حضرت صاحب‌قران گیتی‌ستان بنا برانتقام والی خوارزم از سمرقند حرکت نموده امیرزاده میرانشاه راقراول گردانید. شاهزاده چون به‌منزل سه‌پایه که یکی ازمنازل راه‌خوارزم است رسید بنابر فرط حرارت آفتاب خواست که یکدم در آب جیحون نشیند ودر ّ قیمتی در گوش داشت ، بیرون کرده خواست که به‌یکی ازملازمان سپارد

ناگاه از دستش خطاشد و بدریایی که مانند عمان است افتاد. امیرزاده از روی تفأل بغایت درهم شدوحاضران ازآن حالت قرین صدگونه ملالت گشتند. صاحب «فتوحات» که خود بهرأی‌العین مشاهدهٔ آن احوال‌نموده‌ذکر کرده که بعدازساعتی درّ مذکور برسرنی پاره ازآب بیرون آمد. شراب‌دار را نظربرآن‌افتاد وفریاد بر آورد که اینك درّ.شخصی در آب رفته گرفت و یکی‌ازارباب نظم دراین باب گفته:

قطعه:

دری که نمودی در شب چون مهتاب
از گـوش شهنشاه در افتاد بـه آب
تـا خـاطر نازکش ملالت نـبرد
نی پـاره‌ای آورد ز دریا به شتـاب

[۲۷٤الف] برضمایراولوالبصایرپوشیده‌نماند که دربلدهٔ حیدرآباد فردی از افراد واقعات هندوستان که مرقوم شده بود که صورت‌آن به‌نظر کیمیا تأثیرپادشاه حشمت‌تمکین‌دهلی رسیده مسود اوراق مطالعه نمودچون خالی از غرابتی نبود به همان عبارت‌درین صفحه ثبت گردید.

اول- آنکه در صوبه مالوبه به‌خانهٔلاله‌نام گازری دختری‌حامله بود، به‌تاریخ پنجم ذی قعدهٔ سال نهم‌جلوس میمنت مأنوس خاقان جهان عالمگیر پادشاه بچه‌ای زادکه شش پاودم داشت ودرسراومقداریك انگشت شاخی بود. به‌مجرد برآمدن از شکم دانه و کاه می‌خورد وشیرنمی‌خورد.

دیگر- درموضع بوربه سه کروهی[۱] احمدآباد به‌خانهٔ خسرونام‌زرگردختری متولد شد بهمان تاریخ که یك پستان کلان داشت وازآن شیر برمی‌آمد و درپـای بیست انگشت داشت وتمامی موی اوسفید بود وهردو گوشش سوراخ کلان بود.

دیگر- در همان ایام در کشمیربه‌موضع بحور که تاشهرسه کروه است به‌خانهٔ لاله‌نام کشمیری فرزندی متولد، شددوسر و چهارپای داشت وقداویك ذرع‌بود.

دیگر- در همان تاریخ امیرخان صاحب صوبه کابل [۲۷٤ ب] خربزه‌ای

۱- کروه = ثلث‌فرسخ (فرهنگ نفیسی).

پاره کرد . درمیان خربزه به‌مقدار ده انگشت ماهی بر آمد.

دیگر - در خانپور به‌خانهٔ پرهنر[1] نام حجام دختری متولد شد سه‌سر داشت و از هرسه دهان شیر می‌خورد و دو دست و دو پای داشت تا سه روز زنده ماند و بعد از آن در گذشت .

دیگر - در چکله‌سرهند لالوی پتیاری دو زن داشت، هردو حامله بودند. از یك زن پنج فرزند متولد شد و از دیگری یك فرزند متولد شد که دوسر و چهار پای و دو دست داشت و سوراخ اسفل نداشت، آنچه شیر می‌خورد از دهان او بیرون می آمد . بعد از چند روز در گذشت.

دیگر - درملتان ماهی گیران برای گرفتن ماهی به‌دریا رفته بودند. یك ماهی دو کس [از] ماهی گیران را گرفته در آب برد. امان‌الله پسر تربیت‌خان سوارشده بالای دریا رفته برای برآوردن ایشان . ماهی گیران را جمع نموده دام دردریا انداختند. آخرالامر به هزار دشواری ماهی مذکور برآمد همین که شکم ماهی پاره نمودند هردو ماهی گیر زنده برآمدند. طول آن ماهی باندازهٔ ده ذرع [۲۷۵الف] و عرضش سه ذرع بود. مستور نماند که آنچه در فرد واقعات هندوستان مرقوم بود به‌همین شرح بود که تحریر یافت. اکنون خامهٔ بلاغت نژاد عنان بیان به‌صوب بعضی از اخبار دیگر انعطاف می‌دهد.

برخواطر ارباب بینش مخفی نماناد که در زمان سلطنت اعلیحضرت خاقان دارا حشمت فریدون شوکت قدرقدرت قضا صولت برجیس سعادت خلاصهٔ ملوك عالم زبدهٔ سلاطین بنی آدم خسرو خورشید مکان ابوالفتح شاه طهماسب بهادر خان سوانح غرابت آیین و وقایع عبرت قرین به‌اقتضای فلکی روی نموده ومؤلف «تاریخ عالم آرا » مفصلا مرقوم قلم فیروزی رقم گردانیده. خلاصه‌ای از آن به‌مقتضای مقام لازم نمود که دراین اوراق مثبت گردد .

دیگر - آنکه درسنهٔ ست و خمسین و تسعمائه درپنج قریه از قرای ولایت قائن من اعمال خراسان زلزلهٔ عظیم وقوع یافت، چنانچه سه‌هزار کس درزیر خاك مانده به‌راه عدم شتافتند. مشهوراست که **مولانا باقی** قاضی آن ولایت در علم نجوم مهارت تمام

۱- نسخه وزیری: میرهنر

داشت ودریکی ازقرای خمسه می‌بود. به‌اهل آن مکان‌خبرداد که ازاوضاع فلکی و تأثیر کواکب امشب زلزلهٔ‌عظیم وقوع خواهد یافت . احتیاط مقتضی آنست که از ده بیرون رفته درخانه‌ها توقف مکنید . مردم ده [۲۷۵ ب] سخن او را مسموع نداشته قاضی بامتعلقان خود بیرون رفته تانصف‌شب‌درصحرا بود. ازسرما متأثرشده به‌مبالغهٔ فرزندان به‌ده آمد وهمان ساعت زلزله واقع شدوقاضی‌باهمه فرزنـدان و متعلقان درزیرخاك مانده به‌عالم‌بقارفتند.

دیگر- درسنهٔ ثمانین‌وتسعمائه آتشی‌در آسمان درسمت‌قطب شمالی ظاهرشده‌تا مدت نه ماه امتداد یافت وبعدازآن غایب گردید.

دیگر- درهمین سال در ولایت قاین خـراسان دانـه‌ای شبیه گندم ازآسمان بارید وخلایق جمع کرده ازآن نان پخته تناول کردند.

دیگر - درشهورسنهٔ‌اثنی‌وستین‌وتسعمائه‌جمعی قلندران بی‌سروپاولوته‌خواران هرزه درادرییلاق سورنق سلطانیه درلباس‌عقیدت‌وحسن اعتقاداسناد مهدویت‌به‌خاقان فریدون حشمت کردند. هرچندآن حضرت به‌دلایل‌قاطعه خواستند که ایشان ازین عقیدت فاسده بازآیند رجوع‌نکردند. آخرالامر منجر به‌آن شد که پادشاه دین‌دار شریعت پروردرمقام سیاست آن گروه درآمده مقررفرمودند تافراشان سر یك‌یك را به‌ضرب تخماق کوفته‌به‌دیارعدم می‌فرستادند ، ودیگری به همان کلمات[۲۷۶الف] لاطایل زبان گشوده ازآن عقیدهٔ فاسده رجوع نمی کردند تاتمامی‌آن‌جماعت کـه چهل نفربودند به‌سیاست رسیدند.

دیگر - درسنهٔ خمس وستین وتسعمائه‌سیل عظیم‌به‌قزوین‌آمدتاموازی دوهزار خانه از«محلهٔ درب ابهر»ازممرسیل‌خراب‌شد.

دیگر- درسنهٔ احدی و ثمانین و تسعمائه در دارالارشاد اردبیل علت طاعون شیوع یافته تاموازی سی‌هزار کس تلف شدند.

این بودنکته‌ای‌چند ازغرایب ایام حشمت وسلطنت آن پادشاه عدالت دستگاه که درین اوراق مرقوم گردید . اکنون کمیت واسطی نژاد قلم به ذکـربعضی از

غرایب جهان که در کتب متعدده به‌نظر رسیده درتکاپو درمی آید.

حکایت - در«نگارستان» مسطوراست که صاحب «تاریخ قوام‌الملکی» ازابو-علی نقل نموده که وقتی درحوالی جرجان آهن‌پاره‌ای که به‌وزن یکصدوپنجاه من بود ازهوابیفتاد، چنانچه‌اهالی آن‌حوالی آوازی غریب شنیدند و آن را نزدوالی جرجان بردند و سلطان محمود چون آن خبر را شنید [۲۷٦ ب] قدری ازآن‌طلب نمود. هرچند خواستند که چیزی ازآن جدا کنند نتوانستند. آخر به تدبیر آهنگران ماهر قطعه‌ای ازآن شکستند ونزدسلطان‌بردند وچندان که جهدنمودند که‌شاید تیغی ازآن بسازند اصلا صورت‌نبست، چه اجزای آن برمثال دانه‌های‌جاورس به‌هم متصل بود درغایت صلابت.

ایضا - درهمان کتاب مرقوم است که ابن‌جوزی نقل نموده که درسنهٔ عشرین واربعمائه درحینی که سلطان محمود غزنوی به‌عزم‌تسخیر عراق درحوالی ری‌منزل نموده بوددرنواحی بغداد تگرگی عظیم بارید. یکی ازآن‌جمله به‌وزن زیاده ازصد رطل بود ودرصورت شبیه بود به گاوی که خفته باشد و چون به‌ضرب تمام برزمین خورده بود موازی یك گز درزمین فرورفته بود.

ایضا - درهمان کتاب مزبوراست که‌صاحب «جامع‌الحکایات» [1] نقل نموده که دوستی مراحکایت کرد که وقتی با جمعی‌ازیاران‌به‌سفری می‌رفتیم، گذرما بر بیشه‌ای افتاد . یکی ازرفقا گفت که‌به‌خاطرم چنان‌می‌رسد که سبعی مرا به سرپنجهٔ قهر[۲۷۷الف] خواهدبرد، توقع آنکه‌این پرتال [2] ودرازگوش مرا به‌اهل‌وعیال من رسانید. ماسخنان‌اورا حمل‌بروسواس کرده‌اورادل‌آسامی کردیم. ناگاه‌شیری ازبیشه بیرون‌آمده‌بروی‌حمله کرد.وی ازمرکب به‌زیر آمدو کلمهٔ‌شهادت‌برزبان‌راند. شیر اورادرربوده به‌سوی‌جنگل‌برد.همگنان‌از وقوع آن‌حال‌متأسف گشته‌به غایت‌ملول و محزون گشتیم وچون به‌شهرخود رسیدیم متروکاتش رابرداشته به‌درخانهٔ او بردیم

۱ـ منظورترجمهٔ فارسی الفرج بعدالشدة است

۲ـ اسباب‌وسامان‌اسب‌سواری، ولغت مأخوذازهندی‌است(فرهنگ نفیسی).

وحلقه بردرزدیم، ناگاه آن جوان خودش بیرون‌آمد. از دیدنش حیرت‌روی نموده موجب خلاصی اوراسؤال کردیم . وی گفت چون شیرمرا به‌درون بیشه بردآوازی مهیب شنیده شد. مرا همانجا گذاشت وبه‌جانب آن آوازتوجه‌نمود. من سر برآورده دیدم که باددی چون خودش درجنگست. فرصت‌راغنیمت‌شمرده آغازدویدن کردم وراه گریزپیش گرفتم ودراثنای فرار استخوان‌آدمی بسیار نموده شد و درآن میان یکی چنان‌بنظرم‌آمد که نصفی ازوشیرخورده بودوهمیانی درمیان خود داشته وآن همیان دریده و درمی چند ازان برزمین‌پاشیده، [۲۷۷ ب] من آن نقود را درهم آوردم وخودرا به‌تك پا بدینجا رسانیدم.

ایضاً - مؤلف «نگارستان» ذکرنموده که‌صاحب کتاب «الفرج بعدالشدة» از قاضی ابوالقاسم تنوخی [1] روایت می کند که وی گفت‌روزی در کوفه نزد ابـوعلی عمروبن یحیی بودم که یکی ازغلامان‌اودرآمده فریادبرداشت که‌فلان‌وکیل مارادر فلان موضع شیری در ربوده به درون بیشه برد. حاضران جملگی برفوت او اظهار ندامت وتأسف کردند وابوعلی راتعزیت رسانیدند. وی گفت سبحان‌الله قبل‌ازین به چندگاه هم درآن محل پدر اورانیز شیر برده بود . قاضی گوید که‌روزدیگربازدر مجلس ابوعلی‌بودیم که وکیل مذکور به‌یکباردرآمدوسلام کرد. حاضران ازدیدن اومتحیرشده‌حقیقت‌حال ازوسؤال کردند. وی گفت چون شیر مرا درربود ازخوف آن‌حالت بیهوشی‌روی‌نمود. چون به‌خود بازآمدم و چشم‌گشادم خودرا درآن‌بیشه تنهادیدم وتمامی اعضاوجوارح من سالم بود . فی‌الفوربرجستم وآغاز دویدن کردم. ناگاه پایم بربدرۀزری‌خورد، آن‌را برداشتم ودربغل انداختم وبه‌جانب مأمن تاختم وچون [۲۷۸ الف] ازآن‌محل خطیربگذشتم سرآن را گشادم. مفصل‌زررابه‌خط پدر خوددیدیم. این‌بگفت وآن‌رابیرون‌آورده پیش ابوعلی‌نهاد ابوعلی چون‌خط پدرش رابدید شناخت ولوای تعجب وتحیربرافراخت.

دیگر - در همان کتاب مرقوم شده که صاحب «تاریخ گزیده» ازمؤلف«نزهة-

۱- اصل: موجی

القلوب» روایت کرده که درقزوین شخصی خربزه پاره کرد. در میان خربزه نوری برآمدچنانکه خانه روشن گشت وتاسه‌شبانه‌روزنوراز آن خربزه‌میتافت‌ومردم فوج فوج به‌زیارت آن می آمدند .

ایضا - درهمان نسخه مسطور است که درقزوین دختری تولد یافت که نیمهٔ زیرین اوبرشکل دختری بود ونیمهٔ بالایین اوازناف بالا دوپیکروچهار دست داشت ودوسروهمه متحرك بود وقریب پنج شش ماه آن‌طفل زنده بود.

ایضا - مؤلف «نگارستان» گوید که مولانا قطب‌الدین علامه در شرح کلیات قانون ازمولانا جمال الدین ترکستانی روایت کرده که از دختر مولانا نجم‌الدین خوارزمی فرزندی در وجود آمد که سرش‌چون سر آدمی و بدنش چون بدن مار و یکدو ماه[۲۷۸ب] که درحیات بود نزدمادر آمدی‌وشیرخوردی و بعد ازان خودرا درحوض آبی که در آن حوالی‌بود انداختی وشناوری کردی ودر میان‌آب میبودی و چون گرسنه شدی بازنزد مادر آمدی وبه‌شیرخوردن مشغول گشتی. آخر به‌فتوای علما مقتول گردید.

حکایت - مؤلف کتاب «حبیب‌السیر» در مجلد ثانی مرقوم کلك‌وقایع نگار گردانیده که سلیمان بن عبدالملك بن مروان که از جملهٔ خلفـای بنی امیه است براکل وشرب به‌غایت حریص بود، چنانچه هرروز احشای سی‌بره بریان‌وباسی‌نان تنك به کارمی‌برد وچون شیلان‌می کشیدند بیش‌از هریك‌ازحضار مجلس طعام می‌خورد ومی‌فرمود تا شبها طبقهای حلوا بربالای سرش می‌نهادند ودرهرمحل از شب که بیدارمی‌شد ازآنها تناول می‌نمود.

وهم در آن کتاب مسطور است- والعهدة علیه- که‌سلیمان‌روزی صد رطل‌طعام خوردی به‌سنگ عراق وبسیار بود که مرغ بریان گرم پیش اوآوردندی و او صبر نکردی تاخنك شود ، به‌آستین مرغ را گرفته بخوردی .

[۲۷۹الف]**حکایت** - درهمان کتاب‌افادت‌ایاب‌مرقوم است که‌چون حجاج‌بن یوسف‌ابن‌ابی‌عقیل ثقفی متولد شد مخرج‌اسافلش مسدودبود. به‌مشقت آن‌را سوراخ کردند وآن مولود عاقبت نا محمود پستان دردهان‌نمی گرفت تاشیطان علیه‌اللعنة

به صورت‌طبیبی ظاهر شده گفت که‌بزغاله‌ای را کشتندوخونش رادرحجاج مالیدند وروزدیگر بزی بقتل رسانیدند وحجاج‌رادرخون‌آن نشاندند و روز سیم ماری کشته آن طفل‌را به‌خونش ملطخ ساختند. بعدازآن حجاح شیرخورد وهم در عهد صبی پیوسته تمنای‌خونریزی وفتنه انگیزی می‌داشت و گاهی می گفت هیچ‌چیز نزدمن لذیذترازقتل‌نیست و درایام حکومت مردان وزنان را دریك زنجیر کشیده محبوس می گردانیدوزندان اوسقف نداشت و در وقتی که به‌درك الاسفل شتافت پنجاه هزار کس‌درزندان‌او بودند، سی‌هزارمرد وبیست‌هزارزن،ومردمانی که به‌تعیین وبه‌فرمان اوبه‌تیغ‌ظلم کشته شدند به‌صدو بیست هزار رسید و کمیّت مقتولان حروب را غیراز علام‌الغیوب کسی نمی‌داند.

[۲۷۹ب]**ایضا** - درهمان کتاب‌مسطوراست که‌درسنهٔ‌تسع‌وستین که عبدالملك مروان به امرخلافت اشتغال داشت دربصره علت وباوطاعون شیوع یافت ودرمدت سه روز هرروزقریب هفتادهزار کس‌قالب تهی کردندودرآن بلیّه بیست‌هزار عروس ازحجلهٔ نازبشبستان عدم شتافتند.

ایضا - درهمان نسخهٔ شریفه‌مکتوبست که درآن ایام که مالك‌بن‌دیناردربلدهٔ بصره مقیم بود ودرحینی که به‌قرأت کلام پروردگار اشتغال داشت مردی به نزد او آمده گفت یاابایحیی‌دعا کن درحق‌ضعیفه‌ای که چهارسالست که‌حامله است وحالا به کرب وتعب شدید گرفتاری دارد. مالك دست به‌دعا برداشت‌وآن مرد رفته بعداز ساعتی بازآمد و بر گردن او پسری چهار ساله که دندانها داشت بـه نظر مالك رسانید.

حکایت - درجلد دویم کتاب «حبیب‌السیر» مرقوم قلم وقایع‌نگار گردید که سلطان محمدبن سلطان ملکشاه سلجوقی پادشاهی بودبه‌تأیید ربّانی مؤید، نصفتی شامل ومرحمتی کامل[1] داشت. [۲۸۰ الف] در بدایت جلوس آن خسرو بناموس ایاز و صدقه غلامان سلطان ملکشاه بن برکیارق را به پادشاهی برداشته لشکری بسیارفراهم کشیدند و لوای مخالفت ارتفاع دادند و مستعد تهییج‌غبارفتنه و نزاع

۱ـ اصل: شامل

گردیدند. سلطان محمد باسپاه کثیرالعددمتوجه ایشان‌شد. در حین تلاقی فریقین و تساوی صفین ابرپاره‌ای بهیأت‌اژدهائی که آتش‌از دهانش می‌بارید برز برسر لشکر ایازوصدقه‌نمودارشد. بنا بر آن‌مخالفان‌ترسیده فریادالامان‌بر آوردند وسلاح‌افکنده به موکب همایون سلطان محمد پیوستند و ایاز وصدقه را گرفته بـه سلطان محمد سپردند وفتنهٔ مخالفان فرونشست.

حکایت - در«نگارستان» مسطوراست که اقضی‌القضاتی‌قاضی میرحسین‌یزدی ازمولانا جلال‌الد[ین‌د]وانی واوازسید عبدالرحمن‌ایجی و او ازشیخ برهان الدین موصلی‌روایت کرده که ازمصر به‌مکهٔ معظمه‌می‌رفتیم ، دریکی‌ازمنازل ماری بزرگ ظاهر گشت. مردم ارادهٔ کشتن آن کردند.پسرعم‌من‌پیش‌دستی کرده مار را بکشت، ناگاه او را در ربودند ومردمان درعقب او سوار شده دوانیدند، [۲۹۰ ب] عاقبت مأیوس‌شده‌باز گشتندواوازنظرها ناپدیدشد. همگنان‌را حالتی‌غریب دست داده نماز عصرهمان‌روز وی پیدا شد درکمال سکینه ووقار. احوال ازوی‌پرسیدیم. گفت مرا جنیان چنانکه دیدید به‌میان‌خودبردند ویکی‌درمن آویخت که برادرمرا کشته‌ای و دیگری گفت پدرمرا. پس مرادرمیان گرفته غوغامی کردند . یکی ازایشان‌خودرا به‌من ملحق ساخته گفت بگوانا بالله وبالشریعةالمحمدیه. پس‌مرا بردند نزد مردی بزرگ واوبرمسند نشسته بود به اطلاق من اشارت کرد و گفت‌بااوچه دعوی‌دارید. یکی دعوی خون پدر کرد. من انکار کردم وماجرای کشتن‌ماررا ازبدایت‌تانهایت عرض نمودم. پس آن بزرگ روی به‌ایشان آورده گفت‌دست از وی بدارید چه‌من‌از حضرت‌رسول صلی‌الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: من تزی بغیر زیه فقتل فلادیةولاقود.[1]

حکایت - صاحب کتاب « عجایب‌البلدان » آورده که درسنهٔ تسعین ومأتین‌از کوفه خبر آمد که بادی زرد بر آمدوبماند تا وقت غروب . پس‌از آن باد خاک‌سیاه شد، [۲۹۱ الف] پس تگرگی بیارید هریکی صدو پنجاه درم و برق ورعدمتواصل شد، وبه‌دیه احمدآباد‌سنگی سفید وسیاه مختلف‌الالوان بیارید.

۱- اصل : من‌تزلی بغیر زیه نقل فلادیة ولافور ، نسخهٔ وزیری : من یری بغیرزیه فقتل فلادیة ولاقود (تصحیح‌از آقای محمدتقی دانش‌پژوه است)

وایضاً صاحب همان کتاب گوید که ازمردی ثقه شنیدم که گفت در قـزوین نشسته‌بودم ـ ابری بر آمد ورعدی، پس سنگی افتادومتعاقب آن دیگری وهردو یکسان بودند. پس از آن خبر آمد که دریکی از قری سنگ بارید وخلقی بسیاراز آن هلاك شدند.

حکایت - در «عجایب المخلوقات» مسطور است که‌مردی‌درصحرائی‌می‌رفت. مرغی رنگین دید، خواست که آن‌را بگیرد. برخاست[1] ازپس‌وی بدوید و مرغ‌می‌پرید تادرچاهی رفت. مرد جامه بر کند ودرچاه رفت ۰ مرغ راندید . بیرون آمـد جامه‌های وی‌را برده بودند. داخل شهرشد برهنه. درخرابه‌رفت. بوغچه‌ای دید، باز کرد، قباو کلاهی‌دید نیکو . گفت‌این‌از کراماتست‌ودرپوشیدوبه بازاررفت. وی را بگرفتند و گفتنداین‌جامه‌و کلاه ازآن‌ملك‌است که‌تودزدیده‌ای. هرچند جزع کرد سود نداشت واوراآورده بردار کردند تابمرد.

حکایت - ملك‌زاده‌به‌جهت[۲۹۱ب]صیددرصحراازسپاه‌وامرا جداافتاد. ناگاه زنی‌رادیددرنهایت‌حسن وجمال ولباسهای نیکو،وی رابراسب خودنشانید تابه منزل برد.پای‌وی‌رادید که مانند‌اسب سم‌داشت.بترسیدواسب‌دوانیده خودرا به‌قبیله‌رسانید و گفت الامان ازدست‌این شیطان ودرخیمهٔ‌یکی‌داخل‌شد.زن درقفای اوبه‌خیمه‌داخل شد و گفت این‌شخص شوهـرمنست وازپیش‌من گریخته ۰ صـاحب خیمه گفت ای ملکزاده اگرتواین‌زن‌را نخواهی من‌اورا نگاه می‌دارم . ملك‌زاده رفت وآن زن در خیمهٔ آن شخص ماند و چون شب درآمد با یك دیگر بخفتند . چون نیم‌شب شدزن برخاست[1] و شکم آن مردرا شکافته احشای اندرون آن مردرا بخورد و به‌راه خود رفت.

حکایت - در«روضة‌الشهدا» مسطوراست که‌در آن‌وقت که‌اهل کوفه‌وشام‌خنجر کین ازمیان کشیده در زمین کربلای معلّی‌حضرت اباعبدالله‌امام حسین‌علیه‌السلام راشهید ساخته بفرمودهٔ عبید زیاد سر آن سرور را به شام می‌بردند. چـون دراثنای طریق به‌موصل رسیدند دریك فرسخی شهرفرودآمده سرمبارك آن امـام معصوم را

۱ـ اصل:خواست

بربالای سنگی گذاشتند. قطره‌ای خون [۲۹۱ الف] تازه ازسرمبارك شاهزاده آنجا چکید. هرسال روزعاشورا از آن سنگ خون تازه جاری شده مردمان‌ازاطـراف و جوانب‌در آن مکان جمع گردیده به‌مراسم مصیبت قیام می‌نمودند وهمچنین‌می‌بود تازمان عبدالملك‌بن‌مروان. او گفت تا آن‌سنگ رااز آن مقام‌برداشتند ودیگر کسی از آن نشان نداد.

ایضاً - درهمان کتاب مرقوم‌است که دربعضی بلادروم در کوهی صورت‌شیری است‌ازسنگ تراشیده، هرسال درروزعاشوراازدوچشم آن شیردوچشمه‌آب تازه‌تاشب روان می گردد ومردم درحوالی آن مجتمع می گردند و تعزیت اهل بیت می‌دارند وازآن‌آب می‌خورند و به‌خانه‌های خـود به رسم تبرّك می‌بـرند والی یومنــاهذا برجاست، **شعر:**

کوه ازحسرت‌آن تشنه‌لبان می گرید
بحر از غیرت آن تشنه لبان می‌جوشد

حکایت - دربعضی‌از کتب‌اهل سیرمسطوراست که درشهورسنهٔ اربع‌واربعمائه شبی ستارهٔ نورانی ظاهرشد [۲۹۱ب] و مدتی از پرتو آن تمامی شهر روشن گشت و چون روز منور گردید و اثرش آن بود که هم در آن ایام کافهٔ انام به‌بلای قحط مبتلی شدند، **شعر:**

قحط‌تاحدی که‌خلق‌ازفرط‌بی‌قوتی‌چوشمع
جسم خودرا سوختی‌بر آتش وبردی‌به کار

وهرروزقرب‌صد هزارنفرازفقدان نان جان می‌دادند.

حکایت - ابن جوزی دریکی ازمؤلفات خود آورده که درزمان خلفای بنی‌عباس دریکی‌ازلیالی‌سنهٔ [1] ستاره‌ای‌چنان بدرخشید که بی‌شایبهٔ اغراق همچون‌آفتاب‌تمامی روی زمین‌راروشن ساخت وبعدازآن‌صدائی شدید چون‌صدای رعد مسموع اهل عالم گشت ودرهمان ایام بلیّهٔ عظیم‌روی نموده جمعی کثیر به‌دیار عدم شتافتند.

۱ - اصل: سفیدست

[۲۹۲الف] فصل ثالث

در ذکر بعضی از حکایات غریبه وروایات عجیبه وبیان بعضی از اسباب حشمت پادشاهان ماضیه وآن مبین است بر چند حکایت

آورده‌اند که دقیانوس در زمان سلطنت بفرمود تا کوشکی بنا کردند، طول آن یك فرسنگ وعرضش نیم فرسنگ بودودوهزارستون داشت اززرسرخ وهزار در داشت وروغن قندیل‌هاازیاسمین بودودر آن کوشك خانه‌ها ساخته ازهر جانبی هشتاد دریچه گذاشته‌بودند چنانکه بامداد که آفتاب بر آمدی تاهنگام فرورفتن شعاع آفتاب در آن کوشك بودی ودر آن خانه تختی اززرسرخ که پایه‌های آن از نقرهٔ خام بود نهاده بودند مکلل به‌جواهر وهزار کرسی زرین درپیش تخت وهزار ازجانب راست وهزار ازجانب چپ گذاشتندودرهر گوشه چند گوهر شب چراغ بود که درشب تاریك چون چراغ برافروختی وصدغلام ماه روی زرین کمر داشت که تاجهای زرین برسر نهاده درپیش تخت ایستادندی وحلقه‌ها در دست و پا کرده هر یك [۲۹۲ ب] عمودی از زرسرخ به‌دست گرفتندی وشش غلام دیگرداشت ازخاصان سه‌دردست راست وسه در دست چپ بر کرسی‌ها نشستندی ویکی جام گلاب ودیگری مرغی دردست داشت و پیش دقیانوس ایستاده دقیانوس نگاه به آن مرغ کرده آن مرغ ازدست غلام برخاستی[۱] وخودرا بر آب گلاب زدی که به‌مشك آلوده بود وبربالای سردقیانوس پر برهم زدی وآن گلاب ومشك برسردقیانوس ریختی. آن ملعون ازین جهان مغرور شد ودعوی

۱ـ اصل: خواستی

خدائی کرد.

حکایت - بعضی ازمورخین ذکر کرده‌اند که‌نمرودمردود را هفت شهر بودو به‌فرمان اوحکما برهردرشهری طلسمی‌جیب وغریب بسته بودند. بردرشهراول‌بطی ساخته بودند که هر گاه غریبی‌ازدرشهری درآمدی ازآن بط آوازی برآمدی که همه شهر شنیدندی وتفحص‌نمودندی که تا که‌آمده است.وبردرشهردوم طبلی‌ساخته بودند که ازهر که چیزی گم شدی دمامه برآن طبل خوردی وازآن طبل‌آوازی بر آمدی که‌گم شده در فلان موضع است وفلان کس بـرده‌است [۲۹۳ الف]. و در شهرسیم آینه‌ای ساخته بودند که هرکرا مسافری مفقود بودی چون درآینه نظر کردی مسافرخودرا درهرجا که بود معاینه دیدی . و درشهر چهارم حوضی ساخته بودند که نمرود مردود هرسال‌یك‌روز معین برلب‌آن حوض جشنی کردی و هر که به‌جشن‌آمدی نوعی شربت با خود بیاوردی ودرآن‌حوض ریختی، بعضی‌آب وبعضی گلاب وبعضی شربت و بعضی شراب وغیرذلك۔ و چون ساقی جام پر کردی برای هر کس همان برآوردی که‌آورده بود. ودرشهرپنجم‌غدیری ساخته بودند و شخصی برلب‌آن‌نشسته‌قطع‌خصومت کردی، به‌این‌نحو که‌هر گاه دو کس به دعوی آمدندی هردو درآب رفته هر کدام‌رادعوی باطل‌بود غرق شدی. وبردرشهرششم درختی بود که اگریك کس تاهزار کس برزیرآن درخت ایستادی سایه به‌همه انداختی‌واگر ازهزاریك کس زیاده‌شدی همه درآفتاب بودندی. ودرشهرهفتم حوضی ساخته‌بودند که‌احیاناً اهل هرشهر نافرمانی کردندی جویی‌ازآن حوض جانب آن شهر گشاده شدی وآن‌شهر باتمام ساکنان غرق شدی.

حکایت - مورخین بلاغت‌شعارمرقوم‌قلم فیروزی رقم نموده‌اند که [۲۹۳ ب] خسروپرویزرا تختی بود که‌آنرا طاوسی می گفتند وآن را‌درمدت‌ده‌سال صدوبیست استاد که هراستادی سی شاگرد داشته‌اند به‌اتمام رسانیده‌بودند ویك‌صدوچهل‌هزار میخ طلاونقره داشت که هریك از آن صدمثقال تا شصت مثقال بود که درآن تخت بکاربرده وبه‌گوهرهای قیمتی مرصع ساخته بودند ویك‌هزار گوی زرین که‌هریك

به‌وزن پانصد مثقال بوده از آن آویخته وصورت دوازده برج وهفت کوکب و اعمال ساعات بر آن نگاشته‌بودند.

دیگر سی هزار زین مرصع داشت وصد گنج هر گنجی موسوم به‌اسمی. یکی از آن‌جمله گنج بادآورد وسبب تسمیهٔ آن این بود که پادشاه روم دروقتی که خسرو عزیمت بلاد روم داشت وبالشکری که کوه و هامون‌از کثرت آن‌به‌تنگ‌بود در کنار دریای روم نزول نموده بود، باوجود آن خوف ودهشت بـر پادشاه روم استیلا یافته جمیع خزاین‌خودرا درهزار کشتی‌نهاده‌به‌قلعه‌ای که‌دراقصای‌بلادروم بودمی‌فرستاد. باد عنان کشتی‌راازدست ناخدا گرفته‌به‌سمت‌معسکر‌خسرورسانیدو کارداران خسرو بالتمام کشتی‌هارا گرفته به‌نظرخسرورسانیدند[۲۹۴الف]وازاین‌جهت آن را گنج‌بادآورد گفتند.

دیگر در شبستان اودوازده هزار کنیزك ماه روی بود کـه دیدهٔ دوربین فلك شبیه ونظیر ایشان‌رادر آینهٔ خیال‌ندیده.

ودیگر یك هزارودویست زنجیر فیل داشت، و مقداری طلای دست افشار در سر کار او بود که بی‌عمل‌آتش‌هرچه می‌خواست‌ازآن می‌ساختند.

وپنجاه هزار اسب درطویلهٔ خاصه اوبود . ودوازده هزار شتر کـارخانجات اومی کشید. واسب شبدیز که‌بر‌بادسبقت می گرفت مرکب سواری‌اوبود.

وایضاً در کتاب«فرهنگ» به‌نظررسیده که خسرو پرویز را جواهری بود که درسلسله بستی ودر دریاانداخته بعد ازلمحه‌ای‌بکشیدی مروارید وسایر جواهر که درآن مکان به خویش جذب کرده بیرون آوردی وآن جواهر را شاه گـوهران نام بود.

وهرروز مقرربود که طباخان‌سر کاریك‌قاب‌طعام خاصه‌به‌جهت خسروترتیب نمایند و فرمانبران به موجب فرمان عمل‌می‌نمودند و اخراجات آن یك‌قاب طعام مبلغ ده هزار دینار می شد [۲۹۴ب] به حکم‌آنکه یك دانه مروارید که ده هزار دینار قیمت داشت سائیده‌درآن طعام به کارمی بردند.

غرض که چندانی‌ازاسباب حشمت خسرو در کتب متعدده به‌نظررسیده که طبع سلیم ازقبول آن امتناع می‌نماید، لاجرم دراین مقام به‌همین قدر اختصار شد.

حکایت - در «نگارستان» مسطور است که سلیمان بن عبدالملك بن مروان روزی ازجعفربرمکی نقل حکایتی طلب نمود. جعفر گفت روزی والی نخشب در کنار رود جیحون‌نشسته بود. نا گاه‌نگین انگشتریش که یاقوتی بودآبدارازدستش درآب افتاد. حاضران برفوت‌آن اظهار تأسف و ندامت کردند. وی گفت باکی نیست ودرساعت‌خازن راطلبیده گفت فلان صندوقچه رابیاور. چون خازن‌صندوقچه را حاضر کرد ازآنجا چیزی به شکل ماهی بیرون آورده درآب انداخت. بعد از لحظه‌ای‌آن ماهی‌آن دانهٔ نفیسه رابه‌دهن گرفته بیرون‌آورد. سلیمان ازاستماع آن حکایت به غایت تعجب نمود وقاصدی نزدحاکم نخشب روان کرد وآن را استدعا نمود. چون قاصد بازآمد و آن‌ماهی مصنوع را آورد صدق کلام جعفر به وضوح پیوست.

حکایت-[۲۹۵الف]درهمان کتاب مذکوراست که مهدی‌عباسی را انگشتری بود که ازخزانهٔ‌سلاطین اکاسره به‌دست اوآمده بود، **شعر:**

که بودش نگینی در انگشتری
فرو مانده از قیمتش مشتری

وآن‌را به‌ولد رشید خودرشید بخشید وآن جوهری بودشفاف ونورانی که درشب ظلمانی خانهٔ تاریك رارؤشن گردانیدی، وبه روایت صاحب «مروج الذهب» آن گوهر جبل‌نام داشت ورشیدآن رابه‌چهل هزاردینارخریده بود وبه‌عقیدهٔ صاحب «کامل‌التواریخ» مهدی آن را به صد هزار دینار خریداری کرده به‌رشید داده بود. اتفاقی درروزی که رشید بابعضی ازمخصوصان خود درکناردجلهٔ بغدادنشسته بود خادمی ازنزد هادی‌رسید وبه‌طلب‌آن پیغام‌رسانید. رشید ازآن خبر آشفته گشت و گفت من این‌همه ملك ومال میراثی بدو ارزانی می‌دارم واویك‌قطعه سنگی که‌نزد ارباب همت سنگست به من نمی‌تواند دید واز کمال طیش‌آن‌را درآب انداخت و

ازان قضیه مدت پنج‌ماه گذشته سلطنت‌وخلافت بروقرار گرفت. غواصان را فرمود تا آن را درآب طلب نمایند [۲۹۵ ب] وموضع آنرا بایشان نمود. قضارااول بار شخصی درآب فرورفت‌وآن دانۀ‌آبدارارابدست‌آورده به‌نظر رشید رسانید.

ایضا : درهمان کتاب مسطوراست که مأمون خلیفۀ عباسی پوراندخت صبیۀ حسن‌بن‌سهل[را] که درفم‌الصلح‌می‌بود به‌جهت‌خودخواستگاری‌نموده درسنۀ تسع و مأتین عقدنکاح واقع گردید وحسن درآن عروسی آنچه نهایت تکلف بودبه‌تقدیم رسانید . ازآن‌جمله کاغذ پاره‌ها که درهریك اسامی ضیاع وعقاروجواری‌وغلمان و اصناف حیوانات مثل اسب واستر واشتر نوشته بودند بربنی‌هاشم واعاظم امراووزرا وسایر مردمان ازخواص و عوام نثار کرد وبدست هر کس هرچه ازآن کاغذپاره‌ها افتادی رجوع به وکیل حسن نموده آن را باز یافت کردی و نافه‌های مشك‌اذفرو بیضه‌های عنبراشهب ایثارنمود ودرحجلۀ زفاف بوریاها ازسیم وزربافته انداخته بود ودوشمع ازعنبراشهب که هریکی به‌وزن چهل من بود درلگن زرین نهاده افروخته بودند [۲۹٦ الف] و در وقتی که مأمون بدان خانه درون‌آمد هزاردانۀ مروارید که هریك مثل بیضۀ عصفور بود برسراوریختند وصداق عروس‌آن بود که مأمون برای عروس قیام نماید وتامأمون درفم‌الصلح بود مأکول و مشروب تمامی طبقات لشکروعلیق‌دواب وسایر مایحتاج ایشان[را]ازسر کارخاصۀ حسن‌می‌دادند. وفهم و دانش آن عروس به‌مرتبه‌ای‌بود که درحین‌زفاف حایض گردیده مأمون خواست که بااونزدیکی کنددختر نخواست که صریحاً ممانعت کند. فلهذا در دم‌این‌آیه بخواند «اتی‌أمر الله فلاتستعجلوه» مأمون به‌فراست دریافته دست ازوبازداشت، تاوقتی که وقتش بود.ودروقتی که حسن‌وفات یافت‌آن خبررا ازدخترپنهان‌می‌داشتند . ناگاه روزی به‌نزد مأمون رفت. مأمون‌بهراوقیام نکرد. دخترحسن‌فریاد برآورده گفت یا ابناه . مأمون پرسید که ازچه دانستی که پدرت باقی نمانده. گفت ازین که‌به‌جهت من‌قیام نکردی.

حکایت- درنگارستان[۲۹٦ب] مرقوم‌است که اسباب و جهات معتصم خلیفۀ

عباسی ازحد وعدبیرون بود. از آن‌جمله صدوسی هزار اسب اشهب وابلق درسر کار او جومی‌خوردند. ومؤید این قول آنست که وقتی‌فرمود تاتوبره‌های‌اسبان خاصهٔ اورا پراز خاك کرده به سامره بردند و در موضعی ریخته بالای آن خاك کوشکی ساختند. باقی‌جهات اورابرین قیاس توان کرد.

حکایت - در «نگارستان» مرقوم است که حشمت سلطان ملکشاه سلجوقی به مرتبه‌ای‌رسیده بود که پیوسته چهل وهفت هزارسوار نامدارملازم رکاب‌نصرت - آثارش می‌بودند ودرایام سلطنت دونوبت به تفرج مملکتش که ازانطاکیهٔ شام بود تاحدود خطاوختن و دریای مغرب که‌درجنب اسکندریهٔ مصراست[روان]گردید و درسنهٔ احدی وثمانین واربعمائه حج گزارد[1] و بنابر آن اقطاعاتش در جمیع بلدان پراکنده‌نگاهداشتندی تابه‌هرجایی که رسیدی علوفه وطغار[2] لشکر مستعد و مهیا بودی ومحصول املاك خاصهٔ آن سلطان عظیم الشأن هرسال مبلغ بیست ویك هزار تومان‌زرسرخ کنی‌بود. وخرج درسرکارخاصهٔ اودرهرسال بیست هزار هزار مثقال طلامی شده.

[۲۹۷ الف] **حکایت** - هم درآن کتاب مسطور است که ابوعلی شرفشاه که ازاولادبزرگوارجعفرطیار است رضی‌الله‌عنه‌خودواجدادش‌قریب‌به‌شصت‌سال‌حکومت قزوین کرده و ابوعلی را ثروتی وافر بوده واکثر مواضع و قصبات و مزارع و باغات ومستغلات[3] شهر ازآن اوواتباع اوبودوحاصل‌املاك خاصهٔ اوهرساله سیصد وشش‌هزاردینار زر سرخ می‌شد وراتبهٔ مطبخش هرروزسیصدمن نان وصدمن گوشت به‌وزن‌قزوین‌بود. وچون درشهورسنهٔ اربع وثمانین واربعمائه وفات یافت وارث او یك‌دختر بود . جمیع املاك واسباب مذکوره دراندك روزی ازدست اوهدررفته‌تلف شد، ودرآخر کارش به گدائی رسید ومحنت بسیاراَزجفای روزگار کشید . **شعر:**

مکن به مال تفاخر مناز بسیاری
به‌نعمتی که مصون‌نیست‌ازفناوزوال

۱- اصل :گذارد ۲- [= ساز وبرگ‌سفر]
۳- اصل:مستقلات

ایضا - درهمان کتاب‌افادت ایاب‌مذکوراست که خزاین‌ملك اشرف چوپانی به‌حدی رسیده بود که در وقت نقل وتحویل جواهر و زربرچهارصد قطاراستر و یك هـزار قطار اشتر [۲۹۷ب] بـار می شد و تمامی آن را از روی ظلم وتعـدی از بیچارگان گرفته‌بود، **شعر:**

از رعیت شهی کـه مایه‌ربود
بیخ دیوار کند و بام انـدود

لاجرم دولت او در اندك روزی سپری شده حسب الفرمان‌پادشاه عادل کامل جانی بیك‌خان کشته گشت‌وتمامی آن نقود ولئالی به‌حیطهٔ تصرف‌آن‌پادشاه درآمد واین بیت که به‌غایت مشهوراست درین‌معنی به‌نظم‌آورده‌اند، **نظم:**

دیدی که چه کرد اشرف خر
او مظلمه برد و جـانیبك زر

حکایت - در«حبیب‌السیر» مسطور است که در شهورسنهٔ تسع و اربعمائه کـه سلطان محمود غزنوی عزم غزوهندوستان نمود به شهری که معبد اهالی دیار هند بود رسید ودرآن بلده ازغرایب وعجایب آن‌مقدارمشاهده کرد که شرح آن بگفتن ونوشتن راست‌نمی‌آید. ازآن جمله درآن شهر هزار قصر بود که از سنگ رخام و مرمر ساخته وپرداخته بودند و سلطان درصفت آن عمارات به اشراف غزنین نوشته بود که اگر کسی خواهد که‌مثل آن‌مواضع بنانماید‌بعدازصرف‌صدهزاربار صدهزار دینار درمدت دویست‌سال بـه‌سعی استادان چابك دست [۹۸ الف] بـه‌اتمام‌نرسد. دیگرآنکه پنج صنم یافتند اززرسرخ که درچشم‌خانهٔ هریك ازآن اصنام دو یاقوت تعبیه کرده بودند وهریك ازآن یواقیت به‌پنجاه هزاردینارمی‌ارزید. وبرچشم‌صنمی دیگر قطعه‌ای‌یاقوت بودبه‌وزن چهارصد مثقال.وعدداصنام‌سیمین آن سرزمین از صد متجاوز بود.

حکایت - درجلد دویم از کتاب «حبیب‌السیر» به‌نظراحقر رسیده که درآن۔

وقت که صلاح‌الدین یوسف‌بن نجم‌الدین‌بن ایوب برمملکت مصر مستولی گشت و خزاین اسمعیلیه‌را که ازنقود نامعدود و جواهر زواهرواقمشهٔ نفیسه مالامال بـود تصرف نمود از آن‌جمله عصائی بود اززمرد وصدهزارجلد کتب‌نفیسه. باقی را برین قیاس باید کرد.

[۲۹۸ب] فصل رابع

در ذکر بدایع وغرائب جهان که‌در کتب متعدده به نظر احقر رسیده

درنگارستان مرقوم‌است که صاحب«نزهةالقلوب» از کتاب‌مسمی به«مسالك الممالك» نقل کرده کـه واثق بن معتصم عباسی چون برسریرحکومت و خلافت متعلق گشت‌خواست تا برحقیقت سد یأجوج ومأجوج اطلاع‌یابد . بنا بر آن درسنهٔ ثمان وعشرین ومأتین سلام ترجمان‌را باپنجاه نفر به‌تفحص آن فرستاد وسلام‌ورفقا نزد صاحب سریر یعنی ملك باب‌الابواب که الحال به‌دربندبا کواشتهاردارد رفتند. روزی ملك به‌تکلیف سلام مزبور را به‌شکاردریا بردودرحضوراوماهی بزرگی صید کرده ودراندرون‌آن ماهی زنی‌صاحب جمال عریان‌بیرون‌آمدو دست برروی‌می‌زد وموی‌می کند ونوحه می کرد ، بعد ازلحظه‌ای بمرد .

ایضا - درهمان کتاب‌مسطوراست که‌صاحب«طبقات» گوید که درزمان واثق خلیفه‌درطرف شرقی آتشی پیدا شدوآوازی‌ازاومی‌آمد، چنانچه ازفروغ‌آن جمعی کثیرازخلایق به‌آتش هلاك‌محترق گشتند.

[۲۹۹الف] **ایضا** - درهمان کتاب مذکوراست که‌درعهد انوشیروان آتشی در ارض بنی‌عطفان پیدا شد که هر که‌از‌آن‌حدود گذشتی سوخته گشتی،وبعضی اعراب آنرا به‌الوهیت پرستیدند. خالدبن سنان العبسی که‌در‌آن‌ولادعوت‌دین‌حضرت‌عیسی

علی نبینا وعلیه‌التحیة‌می‌نمود آن فرقه‌رامنع‌فرمود و ازعذاب خدای تعالی‌ترسانید. آن‌جماعت گفتند ماوقتی‌دین عیسی‌راقبول‌می‌کنیم که‌تواین‌آتش رادفع کنی. خالد باده رفیق شفیق متوجه آن‌آتش‌شد وخودی دردست گرفته بر آن می‌زدورفقاچنین می کردند وآن‌آتش ازپیش ایشان گریخته به‌چاهی‌فرو رفت. خالدازعقب آتش به چاه درآمد وبعد اززمانی بیرون‌آمده عرق بسیار کرده‌بود، اماهیچ جایش‌نسوخته بود. دیگرازآن‌آتش اثری ندیدند.

ایضا- درنگارستان مرقوم است که درسنهٔ اربع وثلثمائه درایام مقتدر خلیفهٔ عباسی درقندهاردربرجی ازبروج آن گنجینه‌ای دیدند قرب‌هزار سر آدمی درو بود، همه‌بەزنجیربسته، ازآن‌جمله در گوش [۲۹۹ ب] بیست‌ونه سراز آنها رقعه‌ها بود به‌ریسمان بسته. ونام‌آن کس بر آن نوشته وتاریخ نوشته‌ها سنهٔ سبعین‌هجری بود و آن سرها تاآن‌زمان تازه مانده بود.

ایضا- صاحب «نگارستان» گوید که‌در «آثارالبلاد» مذکور است که دراواخر ربیع‌الاول سنهٔ تسع‌وعشروستمائه درنواحی عزاز[1] که میانهٔ حلب وانطاکیه است اژدهائی عظیم‌الخلقه که جثه‌اش مثل مناری بود سیاه فام و کثیرالشعر ظاهرشد و ازدهانش آتش‌بیرون‌می‌جست، بهرموضع که رسیدی‌آنچه دران‌مکان‌بودی‌بسوختی. یکبار گندش‌بر ترا کمهٔ‌آن‌دیارافتاد. ازآدمی‌ومواشی‌آن‌سرزمین آثارنگذاشت. اهالی آن حوالی‌استغاثه‌به‌درگاه پادشاه‌لایزال بردند. به‌مقتضای مؤدای‌امن‌یجیب‌المضطر اذادعاه‌سهام دعای‌اجابت انجام‌ایشان به‌هدف مرام‌آمده ابری‌عظیم ظاهر گشت وآن پیکر کثیرالضرر را از روی زمین درربودوبرروی هوابرد، چنانکه مشاهدهٔ‌همگنان آن‌مکان گردید.

ایضا -این‌حکایت‌در «نگارستان» مسطوراست که‌صاحب «طبقات» گفته که‌درسنهٔ ثمان و اربعین وستمائه[۳۰۰الف] ازخراسان‌به‌رسم‌تجارت‌به‌جانب‌هندوستان‌می‌رفتم. اتفاقادرآن قافله‌باخواجهٔ مقبول‌القول‌معتمدالکلام المعروف به‌خواجه رشیدالدین حکیم‌بلخی‌رفیق‌شدم وتاملتان‌بااوهمراه بودم‌ودراثنای‌قطع منازل ومراحل گاه گاه

۱ــ اصل: عرار (تصحیح مبتنی بر آثارالبلاداست).

ازنوادروقایع که مشاهده نموده بودوازغرایب‌سوانح که‌استماع‌نموده سؤال کردمی. روزی خواجهٔ مذکورنقل کرد که کودکی از ترمذ در فترات مغول بدست یکی ازنوینان‌به‌اسیری افتاده بودو آن مغول چون آثاررشدوقابلیت درودید دربندتربیتش شد. چون به‌سن تمیزرسید زمام کل اختیارسر کارخودرا به کف اقتدار او نهاد وبر وجهی اورا مستقر گردانید که محسود امثال واقران شد. جماعت‌اقوام‌آن مغـول بروحسد بردندونهال عداوت آن‌مسلمان‌فقیررا درزمین‌ضمیر نشانیده مترقب‌ومترصد وقت وفرصت می‌بودند . تاآنکه نویین مذکوروفات یافت. به‌دستوری که رسم‌وآیین ایشانست سردابه‌ای جهت آن مغول مرتب داشتند و بواسطهٔ انیسی که [۳۰۰ ب] که درآن‌مغاك مونس وجلیس اوباشد اندیشه‌هانموده درآخر قاصد جان‌آن‌مسلمان گشته گفتند چون این جوان درزمان زندگی دربندگی او بودورفیقی شفیقی بهتر ازو نداشت مناسب چنان است که به دستورحیات در گور نیز وظیفهٔ رفاقت‌و خدمت به‌جای‌آورد . همگی حساد بدین رأی همداستان گشتند وآن جوان غریب مستمند رابدان امرصعب تکلیف کردند .آن بیچاره به‌ناکام غسلی کرده قدم یأس‌وانکسار درآن مطموره نهاد وقوم مغول سرسردابه رامسدود ساختند. آن بیچارهٔ مستمند در آن‌تنگنای حیرت روی نیاز به‌درگاه بی‌نیازآورده دست دعا به‌جانب حق سبحانه و تعالی برداشت . ناگاه به امراله گوشهٔ سردابه شق شده دوشخص باعمودهای‌آتشین ظاهر گشتند وبرآن کافرفاجرحمله نموده‌عمودهارابروفرودآوردند. اتفاقاًشراره‌ای به‌قدرسرسوزن برروی‌آن مسکین گرفتارمحن رسیده بسوخت وازغایت عجز گفت من مسلمانی‌فقیرم وبه‌چنگ کافران اسیرم. یکی ازایشان‌سرعمود بر گوشهٔ‌سردابه زده سوراخی‌ظاهرشد [۳۰۱ الف] وبه‌جوان‌امر نمود که‌بیرون رو. بیچاره‌سراسیمه‌وارخودرا بیرون انداخت وخویشتن رادرصحرای ترمذ که وطن مألوفش بود یافت وحال‌آنکه ازآنجا تاترمذ سه‌چهارماهه راه بود. وخواجهٔ راوی بعـدازین حکایت گفت که‌من‌آن جوان‌رادرترمذدیدم وسر گذشت مذکو[ر را] بی‌واسطه‌ازوشنیدم‌و هنوز اثر آن شراره برروی‌آن بیچاره باقی بود، وگاه گاه اندك‌تراوشی می کرد و

اکنون برسر املاك واسباب خود است، **قطعه :**

گرت مال و املاك بسیار نیست
مرنج ای جوانمرد هشیار دل
به شکرانهٔ زندگی شاد باش
که آخر نه‌ای مانده در زیر گل

حکایت - در «تاریخ اسکندری» مسطورست که اسکندر در وقت سیرعالم به زمین مغرب رسید . درآن ناحیت عبور اوبه‌جزیره[ای] افتاد که درآنجا درختی بود که پنج‌هزارسوار درسایهٔ آن درخت توانستندی آسودوآن درخت‌مکان عنکبوت بودوهر.کبوتی که‌درآن درخت مسکن‌داشت مرد ومرکب رادرربوده به‌سردرخت برده خون اورا مکیده قدید می‌نمودند ، چنانکه چندین هزار کس‌اسکندرراضایع کردند . چون اسکندر [۳۰۱ ب] اطلاع یافت با ارسطاطالیس مشورت نموده گفت‌درباب دفع عنکبوتان فکری باید کرد . ارسطاطالیس سخن پادشاه‌رابه‌خدمت افلاطون عرض نموده‌آن حکیم فرمود تا چندین هزار نفط انداز شیشه‌های نفط در منجنیق گذاشته به‌جانب آن درخت انداختند وضررآن جانوران راازسربندگان خدا دور کردند .

حکایت - صاحب «تاریخ اسکندری» آورده که چون اسکندر ازدریای عمان گذشت‌به‌جزیره[ای]رسید که چهارصدهزارخانه‌درآن جزیره بودودیوار آن‌جزیره ازاستخوان ماهی بود. اسکندر متعجب شده حقیقت آن امرغریب استفسار نمود . گفتند درزمان حضرت ابوالبشرعلیه‌السلم‌به‌قدرت کاملهٔ یزدانی موج‌دریاماهی‌ای‌به این مکان انداخت وبه‌مرور ایام گوشت وپوست اوازهم ریخته کلهٔ او برقرارماند . مردمان در میان کلهٔ او که ازگوشت خالی شده بود خانه‌ها ساخته مجاور شدند و حصاری گشت آن جماعت راچنانچه مشاهده می‌شود.

حکایت . صاحب همان کتاب گوید که اسکندردردریای‌مغرب درختی دید که میوهٔ آن درخت‌برمثال سرزنان بود و در برابر آن [۳۰۲ ب] درخت دیگری بود

که میوه‌اش مشابه سرمردان [بود] و ازهر دودرخت آوازتسبیح وتهلیل می آمد که به‌زبان فصیح می گفتند لااله‌الاالله وحده‌لا شریك‌له و ان محمد عبده ورسوله.

نقل - برپیشگاه ضمیر ارباب هوش پوشیده‌نماند که هنگامی که مسوداوراق بنابرسرنوشت درملتان رحل اقامت گسترده بود فردواقعه ملاحظه نمود که‌درزمان سلطنت خاقان سپهر منزلت دارای‌خورشیدشوکت‌زبدهٔ سلاطین گورکانی[1] شهاب - الدین محمد شاه جهان پادشاه غازی حاجب بیجانگر نوشته به‌خدمت‌پادشاه‌عالیجاه ارسال داشته بود. بندهٔ حقیربی‌زیاده ونقصان درین‌صحایف ثبت‌ساخت،وهی‌هذا:

نقل واقعه که به‌تاریخ ششم شهرشوال سنهٔ خمس‌وستین والف هجری که‌بنده به‌ملاقات عدالت پناه عادل ملك والی‌بیجاپوررفته بودعدالت‌پناه سه‌نقل‌عجیب کرد.

یکی آنکه درپرکنهٔ بیجانگر متعلقهٔ کرناتك جانوران پرنده باهم جنگ کردند . باغی بودآنجا زاغان وبوتیماران بسیارجمع آمده، میان زاغان وبوتیماران جنگ شد ، [۳۰۳الف] چنانچه زاغان بوتیماران راتا‌یك‌بان انداز زده‌می‌بردند. بعد ازآن که بوتیماران برمی گشتندبه‌دستورسابق زاغان راپیش می‌انداختند تاشام باهمدیگر جنك کردند . روزدیگر زاغان وبوتیماران یکجانشسته.روزسیوم‌بحری‌و شکرهٔ بسیارجمع شده برسرزاغان‌وبوتیماران آمدند. زاغ‌وبوتیماریك‌طرف،بحری‌و لکر (کذا)وشکره یك طرف‌ازصبح تاشام‌جنگ کردند.چون شب‌شد بجای‌خودقرار گرفتند. روزدیگر جانوران‌آب ودانه خورده تاشام جنگ کردند وصبح‌آب ودانه خورده تاشام به دستور جنگ می کردند . جانوران بسیار کشته‌شدند. روز دوازدهم تمام جانوران یکجا شده نشستند تادو کروه که دومیل باشد درصحرا نوعی‌پهن‌شده بودند که‌اگر کنجدی‌پاشیدندیك‌دانه‌برزمین‌نمی‌افتاد روزسیزدهم‌بحری‌ولکر(کذا) و شکره به جانب کوکن رفتند و بوتیمار به جانب کرناتك و زاغان‌در مقام خود ماندند .

نقل‌دیگر - درنواحی کلکنده بعداز برطرف شدن زلزله [۳۰۳ب] سه چشمه ظاهر شده‌بود، ازیکی‌خون‌جوشید وازچشمهٔ دیگرریم‌وازچشمهٔ سیوم ریگ.

۱ ـ اصل : گورکونی

نقل سیوم درنواحی کلکنده باغی بوددرخت‌های‌عظیم‌داشت. بی آنکه‌باد بوزدوقت شب درختان ازبیخ کنده شدند ودرخت بردرخت می‌خورد. چون صبح شد مردمان رفته دیدند که تمام درختان ازبیخ افتاده بودند . عدالت پناه گفت ازهرسه حقیقت جانبین نوشته‌آمده بودقبول نکردیم تا آنکه کسان خودرا فرستادیم رفته جایها را دیده تحقیق نموده‌آمدند، چنانچه دو نفر برای دیدن جای جانوران تحقیق نموده فرستاده بوددرحضور بنده درگاه طلبیده پرسیدآنها به‌دستورنقل کردند.

حکایت - درجلدثالث «روضة‌الصفا» مسطور است که درایام دولت متوکل عباسی سیزده قریه از قر[ا]ی قیروان به‌زمین فرورفت وازاهالی بعضی‌ازآن قری چهل ودو کس بیش خلاصی نیافتند و آن جماعت [۳۰۴ الف] بـه شهر قیروان آمده ومردم‌آن شهرایشان‌را بیرون کرده گفتندغضب‌خداوند تعالی به‌شمانازل شده است.وحاکم‌آن‌دیار جهت سکنی آن‌چهل ودو کس حظیره‌ای درخارج بارهٔ عمارت کرده آن‌جماعت درآن موضع ساکن گشتند .

ودیگر ازحوادث زمان اوآنکه درسنهٔ اربعین‌ومأتین زلزله‌ای‌در دامغان‌واقع شد که نصف عمارت آن‌مملکت سربه‌خرابی نهاد وثلث بسطام نیز به زلزله افتاد و در ری و جرجان و نیشابور واصفهان هم این واقعه روی نمودوچون دردهی‌ازده‌های قومس زلزله‌آغاز شد مردم از قریه بیرون‌آمده ازجانب‌آسمان‌آواز بلندشنیدند که « اللّٰه‌اجل واعوذ [۳۰۴ب] بالرحمة بعباده » و همچنین در ولایت یمن ازشدت زلزله مزارعی که برجبل بودمنفصل گشته به‌زمین دیگرافتاد.

دیگر آنکه صاحب همان کتاب ازابن‌ابی‌الوضاع روایت نموده کـه دربعضی ازولایت متوکل طایری بزرگ‌تراز غراب بردرختی نشسته فریاد برآورد که «ایها الناس اتقوااللّٰه‌اللّٰه» وچهل نوبت این کلمه‌را گفت‌وپریدوروزدیگرباز آمده چهل نوبت دیگر گفت . والی‌آنجا محضری نوشته به‌دارالخلافه فرستاد که شهادت‌پانصد کس برآن صحیفه ثبت بود.

دیگر آنکه از ابن ابی‌الجلا روایت کرده که در بعضی از قـر[ا]ی اهواز و

خوزستان شخصی وفات یافت . چون [۳۰۵ الف] جنازهٔ اورا بـر گرفتند مـرغی بر آنجا نزول کرده به **زبان خوری** گفت که خدالی تعالی این میت راو هر که بر جنازهٔ او حاضر گشته همه را بیامرزید و این غرایب را از ابن جوزی در کتاب «تلقیح»[1] از محمد بن حبیب هاشمی نقل کرده است.

☆**حکایت** - «در تاریخ یورش قندهار» مسطور است که درسنهٔ ثلث وستین والف هجری که پادشاه زاده داراشکوه به امر محاصرهٔ قندهار اشتغال داشت درروز یکشنبه بیستم شهر جمادی الثانی سنهٔ مزبوره غلام علی نام تفنگچی ازقلعه بیرون آمده به لشکر هند داخل شد وچون اورا به خدمت مهابت خان رسانیدند دراثنای حکایت گفت درین دوروز بزی بچه ای زائید که سرو گردن وخرطوم او مانند فیل بود. دست وپایها به مثابهٔ گوسفند ودم اوچون دم سگ بود .☆[2]

۱ـ منظور «تلقیح فهوم الاثرة فی التاریخ والسیرة» تالیف ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن الجوزی است.

۲ـ میان دوستاره از شش سطر قبل در نسخهٔ وزیری نیست. ودر نسخهٔ موزه بریتانیا صفحهٔ ۳۰۵ب سفیداست .

[۳۰۶الف] فصل خامس

در بیان مکارم اخلاق واوصاف حمیدهٔ ارباب همت ونوادر اتفاقات

در «نگارستان» مذکوراست که چون‌عمروبن‌لیث به‌دست امیراسمعیل‌سامانی گرفتار گشت‌وامیراسمعیل به‌هرات آمداهالی آنجا امان خواستند. وی‌ایشان‌راامان دادوچون عسکرظفرپیکرازابتدای توجه به‌ولایت‌خراسان‌تا آن غایت‌اصلابه‌غنیمتی محظوظ نگشته بودند لاجرم تنگی وعسرت تمام برایشان راه یافت . اعیان دولت حضرت معروض داشتند که درین شهرو ولایت زیاده برصد هزار کس خواهد بود . اگرهریك به‌دومثقال زرمدد کنند مبلغی می‌شود وبدان مرمت احوال لشکر می‌توان کرد . امیر گفت مامؤمنان و مسلمانان را امان داده‌ایم و خلاف آن از روی شرع ومروت نامناسب‌است ، **شعر** :

هست کافر ز سیرت نیکو
مظهر فیض فضل یزدانی
هر که را نیست حسن عهد و وفا
هست دور از ره مسلمانی

ودرهمان روزازهرات روان‌شد تادیگر آن‌سخن را اعاده نکنند. چون‌درمنزل دیگر نزول نموداعیان‌حضرت به دستورسابق آن کلام‌را [۳۰۶ب] اعاده کرده گفتند مملکتی که معلوم نیست که درتصرف ماخواهد ماند یانی چنین بی‌استعدادبیرون رفتن ازصلاح امورملکی دورمی‌نماید . امیر در جواب گفت خدائی که اسب غرور عمروبن لیث‌رابه‌تازیانهٔ تقدیردوانید ونزدمارسانید قادراست که بی‌نقض عهدومیثاق

تهیهٔ اسباب لشکرما کند. آن‌جماعت مأیوس شده‌ازپیش اوبرخاستند[1] . مقارن آن حال کنیزی از کنیزان خاصهٔ امیرنزد امیر آمدوحمایلی داشت که مرصع بود به دانه‌های یاقوت رمانی ولعل بدخشانی از گردن بیرون آورده بالای رخوت خود نهاد . اتفاقاً غلیواجی در گذاربود، به‌تصور آنکه مگر پر کاله[2]ها گوشتست آن‌رادرربود وطیران نمود. ملازمان براثر آن جانورتاختند، چون خواست که فرودآید سواران رسیدند وهرجانب آوازبر کشیدند. آن مرغ حمایل رابینداخت. قضاراچون ازمخلب آن جانورجدا گشت به‌چاهی خشك افتاد. کسی به‌درون چاه رفت و ازآن چاه به چاهی دیگرراه بود . درچاه دوم صندوقها دید . چون نزدیك رفت آن خود خزانهٔ عمروبن لیث بود که‌خازن او ازجنگ گاه گریزانیده بود . [۳۰۷الف] و درآن مکان که مرورخلق کم‌واقع‌شدی‌درآنجاپنهان‌ساخته. القصه‌آنچه‌می‌خواستند که براهالی هرات‌حمل کنند اضعاف مضاعف آن بدست‌آمد.

حکایت ـ در همان کتاب مسطور است که روزی در خدمت امیر نصر سامانی تعریف جوهری می کردند که تاجری در معرض بیع‌آورده. امیرامر کرد که تاآن جوهررابا‌تاجرحاضرساختند. اتفاقاًازسر کار امیربود که دزدیده‌بودند. امیرجوهر را بشناخت و ازوپرسید که‌از که‌خریده‌ای .تاجراشارت‌به‌یکی‌ازغلامان‌امیر کرد و گفت به‌مبلغ سیزده هزاردرم ازوی خریده‌ام. امیرنصرچهارده هزاردرم‌به قیمت‌آن دادوغلام را به‌تاجربخشید.

حکایت - در همان کتاب افادت اثر مرقوم است که چون عمادالدوله یعنی علی‌بن بویه بریاقوت که حاکم فارس بود فیروز گشت وبه شیرازآمده در خانهٔ او نزول نمود رجالهٔ لشکرازو علوفه وطغار[3]مقررطلب کردندواوچیزی‌حاضرنداشت. ازین رهگذر مکدر بودوملال بسیار برخاطرش استیلایافت که‌آیا چه سازد . ناگاه درسقف خانه نظرش برماری افتاد که ازسوراخی سربرآورده،خوف برو غالب شد و فی الفور از آن منزل‌بیرون‌جست[۳۰۷ب] وبه‌شکافتن آن سقف امر نمود.چون آن‌را شکافتند ازماراثری نیافتند، اماتاصد صندوق‌ازاقمشه وامتعه ودرهم و دینار و

۱ـ اصل: خواستند ۲ـ [= تیکهٔ شیشه] ۳ـ [= سازو برگ سفر]

جواهر آبدار که یاقوت درمیان دوسقف مضبوط گردانیده بود ظاهر گشت، **مصراع:**

گنج ومارو گل وخاروغم و شادی بهم‌اند

عمادالدوله خواست‌تادرهمان روزاز آن‌اسباب‌به‌جهت خود اثواب‌ترتیب‌نماید. خیاطی طلب‌نمود. اتفاقاً آن خیاط اندکی کربود. عمادالدوله به‌شاگرد او اشارت کرد که چوب گزبیار. خیاط چون لفظ چوب شنید تصور کرد که مگربخیهٔ اوبر روی کار افتاده، چوب برای‌ایذاء وآزار اومی‌طلبد. گفت ای خداوند گار بنده احتیاج به‌چوب وآزردن من‌نیست، آنچه ازمال یاقوت پیش‌منست زیاده از هفده صندوق بیش‌نیست، عمادالدوله بخندید و همگنان تعجب کنان ازروی ستایش ودعا بدو گفتند، **شعر:**

چاکران تو که در رزم‌چو خیاطانند
✿ گرچه‌خیاط نیندای‌ملك کشورگیر
به‌گز نیزه قد خصم تو می‌پیمایند ✿[1]
تا ببرند به شمشیر و بدوزند به‌تیر

ایضا ـ صاحب «نگارستان» گوید که‌درحینی که براق خان نبیرهٔ‌جغتای‌خان ابن چنگیزخان بواسطه با قبلاقا آن که‌عصیان‌ورزیده [۳۰۸ الف] جنود نا معدود به ولایت‌ختن فرستاد، یکی از جمله لشکریانش به خانه درآمد و تیری بر آشیانهٔ فرشتوکی انداخت وخانهٔ‌آن‌جانور را بر کند. چون برزمین رسید دری‌آبدار از میان‌آن بیرون‌آمده بغلطید ودرچاهی که درمیان‌خانه بود افتاد. بنابرآن مغولان آن‌چاه را کس به‌درون فرستادند. درآنجا یك‌هزار و صدبالش طلادیده تمامی را متصرف شدند.

وهم درآن ایام قومی ازمغولان اسبان خودرا بردرختی بزرگ سالخورده بسته‌بودند. ناگاه آن‌ستوران درشبی‌رم خوردند وزوربرریسمانها آوردند. آن‌درخت‌از میان دونیم شدوازجوف‌آن موازی‌ششهزار بالش نقره بود بدست ایشان درآمد.

۱ـ اصل: میان دوستاره‌را ندارد،ازروی نسخهٔ‌وزیری نقل شد.

[۳۰۸ب] خاتمهٔ کتاب

للهالحمدوالمنة که به محض عنایت پادشاه بی‌انباز جلدسیوم از کتاب افادت ایاب **جامع مفیدی** به‌دستیاری خامهٔ مکسوراللسان به‌پایان رسید واین معنی به‌غایت ازاین ضعیف عجیب می‌نمود. وازهمه عجیب‌تر آنکه این ذرهٔ احقر را با وجود قلت بضاعت وعدم استطاعت ودلی ناخوش ودماغی مشوش وبه‌محنت غربت وتشویش سفر هند گرفتار رفیق توفیق مساعدت نمود ومساعد تأیید معاونت‌فرمود تادراندك‌زمانی معظم وقایع ملوك وسلاطین وسادات ومشایخ و حکما وفضلا و شعرا وغیره رادرسه مجلد درسلك تحریر کشید ودرتصحیح روایات وتنقیح حکایات به قدرامکان لوازم اهتمام بجای آورد.

✿[۱] برضمایر ناظران صحایف‌اخبار‌وخواطر واقفان‌مواقف آثارمخفی‌ومستورنماند که‌تحریراین حکایات صحت بنیاد که‌مجلد سیوم است ازمجلدات ثلثهٔ‌جامع‌مفیدی به‌تحریك انامل مؤلف **محمد مفید‌مستوفی‌بن نجم‌الدین‌محمود‌بن حبیب‌الله‌باافقی‌الاصل یزدی‌الموطن** سمت تیسّر گرفت و کتابت‌این‌سوادمشکین نژاددراثنای سفرپروحشت هندوستان که، **مصراع** :

هر روزبه‌منزلی وهرشب‌جائی

به سر می‌بایست برد به محض عنایت‌ربّانی بر طبق دلخواه دوستان صفت اختتام پذیرفت. طوطی شیرین کلام قلم که بسان تجار بحار و امصار از زنگبار دوات ظلمانی صفات جواهر آبدار در هر بلاد و دیار برمنصه اظهارمی آورد که لئالی‌مثالی این واقعهٔبدیعه‌رابدین‌منوال درسلك بیان انتظام می‌دهد که هر که‌را که‌پرتواندیشه

۱- ازینجا ببعد درحاشیهٔ‌صفحات است.

و فروغ عقل فطنت پیشه بر صفحات کاینات تافته باشد به تحقیق داند که دوران اجسام ضعیف عرصهٔ خاك واسیران اجرام جسم عالم افلاك موافق علم وارادت صانع بیچون است و سکون جبال ثابته الارکان و حرکت بحار لازمة الجریان مطابق حکمت و مشیّت خالق کن فیکون ذریات ابوالبشر در هوای فضای قضا مانند گوی درخم چوگان سرگردان شده و طبقات ممکنات هنرپرور در پیدا وناپیدا تقدیر اوبسان خاشاك دروقت اهتزاز تندباد بهرطرف شتابان، « هوالذی یسیر کم فی البر والبحر».

بناء علی هذا المقدمة المسلمة مسود این اوراق در هفدهم شهر رجب المرجب سنهٔ احدی وثمانین والف ازوطن مألوف و مسکن معهود اعنی حظهٔ جنت آسای یزد حمیت عن الافات به عزم دریافت زیارات عتبات عالیات عرش درجات ازراه حویزه و اهواز و بصره سرقدم ساخته روانه گشت و بعد از سرافرازی آن سعادت عظمی که اهم مطالب ومقاصد بود به بصره معاودت کرد و چندگاه به سببی از اسباب لنگر اقامت انداخت و در ایام توطن در آن بلدهٔ محروسه فی شهورسنهٔ اثنی و ثمانین بعدالف افتتاح تحریر این سواد دست داد . اما قبل ازآنکه عدد اجزا ازمرتبهٔ آحاد تجاوزنماید وزبان خامه صحایف این نامه را بحلیهٔ تلك عشرة کاملة بیاراید مزاج موفورالابتهاج از قانون اعتدال به منهاج اعتدال عدول نمود و مرض صعب بربدن استیلایافته طبیعت راضعیف ساخت وساعت بهساعت اسباب آن بیفزود ومدت سه چهار ماه بهامتداد کشید. درآن ناتوانی قاید قدر گریبان جان این ناتوان گرفته به کشور هندوستان کشید وبه تاریخ شنبه غرّهٔ رجب المرجب سنهٔ مزبوره ازراه دریا مرتکب سفر پرخطر گردیدوبه جهت بعدمسافت پرآفت برّ وبحروتعب ومشقت ازهرباب وحرکت وسکون ازین بلادبه آن امصارطی طریق اوقات ضایع ساخته درپانزدهم شهرصفر ختم الله بالخیر والظفر سنهٔ ثمان و ثمانین والف هجری بدارالفتح اوجین رسیده ابواب فتوحات برروی روزگار گشوده گشت ودرهمان روز به مساعدت بخت فیروزبه ملازمت و کورنش پادشاهزادهٔ فلك اقتدار دودمان حضرت صاحبقرانی که تحریر نام و القاب نواب کامیابش درمقالهٔ خامس نگارش یافته رسید ومنظورنظر مرحمت وملحوظ عین عنایت

گردید وهم درآن ایام درسایهٔ اعلام نصرت انجام پادشاهزادهٔ‌جهان‌توجه به جانب‌دارا الامان ملتان ازراه شاهجهانا بادولاهور اتفاق افتاد ودرهرمنزل که‌اندك‌توقفی می‌شد مسافر سریع‌السیر بی‌شایبهٔ‌سکون‌بنان قاصربیان‌را به طرف تسویداین‌اوراق‌حرکت می‌داد. چون در دارا لامان ملتان لنگراقامت انداخته گشت واندك مدت گذشت به محض‌فیض‌فضل‌سبحانی‌درروزاول شهرجمادی الاولی سنهٔ تسعین‌والف‌هجریة النبویه این کتاب زینت اتمام یافت و کلك سخن‌آرا ازآمد وشد فارغ گردیده فروغ اختتام برین حکایات‌مشکین‌ارقام‌تافت✿[1] ،✿ **شعر** :

شکر که این نامه به عنوان رسید
بیشتر از عمر به پایان رسید

اکنون بیتی چند که مضمونش ازاغراق شاعرانه‌واخلاق منشیانه مبرّا است و زادهٔ طبع یکی ازشعرای فصاحت قرین است اختتام می‌نماید ✿ [2]، **مثنوی** :

ز فیض سماوی مدد خواستم
عجب بوستانی بیاراستم
به گنجینهٔ طبع و بحر ضمیر
بسی داشتم گوهر دلپذیر
سه قسم است‌این نامه وهر کدام
چو درجیست‌مشحون به‌درّ کلام
بیاضش منور چو رخسار یار
سوادش معطر چو مشك تتار
حکایات آن بهجت افزا همه
ز ضعف روایت مبرّا همه
صحاح روایات آن بی سخن
خبر گفت از راز نو و کهن
عباراتش از عیب واخلاف دور
مسلسل چو زلف سمن‌سای‌حور

۱ـ تا اینجادر حاشیهٔ‌صفحات‌است ۲ـ میان دوستاره از پنج‌سطر قبل‌در نسخهٔ‌وزیری نیست.

سطورش چو خط بتان دلفریب
عذار سخن را در افزود زیب
حروفش ز نور شرف یك‌به‌یك
به چشم خرد گشته‌چون‌مردمك
معانیش در کسوت مشك‌فام
درخشنده چون نور اختر به‌شام
چه‌حاجت که من خودستائی کنم
به اوصاف او مشك‌سائی کنم
نباشد ز آداب اهل کمال
درین باب زین بیشتر قیل وقال
ازآن‌رو که بی گفت‌و گوی‌هزار
بود روح پرور هوای بهار
برآید چو خورشید تابان بلند
ز نورش جهانی شود بهره‌مند
پسندیده باشد به‌نزد کرام
که یابد سخن بردعا اختتام
الهی به‌حق رسولی که بود
دلش کان‌احسان کفش‌بحرجود
به اعزاز شاه ولایت نژاد
به زهرا و سبطین و زین‌العباد
به اولاد و احفاد آل عبا
نجوم درخشان اوج هدی
خدایا که این نامهٔ دلفریب
ز انعام آل نبی یافت زیب

به انظار تحسین اهل سخن
که هستند واقف ز راز کهن
همیشه به فضل تو منظور باد
عیوبش ز چشم کسان دور باد
مرا هم که خون جگر خورده‌ام
که این روضه را دربر آورده‌ام
مکن از عطایای خود نا امید
به‌عفو از خطایا کرم کن نوید
برآور گل معرفت از گلم
منوّر کن از نور عرفان دلم
به ارقام اسلام ده اختتام
کتاب بقای مرا والسلام

تمت

ضمیمه

وقفنامهٔ امیرچقماق و ستی‌فاطمه*

«متن وقفنامهٔ امیر چقماق وزوجهٔ او ستی فاطمه بنت سلطان محمد مورخ ۸۴۹» رابهمین عنوان«هیأت اسلامی یزد» درسال ۱۳۲۷ شمسی دریزد به قطع جیبی در۴۵صفحه به‌طبع رسانیده‌اند . نسخه‌ای‌از آن که کمیاب‌است‌به اهتمام حضرت آقای سیدعلی‌محمد وزیری‌مردنکو کارخبیر واحیاء کنندهٔ مسجدجامع کبیرهنگام‌طبع‌این کتاب به من‌رسید. مناسب دیده شد که متن آن‌را درین‌جابه‌طبع برسانم‌زیرا نسخ طبع‌شده وقف‌نامهٔ مزبورتقریباً نایاب و ازدسترس اهل تحقیق بدورست.

***

هوالمنعم‌الباقی

احوال معاش ومعاد افراد عبادتعالی کبریایه اقتضاء آن فرمود که به‌امر کن فیکون برطبق آیهٔ کریمهٔ « من کل‌شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون » موادمخلوقات وصور موجودات واکثر حالات بریات به‌واسطهٔ ترکب اواز دوجزء مختلف که یکی خلق ویکی به‌عالم امر تعلق‌دارد که الاله‌الخلق والامرچنانچه‌از نص کلام دولت ختام سعادت نظام حیث قال‌عزشأنه«انی‌خالق بشرا من طین فاذاسویته‌ونفخت فیه‌من روحی» مستفادمی‌شودمثنوی‌و متضاد ومتباین ایجاد واحداث گشته مانند دنیی‌وعقبی، کبری‌وصغری، ظلمت ونور، اناث و ذکور، غموم وسرور،تفرقت و ممات، فناوثبات،ثواب‌وعقاب،بهشت ودوزخ ،خیروشر،نفع‌و ضرر،صلح وفساد، وقس علیهذا، واکثرصفات علیاواسماء حسنی‌الهی که‌درطی‌هریك حقائق نامتناهی مندرج‌برهمین منوال‌است«هوالاول‌والاخروالظاهروالباطن وهوبکل‌شیءعلیم»، مقصود که دربدن خاکی ظلمانی انسانی گوهر شب افروز روح روحانی نورانی راباشبه تاریك قوای غضبی شهوانی مقارن ساخت وبه‌قوت‌تفکر که علت عقل و نطق و حکمت و رویت وتدبیرورأی‌ومشورت‌است اختصاص‌بخشش‌وموهبت‌عظیمه‌وعطیهٔ‌جسیمه که‌سبب‌ادراك اکثر حقائق آنست اعنی قلب وسمع‌وبصر که «جعل‌لکم‌السمع و الابصاروالافئدة» تعظیم ازآن فرموده‌ارزانی داشت بنور عقل‌میان اضدادی که مبین گشت امتیازکند وخیراز شرو نفع ازضرر جداگرداند، معلوم داند که مفاتیح سعادات جاودانی‌درضمن طاعات وخیرات‌و عبادات حضرت صمدانی است وغایت اتحاد اودراین سرای سپنج ومحل عناو رنج سه امر

---

* ـ درتصحیح‌این‌وقف‌نامه‌ازمساعدت وبصیرت‌دوستان‌دانشمند آقایان‌محمدتقی‌دانش‌پژوه‌و دکترعباس زریاب (خویی) بهره‌ور شده‌ام .

تعیین وتقریر رفته :

اول عمارت ارض بهحکم «واستعمر کم فیها»را بهقدرواجبدراینجا که محلانتفاع ازمکاسب ومعایش است اعداد اسباب تعیش کرده اکتساب مطاعم وملابسومساکن نماید، بهطریقی که بهسدجوع وستر عورتی قناعت کند که قدر واجب و وجه لازم باشد کما قال عزشأنه «ان لك انلاتجوعفیها ولاتعریوانك لاتظمأ فیهاولاتضحی» تامساعیواجتهادات اوحکم «والذین جاهدوا فینا» گرفته به کرامت« لنهدینهم سبلنا»،قالعلیهالصلوة والسلام «منطلب رزقه علی ماسن فهوفیجهاد، ومتیلمیکن کذلك فسعیه [کان]هباء منثورا ».

دوم حضرت معبود بهحق کماقالالله تعالی«وماخلقتالجن والانس الالیعبدون» وآن انقیاد وامتثال فرمان ایزدی است دراوامرونواهی تا بدان اموراولی واحوالعقبیمضبوط ومنظم گردد.

سیم مکارم شریعت که موقوف علیه خلیفهٔ الهی است وآن اقتداء بباری عزاسمهدر انواع سیاسات است وقدرو قوت وطاقت بشری ومکارم شریعتچهاراست: حکمتوعدالت وعلمواحسان.

و سیاستدونوعاست:

اول نسبت بانفس وبدن واعضاء وجوارح خودرا بطاعات وعبادات واتباع ناموس الهی وافعال ستوده وخصال حمیدهداشتن از تهذیب نفس وتعدیل عمل وتقویم فعل کما قالالله سبحانه: «یاایهاالذینامنواعلیکمانفسکم».

دوم سیاست غیر که عبارت ازکیفیت تعیش وتعامل وتعادل بااهل منزل ومدینهاست وهرآفریدهای که صلاحیت سیاست نفس وبدنوتهذیب اخلاق خویشنداشته باشدازآنغیر نتواند، چنانچه حضرت عزت در مذمت این طائفه میفرماید:«اتامرونالناس بالبروتنسون انفسکم» واستحقاق این منصب شریف اعنی خلافت جناب جبروت که سببارتقاء ووصول بهعالم ملکوت است واستیهال کمال عبادت حیلایموت که مستلزم سمو ترتیب وعلومنزلت ودخول درجنت صاحب کمال تواند بودکه بهطهارت نفس موسوم و وجنات لوح ضمیرش باعارت مکارم اخلاق مرقوم باشد ومعاطف اذیال احوال خودرااز آسیب غبارسیئاتوقبائح قولا وفعلا صیانت وحراست واجبولازم داند وتواند وبحمدالله تعالی وکمالالطافهالعمیمة واعطافهالجسیمة صفایح صحائف این روزگار بهنقوش مکارمشریعت جبین(۲)سعادتمندی منقوش است که از معلمتوفیقاحاسنآدابآموخته وازخزانهٔ «من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا» سرمایهٔدائم اندوخته وبدین وسایل نفس قـدسی صفاتش محلخلافت حضرت ربانی گشته، وزارت خورشیدآثارش مظهرامامتاز قبل بارگاه سبحانیآمده، شهباز بلند پرواز همتآسمان منقبتش زیردستانرا درظلال شهپر مرحمت ورأفتآورده،وبههمت قضا توانقدرمقدرترافعمراحل مهمات ودافعآثارملمات ابناء ایامگشته، مبانی بدعتمناهیرا

به‌معاضدت قوت بازوی اسلام و آثار عناد وشرك به‌وسیلهٔ اعلاء معالم شرایع نبوی‌مندرس ومنطمس گردانیده، خورشیدآسمان کامکاری،دیهیم‌اورنگ‌رفعات وبختیاری، مظهر آثار فضائل نفسانی، نمودار لطائف رحمت‌رحمانی،هوالسلطان‌الاعظم المطاع،والخاقان‌الاعدل الواجب الاتباع،مشیدبنیان‌المعدلة والانصاف، هادم‌قوانین الضیم والاعتساف، رافع‌عذبات الالویة السلطانیة، جامع افانین السیاسات الربانیة، الذی‌اعترفت قیاصرة‌الملوك بعبودیة سدته بالعز والتمکین، واعترفت‌قهارمة‌القروم‌من تثاردااما(؟)خلافته بین المسلمین، المختص بعنایات حضرت‌الاله‌الملك‌المنان معین‌الحق‌والسلطنة والخلافة والدنیاوالدین،اعتضادشرع سیدالمرسلین، **شاهرخ بهادرخان** خلدالله ملکه وسلطانه واشاع‌العالمین بره واحسانه؛ که باقطرات سحاب مواهب بی‌دریغش برساحت‌آن روزگار ریزان شده ، چمن امید اهل شرع ودین ازرشحات فیض این مثمروشاداب گشته، وازعموم‌عدل ورأفت و شمول فضل و عاطفت چهار گوشهٔ ربع مسکون دراستقامت ورفاهیت‌مثال دارالسلام‌آمده. سیمادارالعبادة **یزد** که درعهد خلافت خویش‌بیت‌السعادة ساخته، درظلال‌معدلت‌وانصاف وجناح مکرمت‌و اعطاف و سایهٔ اشفاق و الطاف عالیجناب دولت مآب حشمت قباب رفعت انتساب سعادت اکتساب امیر اعظم اکمل والی اعلی‌اعدل اعقل، مروی باسقات الحکومة والامارة برشحات النصفة والعدالة، مقوی سواعد الصدارة والایالة، مولی‌اعظم‌الامراء ذوی العزة والتمکین، ناصب رایات الخیرات و الصدقات‌الباقیات بین‌المسلمین، ناظم امور السلاطین‌العادلین المختص بعنایت حضرت‌الاله رب‌العالمین، نظام‌الحق‌والملك‌والدین، راقم آیات الجود والجدوی فی‌صفحات الارضین، الراجی‌عفور به‌الخلاق **الامیر چقماق** ابن‌امیر اعظم سعیداعلی اکمل اقدم افخم حمید، مؤیدالامراء ذوی المناصب‌والمراتب‌والاحکام، الواصل الی‌رحمة ذی‌الجلال‌والاکرام،**جلال الدولة‌والدین پورتیمور الشامی**،ابدت‌ظلال‌امارته وشیدت مبانی حکومته ومکرماته؛ که ازبندگان‌معتمد آستان‌سلطنت آشیان بودودر قناع قناعت پروردهٔ عصمت وطهارت جلیلهٔ کریمهٔ او،مولاة عظمی والیهٔ‌عالیهٔ‌فخمی، عاقلهٔ‌کاملهٔ مبری، متلبسة جلابیب العصمة والتخدیر بین‌العفائف،مکتسیة(؟)اقمصة الطهارةوالتوقیر من ذوات العوارف، ممهدةقوانین‌الخیرات،مشیدة مبانی‌الصدقات،الصارفة اوقاتها الشریفة فی بث اصناف الطاعات، الساعیة فی‌تعمیر بنیان الخیرات الجاریة،المختصة‌بعنایة خالق‌البریة **صفوة‌الملة‌والدین** وعصمة‌الاسلام‌والمسلمین سمیة‌ابنة رسول رب‌العالمین **بیبی فاطمه خاتون** بنت امیر اعظم سعید، اکمل اقدم حمید، مؤید الامراءاولی‌العزوالتمکین فی اوان حیوته، الواصل الی رحمةالله فی‌بحابیح‌جنانه، **شمس‌الدولة‌والدین امیرمحمد** مهدت قواعد رفعتها وحشمتها؛قرارداده،چون به‌فحوای «ارباب‌الدول‌ملهمون» ازناصیهٔ‌حال‌شان آثار «سیماهم وجوههم»مشاهدت‌فرمودمدتی مدید اعنهٔ‌ایالت این‌ولایت به‌قبضهٔ‌کفایت‌وعدالت ایشان سپرد.

بر وفق « الناس علی دین ملوکهم » مزاوجان مشارالیهما نیز در اشاعت مکارم شریعت که عبارت از آثارعلم وعدل‌واحسان است اقتفاء سنن مرضیهٔ بندگی حضرت‌پادشاه اسلام نموده وظائف اجتهادات حمیده به‌تقدیم رسانیدند، وبنورعقل که درصدور ایشان حکم« کمشکوةفیهامصباح» داردِ امتیازمیان اضدادی که سابقاًمبین گشته ازخیروشر، نفع و ضرر ، انقیاد وعناد، صلاح و فساد فرموده معلوم کردند که بنی‌آدم دراین دار مستعار که منزل گذار است نه محل قرار بر مثال مسافرانند و دینا گذرگاه ایشان است، و بطون امهات مبدأ نهضت، و منزل عقبی مقصد، و مدت بقا مقدارمسافت، و سالهای زمان زندگانی منازل ، و شهور عهد حیات فرسنگ، و ایام زندگانی امیال، وانفاس معدوده خطوات ،که او را بصواب منزل آخرت می‌برد، مانند کشتی که راکب را بسفر می‌برد کما قال امیرالمؤمنین و امام المسلمین‌علی‌بن‌ابیطالب‌علیه‌السلام‌و[کرم‌الله]وجهه[ه]:الناس سفر والدینا دار ممرلادار مقروبطن امه مبدأ سفره والاخرة مقصده وزمان‌حیوته مقدار مسافته و سنوه منازله وشهوره فراسخه و ایامه امیاله و انفاسه خطاه یسار به‌سیرالسفینة راکبها» و همین معنی راگفته‌اند:

وما الناس‌الانهزة لحوادث تصادمهم تتری‌علی حین غرة
ما هذه الدنیا بدار اقامة ومنزل امن من‌طوارق محنة
ولکنها دار ابتلاء و حسرة ومربع هم و استکانة عبرة
مواهبها عاریة مستردة و اربابها رهن‌المنی والمنیة
مسراتها مقرونة بمسائة و دائاتهامکفوفة بمضرة(؟)

و حق‌جل وعلی ایشان را بدارالسلام‌دعوت فرموده که «والله‌یدعوا الی‌دارالسلام» بگوش هوش بشارت غیبی شنیده که

بیت

بهر تو در باغ خلد هشت سرادق زدند
بهر نهم چرخ زن قبه خرگاه را
سدره نشین شو که گشت‌روح قدس رهبرت
در خس دنیا مبند همت کوتاه را

لاجرم عنان همت خود را بصوب اعداد زادلیوم المیعاد معطوف گردانیده اذخار کنوزسعادت ابدی که هرآینه مستتبع درك مثوبات سرمدی خواهد بود وظائف‌اجتهادات مرضیه بتقدیم رسانیدند که «و من اراد الاخرة وسعی لهاسعیها وهومؤ من فاولئك کان سعیهم مشکوراً ». امـا درروز محشر که زمان عرض‌اکبرباشد ازقیل« بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا»نباشند مبنی براین مقدمات مولاة عالیهٔ‌کبری جلیلهٔ کریمهٔ مشارالیها وفقها الله لبناء مبانی المبرة و الحسنی

درظاهر دارالعبادة مذکوره بخارج **باب‌مهریجرد** قرب **بازارسرریگ** ومزارمتبرك شمع شب افروز انجمن کرامت و ولایت گوهر بحرامامت وهدایت رهبان الاولیاء ولی الکشف والیقین امین علی **سیدقوام‌الدین** قدس‌سره متصل **محلهٔ دهوك سفلی** معمار همت عالیه‌اش بتأسیس مبانی وترصیص قواعد صدقات ازمسجد وخانقاه ومصنعه ونهر وچاه سرد ودیگر عمارات طریقهٔ اهتمام بجای آورده از احب‌اموال خودبفحوای «لن تنالوا لبرحتی تنفقوا مما تحبون» مسجد جامع و جماعتخانه بجنب آن بنا فرمود بحکم «من‌بنی‌لله مسجدا ولو مثل مفحص قطاء بنی‌الله له بیتا فی الجنة» که لوح‌درگاهش عباد عباد را بندای غمزدای «ادخلوها بسلام‌آمنین» خبری می‌دهد وهوای صحن سرایش ازنسیم دلگشای «انمایعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الاخر» روایتی مینماید، انواراسرار آیات بینات قرآنی از در و دیوارش لائح و روائح صدق «ان المساجدلله فلا تدعوامع‌الله احدا» از شرفات غرفاتش فائح، جمال با کمال منبرو قبله گاهش بحال «فلنولینك‌قبلة‌ترضیها» مصور، و خیاشیم ساجدان از نوافج «اینماتولوا فثم وجه‌الله» معطر، وازمبدء تباشیر صباح تا مقطع مآخیررواح محل اقامت نوافل و مکتوبات ، و از مفتح طلیعه تا مرتاح مختم مداد ظلام مقام جمعه و جماعات، و ایضاً مهندس فکر عصمت پناهی در جنب آن خانقاهی ساخت که استحکام ارکان عالیش از رسوخ اعتقاد هابتهٔ ثابته نائرهٔ خیره(؟)حکایت می کند ، زلال انهار صحن سرایش مثالی از «انهارماء غیرآسن» می نماید.زوایای حجرات‌وبیوتات که به اسالیب صفا مشحون است شرح عطایای معمرهٔ مستحدثه با صدور اهل حضورمی گوید. وقف‌گردانید بر جماهیر مسلمانان که بصفت صلاح وتقوی وفلاح متصف باشند ازسادات وعلماء ومساکین وفقرا تا محل ومسکن ایشان باشد بسبیل عبور ودر این خانقاه مذکور بعون تأیید سبحانی‌جهة تأیید مصنعه‌ای‌تشیید فرمودکه شبانه‌روزی‌اززلال همت دریا نوال بانیه مالامال ریاض امانی و آمال تشنگان ازآن حیاض سیراب و نهال کمالشان شاداب وچون بصر بصیرش بکحل الجواهر عقول سلیمه روشن‌گشته دانست که مقدمات طاعات وعبادات دفع احداث جسمانی ورفع اوساخ نفسانی وحصول طهارات ابدان و ابواب است وبی‌آن جایز نیست، فکر صائبش اقتضاء آن‌کردکه درباب مسجد و خانقاه نهری بر سر آب **قنات‌جدیده** حفرکردن فرمودکه هرصبح وشام بل در تمام‌لیالی‌وایام خلائق ازآن بهره‌مند گردند ودر سلك منتظمهٔ آن انتظام‌می‌یابند . و همچنین رای صواب اندیش بناء تتمیم مبانی خیرات وتقدیم وظائف حسنات والیهٔ خیره‌مشارالیها در مقابل خانقاه مذکور چاه آب سرد ساخت و بر سرآن عمارتی مطبوع جهت سقاخانه استحداث فرمود تا در هنگام شدت گرما بجرعه‌ای ازآن‌که از بخششگاه فیض بهار «کان مزاجها کافورا عیناً یشرب بها عبادالله یفجرونها تفجیرا» نصیبی داشته باشدوحرارت و تشنگی‌را تسکین دهد و صواب آن بروزگار همایون معمرهٔ بانیه واصل‌گردد و در زمرهٔ محظوظان «وسقیهم

ربهم شراباً طهورا» داخل والله ولی الاجابة. و چون والیان متزاوجان مشارالیهما بعون تأیید سبحانی و توفیق یزدانی بکمالات انسانی و فضائل نفسانی که مستدعـی سعادات جاودانی است اتصاف یافته بودند و «ذلك فضل الله یو تیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم».
و بر رأی صواب نمای ایشان مبرهن گشته بهاقالید جنات باقیات و مفاتیح درك درجات عالیات در ضمان مسابقت بخیرات و مسارعت بهمبرات جاریات است که «اولئك یسارعون فی الخیرات وهم لها سابقون» از سرصدق نیت وصفای طویت برطبق ارادت ومشیت حسبة لله تعالی وطلباً لثوابه و تنشیراً لعقابه وقف کردند متزاوجان والیان مذکوران برمبانی خمس خیرات اعنی **مسجد** و**خانقاه** و**مصنعه** و **نهر** و**چاه آب سرد** و برمصارف معینه که عنقریب خامهٔ مشکین عمامه شرح آن مرقوم خواهد گردانید.

اما آنچه جناب معدلت ایاب زوج مذکور سریت له الحکومة بین الجمهور له عرائی(؟) املاك و نفائس اسباب خویش وقف کرده وتصدق فرموده جملگی عمارت گرد **حمام** است واقع درداخل دارالعبادة مذکوره بموضع **میان بازار** مقابل **مسجد جامع** که جناب نصفت مآب واقف ازاحب اموال خوداستحداث فرموده وبواسطهٔ انتساب باین جناب مستغنی است ازبیان حدود و اوصاف با توابع و مضافات شرعیه و عرفیهٔ داخله و خارجه مذکوره و متروکه سوای عرصه.

و جملگی **کاروانسرائی** که واقع است بخارج دارالعبارهٔ مذکوره بجنب مبانی خیرات مزبور که همچنین عالیجناب واقف، محیت عن ساحة احواله الصوارف! بنافرموده و بدین انتما ازذکر تحدید و توصیف استغنادارند باسایر ملحقات ومنضمات ودیانات شرعیه وعرفیه.
وجملگی شش سهم مشاع از جمله سی وشش سهم که اصل قناتیست مدعو به **خیر آباد دهوك** که منبع آن صحرای قصبهٔ **مهریجرد** است ازقصبات دارالعبادهٔ مذکوره و مظهر آن موضعی که معروف است به **برزه‌فرافتر**.

مع جملگی دوازده سهم مشاع ازجمله سی وشش سهم که اصل سهام **قنات حسن آباد** است که منبع آن صحرای قریهٔ **منگ آباد** است از توابع قصبهٔ **مهریجرد** مذکور ومظهرش همچنین **برزه‌فرافتر** که مزبور گشته که آب دوقنات مذکورتین بمعیة وتلاحق فایض میشود بر اراضی وباغات **محلهٔ دهوك سفلی** که متصل عمارات خیرات مذکوره و همین آب در صحرای خانقاه جاری است مع سایر توابع ومضافات و لواحق ومنسوبات از کظائم و حرائم شرعیه وعرفیه.

وجملگی هجده سهم کامل شایع ازجمله سی وشش سهم که اصل **قنات حسن آباد** مذکوره است که نعوت و اوصاف آن مبین و مشروح گشته.
و ایضاً جملگی شش سهم دیگر از جمله سی و شش سهم که اصل سهام **قنات**

خیرآباد مذکور است با سایر توابع ومضافات این حصص مذکوره بموجبی در حجج مبایعات محرزومزبور ومقرر و مسطور شده وانتقال این‌جمله از فرزندان‌مونالاالاعظم، سعیداحسب انسب‌اقدم،حمید مولانا اعظم الاکابر والقضاة فی زمانه الواصل الی رحمة ـ الله وغفرانه **ضیاء** الحق‌والدین **محمد** بن مخدوم مولانا اعظم مغفور ملاذالفضاة ذوی‌ـ المراتب و المناصب و الاحکام فی‌اوان حیاته الفائز بجذبات رحمة الله فی روضات جنانه **مجد**الحق والشریعة **والدین‌حسین‌الرضا**و عم ایشان مولانا اعظم احسب اکرم **شرف** الملة والدین‌حسین وابن عم او مولانا وصاحب اعظم **شرف**الملة و **الدین علی** بن‌مولانا اعظم مغفور رکن‌الحق **والدین امیریحیی‌الرضی** بجناب معدلت پناهی واقف بوده بطریق‌بیع وشری.

وجملگی چهار سهم دو دانگ و نیم سهمی از جمله بیست و هشت سهم که اصل قریه‌ای است به ناحیهٔ سفلی مدینهٔ **میبد** از ولایات دارالعبادة مذکوره معروف ومشهور به **بدرآباد مورتی** کـه بـاین اسم مستغنی از بیان حدود و اوصاف با توابع و منضمات از اراضی وابنیه و قنات و سایرآنچه تابع این قریه دانند شرعا و عرفاً بموجب تمسك شرعی که ازمسماة**فاطمه‌خواند**بنت**امیرسابق‌الدین‌علی بن امیر شمس‌الدین حسین‌بن خواجه‌قوام‌الدین‌مسعودشاه** بمقتضی بیع شرعی‌بجناب واقف عمت معتدله انتقال یافته وسایرحصصی که مشروح و مبین گشت جهت اشتهار باسامی که مرقوم شد مستغنی است ازبیان حدود واوصاف با توابع‌ومضافات هریك شرعاً وعرفاً .

واما آنچه بانیه‌خیرهٔ معمرهٔ مشارالیها ابدت عصمتها ورفعتها وقف‌کرده و تصدق فرموده عمارت **گردحمامی** است که مقابل خانقاه مزبور واقع است وجملگی تمام میاه واراضی‌**ده محمد- طبس گیلك**ـ‌ازواقفهٔ‌بانیهٔ مشارالیها است وباین انتساب استغنادارد از ذکر تحدید وتوصیف مع سایر ملحقات و منضمات و توابع و دیانات.

و جملگی **طاحونه** واقع‌است به **اهرستان** دارالعبادة مذکوره بموضع قرب**باغ گشتاسب** ودایرمیاه **قنات‌تفت‌ونصیری**معروف ومشهور به **طاحونهٔ یوسف جلیلی** که ایضاً باین معروف است مع باغات‌خلف آن کـه چند بیق‌**آب تفت‌ونصیری** درآن جاری‌است ومحدود می‌گردد بطریق و مدخل سفلی وبه‌**باغ برکه** مشهورا علوا وبه‌**باغ لالا** معروفند که از خالصات شریفه است و به باغ ورثهٔ**عمیدنجم ناصر** مشهوراکه او بطریق‌ایضاًو باغچهٔ**استادیحیی حلوائی** تعریفا وبخرابه وفضای **طاحونهٔ‌استاد** مشهورا وطاحونهٔ بایر**جمال‌خواری** تعریفا باتوابع ومضافات شرعیه وعرفیه ولواحق ومنسوبات داخله و خارجه که از**حاجی امیراحمدعسس**مشهورا و فرزندان اوبه واقفهٔ مشارالیها ابدت ظلال رفعتها منتقل شده بمبایعهٔ شرعیه و اقرار بتصدیق و امضاء بیع و بعضی از باغچهٔ خلف‌طاحونه و**خان‌تفت**بطریق بیع شرعی.

وجملگی عمارات مستحدثه درعرصهٔ خانی و نه باب حانوت که برسبیل اتصال واقع است بخارج دارالعبادة مذکوره به قرب مزار متبرك قطب‌الاولیاء بین الانام **شیخ جمال‌الاسلام** افیضت علی ضریحه قطرات رحمة اصفیها الملك العلام ؛ محدود بحجرهٔ **خواجه محمدشوشتری** مشهورا و خان **استاد قطب‌الدین بن مجدالدین بن بهاءالدین بنا** تعریفاً و بطریق و فضاء ورثهٔ **خواجه صدرالدین اصفهانی** معروفا وحجرهٔ **امیر قوام‌الدین بن امیر محمد قورچی** مشهورا و خانه **استاد سلطان ابن جمال تبریزی** جمال و خانهٔ **استاد علی رشته‌پز** تعریفا وخانهٔ **استاد شیخ حسین روزبه‌خباز ابرقوهی** و به مصلای جدید مقابل مزار مذکور علوا و طریق سفلی و حانوتی بتصرف متولی مزار مذکور و هو مولانا اعظم **کمال‌الملة والدین محمود** الملقب به **منشی** باتمام توابع و مضافات ولواحق و منصوبات شرعیه وعرفیه که از **بی بی خاتون** بنت مولانا اعظم سعید اعظم مغفور **شهاب‌الملة والدین محمد بن غیاث‌الملة والدین علی** المذکور و **خواجه صفی‌الدین** [بن] **خواجه جمال‌الدین بن خواجه شرف‌الدین** به ملکهٔ عظمی واقفهٔ مومی الیها، ثقل الله موازن میزانها؛ انتقال یافته بمبایعت شرعیه وعرصهٔ آن عمارات موالیان اعظمان اخوان **عمادالملة والدین مسعود و کمال‌الملة والدین محمود** فرزندان **مولانا غیاث‌الدین علی منشی** مذکور مدت نود سال به ملکهٔ واقفه باجاره داده‌اند کما دل علیه الکتاب الشرعی.

وجملگی پانزده سهم و نصف سهمی مشاع از جمله بیست و هشت [سهم] که اصل سهام قریهٔ **بدرآباد هورتی** است که سابقاً مذکور شد وعالیجناب معدلت ایاب زوج مشارالیها، خلدت ظلال امارته و نصفته؛ چهارسهم و دانگ و نیم از این قریهٔ مذکوره وقف فرموده باسایر توابع و مضافات و این پانزده سهم و نصف سهمی از صاحب اعظم مولا اعاظم الصواحب و الاکابر ذوی المراتب **خواجه عمادالملة والدین مسعود** بن صاحب اعظم سعید **خواجه ضیاءالملة والدین محمد** الملقب به **امیر شاه** بملکهٔ عالیهٔ واقفهٔ مذکوره منتقل شده بمبایعت شرعیه و پنج سهم ازورثهٔ **سعدالدین عبدالله** مسلم پسر **انوشیروان دینیار مجوسی** بیع شرعی.

وجملگی چهاه طسوج و دوازده طشت از جملهٔ یکهزار و صد و پنج طسوج که اصل سهام **قنات آمده** مشهور است از قنوات مدینهٔ **میبد** ازولایت دارالعبادهٔ مذکور.

و جملگی یکصد وهفت طسوج وشش طشت ونیم از جملهٔ یکهزار و سی و دو طسوج و دو دانگ و نیم که اصل سهام قنات قریهٔ جدیدهٔ **فیروزآباد میبد** است.

و جملگی چهل طسوج ودوازده طشت از جملهٔ نهصد و چهل و هفت طسوج و هفده طشت که اصل سهام قریهٔ **محمودی** است از توابع میبد .

و جملگی پنجاه ودو طسوج وبیست و سه طشت از جملهٔ هفتصد و بیست طسوج که اصل سهام قنات قریهٔ **دستجرد بارجین** است از توابع **میبد** که هریك ازاین سهام به واسطهٔ

اشتهار این اسامی مستغنی اند ازذکر تحدیدوتوصیف وسایر توابع و مضافات وضمائم و ملحقات هریك‌ازحرایم وکظائم وفستقات و آوار وانهارغیرذلك ازآنچه‌داخل این‌حصص شمرند شرعاً وعرفاً و انتقال این حصص بوالیهٔ واقفهٔ مذکوره، لازالت وحیات (؟) الدنیا بوجودها معمورة از مولاة عظمی حمیدة‌الملة والدین مخدوم خواند بنت مولانا و مرتضی‌اعظم سیدامیرشمس‌الملة‌الدین حیدر بن مولانا ومرتضی‌اعظم سیدجلال‌الملة والدین حسن شده به‌بیع شرعیه .

وجملگی سیصدوبیست ونه سهم ودودانك سهمی ازجملهٔ چهارهزاروهفتصدو پنجاه وهشت سهم که اصل سهام قنات‌قریهٔ دهاباداست ازقراء مدینهٔ میبدمذکور که باین‌اسم همچنین استغنا دارد از بیان حدود و اوصاف باتمام توابع و دیانات و ضمائم وملحقات و منسوبات که از صاحب و مرتضی‌اعظم‌امیر اعظم امیر غیاث‌الدین‌محمود بن‌مولانا و مرتضی‌اعظم‌سعید جلال‌الحق‌والدین‌حسن بن رکن‌الحق والدین‌سلام‌الله به‌مولاة عظمی والیه،لازالت بنیان المبرات لسعیهاعالیة‌؛منتقل شده بمبایعهٔ‌شرعیه .

وجملگی سیصد و شانزده سهم و چهار دانك سهمی ازجملهٔ‌ده هزاروهفتصد و نود سهم که اصل سهام قنات قریهٔ بندرآباد است از قراء رستاق دارالعبادهٔ مذکوره که ایضاً بجهت‌شهرت‌مستغنی‌از بیان‌حدودواوصاف‌باتوابع ومضافات که‌ازخواجه نجم‌الدین محمود شاه‌بن حاجی علی [بن] شیخ هیبةالله بندرآبادی بوالیهٔ‌واقفه‌انتقال‌یافته بمبایعت شرعیه.

وجملگی یکهزارسهم ازجمله هشت‌هزارویکصد ونودسهم که اصل‌سهام قنات قریهٔ شمس‌آباد رستاق دارالعبادهٔ مذکوره است و باین اسم مستغنی است ازبیان تحدید.و توصیف باتوابع و مضافات.

وجملگی یکهزار ویکصد وهفتاد سهم ونیم دانگ سهمی ازجملهٔ نه هزارو سیصد و نود سهم که اصل سهام قنات قریهٔ اشکذر است از قری رستاق دارالعبادهٔ‌مذکوره که همچنین باین اسم استغنا یافته ازبیان‌حدود و اوصاف با توابع ولواحق و منسوبات–

واما سهام‌شمس‌آبادرستاق از بی‌بی‌عصمت‌شاه‌بنت‌مولاناصدرالدین‌علی بن مولانا کمال‌الدین‌افضل مشهوربه اصفهانی و خواهر زادهٔ او مولانا کمال‌الدین‌علی بن خواجه صدرالدین احمدبن خواجه عین‌الدین علی و برادر زادهٔ او خواجه غیاث‌الدین [بن] خواجه‌جلال‌الدین اسلام بن خواجه صدرالدین احمدمذکور به‌والیهٔ‌ملکهٔ‌عظمی‌واقفه،لازالت‌عیون‌الحوادث عن‌ذاتها صارفة‌؛منتقل شده به‌مبایعت شرعیه واماسهام قریه‌اشکذر از ورثهٔ مولانا و صاحب‌اعظم سعید نظام‌الدوله‌والدین ابی بکر خاصهٔ مشهورا به‌بیع‌وشری‌صحیحین .

و جملگی دویست و شصت و نه‌سهم وپنجدانك سهمی ازجملهٔ هشت هزاروهشتصد وچهل سهم که اصل سهام قنات قریهٔ تفت است از قرای قهستان دارالعبادهٔ مذکور و

کاروانسرای ایضا ازغایت شهرت مستغنی است ازذکر حدود واوصاف باتوابع ومضافات ولواحق واین سهام از صاحب اعظم **خواجه کمال الدین حسین** بن صاحب اعظم سعید **خواجه شهاب الدین قاسم** بجناب عصمت پناهی والیه منتقل شده به بیع وشری شرعیهٔ.

و جملگی دو دانگ کامل شایع از قناتی که معروف ومشهورست به **محمد آباد سریزد** واقع بناحیهٔ قصبهٔ **مهریجرد** وازقصبات دارالعبادهٔ مذکوره که آب آن قنات فائض میشود براراضی وباغات قریهٔ **سریزد** مشهورا وباین اسم مستغنی از بیان تحدید و توصیف باتوابع ومضافات شرعیه وعرفیهٔ داخله وخارجه واین دودانك قنات مذکوره دانگی ازصاحب اعظم **خواجه شاه عمادالدین عبدالرحمن** بن صاحب اعظم سعید **خواجه کمال الدین شاه شیخ محمد** بن صاحب قران مرحوم **خواجه برهان الدین فتح الله ابوالمعالی** ودانگی ازصاحب اعظم افتخار التجار **خواجه جلال الدین محمد** بن **صاحب اعظم سعید مفخر التجار خواجه فخرالدین ترك التبریزی** بملکهٔ عظمی عالیهٔ عادلهٔ کبری واقفهٔ مشارالیها منتقل شده بمبایعت شرعیه مع سایر توابع.

هریك ازاین حصص مرقومهٔ مشروحهٔ مزبوره از بیوتات وحجرات وغرفات و آلات وادوات وحرائم وکظائم وفستقات وسومقات و آبار و انهارو اشجار و جداول و آنچه شرعاً وعرفاً داخل آن دانند سوای عرصهٔ حمام داخل شهر وحمام خارج که آن عرصه استیجار نموده‌اند و عمارت احمامین خود استحدث فرموده‌اند وقفی صحیح شرعی مؤبد مخلد که ارکان صحتش از معاول فساد ونقصان بسلامت و بنیان مشروعیتش بضوابط وشرایط فقهیه حالی واز نواقص وبطلان خالی، مشحون ومقرون به صیغ شرعیه که ازوالیان واقفان متزاوجان مذکوران تقبل الله بالاجزاء بجزیل الصواب والثواب الجمیل قسطاس میزانهما صدوریافت، وقفی که صفحات صحت آن ازقرب قریب صافی وبقیود معتبره وافی «الی ان یرث الله الارض و من علیها وهوخیر الوارثین».

وتولیت شرعیه مفوض گشت و اعنهٔ این موقوفات باقیات بقبضهٔ کفایت و اعتبارو کف درایت واختیارفرزند کامکارچابك سوارمضمارعدل پروری، صاحب عیار نقادخانهٔ هنر پروری، نهال ریاض دولت و اقبال گلبن حدیقهٔ انعام وافضال، حاوی اقسام کمالات انسانی، حائز احکام سعادات نفسانی، رافع اعلام تلاوت آیات قرآنی، واضع ارقام اذکاروطاعات ربانی، امیراعظم اعقل، والی اکرم اعدل، مجنح اجنحة الامارة والرافة ، مرشح باسقات الحکومة والعطافه ، ناشرصحائف البر والاحسان، المخصوص بعنایت الملك الدیان **شمس الدولة والملك والدین** رکن الاسلام و المسلمین **محمد** ابن واقف والی خیر مشارالیه، ابدالله تعالی ظلال امارته و کمالاته بین الانسان فی ظل الوالد العظیم(۲) ایشان سپردند که ازسراهتمام تمام بضبط وربط وقبض و بسط این شغل جسام قیام نماید و بدو مفوض گشت که محصولات موقوفات محررهٔ مزبوره **اولا** بعمارات رقبات معینهٔ مذکوره صرف کند بنوعی که غبطه مرعی باشد و

مستلزم ازدیاد محصولات واجارات گردد و **ثانیاً** بتعمیر و ترمیم مبانی خیرات موقوف علیها الاهم فالاهم والاغبط فالاغبط.

و بعداز آن در انتظام مهام **مسجد** وظائف جد بجای آورد **امامی** حسن الکلامی که درفنون قرائت ووقوف صاحب وقوف ودرمقام رعایت شرایط وارکان صلوة از تکبیرة الا حرام تاسلام ثابت وراسخ الاقدام نصب فرماید که در لیالی و ایام بشغل شریف امامت ازسر فراغ بال اشتغال نماید وهرسال مبلغ سیصدو شصت دینار آقچهٔ نقره سرهٔ مسکوك رائج کپکی که هردو دینار از آن بوزن یك مثقال و نیم دانك باشد بدو رسانند وچنانچه هرروز...(۱)

وهمچنین ده نفر **حافظ** کلام‌الله حسن الصوت که در تجوید وقرائت کلام مجید فرید باشد که آناء اللیل واطراف النهار سیما بین العشائین والاسحار تلاوت نمایند، وهرسال مبلغ دوهزاریکصد وشصت دینار آقچهٔ کپکی موصوف بایشان رساند، چنانچه مقتضی رای متولی شرعی باشد.

و **مصدری** معین ومقرر فرماید که منصب صدارت حفاظ را شایستگی داشته باشدودر قرائت و تجوید واصول ماهرو باهروهریك ازحفاظ اقتفاء آثار مرضیه وسنن سنیهٔ او نمایند ومرسوم ومقرری اورا هرسال مبلغ سیصدوشصت دینار آقچهٔ موصوفهٔ مذکورهٔ کپکیه بدو رسانند واگر کسی که قابلیت صدارت داشته باشدمفقودو ناموجود [باشد] بدو نفر دیگر ازحفاظ دهند تادر امر خطیر تلاوت خبیر بوده شروع نماید.

وایضاً **مدرسی** که به صیقل اذهان وافیه زنگ رنگ اعضال واشکال ازصفحات اوراق مصقول زدوده بهزلال افهام صافیه نقوش شکوك و شبهات ازالواح فروع و اصول مغسول فرموده تعیین فرماید تادرمسجد مذکور بسط بساط درس علوم دینیه و معارف یقینیه نموده حقائق مسائل به وسایل بیان وافی کامـل و لسان شافی بر چهرهٔ حال طلبه نگارد و **معیدی** وهشت نفر **طالب علم** نصب فرماید که اگر اذهان وطباع طلبه بهمرهٔ واحده درك معضلات نتواندمعید مذکور اعادهٔ سبق نماید تااشکال ایشان انحلال یابد ودرایام تحصیل در مسجد مذکور به وظائف مذاکره ومباحثه قیام نماید و وظیفهٔ مدرس هرسال مبلغ یکهزار و دویست دینار آقچهٔ فضی کپکی موصوف بـدو رسانند و هرسال مبلغ نهصد و هشتاد دینار کپکی منعوت وظیفه ومقرری معید وطلبه چنانکه رای جناب متولی مذکور لازالت امارته مرفوعة بین الجمهور باشد بدیشان رساند.

و همچنین **خطیبی** که از شرائط وارکان خطبه باخبر باشد نصب فرماید تا در ایام جمعات [خطبه] به فصیح‌ترین عبارتی نماید، چنانچه مستمعان از آن محظوظ و بهره ور گردند وهرسال مبلغ یکصد و بیست دینار آقچهٔ فضی موصوف کپکی بدو رسانند.

وایضاً دونفر **مؤذن** صیت عارف الوقت که قبل الفوت ایام و لیالی به امر تأذین ومناجات حضرت لایزالی اشتغال نماید وارباب طاعات را هنگام اداء واجبات اعلام کند و هرسال

۱- ظاهراً افتادگی دارد.

مقرری ایشان‌رامبلغ سیصد و شصت دینار آقچه موصوف به ایشان رسانند.

وایضاً **واعظی** که در تفسیر آیات قرآنی و ترجمهٔاحادیث نبوی گوی سبقت از خم چوگان بسی علماء ربوده باشد تعیین فرماید تا درمسجدمذکور دردهوروشهوررنجوران امراض غفلت وجهالت‌راشربت خوشگوار نصیحت‌چشانند و هر سال مقرری و وظیفهٔ مبلغ یکصدو پنجاه دینار به اورسانند و جهت مقرری و وظیفهٔ ماه رمضان مبلغ یکصد و سی دینار آقچهٔ موصوف کپکی.

و دو نفر **معاشرخوان** تعیین فرموده که درایام جماعات عهد عند صعود الخطیب الی‌المنبربه حدیث معهود خواندن‌قیام نماید و هرسال مبلغ‌یك‌صددینار آقچهٔ کپکی منعوته وظیفه به‌ایشان‌رسانند.

وهرسال مبلغ یکصدو بیست دینارآقچهٔ فضی کپکی‌به**معلمی** که در مسجد مذکور اطفال مسلمانان راتعلیم قرآن قدیم وتنزیل حکیم نماید رسانند و هرسال مبلغ‌سه‌هزار آقچهٔ‌کپکی موصوف دروجه سفره وآش خانقاه مذکور که بفقراو مساکین و صادر و وارد رسانند چنانچه مقتضی رای منیر وفکر عالیجناب متولی باشد.

وهرسال مبلغ‌یکصددینار آقچهٔرائج کپکی موصوف درلیالی متبرکه به وجه حلاوه ونقل صرف نموده به‌جماعتیان رسانند ومبلغ یکصدوهشتاد دینار آقچهٔ موصوفه هرساله در وجه ثمن‌الدهن‌والبرز و شمع و غیره که‌موجب استضائت مسجد و خانقاه باشد صرف گردانند و قنادیل وسروج افروخته دارند.

ودونفرکه قابلیت **فراشی وبوابی** داشته‌باشند تعیین‌فرموده‌هرسال مبلغ پانصدو چهل دینار آقچهٔ‌کپکی به‌ایشان رسانند تابوظائف فراشی وبوابی‌ازانفتاح ابواب وانغلاق وتنظیف وترشیش وبسط وطی‌فرش وسایرآنچه از لوازم‌این‌امر تواند مشغول گردند.

وچون‌تولیت شرعیه و اشراف و نظارت موقوفات و مستغلات مذکوره مزبوره در مرتبهٔ اول به عالی جناب دولت مآب لازال شمساً طالعـاً من افق الحشمة والکمال مفوض فرموده‌اند حق‌التولیهٔ الشرعیهٔ والاشراف و النظارة سدس کل محاصیل موقوفات تعیین وتقریر فرموده‌اندوباقی‌عمله که‌احتیاج خواهندافتادمثل**نویسنده و سقا** ووجه فرش لائقه برای جناب متولی شرعی متعلق ومنوط است که ازموقوفات تعیین وترتیب و هرچه ازاین مصارف معینه مسمیه فاضل‌آیددودانگ جناب متولی شرعی‌راباشد وچهاردانك در وجه حصصی که بخرند وداخل رقبات شود مصروف فرمایند وازمهٔاین امور مطلقاً به‌رأی صواب نمای‌دانش فزای بدعت زدای عقاید آرای جناب متولی مزبور متعلق ومنوط گشته ومشروط‌آنکه رقبات وقفی را بزیادت ازسه سال به‌اجاره ندهند نه درعقد واحد و نه در عقود متعددهٔ مختلفه [و]به ارباب استیلاوتغلب ندهند.

ومادام‌که صفحات اوراق لیالی وایام‌به‌نقوش وجود عزیزشریف جناب‌متولی‌مزبور

مزین ومحلی باشد دیگری در این مناصب‌واشغال مدخلی نداشته باشد و بعد از طی نامهٔ اعمار که الی‌یوم‌القیام منشور وختام دولتش به طناب امتداد مستحکم باد مناصب واشغال مذکوره‌از آن ذکوراولاد جناب مشارالیه‌باشد. **تولیت شرعیه**از آن اوسط و**نظارت** از آن اصغر.وحق‌السعی همان سدس‌مقرراصل و ثلث‌فاضل به‌شرط الموجود میان اولادی که مباشرمناصب مذکوره باشند مشترك بالسویه‌دون‌الترجیح والتفاوت. واگر چنانچه اولاد زیادت ازدو نفرموجودنباشند مناصب به‌ایشان‌منحصروحق‌السعی به‌همین‌طریق‌و بعدازاولاداو براولاد اولاداوووالاد اولاد اوواولاد او ماتوالدواوتناسلوابرمنهج معین ومقررمذکور وطریق مبین محرز مزبوروالیان واقفان متزاوجان‌مشارالیهما، تقبل‌الله بفیض‌فضله وعمیم طوله‌حسناتهما! تصریح فرمودند و تعیین کردند.

وحرام گردانیدندتغییروتبدیل‌این‌خیرات‌باقیات‌وشروطونصوص‌معینات‌مشروحات‌وافیات [بر] کافهٔمسلمین ومسلمات سیمابرمباشران‌امورموقوفات وطلب محاسبات وجواز توزیعات تحصیصات‌وحوالات«فمن بدله بعدماسمعه فانما اثمه علی‌الذین یبدلونه‌ان‌الله سمیع‌علیم» و علی المغیر والساعی فی تغییره و تبدیله لعنةالله تعالی والملائکةالناس اجمعین.

رجاء صادق وامید واثق که حضرت خالق چنانچه واقفان خیران والیان متزاوجان مشارالیهما توفیق اتفاق وترصیص مبانی خیرات ارزانی فرموده عالیجناب دولت قباب متولی‌مذکور، مدت ظلاله ما تعاقب الاعوام‌والشهور، تأیید احکام تأییدات محل‌کناد ودر فردوس‌اعلی ایشان‌را وساعیان‌را مقام ومأوی دهاد، والحمدلله‌اولا وآخراًوالصلوة والسلام علی من خیراوتی معجزاً باهراًوعلی اولاده و اصحابه‌باطناً وظاهراً.

و همچنین فرمودند که اگراعوذبالله تعالی جناب دولت قباب متولی‌را اولاد ذکور منقطع گردد امور محررهٔ مذکوره از تولیت شرعیه و اشراف ونظارت از آن اناث‌او باشد، واولاد اولاداز همین‌طریق ما تعاقبوا وتناسلوا بطناً بعد بطن ونسلا بعد نسل .

وعقیب(؟)ازآنکه درعالی مجلس‌شریف وسامی‌دیوان‌دین‌حنیف‌درضمن‌مرافعهٔ‌شرعیه ثابت ومبین و واضح ومبرهن شد نزد حضرت شریعت پناه تقوی شعار مخدوم مطاع ناشر صحائف العلوم الدینیة والمعارف الیقینیة فی الارباع والاصقاع اعنی حاکم عادل‌مرافع‌الیه که صدر این کتاب بسجل شریف مزین ومحلی‌خواهدگشت، اعلی‌الله تعالی لانتساب رایات الدرس و الفتوی و رفع اعلام العلم والتقوی شأنه و رفع محله ومکانه! بشهادت مولاناوصاحب اعظم رکن‌الملة والدین ضیاء الاسلام و المسلمین حسن بن مولانا اعظم اکمل اکرم اقدم **صفی‌**الملة والدین **محمد**بن مولانا اعظم سعید ملاذالقضاة والموالی المتأخرین**ضیاء** الحق‌والدین**محمد**بن مخدوم مولانااعظم شهید ملجاء القضاة ذوی المراتب و المناصب والاحکام فی اوان حیوة الواصل الی رحمةالله فی روضات جنانه **مجد**الحق‌والشریعة والتقوی‌والدین‌**حسن‌الرضا**،اعلی‌الله‌شانه‌فی‌ظل‌والده،او‌ابن‌عم‌پدرش

مولانا وصاحب الاعظم مجد الملة و الدین شرف الاسلام و المسلمین حسن بن مولانا اعظم سعید مولاالاکابروالموالی شرف الملة والدین حسین بن مخدوم سعید مجد الحق والدین حسن المشار اعلی الله تعالی شانه.

و کاتب این سطورومحرر این مزبور اصغر عبادالله ذی الفضل محمد بن مسعود بن یحیی بن ابی الملقب بقطب الحتحه(؟) عفاالله ذنوبه وستر عیوبه که جملگی حصص موقوفهٔ مشروحه تا زمان صدور صیغ وقف حق و ملك مزاوجان واقفان بود، حکم شرع شریف بصحت این جمله واقع شد و باشهاد شرعی مقرون گشت، فی سلخ من شهر ربیع الاول عمت میامنه لسنة تسع و اربعین وثمانمائه . والسلام و الحمدلله وحده.

بموجبی که مزبور گشته وقف کردم بشروط و نصوصی که مبین گشته ومشروح شده(مهر امیر نظام الدین چقماق واقف).

بدینموجب وقف کردم بشروطی که مشروح گشته . (مهر بی بی فاطمه بانیهٔ واقفه).

شهدت بمضمونه المسطور فی الصدر، حرره العبد محمد بن حسین الحسینی.

بموجبی که درصدر قلمی گشته استماع نمودو گواهست، حرره العبد الضعیف مرشد بن همایونشاه .

مهرعلی صفی الملك.

بموجبی که درصدر قلمی گشته گواه گشت، معین بن محمود میبدی .

بدینموجب که مسطور گشته گواه شد، حرره العبد محمد بن حاجی صدرالدین الیزدی.

بموجبی که درصدراین صحیفه مزبور ومذکور شده گواه است، حرره العبد الضعیف فضل الله بن فتح الله الخوارزمی بیمناه شهد به دام فضله !

بموجب مسطور گواه است، حرره حسین بن حسن بن سلام الله الحسینی، اصلح الله شانه!

بشهادت العبد علی کمال و کنادو کمال صدر عین الدین(؟).

بموجبی که قلمی شده از جناب واقف گواه شد، امیر سنقز.

بحضور العبد مهرعلی(؟)

محمد بایزید.

بموجبی که درصدرقلمی شده از جناب واقفان مشارالیهما استماع نمود و گواه شد، حرره العبد الضعیف مسعود بن محمد بن حیدر بن ابی الرضا .

بمضمونه یشهد العبد الضعیف حسن بن محمد بن محمد.

یشهد بمضمونه[...] اعلی الله شأنه .

بموجب مسطور گواه شد حسن بن محمود بن محمد الرضی.

بموجبی که درصدرقلمی گشته گواه است، محمد بن مجتبی بن سلام الله الحسینی بخطه.

بدین موجب مسطور گواه است ، حرره العبد محمد بن حاجی بن محمد الحافظ.

بموجب مسطور گواه است، مستعین .

بموجب مسطور گواه است ، حسین سنقر.

فهرستهای اعلام

۱) در ترتیب الفبائی اسماء ابتدا* اسمهای ساده وبعد مرکب آمده است، باین ترتیب که شمس ، شمسا ، شمس الدین وجزاینها .

۲) در بین اسماء فقط لفظ «بن» در ترتیب الفبایی مورد نظر قرار نگرفته است .

۳) میان اعداد هرکجا – (خط حاصل)آمده نشان آنست که از شمارهٔ قبل تاشمارهٔ بعد مربوط به آن اسم است.

٤) خط فاصل (ـ) که بعد از کلمات میرزا وحاجی وغیرآنها در داخل [ ] آمده برای نشان دادن پیش یا پس واقع شدن آن لفظ برصاحب اسم است .

۵) در اعلام جغرافیائی ذیل هرشهر بقاع ومساجد ومدارس ومیدانها و وبازارها وسایرمتعلقات آن شهر ذکر شده است .

فهرست نامهای کسان

آ

آصف برخیا: ۹۰، ۱۱۷، ۲۴۲
آدم صفی: ۳۹۴، ۳۹۵
آزاد یزدی [مولانا] : ۴۵۶
آصفخان: ۱۶۸، ۴۹۹
آق سنقر: ۶۲۰
آق ملك: ۶۷۰
آقا ــ اللّٰه قلی بیك
آقا احمد ناوخدا: ۴۵۳
آقا بقا بن محمد شفیع: ۵۰۱
آقاحاجی یزدی (مهترحاجی) : ۴۸۲ ، ۴۸۷
آقا رفیع بن آقا جلال: ۳۵۰
آقا طاهر: ۱۶۷
آقا ملا: ۱۶۷
آگهی [ملا ـ] : ۴۵۹

الف

اباقاخان : ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۳ ، ۱۳۸ ، ۱۴۱ ، ۴۲۲
ابر: ۷۱۲
ابراهیم [میرزا ـ] : ۴۸۴
ابراهیم ادهم: ۶۲۱
ابراهیم حلی [سید ـ] : ۸
ابراهیم خلیل [خواجه ـ]: ۱۸۴
ابراهیم خوارزمی [سید ـ] : ۸
ابراهیم بن رشید الدین فضل اللّٰه : ۱۴۸
ابراهیم سلطان [میرزا ـ] : ۳۰۳
ابراهیم عادلشاه: ۹۲
ابراهیم بن محمد حافظ [میرزا ـ] : ۳۳۹
ابراهیم مدنی [سید ـ] : ۸
ابرند: ۶۹۹
ابن ابی الجلاء: ۸۶۱
ابن ابی الوضاع: ۸۶۱
ابن جوزی: ۸۲۰، ۸۴۱، ۸۴۶، ۸۶۲
ابن علی: ۲۳۳
ابن مقله: ۳۹۵
ابوالآداب [مولانا ـ] ۴۳۵
ابواسحق [شیخ ـ] : ۱۵۰، ۱۵۱، ۷۰۰
ابواسحق خوارزمی [خواجه ـ] : ۵۲۶
ابواسحق بن محمد [سلطان ـ]: ۶۳۳
ابوالبقا [مولانا ـ] : ۳۷۷
ابوبکر آقا: ۱۴۷
ابوبکر شاه [حاجی ـ] : ۵۸۸
ابوحامد کازرونی: ۳۰۲

ابوالحسن [میرزا ـ] : ۳۰۶
ابوالحسین [میرزا ـ]: ۴۹۳
ابوسعید [سلطان ـ] : ۱۴۶ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۲ ، ۲۴۲ ، ۲۵۱ ، ۵۴۹ ، ۵۵۰ ، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۸، ۷۰۵، ۷۳۷
ابوسعیدطبسی: ۵۲۷، ۷۳۹
ابوطالب [مولانا ـ] : ۳۹۸
ابوطالب میرزا: ۱۷۵
ابوالعلاء [خواجه ـ]: ۱۱۶
ابوالعلاء طوقچی: ۷۱۴
ابوعلی شرفشاه: ۸۵۳
ابوعلی عمرو بن یحیی: ۸۴۲
ابوالفتح [سید ـ] : ۵۶۰
ابوالفتوح بن شاه عبدالباقی: ۳۵۹
ابوالفتوح بن محمد امین [میرزا ـ] : ۹۳
ابوالفضایل اردکانی [میرزا ـ] : ۳۳۱
ابوالفضایل بن غیاث الدین علی: ۴۳۱
ابوالفضایل بن غیاث الدین محمد [میرزا ـ] : ۳۶۰
ابوالقاسم تنوخی [قاضی ـ] : ۸۴۲
ابوالقاسم کازرونی [شیخ ـ] : ۲۷۳ ، ۳۰۲ ، ۴۲۳
ابوقرداش: ۴۲۷
ابومسعود بهشتی: ۷۳۶
ابومسلم مروزی: ۶۵۰، ۷۰۴، ۷۱۴
ابوالمعالی [امیر ـ] : ۱۹۳
ابوموسی اشعری: ۸۲۱
ابویعقوب دیلمی ۷۰۹، ۷۳۶
ابویوسف کیانرسو: ۷۱۱، ۷۳۶، ۷۳۷
ابوالهادی [میرزا ـ]: ۳۰۶
اتابک بن شمس الدین محمد ۱۳۹
اتابک یوسف شاه یزدی ۱۲۳، ۱۳۷، ۵۴۴، ۵۵۱، ۵۵۲
احمد [خواجه ـ] : ۵۰۰
احمد [سلطان ـ]: ۱۳۰، ۱۳۲ ـ ۱۳۸
احمد بن امیر ترمش [سید ـ]: ۶۷۹
احمد حق مدد [شیخ ـ]: ۶۴۰
احمد خان [حاجی ـ]: ۴۸۵
احمد دادائی [میرشیخ ـ]: ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۶۵۷
احمد بن شاهولی [میرزا ـ]: ۱۷۵
احمد صیام الدهر [شیخ ـ]: ۶۳۹
احمد فهادان [مولانا ـ]: ۶۳۱، ۶۳۲
احمد بن علی کاتب ۶۳۴
احمد فراش [خواجه ـ] ۵۲۷
احمد بن محمد زمچی ۶۵۰، ۷۰۴، ۷۱۴
اختری [مولانا ـ] ۹۳، ۴۵۰، ۴۵۱
ادریس ۳۹۱، ۳۹۴
ادهم بافقی [ملا ـ] ۶۸۳
اردشیر بابکان ۷۰۰
ارسطاطالیس ۷۳۱، ۸۵۹
ارسلان خاتون ۶۴۴، ۷۱۲، ۷۳۵، ۷۳۷
ارغون خان ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۸
اسحق بیک بایندری [میرزا ـ] ۱۴۴ ، ۶۶۱ ، ۶۶۲
اسحق بیک حقیقت خانی [میرزا ـ] ۶۷۵ ـ ۶۷۷
اسحق بن شهابا [مولانا ـ] ۶۹۷
اسکندر [میرزا ـ] ۱۵۶
اسکندر بیک ترکمان ۹۲
اسکندر رومی ۷۱۰، ۷۳۱، ۷۳۳، ۸۵۹
اسکندر عمرو [سلطان ـ] ۳۲
اسکندر هندو ۶۳۹
اسمعیل سامانی ۸۶۳
اسمعیل صوفی [شیخ ـ] ۵۰۷
اسمعیل قلی بیک بن آقا حاجی ۴۸۵
اسمعیل مصلایی [خواجه ـ] ۳۴۱

اسمعیل بن محمدابراهیم [میرزا۔] ۴۱۰
اسمعیل‌میرزا ۶۲، ۸۳
اشکبن‌زال ۷۱۸
اصغر بن غیاث‌الدین‌علی ۴۳۱
اصیل‌الدین محمد بن مظفر عقیلی ۶۵۸
افضل [قاضی۔] ۳۷۸
افضل بن غیاث‌الدین‌علی ۴۳۱
افضل‌الدین محمد کرمانی [خواجه۔] ۱۰۵
افضل محمود [مولانا۔] ۳۹۹
افضل بن نورا محمدا [میرزا۔] ۳۶۱
افلاطون ۱۴۴، ۴۰۷
اکمل بن غیاث‌الدین‌علی ۴۳۱
الغ بیک ۳۰۱
الفتی [ملا۔] ۴۶۴
الله‌قلی بیك (= آقا) ۵۳، ۲۰۶ ـ ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۴۱، ۴۶۷، ۷۵۹
الله‌وردی‌خان ۶۶۵
امام‌الدین‌علی ندوشنی [مولانا۔] ۱۵۵
امام‌الدین قزوینی [ملك۔] ۱۳۷
امام‌الدین واعظ [مولانا۔] ۶۳۲
امامی‌هروی ۱۴۳
امان‌الله ۸۳۹
امیرالیاس ۷۴۲
امیراوجش ۵۲۰
امیرترمش ۶۰۸، ۶۷۹
امیرتیمور ۲۱، ۱۵۵، ۳۹۶، ۷۲۲، ۷۳۹، ۷۴۰
امیرجنید ۶۲۶
امیرچوپان ۱۴۷، ۱۴۸، ۷۰۵
امیرخسرودهلوی ۵۳۸
امیرخماری ۱۳۷
امیرزاده‌اسکندر ۶۲۶، ۶۷۹، ۶۸۲، ۷۴۰
امیرزاده پیرمحمد ۷۳۹، ۷۴۰
امیرزاده‌رستم ۶۱۵
امیرسعادت ۳۰۰
امیرسیدمحمدامامی ۵۲۴
امیرعلی‌قوام‌الدین [سید۔] ۵۳۵، ۵۳۷
امیرفرامرز ۷۱۹
امیرمحمودوزیر ۷۱۳
امیرنجم‌ثانی = امیریاراحمد اصفهانی
امیریاراحمد اصفهانی (امیرنجم ثانی) ۲۴۲ ۴۷۳
امین = امینامحمدا
امینامحمداعادل ۳۱۹
امینامحمدا متصدی ۴۳۲ ـ ۴۳۵
امینی [مولانا۔] ۴۶۲
انوری ۴۳۹
انوشیروان‌عادل ۶۲۱، ۷۰۴، ۷۲۱، ۷۲۳، ۸۵۶
اوجی [خواجه۔] ۴۶۸، ۵۳۶، ۵۳۷
اولجایتو ۱۴۵، ۱۴۶، ۸۲۵
اویس‌قرنی ۷
ایراندخت ۶۹۹، ۷۱۳

ب

باباشیخ‌علی بیداخویدی ۵۸۳
باباضیاءالدین ابدال ۶۲۶، ۶۲۷
باباحاجی‌شیرازی ۲۸
باباحاجی‌علی ۱۸
بابا حاجی‌لطف‌الله ۱۹
باباحاجی‌محمدصامت ۹، ۱۰
باباحاجی‌نظام‌الدین کیجی ۳۵، ۴۰
بابامجدالدین ۶۲۶،۶۲۷
بابامحمد (= باباناصر) ۶۳۹
بابامحمدبغدادی ۳۶

باقی [مولانا ـ] ۸۳۹
بایزید[سلطان ـ] ۲۷۳
بایسنغرمیرزا ۴۵، ۴۶، ۷۴۲
بایقرا ۱۵۷
بدیعامحمدا شیخ‌الاسلام [آقا ـ] ۳۷۶
بدیع‌الزمان‌میرزا ۷۱
براق‌خان ۸۶۵
برهان الدین امیر شیخ دادائی ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۶۹، ۵۸۶، ۵۷۷، ۵۸۴
برهان‌الدین‌خلیل‌الله - شاه‌خلیل‌الله
برهان‌الدین‌لطف‌الله [خواجه ـ] ۲۵۲
برهان‌الدین‌موصلی ۸۴۵
برهانا خلیل‌الله روغنی[امیر ـ] ۹۶ ـ ۹۹، ۱۰۲، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۱
بغدادخاتون ۷۰۵
بمان بیداخویدی ۶۰۲
بنداد ۷۱۹
بوعلی ۴۰۷
بوقا ۱۳۴،۱۳۵،۱۳۷
بولهب ۶
بهاءالدین محمد [خواجه ـ] ۱۱۷ـ۱۲۵، ۴۲۲
بهاءالدین هزارسب [مولانا ـ] ۱۵۸، ۴۰۳، ۶۴۴
بهرام‌گور ۳۲۱، ۷۲۰، ۷۳۴
بی‌بی فاطمه خاتون ۶۴۵، ۶۴۹
بیانی - قطب‌الدین خسرو
بیدار ۷۲۰، ۷۲۱
بیکه سلطان ۷۴۲

پ

پوراندخت ۸۵۲
پهلوان اسد طغانشاهی ۶۳۹
پهلوان خرم ۶۰۳
پیر احمد [خواجه ـ] ۴۸۷
پیر محمد شعرباف [حاجی ـ] ۶۹۷
پیر محمد قمی [خواجه ـ] ۵۲۷

ت

تاج سلمانی [خواجه ـ] ۳۹۶
تاج الدین جعفر (سید پنهان) ۵۳۷
تاج الدین علی بنیمان ۶۱۳
تاج الدین علیشاه ۲۵۱
تاجاحسن (واهب) [میرزا ـ] ۲۵۵ـ۲۵۷، ۲۶۲، ۴۸۵
تربیت‌خان ۸۳۹
تقاجار ۸۲۴
تقی بدخشی [میرزا ـ] ۳۳۷
تقی الدین دادا محمدا [شیخ ـ] ۱۱۱، ۱۱۲، ۳۳۵، ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۷۹، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۶، ۶۵۲، ۶۵۹، ۸۰۰
تقی‌الدین عمراستادان [شیخ ـ] ۶۱۹، ۶۲۴
توراندخت ۶۹۸، ۶۹۹
توکل قزوینی [خواجه ـ] ۶۵۰
تولی‌خان ۸۲۴

ج

جالینوس ۴۱۳
جامی ۵۷۰
جان‌آقا خانم ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۴
جانی بیک‌خان ۸۵۴
جانی‌خان قورچی باشی ۶۶۱
جبرئیل ۳۹۴
جعفر [میرزا ـ] ۱۹۸، ۲۰۴
جعفر برمکی ۸۵۱
جعفر طیار ۸۵۳
جعفر قزوینی [میر ـ] ۱۹۹، ۶۶۱
جعفربن محمد صادق ۹، ۵۲۰

جعفر منجم [مولانا ـ] ۳۹۳
جعفر نوربخش [سید ـ] ۱۰۴
جعفری [میرزا ـ] ۴۰۸،۴۰۷
جغتای خان ۸۶۵
جلال محمدا ۲۸۶،۲۸۰،۲۷۶
جلال عضد [سید ـ] ۱۵۳
جلال الدین چقماق شامی ۲۶۵، ۶۲۶، ۶۴۵، ۷۴۲،۷۴۱،۷۴۰،۷۱۲،۶۵۸،۶۴۹
جلال‌الدین حسن [امیر ـ] ۹۴
جلال‌الدین حسن‌ابن میرزا صادقی [میرزا ـ]۹۵
جلال‌الدین حسن شهرستانی اصفهانی [امیر ـ] ۲۵۳
جلال‌الدین خضرشاه [امیر ـ] ۶۳۸،۶۳۴
جلال‌الدین دوانی ۸۴۵،۳۳
جلال‌الدین زاهد [شیخ ـ] ۶۴۰
جلال‌الدین‌عقیقی [مولانا ـ] ۱۴۸
جلال‌الدین محمد [امیر ـ] ۵۲۷
جلال‌الدین‌محمد [سید ـ] ۵۳۰
جلال‌الدین محمد یزدی [مولانا ـ] ۴۵۰
جلال‌الدین محمودخوارزمی [خواجه ـ]۶۸۲
جلال‌الدین یزدی منجم [مولانا ـ] ۴۷۳
جمال‌الاسلام [شیخ ـ] ۱۴۴، ۴۷۵
جمال‌الاسلام ابوسعید محمدبن احمدبن‌مهریزداد ۶۲۴،۶۲۱
جمال‌الدین ترکستانی [مولانا ـ]۸۴۳
جمال‌الدین خواری ۱۶۳
جمال‌الدین محمد [میرزا ـ] ۵۷۹
جمال‌الدین محمدبن‌محمدکاظما [میرزا ـ]۱۱۱
جمال‌الدین محمد مهترجمار [آقا ـ]۵۵۷،۱۶۹، ۶۴۴،۶۱۹
جمال‌الدین مسعود [مولانا ـ] ۶۳۸
جمال‌الدین یلغز [خواجه ـ] ۳۲۳
جمشیدبن یافل ۴۰۵
جناب مخدومی = شرف‌الدین علی‌یزدی
جهان‌آرا بیگم ۴۷۷
جهانشاه [میرزا ـ] ۵۰،۵۳،۱۶۵،۱۶۶،۶۴۵، ۶۶۰
جهانگیر پادشاه ۱۶۷

چ

چنگیز ۸۲۳،۸۲۰،۷۳۷

ح

حاجی آبدار ۷۳۹
حاجی قطبی ۴۰۲
حاجی محصل [شیخ ـ] ۵۲۷
حافظ رازی ۱۵۶،۱۵۵،۳۲
حافظ شیرازی ۲۰۲،۲۵۵،۳۰۴، ۳۵۷، ۴۴۵، ۷۵۰،۷۳۲،۶۱۱،۵۸۷
حجاج‌بن یوسف ۸۴۳
حسام‌الدین حاجب۱۳۷
حسن‌بیك [میرزا ـ] ۴۱۸
حسن‌بیك پادشاه [ابوالنصر ـ] ۴۷۵،۵۲
حسن توران پشتی [خواجه ـ] ۶۱۴
حسن ساورج خوارزمی ۵۲۶
حسن‌بن سهل ۸۵۲
حسن‌علی [مولانا ـ] ۸۰۴،۸۰۲،۸۰۱
حسن‌علی اصفهانی [میرزا ـ] ۱۸۹،۱۸۸
حسن‌علی یزدی [مولانا ـ] ۶۶۶،۴۳۵،۱۹۰
حسن متکلم [سید ـ] ۶۲۳
حسن‌بن محمدطاهر [مولانامیر ـ] ۳۴۰
حسن مستوفی واهب = تاجاحسن
حسنا [مولانا ـ] ۳۱۱
حسین [حاجی ـ] ۶۳۱
حسین ابراهیم بیداخویدی ۵۸۲
حسین اخلاطی [سید ـ] ۱۷،۱۶۰۸

حسین اردکانی [مولانا حاجی ـ] ۳۳۱
حسین بن اویس [سلطان ـ] ۳۲۳
حسین پاشا ۷۸
حسین بن علی ۹ ، ۴۵
حسین بن محمد محسن [قاضی میر ـ] ۳۷۸
حسین مستوفی [میرزا ـ] ۶۹۷
حسین میبدی [قاضی میر ـ] ۳۵۳ـ۳۵۶ـ۸۴۵
حسین میرزا [سلطان ـ] ۱۰۴ ، ۱۰۵
حسین بن میرزا بیک [میرزا ـ] ۲۶۲
حمزهٔ دستاربند [سید ـ] ۲۶
حمزة بن عبدالمطلب ۷۰۸
حمزه میرزا [سلطان ـ] ۱۷۲، ۱۷۴، ۴۷۲

خ

خالدبن سنان ۸۵۶
خان بیگم ۷۰۱
خانزاده خاتون ۳۲۶، ۶۵۹، ۷۲۰
خانش بیگم ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۷، ۶۸۶
خسرو [میرزا ـ] ۳۲۲
خسرو پرویز ۶۹۸، ۷۱۳، ۸۴۹، ۸۵۰
خضر ۵۹۳
خطیرالملک یزدی ۱۱۶، ۱۱۷
خلیل آسوده [شیخ ـ] ۶۲۴ ، ۶۲۵
خلیل عقدایی [حاجی ـ] ۷۲۷
خلیل الله [میرزا ـ] ۱۹۰، ۱۹۲
خلیل الله ابرقوهی [مولانا ـ] ۴۱
خلیل الله روغنی ۲۴۴
خلیل الله مهریجردی [امیر ـ] ۳۹۰
خلیل الله نعمة اللهی [سید ـ] ۴۸
خواجه جان تبریزی [حاجی ـ] ۶۵۰
خواجه صواب ۷۳۷
خواجه فیروز ۷۳۹
خواجه قوامی ۵۰۱

خواندمیر ۸۱۸
خورا فروز ۶۶۲
خویطب بن جانی ۶۳۵، ۷۰۸

د

داود ۳۹۴
داودبیك ۶۸۳
دجال ۵
درویش علی خان ۵۰۹
درویش فخرالدین ۳۲
درویش محمد مسکین ۸
دقیانوس ۸۴۸
دیری یزدی ۴۶۹

ذ

ذهنی نقاش ۴۶۴

ر

رئیس محمد کره ۵۳۳
راغب = محمدسعید مال امیری
راغب اصفهانی ۶۲۲
رافع ۴۳۴
رحیمای قاری [مولانا ـ] ۴۰۲
رستم خان ۲۱۶
رشیدالدین حکیم بلخی [خواجه ـ] ۸۵۷
رشیدالدین فضل الله ۱۴۴ـ۱۴۹، ۲۵۱، ۵۵۹
رشیدالدین محمد میبدی ۵۲۷
رضا خلاق مال امیری ۴۶۵
رضی [آقا ـ] ۷۰۲
رضی [میرزا ـ] ۹۰
رضی الدین محمد [میرزا ـ] ۲۵۴
رفیع [میرزا ـ] ۹۰
رفیع بن غیاث الدین علی ۴۳۱
رفیع الدین محمد الحسینی [میرزا ـ] ۱۰۷ـ ۱۰۹، ۳۶۱، ۵۲۴

رفیع‌الدین (رفیعا) محمد اردکانی [مولاناـ] ۳۳۸
رکنا محمدا [میرزا ـ] ۳۹۳
رکن‌الدین شاه حسینی [میر ـ] ۵۶۰
رکن‌الدین شیرازی [سید ـ] ۷
رکن‌الدین صاعد [خواجه ـ] ۱۵۴
رکن‌الدین محمد حسینی [قاضی سید ـ] ۱۵۶، ۱۵۸، ۴۷۶، ۵۳۵، ۵۴۳، ۵۶۳، ۶۴۳، ۵۶۰، ۶۵۲، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۶۰، ۶۶۱
رمزی [ملا ـ] ۴۴۷
روشنك ۷۳۱

ز

زافی ۲۵۷
زال‌خان ۲۱۶
زاهدبیك [حاجی ـ] ۸۰۸
زبیر بن عوام ۷۹۹
زکریاء افندی ۸۲۰
زکریای بافقی [خواجه ـ] ۲۳، ۲۴
زکی بن محمد محسن معلم [ملا ـ] ۴۰۳
زمانی [مولانا ـ] ۴۶۱
زمانای یزدی (سالك نقاش) ۴۴۶، ۴۵۷، ۴۵۸
زیرك عتیق ملا احمد کلابکیر ۶۸۰
زیبا امیر سید علیا ۲۶۹
زین‌الدین [مولانا ـ] ۳۲۳، ۳۲۴
زین‌الدین طبیب [مولانا ـ] ۲۴۵، ۴۱۷
زین‌الدین علی [امیر ـ] ۲۸
زین‌الدین علی سوخته [شیخ ـ] ۶۲۷
زین‌الدین علی بن محمود بن بیمان [شیخ ـ] ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۸، ۶۱۳، ۶۲۸، ۶۲۹
زین‌الدین علیشاه [حاجی ـ] ۵۸۷
زین‌العابدین آبشوری [مولانا ـ] ۴۰۰
زین‌العابدین روغنی [امیر ـ] ۹۶، ۹۹
زین‌العابدین یزدی [مولانا ـ] ۳۱۰
زینب بیگم ۱۷۳، ۲۶۲، ۷۰۱
زینل بیگ بارجینی ۴۴۳

س

ساسان ۷۱۳
سالك = زمانی
سالك‌الدین محمد [میرزا ـ] ۱۶۲
سالك‌الدین محمد بن میرزا جعفری ۴۰۸
سالك‌الدین محمد حموی ۱۵۴، ۴۰۶، ۴۰۷
سراج‌الدین ۴۶۰، ۴۶۱
سرالله ۵۳۸
سعدالدین علی [مولانا ـ] ۲۷
سعدالدین محمد حموی ۴۰۶، ۴۹۵
سعدالدین محمد دوانی [مولانا ـ] ۳۳
سعدالملك ۱۳۰
سعد وقاص ۶۳۶
سعدی شیرازی ۱۸۲، ۴۲۳، ۵۰۷، ۶۷۸
سعیدای مجنون ۴۵۵
سلطان احمد [میر ـ] ۵۸۴
سلطان احمد دادائی [امیر ـ] ۵۷۷
سلطان پادشاه ۵۶۸
سلطان حاجی مسافر ۶۱۷
سلطان حسین ندوشنی [مولانا ـ] ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۷۸
سلطان حیدر [میرزا ـ] ۹۵
سلطان محمد [میرزا ـ] ۳۰۰، ۳۰۱
سلطان محمد طبسی ۶۳۹، ۶۴۰، ۷۳۹
سلطان محمد بن بایسنغر ۲۹۹، ۵۲۷
سلطان فیاض ۸۳۶، ۸۳۷
سلطانقلی برار الملك ۵۳، ۵۴
سلطان مسعود بافقی [میرزا ـ] ۲۷۷، ۲۹۱
سلغرشاه بن محمودشاه ۷۱۰

سلمان جابری ۲۴۲،۱۷۲
سلیم خان ۵۶
سلیمابن آقاملك [آقا ـ] ۵۱۲
سلیمان [سلطان ـ] ۲۷۳
سلیمان بن عبدالملك ۸۵۱،۸۴۳
سمیع زرگر [خواجه ـ] ۵۱۳
سنجر [سلطان ـ] ۷۱۹،۷۱۴
سنجرمیرزا ۶۷
سیدپنهان = تاج الدین جعفر
سید حسینی ۲۵
سیدشریف ۳۲
سیفاء زرکش ۵۱۰
سیفامیرزا مظفرا ۲۳۱،۲۰۷
سیف الدین محمود نقشبند [خواجه ـ] ۴۹۴، ۷۰۱
سیمی نیشابوری [مولانا ـ] ۸۳۶،۸۳۵

ش

شاپوربن اردشیر ۷۳۳
شاه ابوالبقا کلانتر [میرزا ـ] ۶۸۲،۲۴۵،۷۴
شاه ابوالمهدی [میرزا ـ] ۶۷۴،۸۴،۸۳،۷۶،۷۴، ۶۸۷
شاه ابوالولی ۸۴،۸۱
شاه اسمعیل صفوی ۵،۵۴، ۱۰۵، ۲۴۲، ۳۵۵، ۸۳۶،۵۳۴،۵۳۳
شاه اسمعیل ثانی ۴۸۷،۱۶۷،۶۷،۶۳
شاه بدرالدین ۴۸
شاه برهان الدین خلیل الله ثانی ۴۸
شاه بهاء الدین نوربخش ۱۰۵
شاه تاج الدین حسن داعی ۴۱
شاه تقی [مولانا ـ] ۳۶۸
شاه تقی نایب الصداره [مولانا ـ] ۳۷۶،۳۷۵
شاه تقی الدین ۴۸
شاه جلال الدین ۴۸
شاه حبیب الدین محب الله ۴۹،۴۸،۴۶
شاه حسام الدین نوربخش ۱۰۶
شاه حسام الدین نوربخش (ثانی) ۱۰۶
شاه حسین [میرزا ـ] ۵۵۷
شاه خاتون ۶۵۷
شاه خلیل الله [نورالدین ـ] ۲۶، ۳۰، ۳۴، ۳۹، ۶۳،۴۷،۴۴
شاه خلیل الله بن میرمیران ۷۰،۶۶
شاه سلیم ۹۳
شاه سلیمان صفوی ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۹، ۴۴۱، ۸۲۶،۷۵۸،۷۴۶
شاه سلیمان میرزابن میرمیران ۸۳،۷۴،۷۲،۶۶
شاه شجاع مظفری ۲۵۵، ۳۲۹، ۵۶۰، ۵۶۹، ۷۱۸،۷۰۸،۶۳۲،۶۰۴،۵۹۹
شاه شمس الدین محمد ۴۸،۴۶
شاه شمس الدین محمد (ثانی) ۴۸
شاه شمس الدین نوربخش ۱۰۵
شاه صفی صفوی ۱۹۲،۷۳، ۱۹۳، ۲۱۴، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۷۹،۲۸۲، ۲۹۲، ۳۰۶، ۳۶۲، ۳۹۱، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۷۸، ۴۹۴، ۷۰۱،۶۶۶،۶۶۵،۵۰۹
شاه صفی (ثانی) ۲۰۹
شاه صفی الله ۴۹
شاه صفی نوربخش ۱۰۵
شاه طاهر [میرزا ـ] ۱۹۳،۱۹۲
شاه طهماسب صفوی ۹۸،۹۶،۸۳،۶۷،۶۱،۵۷، ۱۰۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۳، ۲۱۱، ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۲۸، ۶۴۴، ۸۳۹،۷۰۱،۶۸۶
شاه ظهیرالدین ملی ۸۳،۷۱،۷۰،۶۷،۴۹
شاه عباس ۷۵،۷۷، ۱۰۲،۱۸۷،۲۰۳، ۲۱۳،

٢١٧، ٢٤٥، ٢٥٤، ٢٥٦، ٢٧٥، ٢٧٨، ٣٣٢، ٤٠٧، ٤١١، ٤٢٦، ٤٣١، ٤٤١، ٤٨٣، ٤٩٦، ٤٩٨، ٦٦١، ٦٦٣، ٦٦٦، ٦٦٧، ٦٧١، ٨٣٠
شاه عباس (ثانی) ٢٠٤، ٢١٧، ٢٦٣، ٢٨٧، ٥٠٩
شاه عبدالباقی نعمةاللهی ٧١، ٨٣
شاه عبدالباقی بن محمدمؤمن [میرزا ـ] ٣٥٩
شاه عبدالعلی ٢٢٧، ٣٥٨
شاه عبدالقیوم ٢٤٤
شاه عبدالله ٤٩
شاه غیاث‌الدین منصور ٦٦، ٦٧
شاه قاسم انوار ١٦
شاه‌قاسم نوربخش ١٠٤ ـ ١٠٦
شاه‌قلی بن زین‌الدین [مولانا ـ] ٤١٧
شاه قوام الدین نوربخش ١٠٥
شاه محب‌الدین حبیب‌الله ٤٦، ٤٨، ٤٩
شاه‌محمد یزدی (مایز) [مولانا ـ] ٢٢٥، ٤٤١ ـ ٤٤٣
شاه‌محمود بن مبارزالدین ٧٠٨
شاه‌مظفر ١٥١
شاه‌معزالدین [میرزا ـ] ٦٥٦
شاه معزالدین محمد رضی ٦٣٨
شاه منصور ٦٠٢
شاه‌مؤید ٧٢١
شاه‌ناصر نوربخش ١٠٧
شاه‌نظام کرمانی ١٥٧ ـ ١٦٠، ٤٠٣، ٦٤٤
شاه‌نعیم‌الدین نعمةالله (ثانی) ٤٩ ـ ٥١، ٥٣
شاه‌نعمةالله‌ولی = شاه‌نورالدین نعمةالله
شاه نورالدین نعمةالله باقی (ثانی) ٦٨٦
شاه‌نورالدین نعمةالله ولی ٢ ـ ٨٩
شاه‌نورالله بن برهان‌الدین خلیل‌الله ٤٦، ٤٧
شاه‌نورالله بن شاه ظهیرالدین علی ٤٩
شاه‌ولی [میرزا ـ] ١٧٥
شاهرخ تیموری ٣٧، ٣٨، ٤٢، ٤٤، ٤٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٩، ١٦٤، ٢٩٩، ٦٤٤، ٦٧٩، ٧٢٩، ٧٤٠، ٧٤١
شاهزاده خانم = صفیه‌سلطان بیگم
شاهمیر استرآبادی [خواجه ـ] ٦٦٧، ٦٦٩
شاهمیرك نائینی ٦٥٢
شاهی‌بیك ١٨٢
شرف‌علاف
شرف‌الدین [استاد ـ] ٦٠٩
شرف‌الدین حسین‌عریضی [سید ـ] ٥٦٠، ٦٥٦
شرف‌الدین خضر [مولانا ـ] ٦٢٧ ـ ٦٣٠
شرف‌الدین عقدائی [حاجی ـ] ٧٢٧
شرف‌الدین علی بافقی [مولانا ـ] ٢٧٣، ٢٧٤
شرف الدین علی بن ضیاء الدین حسن [مولانا ـ] ٦٣٨، ٦٥٦
شرف‌الدین علی یزدی ١٦، ١٥٩، ١٦٣، ٢٩٩ ـ ٣٠٤، ٣٢٨، ٦٤٣، ٦٤٤
شرف‌الدین محمد مظفری ٧٢٠
شرف‌الدین هارون [خواجه ـ] ١١٨، ١١٩
شعیب ٢١
شفیعا محمدا (دانشمندخانی) ٣١٥ ـ ٣١٨
شکور [شیخ ـ] ٦٣٠
شکیله ٤٠٣
شمس [مولانا ـ] ٤٦٢
شمس‌شجاع توران پشتی ٦٠٠
شمس‌یوسف [خواجه ـ] ٤٩٨، ٤٩٩
شمس‌اردکانی [مولانا ـ] ٨٣٠
شمسا امیرسید محمد مستوفی ٣٧٤
شمسا امیرمحمد طاهر ٢٦٧
شمسامحمدا ٦٠٠

شمسامحمدعلی بیکا ۱۹۵، ۴۷۷-۴۸۲
شمسامیرزد امحمدباقر امامی اصفهانی ۳۷۴، ۳۷۵
شمسا میرزا محمدرفیعا ۶۹۰، ۷۰۱
شمسامیرزا محمد کاظما ۵۷۷
شمس الدین [استاد ـ] ۶۰۴
شمس الدین [خواجه ـ] ۴۹۹
شمس الدین ابراهیم بافقی [میرزا ـ] ۲۷۷
شمس الدین خوارزمی [سید ـ] ۷
شمس الدین دادامحمد ۵۸۴
شمس الدین زکریا [امیر ـ] ۳۲۳
شمس الدین علی [مولانا ـ] ۳۰۳
شمس الدین محمد [آقا ـ] ۵۵۷
شمس الدین محمد [مولانا ـ] ۳۰۳
شمس الدین محمد ابراهیم بمی [امیر ـ] ۴۰
شمس الدین محمد بن بهارالدین [شیخ] ۶۱۶، ۶۱۷
شمس الدین محمد تازیکو ۱۴۲-۱۴۴، ۴۷۵
شمس الدین محمد جوینی ۱۱۷ ـ ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۹-۱۴۴، ۲۴۲
شمس الدین محمد بن رکن الدین محمد [سید ـ] ۵۴۵ ـ ۵۶۰، ۶۴۳، ۶۵۵، ۶۶۰
شمس الدین محمد خضرشاه [امیر] ۵۳۲، ۶۵۲
شمس الدین محمد خلوتی [مولانا ـ] ۶۳۳، ۶۳۴
شمس الدین محمدشاه [شیخ حاجی ـ] ۶۰۶-۶۱۰
شمس الدین محمد شاه حکیم [مولانا ـ] ۳۹۶
شمس الدین محمدشاه خطاط [مولانا ـ] ۶۴۵
شمس الدین محمد طاهر [خواجه ـ] ۱۶۴
شمس الدین محمد طبسی [مولانا ـ] ۴۳۶
شمس الدین محمد میرک [امیر ـ] ۶۲۶، ۷۴۲
شمس الدین محمد واعظ ۵۴۲
شمس الدین مکی [سید ـ] ۷
شوخی ۴۶۸
شوقی [ملا ـ] ۴۶۰
شهاب [استاد ـ] ۵۱۲
شهابا مولانا عبدالله (عبداللها) ۱۶۲، ۱۶۳، ۳۳۶، ۳۶۹، ۳۷۲، ۴۹۷
شهابای کرمانی [خواجه ـ] ۱۸۶
شهاب الدین عبدالله [مولانا ـ] ۶۴۷
شهاب الدین علی بافقی ۱۰۳
شهاب الدین قاسم [خواجه ـ] ۲۵۳، ۶۷۰
شهاب الدین محمد [مولانا ـ] ۶۲۲
شهاب الدین محمد غازی شاه جهان ۱۶۸، ۳۰۶، ۴۴۱، ۴۷۷، ۸۴۰
شهاب الدین محمد منشی [مولانا ـ] ۶۲۵
شهاب الدین مسعود [قاضی ـ] ۵۶۶ ـ ۵۶۸
شیخزاده محمدحافظ ۳۳۹
شیرویه ۶۹۸، ۷۱۳
شیرین ۷۲۴

ص

صائب تبریزی ۴۴۴، ۴۴۵، ۸۰۸
صائن الدین محمد ترکه [خواجه ـ] ۱۶، ۳۰۲
صادقی [میرزا ـ] ۹۵
صدرجهان [میرزا ـ] ۵۳، ۲۴۲، ۷۵۴
صدرالدین [حاجی ـ] ۶۳۷، ۶۳۸
صدرالدین احمد ابیوردی [حاجی ـ] ۳۹۶
صدرالدین قنبر [امیر ـ] ۵۲۶
صفائی [مولانا ـ] ۴۵۶
صفی الدین ابوالمکارم یزدی ۱۲۳
صفی الدین عبدالمؤمن ارموی ۱۱۹
صفی الدین محمد (محمدا) [قاضی ـ] ۲۵۹، ۳۶۴-۳۶۸، ۶۹۹
صفی الدین محمد مریفی [امیر ـ] ۱۰۷، ۵۲۴
صفی قلی بیک بن الله قلی بیک ۱۹۵-۱۹۸، ۲۱۰،

۶۸۹،۶۷۰،۳۲۸،۲۲۶
صفی‌قلی‌بیک‌بن شمسا محمد علی ۴۸۱، ۴۸۲
صفیه سلطان‌بیگم (= شاهزاده خانم) ۶۳، ۶۷،
۷۰، ۸۳، ۴۸۷
صلاح‌الدین ایوبی ۸۵۵
صنع‌الله نعمة‌اللهی ۶، ۲۲، ۳۱، ۳۶، ۴۲-۴۴، ۴۷
صواب [خواجه‌ـ] ۷۱۲
صوتی = علی‌میرصوتی

ض

ضمیری [مولانا‌ـ] ۴۲۶
ضیاءالدین حسن‌رضی ۶۵۶
ضیاءالدین‌دادیان [خواجه‌ـ] ۱۵۴
ضیاءالدین‌محمد [خواجه‌ـ] ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳
ضیاءالدین‌محمد [مولانا‌ـ] ۶۳۸
ضیاءالدین‌یوسف [شیخ‌ـ] ۵۹۱-۵۹۳، ۶۱۲،
۶۱۳
ضیاء الملک‌زوزنی ۸۲۴

ط

طهماسب قلی‌خان ۲۱۴، ۲۸۳

ظ

ظهیر فاریابی ۴۳۸، ۴۳۹
ظهیرا میرزاابراهیم ۵۲۵
ظهیرالدوله ابراهیم‌خان ۴۷۷
ظهیرالدین محمدبن شرف‌الدین‌خضر [مولانا‌ـ]
۶۲۸

ع

عالمگیر ۸۳۸
عباس‌بن‌عبدالمطلب ۷۹۸
عباس‌کیلانی [ملا‌ـ] ۳۳۲، ۵۰۷
عباسقلی‌بیک بایندری [میرزا‌ـ] ۱۰۶
عبدالباقی بن زین العابدین [مولانا‌ـ] ۳۴۲
عبد الجلیلا ۴۹۲
عبدالحسین بن‌محمد شفیع ۴۱۳
عبدالحی [مولانا] ۶۴۷
عبدالحی بن پیراحمد [خواجه‌ـ] ۴۸۷
عبدالحی متولی [مولانا‌ـ] ۴۹۵، ۴۹۶
عبدالرحمن ۶۳۸
عبد الرحمن [شیخ] ۱۳۱
عبدالرحمن‌ایجی ۸۴۵
عبدالرشید منجم [میرزا‌ـ] ۱۶۶، ۳۵۵، ۶۴۱،
۶۶۰
عبدالعظیم‌سمنانی [خواجه‌ـ] ۳۶۸
عبدالغالب [خواجه‌ـ] ۳۴۰، ۴۴۳
عبدالغفار میربزرگ ۳۵۸
عبدالفتاح‌طبسی [مولانا‌ـ] ۴۳۱
عبدالقادر اشکذری [خواجه‌ـ] ۲۵۱، ۲۵۲،
عبدالکریم طبسی [مولانا‌ـ] ۴۳۶
عبدالکریم‌بن قطب‌الدین ۵۰۰
عبدالکریمای حکیم [میرزا‌ـ] ۴۰۸-۴۱۰
عبداللطیف [میرزا‌ـ] ۳۰۱
عبدالله [حکیم‌ـ] ۲۴۷، ۴۱۰-۴۱۳
عبدالله [شیخ‌ـ] ۵۷۴
عبدالله [میرزا‌ـ] ۴۴۶
عبدالله‌بن‌ابراهیم سلطان [میرزا‌ـ] ۳۰۰
عبدالله امامی اصفهانی [خواجه‌ـ] ۳۲، ۳۳
عبدالله بافقی [مولانا‌ـ] ۳۴۰
عبدالله تمیمی ۶۳۵، ۷۰۸
عبدالله جابرانصاری ۱۷۲
عبدالله جمال‌الدین یلفر ۳۲۳
عبدالله‌بن سلمان جابری [میرزا‌ـ] ۱۷۲-۱۷۵
عبدالله‌صیرفی [خواجه‌ـ] ۱۵۰، ۳۳۶، ۳۹۸،
۴۲۶
عبدالله‌اول [مولانا‌ـ] ۳۳۳-۳۳۴
عبدالله بن‌عاصم ۷۰۸

عبدالله قطب شاه [سلطان_] ۳۰۷، ۴۰۸، ۸۰۳
عبدالله کرد [شیخ_] ۲۱
عبدالله بن محمد کاظم ۴۱۳
عبدالله یافعی [شیخ_] ۲۰، ۲۱
عبدالله یزدی [مولانا_] ۳۳۱
عبدالمطلب اشکذری [میر_] ۳۷۸
عبدالمعالی [خواجه_] ۶۵۸
عبدالملک جوینی ۱۱۷
عبدالملک مروان ۸۴۴، ۸۴۷
عبدالمؤمن اوزبک ۶۶۸
عبدالمؤمن هرندی ۳۶۵، ۳۶۸
عبدالنبی [مولانا_] ۴۳۵
عبدالواحد [مولانا_] ۳۹۳
عبدالوهاب [ملا_] ۴۰۱
عبدالوهاب خطاط [مولانا_] ۶۷۰
عرشی [ملا_] ۴۴۵ - ۴۴۷
عزالدین ابراهیم فیروزانی ۶۳۹
عزالدین داود [شیخ_] ۶۰۸، ۶۱۴ - ۶۱۶، ۶۹۵
عزالدین لنکر ۷۱۹
عسکر بن ملک قاسم [میرزا] ۴۸۸
عشرتی ۴۶۸
عضد [سید] ۱۵۲، ۴۱۰
عطاءالله [خواجه_] ۶۶۶
عطاء ملک جوینی ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲-۱۳۲
عقدار ۷۲۰، ۷۲۱
علاءالدوله [میرزا_] ۱۶۷
علاءالدوله حسینی [میر_] ۳۹۵
علاءالدوله سمنانی ۶۳۳
علاءالدوله کالنجار ۶۴۳، ۶۴۴، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۴، ۷۳۵-۷۳۷
علاءالدین محمد [مولانا_] ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۶۸
علامه نیشابوری ۳۸۳
علم الهدی آبشوری [میر_]
علی [خواجه_] ۶۷۰
علی [خواجه حاجی_] ۶۵۸
علی بن ابی طالب ۹، ۱۱، ۱۵، ۱۱۸، ۳۵۹، ۷۷۲، ۸۱۳
علی استرآبادی [حاجی_] ۵۴۵، ۵۴۶
علی بافقی [ملامیرزا_] ۳۴۲
علی خان بیک (قزل علی خان) ۲۱۱، ۲۱۲
علی خان ذوالقدر ۱۷۴، ۱۷۵
علی رویدشتی [حاجی_] ۶۳۹، ۶۴۰
علی صبح جبل عاملی [شیخ_] ۳۵۶ - ۳۵۸
علی طبسی [مولانا_] ۳۳۷
علی عریضی ۵۲۰
علی مکی [سید_] ۸
علی بن موسی الرضا ۹۲، ۶۲۰، ۶۵۱، ۶۶۸، ۸۱۲
علی میرصوتی [امیرسید_] ۴۴۰-۴۴۱، ۶۲۸
علی اکبر [خواجه_] ۴۰۱
علی اکبر طراح [خواجه_] ۴۰۴ - ۵۰۵، ۶۷۰
علی بیک چهاریار (کلبعلی خان) ۲۱۲-۲۱۶
علیرضا اردکانی [حاجی_] ۸۳۰
علیشاه [خواجه_] ۵۴۵
علیشاه جیلانی ۱۴۴ - ۱۴۶
علیقلی بیک استاجلو ۱۶۷، ۲۱۰، ۲۱۲
علیقلی خان شاملو ۱۷۳، ۱۹۰، ۴۷۲، ۴۷۴، ۸۳۱
علی مردان خان ۶۸۰، ۶۹۶
عمادالدوله علی بن بویه ۸۶۴، ۸۶۵
عمادالدین ۵۹۵، ۵۹۸
عمادالدین بن رکن الدین اسلام [امیر_] ۶۳۸
عمادالدین مسعود ۱۶۱-۱۶۴
عمر بن خطاب ۸۲۱

عمرشیخ ۱۵۵
عمربن عاصم ۷۰۸
عمروبن لیث ۸۶۳
عنایت‌الله [میرزا-] ۲۵۶
عنایت‌الله اصفهانی ۱۸۹ـ ۱۹۰
عنایت بیك بافقی [میرزا-] ۲۷۷،۲۸۲،۲۸۴، ۲۸۹،۲۹۰،۲۹۲
عیسی‌بن مریم ۲۱،۸۵۶،۸۵۷

غ

غازان خان ۱۴۵
غازی بیك ۱۷۶ـ ۱۸۲، ۶۹۷
غریب‌قوشی ۱۰
غضنفربیك ۱۷۹ـ۱۸۱
غفورای یزدی [خواجه-] ۴۵۷
غلامرضای مال‌امیری [حاجی-] ۵۰۱ـ۵۰۲
غلام علی ۸۶۲
غیاث[میرزا-] ۳۹۳
غیاث‌بیك [میرزا-] ۱۶۷
غیاث‌الدین علی [امیر-] ۶۵
غیاث‌الدین علی عقیلی [امیر-] ۶۵۷
غیاث‌الدین علی‌منشی ۶۲۴
غیاث‌الدین علی‌نقشبندیزدی ۱۷۸،۴۲۲،۴۲۶ـ ۴۳۱،۴۹۴
غیاث‌الدین‌علی‌یزدی[سید-] ۱۵۰ـ۱۵۱،۱۶۱
غیاث الدین محمد [امیر-] ۳۶۰
غیاث‌الدین محمد حافظرازی ۱۵۵،۱۵۶
غیاث‌الدین‌محمدبن رشیدالدین فضل‌الله ۱۴۹، ۲۴۲،۵۴۹،۵۵۰
غیاث‌الدین‌محمدشیرازی = خواندامیر
غیاث‌الدین‌محمدمیرمیران [امیر-] ۶۰ـ۶۲،۶۵، ۶۶،۷۲،۸۳،۶۷۷،۶۷۸،۶۹۰

ف

فاطمه‌سلطان بنت‌ملامقصود ۳۹۷
فایز = شاه‌محمدیزدی
فتاح[میر-]۲۱۰
فخریوسف هروکی ۶۰۴
فخرا احمدا ۶۰۰
فخرالدوله بافقی [میرزا-] ۲۹۱
فخرالدوله دیلمی ۵۲۰
فخرالدین[میرزا-] ۲۴۷
فخرالدین‌ابرقوهی [خواجه-] ۶۵۰
فخرالدین مستوفی ۱۳۷
فخرالدین احمد [شیخ-] ۷۱۹
فخر الدین احمد بافقی [مولانا-] ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۹۱
فخرالدین احمد بافقی[میرزا-] ۲۹۵
فخرالدین‌احمد فهادانی ۴۵۱
فخرالدین پیر خواجه (پیرمراد) ۶۲۵
فخرالدین‌بن‌حسین‌بن‌ابوالقاسم‌مروسی[حاجی-] ۵۷۴ـ۵۷۲
فدائی = محمد اردکانی
فرامرز بن‌علی [سلطان-] ۶۴۳
فرامرزبن‌کشتاسب ۷۱۴
فرج‌الله‌بن‌شمس‌الدین محمد ۱۳۹
فریدالدین عبدالباقی [شیخ-] ۶۳۳
فضل‌الله بن‌جمال‌الدین یلغز ۳۲۳
فوق‌الدین‌احمدیزدی = فوقی
فوقی‌یزدی [ملا-] ۴۴۸ـ۴۵۰،۴۵۷
فیروزشاه [امیر-] ۴۴،۴۵
فیروزبن‌یزدگرد ۷۱۸
فیضی ۴۵۶

ق

قابیل ۴۰۵

قاسم‌یمنی [سید ــ] ۸
قاضی‌خان ۳۳۲
قاهر بالله ۳۹۵
قبادبن‌فیروز ۷۲۳،۷۲۱،۷۰۷
قبرجین (امیرعلی‌بیك) ۷۳۹
قبلاقاآن ۸۶۵
قبولی ۴۶۸
قرامصطفی پاشا ۸۳۷
قرا یوسف [امیر ــ] ۵۳
قزل‌علیخان = علیخان بیك
قطبا [مولانا ــ] ۳۴۱
قطب‌الدین ۱۶۷
قطب‌الدین [امیر ــ] ۵۲۷
قطب‌الدین [سید ــ] ۵۳۷،۵۳۶
قطب‌الدین [شیخ] ۶۲۴
قطب‌الدین ابراهیم [شیخ ــ] ۵۹۴ ــ ۶۱۰
قطب‌الدین خسروشاه میبدی (یمانی) [خواجه ــ] ۲۴۵ ، ۳۲۲
قطب‌الدین خضرشاه [امیر ــ] ۵۳۲
قطب‌الدین داود [شیخ ــ] ۳۱
قطب‌الدین زنگی [سلطان ــ] ۶۴۰
قطب‌الدین شیرازی ۸۴۳
قطب‌الدین محمدبن‌حاجی‌عماد [مولانا ــ] ۶۵۹
قطب‌الدین محمود [خواجه ــ] ۶۵۸
قطب‌الدین مسعود قاضی [امیر ــ] ۶۲۷
قطب‌الدین نقشبند [مولانا ــ] ۴۹۹، ۵۰۰
قطب‌الدین بن‌وردان [سلطان ــ] ۶۱۸ ، ۶۱۹، ۶۲۱، ۷۰۹
قواما محمدا بن معزالدین محمد [میرزا ــ] ۳۷۳، ۳۷۶
قوام‌الدین (شیخ وردان) [مولانا ــ] ۶۲۵
قوام‌الدین حسن [خواجه ــ] ۲۵۵
قوام‌الدین صاحب‌عیار [خواجه ــ] ۶۰۴

ك

کاسب [ملا ــ] ۴۵۹ ــ ۴۶۰
کاشفا محمدا [حکیم ــ] ۴۸۸، ۴۹۱
کاشفا محمدا طبیب ۵۰۳
کاشف الدین محمد [ملا ــ] = کاشفا محمدا طبیب
کجیك [میرزا ــ] ۱۰۴
کریما [میرزا ــ] ۴۹۲
کریم‌الدین براکوهی [خواجه ــ] ۴۹۸
کسوتی [ملا ــ] ۴۵۸
کعب‌الاحبار ۳۹۴
کلبعلی‌خان ۲۱۷، ۲۴۱، ۷۵۶
کلبعلی = علی بیك چهاریار
کلبعلی بن محمدامین ۴۹۰
کمال خطاط (حصار) [مولانا ــ] ۴۲۶
کمال‌الله‌قلی بیکا ۴۴۲ ، ۶۷۵، ۶۹۲، ۷۵۶
کمال‌الدین = حسین میبدی
کمال‌الدین آبشوری [مولانا ــ] ۴۰۱
کمال‌الدین ابوالمعالی [خواجه ــ] ۲۵۲ ــ ۶۳۳
کمال‌الدین بندرآبادی [میر ــ] ۵۰۲ ــ ۵۰۳
کمال‌الدین شاه علی [میر ــ] ۵۶۰
کمال الدین بن شهاب الدین حصار [مولانا ــ] ۳۹۷
کمال‌الدین محسن [مولانا ــ] ۳۱۱
کمال‌الدین محمد اشکذری ۲۵۱
کمال الدین نصرالله ابرقوهی [مولانا ــ] ۴۱
کیا شجاع‌الدین ۷۳۷
کیانرسو = ابویوسف

گ

گل‌گندم ۶۲۳

گوهرشاد آغا ۳۸

ل

لاله ۸۳۸

م

مالک‌دینار ۸۴۴
مأمون ۸۵۲،۶۵۱
مبارزالدین محمد مظفر [امیر۔] ۱۵۰۔۱۵۳، ۲۵۷،۵۳۱، ۵۳۲، ۵۴۲، ۵۶۸، ۶۳۲، ۶۳۶، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۹، ۶۹۷،۶۹۹، ۷۲۰،۷۳۷
مبارکه ۷۱۲
متوکل عباسی ۵۲۰،۵۲۹، ۸۶۱
مجد همگر ۴۲۲۔۴۲۳
مجدالدین‌اثیر ۱۲۳،۱۲۹
مجدالدین‌حسن[میرزا۔] ۶۳۸،۶۵۶
مجدالدین حسن‌رضی [مولانا۔] ۶۳۸
مجدالملک یزدی ۱۲۲۔۱۴۱
مجیرالملک کافی ۸۲۴
محتشم کاشی ۴۲۶
محسن‌معدن‌باشی [آقا۔] ۴۸۶
محسنای‌نصرآبادی [حکیم۔] ۴۱۸۔۴۲۰
محمد اردکانی (فدائی) [ملا۔] ۲۴۰ ، ۴۶۶۔ ۴۶۷ ، ۷۲۶،۸۲۸ ۸۳۰
محمد امامی [امیرسید۔] ۱۰۷
محمداندایان[شیخ۔] ۵۶۱، ۵۶۳
محمدتکلو ۱۶۷
محمدبن حبیب‌هاشمی ۸۶۲
محمدبن‌حسن بن حسین بن علی‌الشریف ۵۸۲، ۵۸۹،۶۲۸
محمدخدابنده [سلطان۔] ۱۴۶،۱۴۸،۸۲۵
محمدخوارزمشاه ۱۱۷
محمدزرگر[شیخ۔] ۴۶۱
محمدشاه [سلطان‌حاجی۔] ۵۸۸
محمدشرفی [مولانا۔] ۳۲۸
محمدشیبانی ۵۴
محمدبن عبدعلی نجفی محاویلی [شیخ۔] ۷۷۴
محمد فهادان [شیخ۔] ۶۳۱۔۶۳۲
محمدکوزه‌گر [ملا۔] ۳۵۱
محمدبن مسعودبن قاسم بن سعید امیرآخور ۶۵۷
محمدبن‌ملکشاه سلجوقی ۸۴۴
محمدمیمونه ۶۱۵
محمد نجفی [سید۔] ۸
محمد نصرآبادی [قاضی‌میر۔] ۳۷۸
محمدابراهیم [میرزا۔] ۲۷۰،۷۰۱
محمد ابراهیم بن شاه‌عبدالعلی [میرزا۔]۳۵۸
محمدابراهیم بن عبدالکریمای حکیم [میرزا۔] ۴۰۹
محمد ابراهیم منشی [میرزا۔] ۴۱۴
محمدابراهیم مهریجردی [امیر۔] ۳۹۰
محمدابراهیما [مولانا۔] ۳۱۲
محمداکبر[جلال‌الدین۔] ۱۶۷
محمداکبر [سلطان۔] ۲۹۶،۸۱۴
محمدامین[حاجی۔]۳۴۰
محمدامین[خواجه۔] ۶۶۹
محمدامین[میرزا۔] ۱۹۴،۶۷۰
محمدامین زاز [مولانا۔] ۶۵۱
محمدامین‌شوره‌بیزخراسانی [خواجه۔] ۱۸۵
محمدامین قاری [مولانا۔] ۴۹۳
محمدامین بن محمدعلی [خواجه۔] ۴۸۸
محمدامین‌میرجمله[میرزا ۔] ۹۰،۹۱،۹۲،۴۵۰، ۶۸۱
محمدامین‌وقاری [مولانا۔] ۴۳۶۔۴۳۸
محمدامین یزدی [میرزا۔] ۶۶۲

محمد باقر [امام-] ۹
محمدباقر ۴۷۰
محمدباقر (شاعر) ۴۶۲
محمدباقر [ملا-] ۴۶۳
محمدباقر [مولانا-] ۸۲۵
محمدباقر بیك ۲۲۱
محمدباقر بیك [حاجی-] ۲۰۴، ۲۰۵
محمدباقر زرکش ۴۶۹
محمدباقر یزدی [مولانا-] ۳۰۹-۳۱۰
محمدتقی [حاجی-] ۱۹۴
محمدتقی [مولانا-] ۳۱۱
محمدتقی استیفاجی [حاجی-] ۳۲۷
محمدتقی کهدوئی [امیر-] ۶۲۸
محمدتقی مجلسی [مولانا-] ۸۰۲
محمدتقی بن محمدمقیم [مولانا-] ۶۴۱
محمدتقی نوربخش [میرزا-] ۱۰۶
محمدجعفر مفتی عریضی [امیر-] ۳۶۳، ۳۶۴، ۵۲۳
محمدحبیب بن قوام محمد ۳۷۴
محمدحسین بن حاجی قطبی [حاجی-] ۴۰۲
محمدحسین بن غلامرضا ۵۰۱
محمدحسین بن میراجری [امیر-] ۳۶۹
محمدحسین یزدی [مولانا-] ۳۰۹
محمدحسین بیك بن الله قلی بیك ۲۲۱، ۲۳۴
محمدحسین بیك باقی ۲۹۴
محمدحکیما بن هدایت حسین [مولانا-] ۳۸۷
محمدخلیل بیك بن الله قلی بیك ۲۲۶، ۷۵۸
محمدداود [حکیم-] ۲۴۵
محمد داود [مولانا-] ۳۱۹
محمدداود بن محمدمقیم ۴۱۲
محمدربیع [مولانا-] ۳۴۱
محمدرحیم بن شاهقلی [مولانا-] ۴۱۸
محمدرشید شیرازی [امیر-] ۸۳۳
محمدرشید بن علی اکبر [خواجه-] ۵۰۵
محمدرضا [میر-] ۴۴۰
محمدرضای بدشی [حاجی-] ۳۳۷
محمدرضا بن محمدامین ۴۹۰-۴۹۱
محمدرضی بن محمدمعصوم [میرزا-] ۳۷۷
محمدرضی بن محمدمفید [میرزا-] ۴۱۷
محمدرفیع [میر-] ۷۵۳
محمدرفیع [میرزا-] ۲۴۷، ۸۰۹
محمدرفیع حسینی عریضی ۱۰۷
محمدرفیع بن محمدابراهیم [امیر-] ۳۴۲
محمدرفیع بن محمدشفیع ۴۱۲
محمدزکی [خواجه-] ۲۳۹، ۳۳۴، ۳۳۵
محمدزکی آبشوری [خواجه-] ۳۴۱
محمدزمان بیك ۱۸۲-۱۸۴
محمدزمان خان ۲۱۵
محمد زمان سلطان بایندری ۴۷۲-۴۷۴، ۶۷۱
محمدزمان جندقی [حاجی-] ۵۰۶
محمدزمان رونقی [مولانا-] ۴۳۱
محمدزمان کلانتر [میرزا-] ۲۲۷
مممدزمان بجردی [امیر-] ۶۵۹
محمدسامع بن غیاث [میرزا] ۳۹۳
محمدسدید [میرزا-] ۳۶۷
محمدسعید [میرزا-] ۹۵
محمدسعید بن پیراحمد [خواجه-] ۴۸۷
محمدسعیدمال امیری (راغب) ۴۶۵، ۴۶۴
محمد سعید میرجمله [امیر-] ۳۰۷
محمدسلیم [میرزا-] ۳۲۴
محمد سمیع بن عبدالجلیلا ۴۹۲
محمد شریف [میرزا-] ۱۰۳
محمدشریف طهرانی [خواجه-] ۱۶۷

محمد شریف مزنگ [مولانا] ۳۲۰
محمد شفیع [میرزا ـ] ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۶۱، ۳۷۰، ۴۰۱
محمد شفیع‌بن احمد [خواجه ـ] ۵۰۰
محمد شفیع بن حکیم عبدالله [میرزا] ۴۱۱ ـ ۴۱۲
محمد شفیع بن محمد طاهر منجم [میرزا ـ] ۳۹۲
محمد شفیع مصلائی [حاجی ـ] ۳۱۹
محمدشفیعا [میرزا ـ] ۳۶۱
محمد صادق معمار [استاد ـ] ۵۱۳
محمد صادق یزدی [مولانا ـ] ۳۰۸
محمدصالح [میرزا ـ] ۳۲۴
محمد صالح اردکانی [امیر ـ] ۳۲۶
محمد صالح باقفی [حاجی ـ] ۱۰۱
محمد صالح‌بن شهاب [استاد ـ] ۵۱۲
محمد صالح مازندرانی [مولانا ـ] ۸۰۲
محمد صفی حسینی‌دائیفی [میر ـ] ۳۶۱
محمد صفی‌بن محمد سعید [میرزا ـ] ۳۰۷
محمد صفی‌بن محمدظهیریزدی [خواجه ـ] ۲۳۷، ۴۵۲
محمدطاهر منجم یزدی [مولانا ـ] ۳۴۰، ۳۹۱
محمد ظهیر مخمل باف [خواجه ـ] ۲۳۷
محمد عظیم [میرزا ـ] ۳۶۷
محمد علی (حاجی‌ارباب) [خواجه] ۵۰۸
محمد علی [حاجی ـ] ۷۲۶
محمد علی [خواجه ـ] ۶۶۹
محمد علی‌بیک ۳۲۸، ۴۲۶، ۵۳۳، ۶۹۷
محمد علی‌بن خواجه عبدالله [خواجه ـ] ۳۵۰
محمد علی‌صوفی‌مشهدی [شیخ ـ] ۵۱۰
محمدبن‌غلامرضا [حاجی ـ] ۵۰۱
محمد علی‌بن محمد امین ۴۹۰ ـ ۴۹۱
محمد علی بن‌محمدطاهر منجم [میرزا ـ] ۳۹۲
محمد علی یزدی [خواجه ـ] ۴۸۷ ـ ۴۹۱
محمد غنی عریضی [میرزا ـ] ۱۰۹، ۵۲۵
محمد فاضل‌رکنابادی ۸۳۲
محمد فضایل طباطبائی [میر ـ] ۴۰۲
محمد قاسم‌بیک ۲۰۴ ـ ۲۰۶
محمد قاسم نبیره [امیر ـ] ۲۰۵، ۴۳۸ ـ ۴۴۰
محمد قلی‌قطبشاهی ۹۰ ـ ۹۲
محمد کاظم [ملا ـ] ۴۵۵
محمدکاظما [میرزا ـ] ۱۱۱
محمدکاظم بن حکیم عبدالله [میرزا ـ] ۴۱۱ ـ ۴۱۳
محمد کاظم‌دادائی [میرزا ـ] ۱۶۲، ۳۳۰
محمدکافی [مولانا ـ] ۴۳۵
محمد مجیب‌بن حاجی محمد حسین [مولانا ـ] ۴۶۷
محمد مجیب بن غیاث [میرزا ـ] ۳۹۳
محمد مجید بن محمد ظهیر [خواجه ـ] ۴۵۲
محمد مجیدا [مولانا ـ] ۳۱۰
محمد محسن [قاضی ـ] ۳۷۸
محمد محسن آبخوری [مولانا ـ] ۴۰۱
محمد محسن مصلایی [مولانا ـ] ۳۳۶
محمد محسن معلم [مولانا ـ] ۴۰۳
محمد محسن هرندی [قاضی ـ] ۳۶۸ ـ ۳۶۹، ۳۷۵
محمد مسیح [شیخ ـ] ۴۵۲
محمد مظفر [میرزا ـ] ۳۲۴
محمد مظفربن نجماءمحمودا [میرزا ـ] ۳۹۲
محمد مظفر باافقی (= میرزاخان) [ملا ـ] ۲۷۷
محمد معصوم [میرزا ـ] ۳۷۶
محمد مغیث [خواجه ـ] ۳۳۴

محمد مغیث بن قواما محمدا ۳۷۴
محمد مفیظ [میرزا۔] ۴۹۳
محمد مفیدبن صفی‌الدین محمد [میرزا۔]۳۶۶
محمدمفید مستوفی (مؤلف جامع مفیدی) ۷۴۳، ۷۴۵، ۷۵۲، ۷۵۹، ۷۷۴، ۸۶۶
محمد مفیدا [مولانا۔] ۳۱۲
محمد مفیدا بن میناء محمدا ۴۳۱
محمد مفیدای حکیم [میرزا۔] ۴۱۶ ـ ۴۱۸، ۶۷۹
محمد مفیض‌بن محمدظهیر [خواجه۔] ۴۵۲
محمد مقیم ۴۶۱
محمد مقیم‌بن حکیم عبدالله [میرز[۔] ۴۱۱، ۴۱۲
محمد مقیم شیرازی [میرزا۔] ۸۰۹
محمد مقیم‌بن علی‌اکبر [خواجه۔] ۵۰۵
محمد مقیم یزدی [مولانا۔] ۳۱۰ ـ ۳۱۵
محمد مؤمن ۴۶۸
محمد مؤمن [میرزا۔] ۳۵۹
محمد مؤمن بفروی [سید۔] ۳۷۷
محمد مؤمن بیك‌بن شمسامحمد علی ۴۸۱ـ۴۸۲
محمد مهدی‌بن شهابا عبداللها [میرزا۔] ۳۷۲
محمد نجیب شهرستانی [خواجه۔] ۲۲۳
محمد نصیر [میرزا۔] ۳۱۷
محمد نصیراردکانی [میرزا۔] ۳۲۷
محمد یعقوب ۵۵۶
محمد یوسف بن محمد صفی نائینی [میرزا۔] ۳۶۱
محمود اردکانی [ملا۔] ۳۵۰
محمود شاه [سلطان۔] ۵۴
محمود شیرجی ۴۶۹
محمود طبسی [مولانا۔] ۳۳۷
محمود غزنوی ۸۴۱، ۸۵۴
محمودبن محمد مظفر ۵۹۹
محمودبن محمدبن ملکشاه ۱۱۶ ـ ۱۱۷
محمود نوربخش [سید۔] ۱۰۴، ۱۰۶
محمود واعظ [مولانا۔] ۶۳۲
محمودا نقاش ۵۱۱
مخدومزاده‌خاتون ۳۲۶، ۶۵۹، ۷۲۰
مدامی = شیخ‌نورمال امیری
مراد [سلطان۔] ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳
مراد بیك ترکمان ۴۷۲، ۴۷۴
مرزوق هندی، ۷۲۱
مرشد قلی‌خان ۱۷۵
مروان حمار ۶۵۰
مریم ترکان خاتون ۶۲۰، ۷۰۹
مستعصم بالله ۳۹۵
مسعود [مولانا۔] ۳۲۶
مسعودبن شمس‌الدین محمد ۱۳۹
مسعود متولی [مولانا۔] ۴۹۵
مسعودبن محمود [خواجه۔] ۵۱۱
مسلم عقیل ۱۱۸
مصاحب نائینی [ملا۔] ۴۸۸
مطیعامحمدا ۳۱۲
مظفرحسین میرزا ۶۹، ۷۰۱
مظفرشیخ دادائی [امیر۔] ۳۴۳
معانی ۴۶۳
معتصم ۷۵۲
معزبن آقا ملك [آقا۔] ۵۱۲
معزبن غیاث الدین علی ۴۳۱
معزا محمدا ۲۶۶، ۲۶۷
معزالدین (معزا) شاهمیرا [امیر۔] ۹۹، ۱۰۲، ۱۹۳، ۲۴۴
معزالدین محمد [حاجی] ۷۱۱
معزالدین محمد شیخ الاسلام [امیر۔] ۳۰۸،

۳۱٦، ۳٦۱،۳٦۳، ۳۷٤ـ ۳۷٦، ۳۹۲
معزالدین محمد قنادی [امیرـ] ٦۷۰
معین [میرزاـ] ۱۹۳ ـ ۱۹٤
معینا محمدا [مولاناـ] ٤۱۳ ـ ٤۱٦
معینا محمدا حکیم ٤۳۱
معین‌الدین اشرف [امیرـ] ٥۲٦، ٥٦۰، ٦٥۰، ٦٥۲، ٦٥٦
معین‌الدین جمال‌الاسلام [مولاناـ] ٦۲٤
معین‌الدین علی [میرزاـ] ٦۹۸
معین‌الدین علی‌میبدی [خواجهـ] ۱٦٥،۱٦٦، ۲٥٦ ، ۳٥۳ ، ۳٥٥ ، ٥۲۷ ، ٥۳۰ ، ٦٤۰، ٦٤۱، ٦٦۰، ٦٦٥، ۷۲۳
معین‌الدین معلم یزدی [مولاناـ] ۳۲۹ ، ۳۳۰
مفیدا ملاغیاث بزار ٤٥۲
مقتدربالله ۳۹٥، ۸٥۷
مقصودعلی صباغ [خواجهـ] ٦٦٦
مقیم‌بن حکیم عبدالله [میرزاـ] ۲٤۷
ملالتربوق‌بن پشم‌بن پانزده ۳٤٥
ملك اشرف چوپانی ۸٥٤
ملك فرخ ۷٤۰
ملك قاسم [خواجهـ] ٤۸۸
ملك قصاع [آقاـ] ٥۱۲
ملکشاه سلجوقی ۷۳٤، ۷۳٥، ۸۲٤ ، ۸٤٤ ، ۸٥۳
منطقی = حسین میبدی
موسی ۲۱
موسی‌بن جعفر ۹، ۲٤، ۲٥
موسی کاظم، ۱۱، ۷۷٦
مؤمن اردکانی [ملاـ] ٤٥٦ ـ ٤٥۷
مؤمن هرندی [میرزاـ] ۲٦۳
مؤمن حسین یزدی [مولاناـ] ۳۰٤
مؤیدالدین محمد حموی ٤۰٦
مهابت خان ۸٦۲
مهترجمال = جمال‌الدین‌محمد
مهترحاجی = آقاحاجی
مهترسلمان رکابدارباشی ٤۷۳
مهترعلیشاه فراش ٦٥۲
مهدی ٤، ٥
مهدی عباسی ۸٥۱
مهدی قلی‌خان شادی تکلو ۱۷٤، ۱۷٥
مهرگرد ۷۰٤
مهرنگار ۷۰٤
مهریزداد ٦۲۱
مهیار ٦۰۳
میبدار ۷۲۰، ۷۲۱
میراشرف [سیدـ] ۳۹۹
میربزرك = عبدالغفار
میرجمله = محمدامین
میرجملهٔ شهرستانی ۲٤۸
میرعلی تبریزی ۳۹٦
میرمحمد ۸، ۹
میر میران بن شاه خلیل الله ۷۰ ، ۸۲ ، ۲٤٥ (ایضاً به غیاث الدین محمد نگاه کنید)
میرانشاه ۸۳۷
میرزا بیك [خواجه] ۲٥٦
میرزا حکیم کلانتر ۲٤٤، ۲٤٥، ۳۷٥، ٤۱۱، ٦۸۰، ٦۸۱، ٦۹٦
میرزاخان فرد ٤۸٥، ٤۲۸

ن

ناصرالدین محمود سمنانی ٦۳۳
ناظم = ناظما = نظاما فیروزآبادی
نبیره = محمد قاسم
نجما محمودا ۳۹۲
نجم‌الدین کبری ۸۲۳

نجم‌الدین محمود باقی ۷۴۵، ۸۶۶
نجم‌الدین محمود شاه [حاجی‌سلطان-] ۵۷۹ - ۵۹۲، ۶۰۶، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۲۸، ۶۲۹، ۷۱۹، ۸۳۳
نجیم بیك [میرزا-] ۴۰۷
ندائی ۴۶۳
نصرسامانی ۸۴۶
نصرةالدین یحیی ۶۳۱، ۶۴۳، ۶۵۳، ۶۵۷، ۶۷۸، ۶۸۱، ۶۹۵، ۷۰۵، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۸، ۷۴۰، ۷۳۸
نصیرالدین ۶۸۵
نظاما فیروزآبادی [مولانا-] ۴۵۴ - ۴۵۵
نظاما میرزا محمدکاظمای دادائی ۵۸۵
نظام‌الدین احمد [سید-] ۲۷، ۲۸
نظام‌الدین احمد چهانشاهی [امیر-] ۸۰۸
نظام‌الدین پیرخواجه [مولانا-] ۶۲۵
نظام‌الدین حاجی‌قنبر جهانشاهی [امیر-] ۶۴۵
نظام الدین حسینی ۵۳۵
نظـام الـدین حیدر (سید روح الله) ۵۳۷، ۵۳۸
نظام‌الدین دهلوی [شیخ-] ۵۳۸
نظام الدین عبدالباقی [امیر-] ۵۴، ۵۵
نظام‌الدین کیجی = بابا حاجی‌نظام الدین
نظام‌الملك [میرزا-] ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵
نظام الملك طوسی ۲۴۲
نظامی ۱۶۳
نظیری [مولانا-] ۴۳۹
نعمت‌الله [امیر-] ۵۰۶
نعمت‌الله مالمیری اصفهانی [خواجه-] ۱۸۹، ۲۵۵، ۲۵۶
نمرود ۸۴۹
نوائی = هیبت‌الله
نورا محمدا اعلمی ۱۸۶، ۳۲۱، ۳۲۲
نورا محمدا جلد (نورالدین محمدا) [مولانا-] ۳۴۳
نورا محمدا مفتی ۳۶۰
نورابن معزا شاهمیرا [میرزا-] ۱۰۲، ۱۰۳
نورجهان بیگم ۱۶۸
نورالدهر بیك [میرزا-] ۴۸۵، ۴۸۶
نورالدین خطیب [مولانا-] ۵۴۲
نورالدین خوارزمی [شیخ-] ۳۰
نورالدین محمد [خواجه-] ۴۹۹
نورالدین محمدبن شمس‌یوسف ۴۹۹
نـورالدین محمد کجـویی [مولانا-] ۳۹۸، ۳۹۹
نورالدین واعظ یزدی [مولانا-] ۳۳۷، ۳۸۲- ۳۸۴
نورمال امیری [شیخ-] ۴۵۱ - ۴۵۲
نورمحل = نورجهان بیگم
نوری تنباکو فروش ۴۴۴- ۴۴۵
نیکی ۱۱۹
نیکنام خان ۴۸۶، ۸۰۳

و

واثق‌بالله ۸۵۶
وارسته [ملا-] ۴۵۱
واهب = تاجا میرزاحسن
وجیه‌الدین اردکانی [میرزا-] ۳۲۷
وجیه‌الدین‌بن غیاث [میرزا-] ۳۹۳
وجیه‌الدین فضل‌الله [مولانا-] ۳۲۵
وجیه‌الدین فضل‌الله‌عریضی [امیر-] ۱۰۷، ۵۲۴
وجیه‌الدین فضل‌الله عقدائی [مولانا-] ۵۲۵
وجیه‌الدین قاضی‌افضل ۲۵۴
وحشی‌بافقی ۴۲۳-۴۲۶، ۴۸۱، ۶۳۶
وقاری = محمدامین

ه
هانی‌بن‌عروه ۱۱۸
هدایت‌الله [امیر ـ] ۵۰۶
هدایت‌الله [میرزا ـ] ۱۹۴، ۴۷۳، ۶۹۸
هدایت‌الله آبشوری [مولانا ـ] ۳۴۰
هدایت بیك بافقی [میرزا ـ] ۲۷۷
هدایت حسین بن نورالله [مولانا ـ] ۳۸۳ ـ ۳۸۸
هرمز ۷۰۷
هلاکو ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۴۱، ۸۲۰
همایون مستوفی [میرزا ـ] ۶۹۷
هوشیار ۹۷
همایون‌بن میرزا حسین [میرزا ـ] ۲۶۳ ـ ۲۶۴
هیبت‌الله نوائی [مولانا ـ] ۵۶

ی
یاقوت مستعصمی ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۳، ۴۲۶
یحیی عشیره اردکانی [شیخ ـ] ۳۴۲
یحیی‌بن شمس‌الدین‌محمد ۱۳۹
یحیی معلم اردکانی [شیخ ـ] ۳۵۱
یزدجرد ۵۴۲، ۶۳۴، ۷۰۷، ۷۲۰، ۷۳۴
یزید ۴۵، ۵۲۹
یوسف [استاد ـ] ۶۰۴
یوسف‌بن حاجی‌حبیبی چهره [امیر ـ] ۶۵۸
یوسف خلیل [امیر ـ] ۶۳۷

فهرست جغرافیائی

[کلماتی‌که باحروف ریزچاپ شده‌مربوط به اسم قبلی‌ان است]

الف

آذربایجان ٥٠ ـ ٥٢، ١٠٥، ١٣٩، ١٤٥، ١٤٧، ١٥٦، ١٦٥، ٥٤٩، ٧٢٣، ٨١٨

آمویه ٥٩٨

ابرقو ٢٨، ٤٠، ١٧٤، ٣٦٠، ٥٥٩، ٥٧٢، ٥٨٥، ٥٩٧، ٥٩٩، ٦٠٣، ٦٠٥، ٦١٠، ٧٠٠، ٧٣٥

ابرندآباد ٥٢٢، ٦٣٢، ٦٦٩، ٦٩٩، ٧١٣، ٧١٤

خانقاه ابرندآباد ٥٥٧

قلعهٔ ابرندآباد ٧١٤

احمدآباد (هند) ٨٣٨

احمدآباد (یزد) ٤٨٨، ٧٢٠

اردان ٦٩٩

اردستان ٧٣٩

اردکان (فارس) ٧٦٩

اردکان (یزد) ٣٢٦، ٣٣١، ٣٣٨، ٣٩١،

خانقاه اردکان ٦٦٠

ارمن ١٥٦

استرآباد ٢٥٦، ٣٦٩، ٦١٩

استانبول ٢١٤، ٨٢٠

اسفراین ١٣٥

اسفنجرد ٦٣١، ٧١٩ ـ ٧٢٠

اسکندریه (مصر) ٨٥٣

اشکذر ١٥٤، ٣٧٠، ٣٧٨، ٥٨٥، ٦٦٠، ٧١٨

خانقاه اشکذر ٥٥٧، ٦٦٠

اصطخر ٧٣١، ٧٣٢

اصفهان، ٦٧، ٧٠، ٧١، ٨١، ٩٠، ٩٢، ٩٦، ١٠٦، ١٠٧، ١١٢، ١٢٣، ١٣٥، ١٣٦، ١٦٧، ١٨٨، ٢٠١، ٢٠٣، ٢٥٤، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٦٣، ٢٩٤، ٣٠٠، ٣١٦، ٣٢٦، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٨، ٣٤١، ٣٦٠، ٣٧٠، ٤٠٢، ٤٢٢، ٤٣٥، ٤٣٧، ٤٧٣، ٤٧٨، ٤٨٢، ٤٨٧، ٤٩٣، ٥٢٤، ٥٥٩، ٥٦١، ٥٧٤، ٥٧٨، ٥٨٥، ٦١٥، ٦٥٧، ٦٦١، ٦٦٣، ٧٠٦، ٧٠٩، ٧٢٣، ٧٣٥، ٧٣٩، ٧٦٥، ٧٦٩، ٨٣٢.

اکبرآباد (هند) ٤٣٩، ٤٧٧، ٤٨٥، ٤٨٨،

الوند ٩ ـ ١١، ٢٧٦

انار ٦٣٨

انجیره [رباط-] ٤٧٦، ٦٦٢

انطاکیه ٨٥٣، ٨٥٧

اوجان ۱۳٤، ۲۵۲، ۵٤۹
اوجین ۷۱٤، ۸۱۰، ۸٦۷
اورنك آباد ٤۵۱، ٤۵۳، ۷۹۵
اولجایتوآباد ۸۲۵
اهر۱۳۹، ۱٤۱
اهرکان ۵٤۸
اهواز ۸٦۱، ۸٦۷
ایران ۵ ، ۲۷ ، ٤۳ ، ۵۱، ۵۷ ، ۵۸، ۹۲ ، ۱۱۷، ۱٤۰، ۲۱۲، ۲۱٤، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۹، ۳۵۷، ٤۰۹، ٤۳۰، ٤۵۳، ٤۷۵، ٤۸۳، ۵۰۳، ۵۰۹، ۵۷٦، ۷۰۷، ۷۱۳، ۷۳۷، ۷٤۵، ۷۹۳، ۷۹٤، ۸۰٤، ۸۲۳،
ایروان ۲۱۲، ۲۱٤، ۲۱۵، ۲۸۳

ب

باب‌الابواب ۸۵٦
باباکلاه دراز — منزل پاچنار
بافق ۲۹، ۳۰ ، ۱۹۰، ۲۷۳ ، ۲۷٦ ، ۲۷۷ ، ۲۷۹ ـ ۲۸۲، ۲۸٦، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵ ، ٤۰۷، ٤۳۱، ٤۳٦، ۵۰۸
امامزاده عبدالله ۲۹
باغ عمارت ۲۸۱
باونات ۳٦۰
بجستان ۱۸۵
بخارا ۸۲۲
بدرآباد مورتی ۱۵٤، ۷۲۰
براکوه ٤۹۸
برکه‌سر ٦۱۲
برهانپور، ٤٤٦، ۷۱۱، ۷۹٤
بصره ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۱ ، ۲٤۷، ٤۱۹، ۷۷۱ ، ۷۷۲ ، ۷۷۷ ، ۷۷۸ ، ۸۰۰ ، ۸۳۷ ، ۸٤٤ ، ۸٦۷
بطحا ٤۹۳
بطن رانونا ۳۸۹
بغداد ۱۰، ۱۱، ۳٦، ۱۱۷، ۱۱۸ ، ۱۲٤ ، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳٤، ۲۷۹، ۷۷۷، ۸۲۰، ۸۵۱
بفرویه ۱۵٤، ۱٦٦، ۷۲۳
بقعهٔ بابا رکن (اصفهان) ٤۸۲
بلخ ۷۲۳، ۸۲۳
بم ٤۰
بنداميهر ۳۲
بندرآباد ۵٦۷، ۵٦۸، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۵ ، ۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹٤، ٦۰٦، ٦۱۲، ٦۱۳، ۷۱۹، ۸۳۲
باغ عیسی ۵۸۱
بندر عباسی۲٦۳
بنگاله ۱٦۷، ۲٤۷
بهاباد ۱۹۰، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۹۳ ، ۲۹۵
بهادین آباد ۷۳٤
بهبهان ۷۷۰
بیابانك ۷۳۵
بیجاپور ۹۲، ۸٦۰
بیداخوید ۲٤۸، ۵۹۱، ۵۹٤، ٦۰۰ ، ٦۰٤ ، ٦۰۷، ٦۱۰
بیده ۵۸۵، ۷۲۱
بیستون ۸۲۵

پ

پادین‌آباد ۷۲۱، ۷۳٤
پشاول ۳۵۹
پلاجیه ٤۸۹

ت

تبریز ۵۱، ۱۲٦، ۱۳۲، ۱٤۷، ۵۵۹ ، ٦٤۳
تبل عکه ۲٤
تبوك ۲٤

ترشیز ۲۸۶
ترکستان ۲۳ ، ۳۰۱ ، ۳۵۷، ۵۳۴، ۵۳۵ ، ۵۶۶، ۶۶۸، ۷۳۴
ترمذ ۸۲۳، ۸۵۸
تفت ۲۹، ۴۹، ۵۶، ۷۵، ۹۴ ، ۱۱۰ ، ۱۴۲، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۲۷، ۲۴۸،۳۰۲ ، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۶۸، ۵۰۱، ۶۰۶، ۶۸۱،۶۸۲ـ ۶۹۳، ۷۳۰، ۷۳۸، ۸۰۰
احمدآباد ۷۰۱
بازارآقا ۶۹۰
بازارچهٔ نو ۱۶۸
باغ خان ۲۴۸
باغ خلیل آباد ۲۲۷، ۶۹۲
باغ دلگشا ۶۸۸
باغ دولتخانه ۶۹۰
باغ دیوانخانه ۸۶، ۶۸۹
باغ کوشك ۷۳۸
باغچهٔ قاضی ۳۱۹
باغچهٔ مخدومی ۳۰۲
بقعهٔ صفویه ۱۹۷
بقعهٔ صفیه ۶۸۹
پای چنار ۶۸۵
تخت داودبیك ۶۸۳
چشمهٔ سعدآباد ۶۸۵
خانقاه تفت ۶۰، ۶۷، ۶۸۵
سلطاناباد ۲۲۷، ۷۲۰
صفهٔ صفا ۶۸۵
طاحونهٔ تفت ۲۴۸
محلهٔ سردسیر ۶۸۳، ۶۸۵
محلهٔ گرمسیر ۱۱۰، ۲۲۷، ۶۸۳، ۶۹۰، ۶۹۳
منصوریه ۶۷، ۶۸۶
نصیری ۶۸۵
تلنگه ۹۰
تل‌الله‌اکبر ۷۳۰
تنگ‌الله‌اکبر ۳۲
تنگ سیاه ۷۶۰
توران ۵، ۴۳، ۵۷۶
توران پشته ۳۶۸، ۶۹۸ ـ ۶۹۹
تون ۲۸۶، ۲۷۹

ج

جاجرم ۱۳۵، ۱۳۶
جرجانیه ۸۲۳
جندق ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۹۳، ۴۸۷
جوکند [رباط ـ] ۵۵۹
جهرم ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۱، ۳۲۰
جیحون ۸۵۱
جیلان ۸۳۲

چ

چال سیاه ۴۸۲
چالدران ۵۶
چاه قادر ۲۹
چاه نعمة‌الله ۱۱
چخورسعد ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۴۱، ۲۸۳
چشمهٔ سبز ۷۳۳
چفته ۶۶۱
رباط چفته ۴۷۶، ۵۵۷، ۶۶۱
چکله سرهند ۸۳۹
چم تفت ۶۸۱
چین ۶۴، ۶۵، ۵۱۱، ۸۱۸

ح

حبشه ۸۱۸

حجاز ۴۹، ۵۱، ۱۰۹، ۲۴۷، ۳۱۸، ۳۴۰، ۳۵۱، ۳۶۸، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۴۰، ۴۷۳، ۴۸۸، ۵۱۳، ۵۶۶، ۶۲۴

حلب ۶، ۷۰۶، ۸۵۷

حله ۱۱

حویزه ۷۷۱، ۸۳۶

حیدرآباد ۵۳، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۲۹۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۲۵، ۴۰۹، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۸۶، ۴۹۳، ۵۷۰، ۷۱۱، ۷۲۶، ۷۸۲، ۷۹۳ـ ۷۹۵، ۸۰۳، ۸۱۰، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۲۸، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۸

خ

خاتون‌آباد ۷۲۰

خانپور ۸۳۹

خان سرخ ۷۳۵

خراسان ۵۴، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۵۶، ۱۷۳ ـ ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۳۳، ۳۰۱، ۳۳۹، ۴۱۸، ۴۷۲، ۴۷۳، ۵۱۰، ۵۶۶، ۵۹۸، ۶۳۲، ۶۳۴، ۷۰۷، ۷۱۰، ۷۱۴، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۳۴، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۲، ۸۲۴، ۸۴۰، ۸۵۷، ۸۶۳

خرانق، ۶۶۲، ۸۲۸، ۸۳۰

خطا (ختا) ۲۳، ۴۵

خوار ۴۸۲

خوارزم ۸۲۱ ـ ۸۲۳، ۸۳۷

خورمیز ۶۳۷، ۷۰۷

قلعهٔ خورمیز ۵۴۴، ۵۵۲، ۵۵۳

خوریات ۸۰۹

خوزستان ۸۶۲

خویدک ۶۳۴، ۷۰۷

د

دارالامان = کرمان

دارالسلام = بغداد

دارالسلطنه = تبریز

دارالسلطنه = سمرقند

دارالسلطنه = قزوین

دارالسلطنه = هرات

دارالشجاعه = بافق

دارالعباده = یزد

دارالقرار = قندهار

دارالملك = شیراز

دامغان ۸۶۱

دجله ۱۰

دربندباکو ۸۵۶

دروازهٔ کرمان ۱۰

دروازهٔ ماشول (قندهار) ۲۹۰

درون ۲۱۵

دریاچه ساوه ۷۲۱

دریای عمان ۵، ۱۵۶، ۸۱۸، ۸۵۹

دکن ۴۶ ـ ۴۹، ۵۴، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۴۱۱، ۴۵۳، ۴۵۴

خلیلهٔ دکن ۴۷ـ ۴۹، ۵۳

دماوند ۹

ده‌شیر ۷۲۰ (ایضاً نگاه کنید به قریهٔ شیر)

ده‌علی ۷۶۹

دهج ۸۹، ۸۳۰

دهلی ۵۳۸، ۸۱۳، ۸۳۸

دیاربکر ۵، ۵۱

دیلم‌آباد ۷۲۰

ر

رباط پشت بادام ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۵

رباط شتران ۶۶۵، ۷۳۵
رباط یافمش ۶۶۱
ربع رشیدی ۱۴۸
رشت ۲۶۳
رکناباد ۸۳۲
رودخانهٔ شیرین ۷۷۰
رودخانهٔ ماهان ۳۸
روم ۴۳، ۵۶ ، ۱۵۶، ۱۸۳ ، ۲۱۴، ۲۷۳ ،
۲۷۹، ۲۷۸، ۳۳۲، ۴۲۹، ۴۸۷، ۵۶۶،
۵۸۰، ۷۴۰، ۷۴۱، ۸۱۸، ۸۴۷ ، ۸۵۰
ری ۱۰۴، ۱۰۶، ۳۰۰، ۴۸۲، ۵۵۹، ۸۴۱
ریگ فیروزی ۶۱۹، ۶۳۲، ۷۴۰

ز

زارج ۲۴۸، ۲۵۳، ۶۱۳، ۶۴۴، ۷۱۵
زنگبار ۸۱۸

س

سافن [رباط ـ] ۶۶۲
ساوه ۵۵۹
سبزوار ۸۲۴
سخویه ۵۹۷
سد یأجوج و مأجوج ۸۵۶
سراب ۱۳۵
سرانديب ۶۱۲، ۷۸۱
سرخس ۴۲
سرمن‌رآی ۱۱۸
سریزد ۱۴۹، ۲۴۸، ۲۷۶، ۲۷۹، ۴۸۱، ۸۰۰
سعدآباد (همدان) ۵۳
سقلاب ۸۱۸
سلطانیه ۱۴۷، ۵۵۹، ۸۲۵، ۸۴۰
سلطانیه‌آباد ۸۲۵
سمرقند ۲۱ ـ ۲۴، ۳۰۱، ۳۹۶، ۵۹۸، ۸۲۲،
۸۳۷
سنجاب ۸۱۸، ۸۲۲
سورت ۴۰۹، ۴۴۹، ۴۵۳، ۴۷۷، ۷۸۱، ۷۸۲،
۸۰۵
سورك ۸۳۳
سورنق ۸۴۰
سه‌پایه ۸۳۷
سیواس ۱۲۳، ۱۲۴

ش

شام ۱۲۴، ۱۲۹، ۷۴۰، ۸۴۶
شاهاباد ۶۹۷، ۷۲۰
شاهجهاناباد ۴۹، ۲۰۴، ۳۱۷، ۳۲۶، ۳۶۰،
۴۳۹، ۴۴۲، ۴۵۳، ۴۹۳، ۷۸۱، ۷۸۲،
۷۸۵، ۸۰۳، ۸۱۴، ۸۳۲، ۸۶۸
شاه طور ۴۸۲
شرفاباد شهفتری ۷۲۰
شکی ۲۱۱، ۲۱۲
شوراب [رباط ـ] ۲۴۸، ۶۶۱
شهربابك ۶۱۷، ۸۲۹
شهرستانك، (اصفهان) ۹۰، ۴۸۲
شهریار ۱۰۶
شیراز ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۱ ـ ۳۴، ۴۵ ، ۵۲ ،
۶۸، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۷۴ ،
۱۷۵، ۲۰۴، ۲۷۳، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۳۲.
۴۳۲، ۵۵۹، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۳، ۷۰۸،
۷۱۸، ۸۳۴
شیرکوه ۶۸۴، ۶۹۳
شیروان ۲۱۱

ط

طبس ۲۸۶، ۲۸۹، ۴۳۶، ۶۳۴، ۷۰۷
طرزجان ۵۲۲
طرشت ۱۰۶
طزنج ۷۰۱

طوس ۶۵۱، ۷۳۳
طیسفون ۷۲۳

ع

عبدالملك ۴۸۲
عراق ۶، ۵۲ـ ۵۴، ۹۱، ۱۰۴، ۱۰۵ ، ۱۱۹،
۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۲،۱۵۶،
۱۵۷، ۱۶۷، ۱۷۵، ۲۹۹، ۳۵۳، ۵۴۲،
۶۷۹، ۶۸۱، ۷۰۸، ۷۲۳، ۷۳۴، ۷۳۵،
۷۳۹، ۸۴۱، ۸۴۳
عراق عرب ۱۹۰، ۲۷۹
عراقین ۵۰ ، ۱۵۶، ۱۶۵
عزآباد (یزد) ۱۷۱، ۵۸۵، ۶۶۹، ۷۱۹
باغ عزآباد ۷۱۹
قنات جمال‌آباد ۷۱۹
قنات شرف آباد ۷۱۹
محلهٔ جمال‌آباد ۷۱۹
محلهٔ‌شرف‌آباد ۷۱۹
عزاز ۸۵۷
عقدا ۳۲۵ ، ۴۸۹ ، ۵۵۷ ، ۵۵۹ ، ۵۸۵ ،
۷۲۱
علیاباد قهستان ۱۹۴ ، ۲۴۸ ، ۶۹۷ ، ۷۲۰ ،
۷۲۶، ۷۲۷

غ

غارایوب ۸۲۹
غار شمس‌الدین ۸۲۵ ـ ۸۲۶
غزنین ۶۳۰، ۷۲۳
غیاث‌آباد ۲۴۸

ف

فارس ۶، ۵۰، ۵۲، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷،۱۶۵
۱۷۵، ۲۰۴، ۲۵۵، ۲۹۹، ۳۰۰، ۴۸۸
۵۴۲، ۵۹۹، ۶۳۷، ۶۹۹، ۷۰۸،۷۱۰،
۷۲۳، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۵، ۷۳۹، ۸۱۸،
۸۲۱ ، ۸۲۲ ، ۸۳۱ ، ۸۳۳ ، ۸۶۴
فتحاباد ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۳۸
فتح پور ۱۶۷
فرات ۵۲۹، ۵۳۰، ۷۷۳
فراشاه ۲۵۳، ۴۹۴، ۶۸۵
فرافتر ۶۳۵، ۷۰۷
فرح‌آباد ۱۷۸
فرمیتن ۱۰
فم‌الصلح ۸۵۲
فهرج ۲۷۶، ۲۷۹، ۵۲۲، ۵۴۲، ۵۴۳،۶۲۷،
۶۳۴، ۷۰۷، ۷۰۸
فیروزان ۵۶۱ ، ۵۷۴
فیض‌آباد ۶۹۶ ـ ۶۹۷

ق

قائن ۸۳۹، ۸۴۰
قادسیه ۷۰۷
قبا ۳۸۹
قریهٔ شور (ده‌شیر) ۱۴۴، ۶۹۹
قریهٔ شهرکهنه ۲۴۸ ـ ۲۴۹
قزوین ۹۸، ۱۲۴، ۱۷۵، ۱۹۹، ۲۱۲،۲۷۴،
۳۲۸، ۴۷۳، ۵۵۹، ۸۴۰، ۸۴۶، ۸۵۳
قسطنطنیه ۸۲۰
قلعهٔ چاه خاور ۴۰۷
قلعه‌کلاه ۱۳۴
قلعه یافمش ۷۳۵
قم ۲۹۹، ۵۱۹، ۸۱۹
قمشه ۶۵۷، ۷۳۹
قنات شیرین (اردکان) ۷۲۴،۷۲۶
قنات عزآباد (بفرویه) ۱۵۴
قندهار ۱۶۷ ، ۲۱۴ ـ ۲۱۶ ، ۲۸۷ ، ۲۸۹ ،
۲۹۳، ۲۹۴، ۶۶۳

فوچان ۲۸۵
قهستان (کوهستان یزد) ۸۶،۱۱۰،۱۴۴،۲۲۷، ۶۰۰، ۶۱۴، ۶۱۶، ۶۹۹، ۷۰۰
فیروان ۸۶۱

ک

کابل ۸۳۸
کازرون ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۵۹، ۶۳۳
کاشان ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۶۲، ۵۵۹
کشنویه ۱۹۴، ۵۴۳، ۷۱۱_۷۱۲، ۷۳۷
کثه ۷۱۰
کربلا ۱۱، ۴۷۴
کرمان ۹، ۱۰، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۳۳،۳۵_۳۸، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۱۵۰، ۱۵۲،۱۵۶، ۱۵۷، ۱۸۶، ۲۲۷، ۲۷۶،۲۷۹، ۴۹۸، ۵۹۹، ۶۳۶، ۶۳۹، ۶۸۶، ۷۰۸،۷۲۰، ۷۲۵، ۷۳۵، ۸۲۱، ۸۲۲
کرمانشاهان ۷۰۰ ، ۷۳۵
کرناتك ۴۶۹ ، ۸۶۰
کشمیر ۸۷، ۳۵۹ ۳۶۰، ۸۳۸
کلکنده (به کلکنده نگاه کنید که صحیح آن است. درچندمورد اشتباه چاپ شده است)
کنکک ۳۲۰، ۸۱۰
کوخرد ۳۲۰
کوبنان ۲۶ ـ ۳۱
کوفه ۱۱۸
کوکن ۸۶۰
کوه بینان ۳۳
کوه چکچکو ۸۲۸
کوه مالك داد ۲۲
کهنه دهلی ۳۲۶
کیچ ۳۵

گ

گجرات ۴۸۸
گرجستان ۹۲، ۱۵۶، ۲۱۱
گرد فرامرز ۱۶۱، ۷۱۴
گلکنده ۹۰،۴۰۹، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۸۶،۸۶۰، ۸۶۱
گنبد ذات الارض ۱۹
گیلان ۲۶۳، ۳۳۲، ۸۱۸

ل

لار ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۵۵، ۲۶۳
لاهور ۱۶۷
لاهیجان ۱۹۸
لنگر قطب الدین ۳۰

م

مازندران ۹۲، ۱۷۷، ۱۸۳، ۴۷۴،۸۱۸
مالوبه ۸۳۸
ماوراءالنهر ۱۵۶، ۳۰۱، ۵۹۸
ماهان ۹، ۱۰، ۳۰، ۳۱، ۳۴ ـ ۳۶،۴۰،۴۳، ۴۴، ۵۲، ۶۸۶
آستانهٔ ماهان ۱۰، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۸، ۴۶– باغ چهار طاق ۴۵– باغ خلوت ۳۱، ۳۵– باغ مشهد ۳۱– خانقاه خیرآباد ۳۱
مبارزآباد ۷۲۰
مجومرد ۵۵۷، ۵۵۹، ۷۱۸
فیروزآباد مجومرد ۷۱۸
محلهٔ درب ابهر (قزوین) ۸۴۰
محلهٔ سید حسینی (هرات) ۲۵، ۲۶
محمدآباد ۷۲۰
محمدآباد چاهوك ۸۲۵
محمدآباد بیدر ۵۴
محمودآباد ۷۱۲، ۷۱۳

مداین ۷۲۱، ۷۲۳
مدینه ۸۰، ۸۱، ۳۸۹
مرغاب ۲۶
مروشاهجهان ۲۱۵، ۸۲۴
مروس (=مروست) ۵۷۳، ۵۷۳
مریاباد (=مریم‌آباد) ۴۳۲، ۶۳۷ ، ۶۶۶، ۷۰۹، ۷۱۰
مریم آباد=مریاباد
مزرعهٔ اهروك ۲۴۸
مزرعهٔ بابکان ۲۴۹، ۷۰۰
مزرعهٔ بذروك ۵۸۱
مزرعهٔ چم سیاه ۹۴
مزرعهٔ حسینی ۹۴
مزرعهٔ خضرآباد ۶۲۸
مزرعهٔ خلیل‌آباد ۷۲۷
مزرعهٔ دولت‌آباد زارچ ۲۴۸
مزرعهٔ خواجه سیف‌الدین محمود ۷۰۱
مزرعهٔ رضی‌آباد ۷۰۱
مزرعهٔ سرو ۲۴۸
مزرعهٔ طهره ۶۹۷
مزرعهٔ فیض‌آباد ۲۴۸
مزرعهٔ مردوك ۶۱۴
مزرعهٔ معین‌آباد ۶۹۸
مزرعهٔ مفیدآباد ۶۹۹
مزرعهٔ میرزاحسین مستوفی ۶۹۷
مزرعهٔ میرزا محسن ۲۴۸
مزرعهٔ میرك آباد ۶۲۰
مزرعهٔ نارستان ۷۲۷
مزرعهٔ واشه ۸۳۰
مسجد جامع اصفهان ۳۱۰
مسجد جامع کرمان ۴۰
مسجد سهله ۷۷۴
مسقط ۸۰۹، ۸۱۰
مشهد ۲۴، ۱۷۱، ۲۳۳، ۲۵۶، ۴۱۸، ۴۷۳، ۴۴۰، ۴۹۳، ۵۱۰
مصر ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۱۲۴، ۱۲۹، ۵۶۶، ۸۵۵
مظفرآباد ۷۲۰
معین‌آباد ۱۶۶، ۱۹۴، ۷۲۳
مغارهٔ نعمة‌الله ۱۸
مغرب ۵۶۶
مغازه ۳۷۶،۲۷۹،۲۹۳،۴۸۷
مفیدآباد ۳۶۸
مکران ۳۵
مکه ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۱۵۶ ، ۳۸۹، ۵۶۵
ملتان ۲۹۶،۴۹۱، ۶۳۰، ۸۱۵، ۸۳۹، ۸۵۷، ۸۶۰، ۸۶۸
منزل های چنار ۱۱
منزل چاه قادر ۲۹۳
مهنی ۶۲۵
مؤبدگرد ۷۲۲
مورچه خوار ۴۸۲
موصل ۸۴۶
موغان ۸۲۵
موق‌آباد [صحرا-] ۵۲
مهریجرد ۵۹، ۱۰۱، ۱۶۳، ۳۶۸، ۳۷۶، ۴۷۷، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۵۹، ۶۱۷، ۶۲۰، ۶۳۷، ۶۵۱، ۶۶۰، ۷۰۲ ـ ۷۰۵، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۳۸
ارزلدازان ۶۱۷
باغ باحرز ۴۹۶، ۴۹۷
باغ بیگمی ۱۰۱
باغ خواجه ۱۶۳

باغ نعمتاباد ۷۲۸
بغدادآباد ۶۱۷، ۷۰۵
چاهوک ۴۸۰، ۵۵۹، ۶۶۰، ۷۱۰
علیاباد ۴۷۸
قنات عباس‌آباد ۴۹۷
قنات مهدی‌آباد ۸۹
قنات هرموز خان ۷۰۸
قنات یحیی‌آباد ۷۰۹
محلهٔ دردمق ۴۹۶، ۵۰۰
محلهٔ مهرآباد ۶۱۷، ۷۰۴
محمدآباد ۷۰۴
مدوار ۶۵۱، ۷۰۳، ۷۰۴
مهرپادین ۶۱۷، ۷۰۴
نعیماباد ۴۸۰
میبد ۸۹، ۱۵۱، ۳۷۶، ۷۷۷، ۴۱۰، ۴۸۷، ۴۸۹، ۷۰۵، ۷۲۰ ـ ۷۲۳
بارجین ۷۲۱
بدر آباد بالا ۷۲۴
رکاباد ۷۲۰
رکناباد ۷۲۴
شمس‌آباد ۹۵
علیاباد ۴۸۲
فیروزآباد ۱۶۶، ۴۵۴، ۴۹۹، ۶۶۰، ۷۱۸
قنات نارخیری ۷۳۹
قنات نصرتاباد ۷۳۹
قنات یحیی‌آباد ۷۳۹
محمدآباد ۵۸۹
محمود آباد ۴۸۷
مزرعهٔ مبارک آباد ۸۹
مهرجرد ۷۰۵
نصرتاباد ۷۰۹
میدان سعادت ۷۴۲
میدان نقش جهان ۸۰۰

ن

نائین ۳۶۱، ۴۴۸، ۴۸۲، ۷۹۳
ناظرآباد (سریزد) ۴۸۱
نجف ۱۱، ۱۱۸، ۱۹۰، ۴۹۴، ۷۷۳
نخشب ۸۵۱
ندوشن ۵۸۱
نسا ۷۲۳
نصرآباد (اصفهان) ۱۸۸
نصرآباد (یزد) ۹۳، ۳۷۸، ۴۵۰، ۶۱۴، ۶۱۶، ۶۹۴ ـ ۶۹۶
نعیم آباد ۷۰۸ ـ ۷۰۹، ۷۳۸
نوشهر ۱۴۱
نوقات ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۹۳
نه‌گنبد ۵۴۷، ۵۴۸
نهاوند ۱۵۷
نهفتر ۶۹۷
نیستان ۴۸۲
نیستانه ۵۵۷، ۵۵۹
نیشابور ۸۲۴، ۸۲۵
نیل ۱۳ ـ ۱۶
نیمروز ۹۶
ورزنه ۴۸۲، ۴۸۳، ۶۱۵

هـ

هدایت‌آباد ۱۹۴
هرات ۲۵، ۲۶، ۴۴، ۴۵، ۵۴، ۱۰۴، ۱۰۵،

۱۵۶، ۱۷٤، ٤۷۲، ٤۷٤، ۸۱۹، ۸۲۲،
۸٦۳
هرمزآباد ٦۰٤
هرموز ۱۳٦
هروك ٦۰٤
هفت اقلیم ٥
هفتادر ٥٥۷، ٥۸٥، ۷۲۳
همدان ۹ ، ٥۳،۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱٥۷ ، ٥٥۹
هند (هندوستان) ۲۸، ۳۷، ۳۸، ٤۳، ٤٥ ـ
٤۷، ٥۳، ۸۷، ۹۱ ، ۹۳، ۱۰۸، ۱۰۹،
۱۳٦،۱٦۷،۱٦۸،۱۹٤،۲۰٤،۲٤۳،۲٤۷
۲۸۸ ، ۲۹۰، ۳۰٦، ۳۱٦، ۳۲۰،۳۲٦،
۳٥۱،۳٥۱، ۳۸۱، ٤۰۱، ٤۰۸، ٤۱۰،
٤۱۱،٤۱۳، ٤۱۹، ٤۲۹، ٤٤۱، ٤٤٦،
٤٤۹،٤٥۰، ٥٦٦، ٥۸٦، ٦۱۲، ٦۱۸،
۷۲۷، ۷٦٥، ۷٦۹ ، ۷۷۱، ۷۷۷،۷۸۳،
۷۹۳، ۸۰۳، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۳۸ ، ۸۳۹،
۸٥٤، ۸٦۷
نیرب ٤۹،٥۱،۸۰ ، ۱۰۹، ۳۱۸، ۳٤۰، ۳٥۱،
۳٦۸، ٤۱۰، ٤۱۲، ٤٤۰، ٤۷۳ ، ٤۸۸ ،
٥۱۳

یزد (در غالب صفحات دیده میشود)

(اعلام جغرافیائی شهر یزد)

آب ابرو مبارکه ۷۱۲، ۷۳۷
آب اهرستان ٥٥۷، ٥٥۹
آب‌تفت۱٤۲، ۱٥۹، ۱٦۳، ٥۲۸، ٦٤٤، ٦٥۸
٦۸٥، ٦۷۹
آب تفت و نصیری ۱٥٥، ٦٥۸
آب جدیده (نو) ۱٦٦ ، ۲٥۲، ٤۷٦ ، ٥۲۷ ،
٦٥۰، ٦٥۸، ۷۱۲
آب جمال آباد (قنات) ۱۷۱
آب خیرآباد دهوك ۷۱۲
آب دهاباد ۷۳۲
آب دهوك = آب خیرآباد
آب سلغرآباد ٤۹٤، ٥۰٥
آب سوی ۷۳۷،۷۱۲
آب شور = آب سلغرآباد
آب صواب ٦۳۳، ۷۱۲
آب فتح آباد ٦٦۰
آب فیروز آباد ٥۳٥
آب گرد فرامرز ٤۸۹
آب محمد آباد ۷۱٤ ـ ٦٥۰،٦٥۱، ۷۱٤
آب محمود آباد ۱٥۹، ٦۲٤، ٦٥٦
آب نرسوباد ٥٥۹، ٦٥۲ ، ۷۱۱، ۷۳٦
آب نعیماباد ٦٦۰، ۷۱۲
آب وزیر ٦٥٦
آب وقف آباد ٥٥٦
آب یعقوبی ۷۳٦
اسکندریه ٦۳۹
امامزاده ابوجعفر محمد ۱٦٦، ۳۲٦ ، ٥۲۰ ـ
٥۳۱، ٥۳۹، ٦۳۸، ۸۰۰
اهرستان ۸٤ ، ۱۰۷، ۱٥٥ ، ۱۷۱، ۱۷۳،۲۳۲،
۲٤۸، ۲٥۳،۳۳۰، ٤۱۷، ٤۳۸ ـ ٤٤۰،
٤۹٤، ٥٤٤، ٥٦۹، ٦۳۳، ٦٥۳،٦۷۳ـ
٦۷۹، ٦۸۱، ۷۳۸، ۸۰۰
باب = دروازه
بازار تازیان ۱۹۲
بازار شاطریه ۷٤۲
بازار صحافان ٦۲۱
بازار علاقه بندان ۱۷۳
بازار کافذیان ۱٤۸
بازار گنبد ۷۳۸
بازار مسگران ۱٦۳

باغ ابوسعد ۶۸۰
باغ ابوسعیدی(اهرستان) ۶۷۸
* باغ استاد شهاب ۵۱۲
باغ اعلی ۶۳۱
باغ بهشتی ۲۴۷، ۳۷۵، ۷۳۶، ۷۳۸
باغ ترسا (اهرستان) ۵۴۴
باغ جمال باد (اهرستان) ۱۷۱
باغ چشمه ۱۹۲
باغ حاجی ۶۲۶
باغ خواجه سعد ۶۸۱
باغ زرگری (اهرستان) ۲۲۷، ۳۱۹
* باغ ساباط (اهرستان)= باغ شاهی
باغ سعدآباد (اهرستان) ۹۴ ، ۲۴۸ ، ۶۸۰
* باغ سیبک (اهرستان) ۶۷۸
باغ شاه (اهرستان) ۶۷۸
باغ شاه نگار (اهرستان) ۴۱۷، ۶۷۹
باغ شاهی (اهرستان) ۱۷۱، ۲۳۱ ، ۶۷۸ ، ۷۳۸
باغ شهرآباد ۶۲۰
باغ صفی آباد (اهرستان) ۲۰۷
باغ طاحونه ۹۵
باغ عشرت آباد ۲۴۸، ۶۸۰
* باغ عیشاباد (اهرستان) ۶۹ ، ۶۷۵ ، ۶۷۸
باغ فردوس (اهرستان) ۶۷۷
باغ کمال کاهی ۵۴۱، ۶۳۸، ۶۳۹
باغ گلشن ۶۴، ۶۹
* باغ گندم ۴۵۵ (امروزه محله ای است در شهر)
باغ مراد ۵۹
باغ مستوفی (اهرستان) ۲۵۳
باغ مکرانیان ۷۴۲
باغ مولائی ۶۳۹، ۶۴۰
باغ مهرآباد (اهرستان) ۸۵، ۶۷۳
باغ نعمتاباد ۷۰۵
برج اولیا ۵۴۱، ۶۴۰
* بقعهٔ تقی الدین دادامحمدا ۳۹۹
بقعهٔ خانزاده ومخدومزادهٔ ۶۵۹
بقعهٔ راویه ۴۷۴
بقعهٔ صاعدیه ۱۵۴
بقعهٔ مریمیه ۱۵۴
* بقعهٔ ملتکیه ۱۶۱
بقعهٔ نظامیه ۵۳۵
پای کوشك [صحرا-] ۵۹
* پل چهار منار ۶۷۸
* پیر برج ۵۳۳
پیرمراد ۶۲۵
جلوخان ۶۵
جلوخانه ۵۳۵
چهارسوق ۱۷۲، ۶۶۶، ۶۶۸
چهارسوق اعظم ۵۱۳
چهار سوق کهنه ۱۷۳
* چهار سوق میرچقماق ۴۹۹
* چهارمنا ۱۶۱
چهل تنان ۶۴۰
* حصار ۱۷۲، ۵۳۱، ۶۳۲، ۷۳۱، ۷۳۸
حظیره ۳۱۵
حظیرهٔ آقاشمس ۳۹۷
حمام پتك ۷۰۴
حمام خواجه جمال الدین خوارزمی ۱۶۳

* ــ آثار یا نام محلهایی که ستاره کنار آنها گذاشته شده امروزه دریزد باقی است .

حمام سوجه ۵۵۶
حمام شاه ۵۳٤
* حمام‌فرط ٦۳۰
حمام قاضی ۳۵۵
* حمام وزیر ۱۷۳
*حوض آب‌شور ۵۰۲
خان (به سرای و کاروانسرای نیز مراجعه شود)
خان امیرسام ۱٦٤
خان چهانوك ۵۵٦
خان دولت ۱۷۳
*خان‌خواجه ضیاءالدین محمد٤۸۹، ٦٦۸
خان شمس یوسف ۷٤۱
خان ندافان ۵۵٦
خان نو ۵۵٦
خانقاه شرفیه ۳۰۳
خانهٔ امینای فتوحا ٤۹۲
خانهٔ عباسی=عباسیه
خانهٔ مین‌باشی ۱۰۰
خط سبز ۵٤۲
خلف باغ عزآباد ۳۵۰
* خلف خان علی ۱۰۰ (امروزه پشت‌خانعلی)
* خندق ۵۳۱، ۷۳۸
* خیرآباد دهوك ۷٤۱
داربندك (اهرستان) ۳۳۰
دارالسلخ ۵۳۵
دارالسیاده ۵۵۹
* دارالشفای صاحبی ۱٤۲، ٤۲۹، ۷۳۸
دارالعباده — یزد (در بسیاری‌ازصفحات‌ازجمله ۷۳۵)
دارالفتح ۵۸، ۱۷۲، ۲٤۸، ۵۱۲
در=دروازه
درب=دروازه
دروازهٔ ایلچی‌خان ۷۳۸
دروازهٔ دولت ۱۷۳
دروازهٔ سعادت ۷۳۸
* دروازهٔ شاهی (= درب قطـریان) ٦۹۵، ۷۳٦، ۷۳۸
دروازهٔ قطریان=دروازهٔ شاهی
* دروازهٔ کوشك‌نو ۵۵٦، ٦۳۹، ٦۵۰، ۷۰٤، ۷۳٦، ۷۳۸
دروازهٔ کیا ۷۳٦، ۷۳۸
دروازهٔ مادرامیر=درب مال امیر
* دروازهٔ مال‌امیر ٦۲۰، ۷۱۰، ۷۳۸
* دروازهٔ مهریجرد ٤۸۱، ٦۵۱، ۷۰٤، ۷۳٦، ۷۳۸
* دروازهٔ نو ٦۳۰، ۷۳۸
دهاباد ۳۷۲، ۷۱۰، ۷۲۱، ۷۳٤
* زاویه (اهرستان) ٤۷٤
زندان اسکندر ۱٤٤، ۲۱۳، ٦۲۵، ۷۰٤، ۷۳۲ (ظاهراً بنایی در شهر باین نام بوده است)
ساباط نقشین ۵۵۷
سرای (به‌خان و کاروانسرای نیزمراجعه شود)
سرای ترکان ۷۳۸
سرای سلطان محمد ۱۷۳
سرای مهترجمال ۱۷۱
* سرپلوك ٦۵۸
* سرچم ٦٤۰
* سرریگ ۱٦٤، ۵۵٦، ۷۱۱، ۷۳۷
سرقبر کشتی‌گیران ۹۹، ۱۰۲
سلطان زرندیان ٦۳۷
* سلغرآباد (آب‌شور) ۵۰۱، ۷۱۰
سنجدستان ۷۳۸

* سید حسین گل‌سرخ ۵۳۳ ـ ۵۳۵، ۸۲۷
سید سرچم ۵۴۱
* سید صحرا ۵۴۳، ۸۳۳
شاه‌پریان = مامانوک
* شاهزاده فضل رضا ۴۲۵ ، ۴۸۱ ، ۵۳۱ ـ ۵۳۳، ۸۰۰ (امروزه « شازده فاضل» تلفظ می‌شود)
طاحونهٔ عشرت‌آباد ۲۴۸
عباسیه ۶۵، ۶۶
غازیان ۵۴۲، ۵۴۳
*قلعه ۷۳۱، ۷۳۹، ۷۴۱، ۷۴۲، ۸۳۰
قهوه خانهٔ چهارسوق ۲۴۸
قهوه خانهٔ میدان خواجه ۴۴۴
کاروانسرای (به خان وسرای نیز مراجعه شود)
کاروانسرای آقاشمس ۵۵۷
* کاروانسرای‌خواجه ۱۶۳
کاروانسرای ریسمان‌فروشان ۶۴۴
کاروانسرای کوه‌مره ۷۴۱
* کاروانسرای میدان محلهٔ میرچقماق ۱۹۸
کته ۷۳۲، ۷۳۳
کوچهٔ پای‌بوز ۷۳۸
کوچهٔ پهروك ۱۶۱
کوچهٔ حاجی‌عماد ۶۵۹
کوچهٔ حسینیان ۵۲۰، ۵۲۲، ۶۵۶
* کوچهٔ دیگ بندان ۳۵۴، ۵۳۸
کوچهٔ سنبلان ۷۳۸
کوچهٔ صندوقیان ۷۳۸
کوچهٔ عنبری (اهرستان) ۳۹۳
* کوچهٔ فهادان ۶۳۲
کوچهٔ محمد بلال ۷۳۸
کوچهٔ نو ۵۴۵
* کوشك‌نو ۷۰۴، ۷۱۴
گنبد هشت‌در ۵۴۱
مامانوك (= شاه پریان) ۶۷۹ ـ۶۸۰
* محلهٔ ابوالمعالی ۴۸۹، ۶۵۸
محلهٔ اهرستان ۱۱۲ ، ۱۵۵ ، ۳۹۳، ۴۷۴ ، ۴۷۵
محلهٔ ایلچی‌خان ۷۳۸
محلهٔ بازارنو ۲۲۶
محلهٔ باغ بهشتی ۷۳۶
* محلهٔ بیوك (اهرستان) ۱۷۳
محلهٔ پای بوز ۶۲۸
محلهٔ پیربرج ۳۶۸، ۴۲۵
* محلهٔ چنارمنار ۱۵۰، ۴۱۰، ۴۹۲، ۵۵۸، ۶۵۵
محلهٔ خلف باغ عزآباد ۳۲۱، ۵۱۲
محلهٔ خلف بقعه ۳۱۹
* محلهٔ خلف خان علی ۷۱۲
* محلهٔ خیرآباد (اهرستان) ۱۹۲ ، ۴۱۷ ، ۴۹۴، ۶۷۹
محلهٔ داربندك (اهرستان) ۸۴
محلهٔ در مدرسهٔ عبدالقادریه ۶۵ ، ۱۶۱، ۱۶۳
محلهٔ دهوك ۶۵۸
محلهٔ دهوك اسفل ۶۵۹، ۷۴۱
محلهٔ سرآب نو ۵۶۷
*محلهٔ سرپلك ۱۵۴
* محلهٔ سرچم ۵۳۴، ۵۴۱
* محلهٔ سرریگ ۶۵۷، ۷۳۶
* محلهٔ سرسنگ ۷۱۰
* محلهٔ سافرآباد ۵۴۳
* محلهٔ شاه ابوالقاسم ۵۰۴
محلهٔ شهاب‌الدین قاسم ۲۵۲

محلهٔ شهرستان ۱۴۴ ، ۱۶۲، ۴۰۸ ، ۵۳۹ ، ۶۲۵، ۶۵۶، ۷۳
* محلهٔ شیخ داد ۳۹۹ ، ۵۸۵ ، ۵۶۰ ، ۷۱۲
* محلهٔ فهادان ۵۴۴، ۶۳۲
* محلهٔ قلعه کهنه ۴۹۴
محلهٔ کمالاباد ۱۷۱
محلهٔ کوچهٔ حسینیان ۵۶۰
* محلهٔ کوشك نو ۷۰۴
* محلهٔ گلشن ۱۹۲
* محلهٔ مال امیر ۲۷۸، ۴۹۴، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۵
محلهٔ مخزن ۱۵۴
* محلهٔ مریاباد ۲۷۱، ۷۱۰
محلهٔ مسعودیه (اهرستان) ۱۰۷
* محلهٔ مصلی ۱۱۱، ۶۵۲
محلهٔ مصلیعتیق ۳۷۲، ۴۰۱
محلهٔ مکرانیان ۷۴۲
* محلهٔ میرچقماق ۱۰۰ ، ۱۹۸، ۳۰۳،۳۱۴، ۵۳۵، ۷۱۲، ۷۴۱
محلهٔ نابینایان ۵۴۵
* محلهٔ نرسوباد ۱۵۴
* محلهٔ وقعنو ساعت ۴۱۷، ۵۴۳
* محلهٔ یعقوبی۶۶۶، ۷۱۰، ۷۳۶
مدرسهٔ اتابك سام ۷۳۸
مدرسهٔ اصیلیهٔ دهوك ۶۵۸
مدرسهٔ بسحاقیه ۱۵۴
* مدرسهٔ چهارمنار ۵۵۹
مدرسهٔ حافظیه ۱۵۵، ۱۵۶
مدرسهٔ حسینیه۶۵۶
مدرسهٔ خانقاه ۶۵۷
* مدرسهٔ خواجه ابوالمعالی ۶۵۸
مدرسهٔ دارالصفا (= مدرسهٔ قطبیه سرپلوك) ۶۵۸
مدرسهٔ دومناره ۷۳۶
مدرسهٔ رکنیه ۱۵۶ ، ۵۳۸ ، ۵۵۴ ، ۵۵۶ ، ۵۵۸، ۶۵۴
مدرسهٔ سرریگ، ۶۵۷
مدرسهٔ شرفیه ۳۰۳
مدرسهٔ شمسیه ۶۵۵
مدرسهٔ صفویه ۵۴۳
مدرسهٔ ضیائیهٔ سرپلوك ۱۵۴
مدرسهٔ ضیائیهٔ شهرستان ۶۵۶
مدرسهٔ عبدالقادریه ۱۴۸، ۱۶۱، ۲۵۲،۶۵۷، ۶۵۹
مدرسهٔ غیاثیه ۱۵۱
مدرسهٔ فخرجلاد ۷۳۷
مدرسهٔ قطبیه ۶۵۹
مدرسهٔ قطبیه سرپلوك = مدرسهٔ دارالصفا
مدرسهٔ کوچهٔ حسینیان ۵۶۰
مدرسهٔ کیاشجاع الدین ۹۷، ۱۶۴
مدرسهٔ محمود شاهی ۵۴۳ ـ ۵۴۴
مدرسهٔ معینی ۱۶۶
مدرسهٔ میرآخوریه ۱۶۳، ۶۵۷
مدرسهٔ نظامیه ۶۵۸
مدرسهٔ یوسف چهره ۶۵۸
مریاباد = مریم آباد
مریم آباد (=مریاباد) ۶۲۰، ۶۲۷ ، ۶۳۶
مزار رکنیه ۲۳۶
* مزار زنگیان ۱۶۲، ۳۹۷، ۶۴۰، ۸۲۷
مزارسرچم ۶۴۰
مزار سیدعضد ۴۱۰
* مزار شرف الدین خضر ۷۳۸ (امروزه خواجه خضر)
* مزارشرفیه ۳۰۳

مزار شیخ‌الاسلام ۵۵۷
مزار مامانوك (اهرستان) ۶۳۳
* مسجد پیر حسین (اهرستان) ۶۲۶، ۶۵۳
*مسجد جامع۱۵۶،۲۳۶، ۳۸۳، ۴۰۳، ۶۲۷، ۶۴۵، ۷۳۷ (۱)
* مسجدجامع کبیر ۱۵۷، ۱۷۰، ۳۱۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۵۱، ۳۸۳، ۳۹۰، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۰۷، ۵۵۷، ۶۳۹، ۶۴۳، ۶۴۴، ۷۳۸، ۸۰۰
مسجد جامع سرآب‌نو ۵۶۰، ۶۵۲
* مسجد جامع سرریگ ۵۶۰، ۶۵۰
* مسجد جامع میر چقماق ۱۸۸ ، ۲۶۶، ۳۰۳، ۳۳۷، ۳۵۰، ۳۹۶، ۶۴۹
* مسجد جامع یعقوبی ۶۵۳
مسجد خواجه علی ۶۷۰
مسجد چهل محراب ۱۴۴
مسجد عتیق (جامع کبیر) ۶۴۳
* مسجد فرط ۶۱۸، ۶۵۰- ۶۵۲
* مسجد مصلی عتیق ۵۵۷، ۶۵۲
مسجدنو = مسجد میرچقماق
مسجدنو ۶۴۳ = مسجد جامع کبیر
* مصلی ۸۰۰
مصلی کبوترخان۳۳۲، ۳۴۰، ۴۷۵، ۶۲۲
*مصنعهٔ چهارسوق ۶۶۶
*مصنعهٔ خان خواجه ۶۶۷
مصنعهٔ خلف باغ عزآباد ۶۷۰
* مصنعهٔ خواجه ۱۶۳
* مصنعهٔ درب شاهی ۴۰۱، ۶۷۰
* مصنعهٔ درب مال امیر ۶۶۶
* مصنعهٔ درب مهریجرد ۶۷۰
* مصنعهٔ زاریه ۶۷۱
* مصنعهٔ شهاب‌الدین‌قاسم ۶۷۰
* مصنعهٔ محلهٔ ابوالمعالی ۶۶۹
* مصنعهٔ محلهٔ فهادان ۶۶۹
* مصنعهٔ مصلی‌عتیق ۶۶۶
معبد گبران ۳۴۴
* ملتکیه=بقعه وموقوفات
موقوفات اسحاقیه ۴۷۶
موقوفات حایریه ۷۳
موقوفات دادائیه ۳۲۷، ۵۸۵ ، ۵۸۸، ۷۵۹ ، ۶۶۰
موقوفات ملتکیه ۷۳
موقوفات نوریه ۷۳
موقوفات یزد ۷۴۶
میدان خواجه ضیاءالدین محمد ۹۷،۹۹،۱۶۳، ۳۵۵، ۵۳۳، ۸۰۰
میدان شاه ۳۹۷
* میدان قلعه ۳۱۴، ۷۴۰
* میدان میرچقماق ۵۳۵
* میـدان وقت و ساعت ۱۴۸، ۲۲۶ ، ۲۸۸ ، ۳۱۵، ۳۵۴، ۵۵۶، ۶۵۴
نرسوباد ۷۱۰ -۷۱۱
نصرتیه ۷۳۸
نقاره خانه ۴۸۱، ۵۳۳
یعقوبی، ۵۰۱، ۶۲۷، ۷۰۹
* * *
یزدآباد ۴۸۷، ۷۲۱، ۷۳۴
یزدان گرد ۷۳۳
یمن ۵۶۶، ۸۶۱
یونان ۷۲۶، ۷۳۲

۱ـ هر کجا که در کتاب «مسجدجامع» رابدون‌نسبتی نوشته بود جداگانه فهرست شدتا میان مسجد میر چقماق و مسجد کبیر خلط نشود.

نام کتب

آثارالبلاد ۸۵۷
اربعین‌حدیث ۶۲۸
اقبالنامه = تاریخ جهانگیری
اقراض ۴۱۸
تاریخ آل مظفر ۷۱۸ (به‌تاریخ معینی نگـــاه کنید)
تاریخ اسکندری ۷۱۰، ۷۳۲، ۸۵۹
تاریخ جهانگشا ۱۱۷
تاریخ جهانگیری (اقبالنامه) ۱۶۷
تاریخ خراسان ۸۲۵
تاریخ عالم آرای عباسی ۹۲ ، ۱۰۶ ، ۳۴۴ ، ۴۷۴، ۸۳۹
تاریخ قطب شاهی ۵۳، ۹۰، ۹۱
تاریخ قوام‌الملکی ۸۴۱
تاریخ‌گزیده ۸۴۲
تاریخ معینی مظفری ۳۲۹
تاریخ یافعی ۶۲۸
تاریخ جدید یزد ۱۶۶، ۵۲۲، ۵۲۸ ، ۵۳۶ ، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۵۹، ۶۱۸، ۶۲۳ — ۶۲۶، ۶۳۰ ، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۳۹، ۶۴۴، ۶۵۵، ۶۵۶ ، ۶۷۸، ۶۸۵ ، ۷۰۴، ۷۱۰، ۷۱۳، ۷۲۳
تاریخ قدیم یزد ۷۳۶
تاریخ قدیم وجدید یزد ۶۶۰
تاریخ یزد ۵۴۱، ۶۶۱
تاریخ یورش قندهار ۸۶۲
تذکرهٔ دولتشاهی ۴۳۶
تذکرهٔ علی بنیمان ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۸۲
ترجمهٔ توحید مفضل ۸۲۵
ترجمهٔ جامع‌الاخبار ۳۱۰
ترجمهٔ من‌لایحضره الفقیه ۳۱۰
تسلیة‌الاخوان ۱۲۹
تلقیح ۸۶۲
توضیحات ۱۴۵
جامع‌التواریخ ۱۱۶، ۱۴۵
جامع‌الحکایات ۸۴۱
جامع مفیدی ۱ ، ۵۶ ، ۴۰۴ ، ۴۱۹ ، ۴۴۲ ، ۵۱۹، ۷۳۳، ۷۴۳، ۸۱۶، ۷۱۷، ۸۶۶
شاهیهٔ خطائی ۳۳۱
حاشیهٔ‌مختصرمعانی ۳۳۱
حبیب‌السیر ۱۰۴، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۵۷، ۳۲۳، ۸۱۸، ۸۲۰، ۸۲۳، ۸۲۵، ۸۳۵، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۵۴
حقایق‌التحلیل ۳۰۳

حلل مطرز ۳۰۳
خلاصة‌الحساب ۲٦۵
دستورالوزراء ۱۱۵
دیوان مجد همکر ٤۲۲
ذخیره ٤۱۸
رسالۂ خط ۳۹۵
رسالۂ شرفیه ۱۱۹
رسالۂ صنع‌الله نعمة‌اللهی (به‌صنع‌الله در فهرست اشخاص نگاه کنید)
رسالۂ علی‌بنیمان = تذکرۂ علی بنیمان
رسالۂ معما ۳۵٤
روضة‌الشهدا (از نورالله واعظ) ۳۸۳
روضة‌الشهدا (منظوم از ندائی) ٤٦۳
روضة‌الشهدا (؟) ۸٤٦
روضة‌الصفا ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۸ ، ۱۳۹، ۸٦۱
سفینة‌النجاة ۳۱۰
سلم‌السموات ۲۷۳، ۳۰۲، ٤۲۳
شاهنامه (غیرمعروف) ۲۱۵
شرح جامی ۳٤۳
شرح دیوان امیر ۳۵٤
شرح شمسیه ۳۵٤
شرح طوابع ۳۵٤
شرح فصوص‌الحکم ۳۰۲
شرح کلیات قانون ۸٤۳
شرح قصیدۂ برده ۳۰۳
شرح کافیه ۳۵٤
شرح هدایه ۳۵٤
شرح ینابیع ٦۲۸
شفا ٤۰۸، ٤۱۰، ٤۱۸
صحیفۂ کامله ۳۹۸
صورالاقالیم ۸۱۸
طبقات ۷۵٦، ۸۵۷
ظفرنامه ۳۰۲، ۳۰۳
عجایب‌البلدان ۸٤۵
عجایب‌المخلوقات ۸٤٦
فتوحات ۸۳۸
الفرج بعدالشدة ۸٤۲
فرهنگ ۸۵۰
فصوص‌الحکم ۷، ۳۰۲
فرهاد وشیرین (وحشی) ٤٤۹
فرهاد وشیرین (دیگر) ٤۲٤
قانون ٤۰۷، ٤۰۸، ٤۱۰، ٤۱۸
کامل التواریخ ۸۵۱
کنه‌المراد درعلم وفق أعداد ۳۰۳
لیلی‌ومجنون ٤٤۹
مجالس‌المؤمنین ٤۲
مرغوب‌القلوب ۵۳
مروج‌الذهب ۸۵۱
مسالک‌الممالک ۸۱۸،۸۵٦
منتخب حلل مطرز ۳۰۳
منتظم ۸۲۰
مولودنامه ۳۸۳
نزهة‌القلوب ۸۱۹، ۸٤۲، ۸۵٦
نگارستان ۳۵٤، ۸۳۷، ۸٤۱ ـ ۸٤۵،۸۵۱ ـ ۸۵۳، ۸۵٦،۸۵۷، ۸٦۳، ۸٦۵
وقف‌نامچۂ سیدرکن‌الدین ٦٦۰
هفت اقلیم ۲۷٤، ۳۹۵ ، ٤۵۹ ، ٤٦۰، ٤٦۲
هیکل فیل ٤۰۷

فهرست اقوام و قبایل و مذاهب و خاندانها

آق قوینلو ۵۳، ۴۷۵
آل عثمان ۲۱۴
آل مظفر ۱۰۳، ۱۵۴، ۳۲۹، ۵۸۸، ۶۲۷، ۶۴۰، ۶۹۵، ۷۲۲، ۷۲۹
اتابکان ۵۴۰، ۶۷۸
اسلام ۵
اسمعیلیه ۸۵۵
اعراب فولادی ۶۱۷
افاغنه ۳۵۵
امامیه ۶، ۳۱۰
اوزبك ۳۵۷، ۵۳۴، ۵۳۵
اوغانی ۱۵۰
بایندرترکمانی ۴۷۲
بنی‌امیه ۶۵۰، ۸۴۳
بنی‌عباس ۵۲۰، ۵۲۱
بنی‌غطفان ۸۵۶
بنی‌هاشم ۸۵۲
بهامنه ۹۰
تراکمه ۸۵۷
ترك ۴۲۹
تکلو ۴۷۲
جرمائی ۱۵۱
روغنی ۹۸
زردهشتی ۶۷۳، ۷۲۵
سادات آل نظام ۵۳۷
سادات امامی ۱۰۷، ۵۲۴
سادات حسینی ۳۶۱، ۶۵۷، ۷۱۹
سادات عبدالوهابی ۳۵۸
سادات عریضی ۱۰۷ ، ۵۲۴ ، ۵۴۱ ، ۵۶۰ ، ۶۵۰
سادات قل‌هوالله ۵۴۱
سادات نوربخش ۱۰۴ ـ ۱۰۷
شاملو ۸۳۱
صفوی، صفویه ۳، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۴، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۸۸، ۵۰۳
عرب ۶
قراقونیلو ۵۳
گبر ۳۴۴، ۶۳۴
گرجی ۲۷۸
مجوسیان ۱۹۰، ۲۰۶، ۲۲۶، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۴۲، ۵۴۳، ۶۳۴، ۷۰۷، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۵۶، ۷۵۸، ۸۲۸
مشعشع ۸۳۶، ۸۳۷
مغول ۲۳، ۱۳۲، ۱۳۶، ۸۲۰، ۸۲۴
نعمت‌اللهیه ۴۰، ۴۸
هزاره ۱۵۰، ۱۵۱
یزدیان ۴۴۲
یوسف‌زئی ۳۵۹
یهود ۱۷۳

فهرست لغات نادر و اصطلاحات

(در توضیح لغاتی که معنای آنها بدست داده شد از فرهنگ نفیسی کمک گرفته شده است)

آش رشته ۳۳

آقچهٔ عراقی ۶۱۵

اشتلم ۵۴۰

اشرفی ۵۳

اطلس ششتری ۱۲۵

بارپازی (= بوجاری، باد دادن گندم در موقع خرمن در لهجهٔ یزدی) ۵۶۱

بان انداز (= تیرانداز، بان = تیر) ۸۶۰

برشکـال (اصلاح هندی - فصل باران) ۷۸۲

برکردن (لباس پوشیدن در لهجهٔ یزدی) ۳۵

بهار (شکوفه و گل درخت) ۲۸

پارگین ۷۲۱

پالکی ۸۰۹

پده (نوعی درخت بیابانی در نواحی جنوب) ۷۲۶

پرتال (= پرتل، لفظ هندی بمعنی اسباب و سامان اسب ، پرتله و پرتاله کمربند را هم می گویند)

پرتیر (تیر بی پیکان) ۶۹

پرسه (مجلس ترحیم و ختم در لهجهٔ یزدی و زردشتیان) ۲۲

پرکاله (تیکهٔ شیشه) ۸۶۴

پواچ (آدم شرور و پست) ۷۸۶

پیرمریدی ۵۳

تخماق ۲۶۰

تسبیح صددانه ۴۵

تفنك ۳۲۲

تنباکو ۴۴۴

تنکه ۵۵۷

تومان تبریزی ۱۴۰، ۱۷۹، ۲۵۶، ۲۴۹، ۴۳۳

تومان تبریزی شاهی ۵۸۵

تومان شاهی ۱۶۹

تومان کپکی ۳۷

جام (مقیاس اندازه گیری مسافات دریایی ، در تاریخ بنادر و جزایر تألیف میرزا ابراهیم نادری نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس و نسخهٔ جعفر سلطان القرائی «زام» آمده است) ۸۰۸ ، ۸۰۹

جملة الملك ۹۰

جوشش (جوشیدن در لهجهٔ یزدی اصطلاحی است برای جوانه زدن درخت . جوانه های تازه را

پاجوش میگویند) ۲۸
جنگه‌گاو ۳٤٤
جهاز ۷۷۷، ۸۰۵
چوبك‌زن(حاجب)۱۲
چینی فغفوری ۵۱۲
خان‌سامانی ۲۹۷
خلاص (خلاشی وخلاصی در فرهنگ نفیسی و آنندراج بمعنی ملاح است) ۸۰٦
خن (محوطهٔ زیر کشتی) ۸۰٦
دبوسه (دبوس و دبوسه خانهٔ عقب کشتی) ۸۰۵
دت (= دختردرلهجهٔ زردشتیان یزد ، فرهنگ بهدینان) ۷۲۵
دربند ۱۹۹
دگنك ۲۰۱
دوال پایان ۱۵
دهان خوانی ۳۹۹
دینار کپکی ۱۰٤، ٦٦۰
رامکلی (ازنواهای موسیقی) ۸۰۵
رسد ٤۵، ۵۸۵
روپیه ۱٦۹، ٤٦٤
ریکه بوم ۷۳۲
زر کفی ۵۱۰
ساچق ٦٤
سنبك (به ضم اول وثالث کشتی کوچك) ۸۰٦، ۸۰۷
سیاه گوش (جانوری نظیر یوز و سگه شکاری) ٦۰۰
شاخچه بند ۷۲۷
شادروان (سراپرده و چادر بزرگه) ٤۱۱
شاقشانه (درلغت نفیسی بصورت شاخشانه بمعنی‌تهدید آمده است) ۵۸٦
شال بافی ٦٦۲
شلتاق ۵۸٦
شودمالی (کذا در اصل ، اما در لهجهٔ یزدی شومالی‌گفته می‌شود و درتاریخ یزدجعفری(ص) شومالی‌استعمال شده و بمعنی آهارو مهره دادن پارچه است)
شوره‌بیز (شوره= خاك شور ، همچنین شوره ماده‌ایست که‌درساختن باروت بکار می‌رودو درتازی به آن ملح‌الدباغین گویند) ۱۸۵
صوبه (ولایت وناحیه) ۱٦۷، ۸۳۸
طاس‌بازی ۳٤٤
طلای مهری ۷۲
عباسی (زر) ۲۰۵
عباسی (پول) ۲۰٦
عینك ٤۲۲، ٦۷۵
فلوری (نگاه کنید به‌حواشی تاریخ‌یزدجعفری‌ص) ۱۵٦
فلوس عراقی ۵۵۷
فلوس یزد ۲۰۵
قفیز ۵۵۷
قهوه خانه ۲۲۸، ٤٤۳، ٦٤٤
کاسه داشتن ۱۲۵، ۱۲۸
کپیتان (Captain) ۸۰۷
کـرامند (با ارزش، در بسیاری از متون عهد تیموری و صفوی‌آمده‌است،منتخب‌التواریخ معینی‌ص) ٦۹، ۵۷٦، ٦٦۹
کرج (از نواهای موسیقی) ۸۰٦
کروه (ثلث فرسخ) ۸۳۸
کشخوان، (نگاه کنید به حواشی تاریخ یزد-جعفری ص) ۷۱۱، ۷۲۳
کلیان (از نواهای موسیقی) ۸۰۵
گاو پهلو ۷۳۸

گلاب یزدی ۷۵۰
لك (=صدهزار) ۹۰
مخمل فرنگی ٦٤
معارف (بیانات صوفیه و عرفا مثل معارف بهاء ولد) ۳۳
[مناصب]: بخشی الملك ۳۱٦ ، دوصدی ۲۹۷ ، ۸۱٤،۳۵۹، چهارهزاری ۹۳، پنجهزاری ۳۱٦، نه هزاری ذات ۱٦۸، هشت‌هزاری ذات وسوار ٤۷۷، یك‌هزاری ۳۱٦
مندیل ۲۲۲
نقشبندی ٤۲۹
نول (مزد کشتی و کرایهٔ جهاز) ۸۰۵
نیرهٔ خطی ۲٦٤
هلیسه (بیل کشتی) ۸۰۸
هوری ۸۰٦، ۸۰۹
هون (نام پولی که دردکن رواج داشته‌است) ۹۰، ۹۱
یخدان، ۱٤۲

فہرست آیات قرآنی

ادخلوها بسلام آمنین ۶۴۸ (۴۶/۱۵)
ارجعی الی ربك راضیة مرضیة ۱۹۸ ، ۳۴۲ ،
۴۱۵، ۵۲۶ (۲۸/۸۹)
اصلها ثابت ۸۵ (۲۴/۱۴)
الا ان اولیاء الله ۱۶۵ (۶۲/۱۰)
الذین فی قلوبهم ۷۸۵ (۷/۳)
الذین یکنزون الذهب والفضة ولاینفقونها فی
سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم ۸۰۶ (۳۵/۹)
امن یجیب المضطر اذا دعاه ۷۷۹ (۶۲/۲۷)
ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده ۵۰۹
(۱۲۷/۷)
ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم
الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة
التی کنتم توعدون ۱۳۹ (۳۰/۴۱)
ان اول بیت وضع للناس فمن دخله کان ۳۸۵ ،
۵۵۵ (۹۶/۳ ـ ۹۷)
ان تؤدوا الامانات الی اهلها ۷۵۲ (۵۷/۴)
ان مکناهم فی الارض ۲۲۹ (۴۱/۲۲)
انا فتحنا لك فتحاً مبینا ۸۱۱ (۱/۴۸)
انا لله وانا الیه راجعون اولئك علیهم صلوات
من ربهم ورحمة و اولئك هم المفلحون ۳۱۵ ،
۸۰۷ (۱۵۶/۲)
انما انا بشر مثلکم ۷۶ (۱۱۱/۱۸)
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
یطهرکم تطهیرا ۵۲۶ (۳۳/ ۳۳)
اهدنا الصراط المستقیم ۲۳۵ (۵/۱)
بعضها فوق بعض ۳۲۶ (۴۰/۲۴)
توبوا الی الله ۱۹۷ (۳۱/۲۴)
تؤتی الملك من تشاء ۲۲۹ (۲۶/۳)
جنات تجری من تحتها الانهار ۳۹، ۲۲۸، ۲۲۹،
۶۴۸ (۴۲/۷)
حور مقصورات فی الخیام ۲۲۳، ۲۲۹ ، ۴۶۷ ،
۶۹۰ (۷۲/۵۵)
خسر الدنیا و الآخرة ذلك هو الخسران المبین
۷۶۱ (۱۱/۲۲)
عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم ۷۸۱
(۲۱۶/۲)
فاحکم بین الناس بالحق ۳۷۱، ۳۷۳ (۲۶/۳۸)
فامشوا فی مناکبها ۷۶۶ (۱۵/۶۷)
فانبتنا فیها حباً وعنباً ۸۸ (۲۷/۸۰)
فرعها فی السماء ۸۵ (۲۴/۱۴)
فلما جاء امرنا نجینا صالحاً والذین آمنوا معه

برحمة مناومن خزی یومئذ ان ربك هوی القوی العزیز ۷۸۲ (۵۸/۱۱ و ۶۶)
فیه آیات بینات ۲۰ (۹۷/۳)
قل لااسئلکم علیه اجرا الاالمودة فی القربی ۶۳ ، ۶۸ (۹۰/۶)
کامثال اللؤلؤ ۳۲۵، ۴۹۹ (۲۳/۵۶)
کانهن الیاقوت والمرجان ۲۲۳ ، ۴۶۷ (۵۸/۵۵)
کل حزب بما لدیهم فرحون ۷۸۹ (۵۴/۲۳)
کل شیء هالك الاوجهة له الحکم و الیه ترجعون ۳۰۹، ۳۱۳، ۷۵۸ (۸۸/۲۸)
کل من علیها فان ۱۰۱ ، ۱۹۳ ، ۳۳۳ (۲۶/۵۵)
کل نفس ذائقة الموت ۹۱، ۱۹۸، ۳۳۰، ۳۳۳، ۴۱۴، ۵۹۰ (۱۷۵/۳)
لایستأخرون ساعة ولایستقدمون ۳۱۴، ۳۶۸ ، (۳۳/۷)
من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ۸۰۸ (۱۶۰/۶)
نحن قسمنا بینهم ۷۴۴ (۳۲/۴۳)
والآخرة خیروابقی ۵۹۰ (۱۷/۸۷)
والارض فرشناها ۳۳۵ (۴۸/۵۱)
واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل ربنا تقبل منا انك انت السمیع العلیم ۱۵۸ (۱۲۷/۲)
واذامرضت فهو یشفین ۴۱۱ ، ۷۷۹ (۸۰/۲۶)
واذن فی الناس ۳۸۵، ۵۵۵ (۲۷/۲۲)
وافوض امری الی الله ۱۳۶ ، ۷۶۶ ، ۷۸۲ (۴۴/۴۰)
وان یکاد ۶۳ (۵۱/۶۸)
وان نشاء نغرقهم فلاصریخ لهم ولاهم ینقذون الارحمة مناومتاعاً الی حین ۸۰۹ (۴۳/۳۶)
وربك یخلق مایشاء ویختار ۷۸۶ (۴۷/۳)
والسماء بنیناها ۳۳۵ (۴۷/۵۱)
وعلم آدم الاسماء ۳، ۳۷ (۳۱/۲)
ولاتیأسو من رحمة (روح) الله ۹۸ (۸۷/۱۲)
والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس ۵۹۳ (۱۳۴/۳)
والله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ۷۷، ۸۰۲ (۹۷/۳)
والله یدعوا الی دار السلام ۵۳، ۶۵، ۷۱، ۳۳۳، ۳۶۲، ۳۸۶ (۲۵/۱۰)
والله یؤتی ملکه من یشاء ۲۱۹، ۲۸۷ (۲۴۷/۲)
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم ۳۶۷، ۸۰۲، (۲۳/۳۹)
وفدیناه بذبح عظیم ۸۱۱ (۱۰۷/۳۷)
وفضلنا علی کثیر ممن خلقنا ۲۲۹ (۷۰/۱۷)
وفیهاما تشتهیه الانفس و تلذالاعین ۳۶۳، ۳۸۶ (۷۱/۴۳)
ولاتایئسوا من روح الله ۷۸۰ ـ ۷۸۱ (۸۲/۱۲)
ولقد کرمنا بنی آدم ۲۲۹ (۷۰/۱۷)
ولله خزاین السموات والارض ۳۷۳ (۷/۶۳)
و ماتدری نفس بای ارض تموت ۲۹۵ ، ۳۲۰ (۳۴/۳۱)
ومن دخله کان آمنا ۲۰، ۵۱ (۹۷/۳)
ومن الماء کل شیء حی ۵۲۸ (۳۰/۲۱)
ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمتا ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ۷۹۳ (۵/۲۸ ـ ۶)
و یشف صدور قوم مؤمنین ۱۴۲ ، ۵۵۸ (۱۵/۹)
ویطهرکم تطهیراً ۱۱۱، ۵۷۷ (۳۳/۳۳)
یوفعل الله مایشاء ویحکم مایرید ۸۰۶ (۲۷/۱۴)
هوی الذی یسیرکم فی البروالبحر ۸۶۷ (۲۲/۱۰)

یاابت افعل ماتؤمر ۸۱۱ (۳۷/۱۰۲)
یاایتها النفس المطمئنة ۴۷، ۶۵، ۱۰۵، ۲۲۹، ۲۷۰، ۲۹۵، ۳۲۰، ۳۴۲، ۳۶۳، ۳۸۶، ۳۹۳، (۸۹/۲۷)
یالااله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین ۸۰۸ (۲۱/۸۷)
یالیت قومی یعلمون بماغفرلی ربی و جعلنی من المکرمین ۱۲۸ (۳۶/۲۶)
یالیتنی کنت ترابا ۳۵۷ (۷۸/۴۱)
یانار کونی برداً وسلاماً علی ابرهیم ۵۲۱، ۸۱۱ (۲۱/۶۹)
یوم لاینفع مال ولابنون ۸۰۷ (۲۶/۸۸)
یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباهم وجنوبهم وظهورهم هذاما کنزتم لانفسکم فذوقوا ماکنتم تکنزون ۸۰۶ (۹/۳۶)
یوم یفر المرء من اخیه ۸۰۷ (۸۰/۳۴)

فهرست احادیث و امثال عربی

الهی انا اطیق حرسمك فکیف اطیق حر نارك ۸۰۸
ان آثارنا تدل علینا ۶۰/۱۷۰
تخلقوا باخلاق الله ۶۷۸
التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله ۶۱۴
حب الوطن من الایمان ۵۱، ۱۰۴، ۷۹۹، ۸۰۴
خیر الکلام ماقل ودل ۳۶
الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر ۵۲۶
الدنیا حرام علی الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا ۲۰
روضة من ریاض الجنة ۵۹، ۴۸۰، ۶۵۵
العفو عند الاقتدار من علو الاقدار ۱۳۱
عنایة الازلیة کفایة الابدیة ۶۱۴
لبیك اللهم لبیك ۷۸
من رزق من شیء فیلزم ۷۸۹
النظر الی الکعبة عبادة ۲۰
یابن آدم خلقت العالم لاجلك و خلقتك لاجلی ۲۲۹

تعلیقات و توضیحات

تعلیقات وتوضیحاتی‌که درین صحایف درج‌میشودیادداشتهایی است‌که در خلال تصحیح و طبع کتاب جامع مفیدی فراهم شد . این مطـالب غیراز یادداشتهایی است‌که بر کتاب تاریخ یزد(از ص۱۶۱ـ ۲۲۴) افزوده‌ام . خوانندگان برای وقوف کافی ناچار ازمراجعه به یادداشتهای مضبوط در تاریخ یزدخواهند بود .

حق بودکه تعلیقات قبل از فهرستهاچاپ می‌رسید ولی علتی موجب شدکه درانتهای کتاب به طبع برسد .

ص۲ تا ص ۸۹ : مطالب مندرج دراین صفحات‌که در ترجمهٔ احوال شاه نعمت‌الله ولی و اخلاف اوست پیش ازین توسط ژان اوبن فرانسوی (Jean Aubin) درکتاب « منابع برای احوال شاه نعمةالله ولی » ازانتشارات انستیتو ایران‌وفرانسه (طهران، ۱۳۳۵) بطبع رسیده است . ولادیمیر ایوانف در فهرست نسخه‌های خطی انجمن‌آسیایی بنگال می‌نویسدکه دراین قسمت قدیماً درایران چاپ سنگی‌شده است (به‌مقدمهٔ همین‌کتاب مراجعه‌شود) .

ص ۶ س ۸ (وصفحات دیگر) : رسالهٔتألیف‌ملاصنع‌الله نعمةاللهی‌درترجمهٔاحوال‌شاه نعمةالله را ژان اوبن فرانسوی در جزء « منابع برای احوال شاه نعمةالله ولی » (طهران ، ۱۳۳۵) بطبع رسانیده است .

ص۴۰ س۱۶ : ژان‌اوبن فرانسوی مقامات طاهرالدین محمد وامیرشمس‌الدین محمد ابراهیم را در فرهنگ ایران زمین (۲، ۹۴ـ۲۳۲) بطبع رسانیده ورساله‌ای مستقل بزبان فرانسه تحت‌عنوان (Les Deux Seyyeds de Bam, (Wiesbaden,1956 در تحلیل‌رسالهٔمذکور و بیان استنباطات‌تاریخی ازآن تألیف‌کرده است .

ص۷۳س‌وص۱۶۱س۲۱ : ملکتیه غلط و ملتکیه درست‌است .

ص ۸۶ س۲۲(وصفحات دیگر) : از تفت قهستان منظور بیان این‌نکته است که تفت درمنطقهٔ کوهستانی یزد واقع است .

ص۹۰ س۱۸ : «بهامنه»جمع «بهمنی» است، مثل «قزاونه»جمع «قزوینی». طبقهٔ بهمنی سلسله‌ای ازپادشاهان هندوستان(۷۴۸ـ۹۳۳ هجری) بوده‌اند (طبقات سلاطین‌اسلام‌ص۲۷۳) .

ص۱۵۴ س۲۰: بدرآباد مورتی‌که درکنارآن (کذا) گذاشته‌شده‌درست‌است، نگاه‌کنیدبه‌صفحهٔ۸۷۷ ازقسمت وقف‌نامهٔ میرچقماق‌که در انتهای‌کتاب طبع شده است .

ص۱۵۵ـ۱۵۶: ذیل‌حوادث سال ۸۲۵ درمجمل فصیحی‌آمده‌است : « وفات مولانا وصاحب مرحوم حافظ شمس‌الدین محمدالرازی فی‌یوم‌الاثنین ثانی عشرجمادی‌الثانی بهرات واورابیزدنقل‌کردند ودرعمارتی‌که‌آنجاساخته دفن‌کرده‌اند.» (ص۲۵۱)

ص۱۶۱ س۶ : ازاین‌سید غیاث‌الدین علی‌یزدی معاصرشرف‌الدین‌یزدی‌وشاهرخ‌تیموری درحواشی تاریخ یزد (ص۱۹۸ ـ ۱۹۹) ذکر کرده‌ام . قوام‌الدین محمد یزدی شاعر متوفی در۸۲۰ که نسخه‌ای از دیوانش به‌شمارهٔ ۲۵۷۶ درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه‌هست کتابهٔ حمام سیدغیاث‌الدین علی‌یزدی رانوشته بوده است و متن آن اینست :

«حمامات‌الحمد ساجعات علی‌شمول نعم الامن‌والامان فی‌الزمان خلافةالامام العادل‌الیقظان القایم‌بمافی‌القرآن‌من‌الاوامروالنواهی‌بالایقان‌والعرفان سیماالکریمة هذه ان الله یأمربالعدل‌والا ـ حسان معین‌الحق‌والدنیا والدین‌شاه رخ بهادرسلطان خلدالله سبحانه ملکه و سلطانه وبروج تلك ـ الحمامات افواه العباد فی سایر البلاد اقلهم الراجی عفوربه الغنی‌علی‌بن لطف‌الله الحسینی‌الملقب بغیاث‌الباعث‌لانشاء هذا الحمامات فی‌شهورسنةافصح تاریخها بالخیر.» (ص۸۷)

کتیبهٔ گورسید غیاث‌الدین نیزازهمین شاعر بشرح زیراست :

«قدفازبسعادة الشهادة بعدان‌حازقصب‌السبق‌من‌قاطبة الاقران‌والاشباه والحق‌بسعداءهم‌احیاء عندربهم یرزقون‌فرحین‌بما آتاهم‌الله من‌کان‌یناجی‌لسان‌حاله مرزوفوراستیهال ربه العلی‌العظیم اجعلنی علی‌خزاین‌الارض انی‌حفیظ علیم‌المرتضی‌الاجل‌الاعظم الافخم‌خاتم فصیله یباهون بهاالبارعون من منادیداهل‌القلم السیدغیاث الملك‌والدین علی‌الحسینی‌حشره‌الله معه علیه‌السلام یوم‌الدین اذوافق حاله حسن‌حاله استشهد ذبحا بالسکین ولذلك افصح تاریخ سنة هذه البلوی قدسعد بالشهیدکربلا (۸۴۵) .

اکنون که ذکرقوام‌الدین محمدیزدی گذشت‌مناسب‌است یادآورشوم که دیوان‌وی درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه به‌شماره ۲۵۷۶ (اوراق۱ـ۲۱۷) موجوداست‌وبنابردیباچهٔ‌دیوان، وی‌مسافرتهایی‌به اران وآذربایجان وشام ومصروآسیای صغیرومازندران وری‌کرده وباشاهزادگان وامرای تیموری حشرونشرداشته است (فهرست دانشگاه ۹ : ۱۳۷۱) .

این‌قوام‌الدین محمدظاهرآبرادرشرف‌الدین‌علی‌یزدی‌است. آقای دکترمهدی بیانی‌درمقالهٔ راجع بمجموعهٔ منشئآت جمع‌آوری قوام نامی در ۸۷۸ (مندرج درراهنمای‌کتاب سال‌چهارم شماره ۳) نوشته‌اندکه عده‌ای از مکاتیب قوام‌الدین محمدبن ابوبکر بن علی برادرشرف الدین‌علی یزدی درآن مجموعه هست ویك مکتوب آنرا نقل‌کرده‌اند .

ص ۲۹۹ س۸: جـز منابعی‌که درحاشیهٔ « تاریخ یزد» دراحوال‌شرف‌الدین علی یزدی ذکر کرده‌ام نگاه‌کنیدبه مقالهٔ دکترمهدی‌بیانی (راهنمای‌کتاب ۳: ۲۴۰ـ۲۴۴)دربارهٔ مجموعهٔ منشئآت مورخ ۸۷۸جمع‌آوری«قوام».درین‌مجموعه منشئآتی‌ازشرف‌الدین وبرادرش بشرح زیرمندرج است : (۱)

منشئآت شرف‌الدین علی‌بن ابوبکربن علی یزدی

مشتمل بر :

الف) مقدمهٔ فقه فارسی‌حنفی‌مسمی‌به «شقایق دقایق نعمانی» .

که‌آنرا بنام مغیث‌الدین ابوالفتح ابراهیم سلطان بن‌شاهرخ تیموری انشاءکرده است .

ب) دیباچهٔ فتحنامهٔ صاحبقران .

که اصل‌تاریخ امیرتیمورتألیف ابراهیم سلطان ودیباچهٔ‌آن‌انشاء شرف‌الدین علی‌است .

۱ـ درباره مجموعهٔ منشئآت مستقل اونگاه‌کنید به‌تاریخ یزد ص۱۹۶و۲۲۷.

ج) دیباچهٔ دیوان قوام الدین محمد یزدی .

برادر شرف الدین علی که پس از مرگ او بخواهش فرزند وی قطب الدین انشاء کرده است .

د) دیباچهٔ مرقع خواجه عبدالقادر [مراغی]

که خود رساله مفصل مستقلی است .

ه) دیباچهٔ جنگ خواجه رکن الدین مسعود صاعدی مسمی به «جامع البدایع مظفری» .

که آن را بنام مظفرالدین ابوالقاسم اسمعیل بن ابراهیم سلطان بن شاهرخ انشاء کرده است .

و) دیباچهٔ مجموعهٔ اشعار ابراهیم سلطان میرزا گورکانی .

و درآن جز دیباچه ، ذکر هنرمندی و سخندانی و دانش پروری شاهزاده را به شرح کرده است .

ز) دیباچهٔ ترجمهٔ شمسیه .

که اصل کتاب ترجمهٔ رساله الشمسیه فی قواعدالمنطقیه است که آنرا بنام ابوالمظفر علاءالدین سلطان محمد ترجمه کرده اند .

ح) دیباچهٔ رسائل صاین ترکه که بخواهش سلطان محمد بن ترخان نوشته است .

ط) منشور ابوالفتح ابراهیم سلطان .

که بعنوان خواجه نصیرالدین محمد مذهب ، کتابدار سلطان مزبور صادر شده است .

ی) فصلی درباب رمل .

ك) رساله درعقدانامل .

ل) تبریك نامهٔ عیدفطر که بشاهرخ بن امیرتیمور نوشته است .

ص۳۰۹ س۲۳ : این مولانا محمد بن محمدباقر یزدی رساله‌ای بنام « میزان الصنایع » در کیفیت اسطرلاب تألیف کرده که نسخه‌ای خطی از آن در جزء مجموعهٔ ۲۰۸۴ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه (فهرست آن جلد ۸ صفحهٔ ۷۰۷) موجودست و اتفاقاً نسخه بخط محمد تقی بن محمد مجید یزدی ازاقوام محمد باقرمذکورست. شرح حال مولانامحمدمجید پدرمحمد تقی کاتب رسالهٔمرقوم درذیل احوالات ملامحمد باقردرصفحهٔ ۳۱۰جامع مفیدی ذکرشده‌است .

ص۳۱۰ س۲ : رجوع شود به ملاحظات مذکوردرسطورقبل .

ص۳۵۳س۱۳ ببعد: دربارهٔ قاضی میرحسین میبدی نگاه کنید به مقالهٔ اینجانب درمجلهٔ یغما(۱،۱ ۲۲۱_۲۲۲) .

ص۳۲۹ س۸ ببعد : درمجمل فصیحی ذیل وقایع سال ۷۵۴ آمده‌است: «اتمام دارالسیاده که شهریار غازی امیر مبارزالدین محمد فی جمادی الثانی درکرمان درنزدیك قلعهٔ مولانا صدرالدین خوافی درمحلهٔ سرمیدان ساخته ومولانای اعظم افتخار الحجاج والحرمین مولانا معین الملة والدین الیزدی صاحب تاریخ آل مظفر را به تدریس این بقعه مقررفرمود.» (ص۵۰ چاپ محمود فرخ) .

درذیل حوادث سال ۷۶۳ همان کتاب آمده است :

«فرستادن شاه شجاع مولانامعین الدین یزدی صاحب تاریخ آل مظفر را برسالت پیش شاه محمود برادرخود...» (ص۶۵)

ایضاً ذیل حوادث سال ۷۶۵: «فرستادن شاه شجاع مولانامعین الدین صاحب تاریخ آل مظفر را کرت دوم پیش برادرخودشاه محمودوطلب اتفاق نمودن...» (ص۹۶)

ص۳۴۵ س۱۴: استاد مجتبی مینوی دربارهٔ داستان ملالتربوقبن‌پشم بن‌پانزده در «پانزده گفتار» (ص۱۸۴ طهران ۱۳۳۳) می‌نویسند :

«یك‌صورت دیگرازاین داستان (قاضی‌حمص) هم صدسال‌پیش ازین بزبان انگلیسی ترجمه شده است ودرکتابی‌بنام «سرگذشت‌لطف‌الله» تصنیف‌مستشرق معروف‌انگلیسی‌ایستویك بطبع رسیده است. دراین‌روایت نام‌قاضی‌رطل‌بوق‌عبدَالپشم پانزده است . لطف‌الله می‌گوید‌که درقرن‌سوم یك‌نفر قاضی‌بوده موسوم‌به منصوربن‌موسی‌که مردی‌بسیاربی‌ادعا ومتواضع بوده واسم‌خودرابه پنج‌پاره کرده بود : من+صور+ابن+مو+سی وازراه خشوع و فروتنی هرجزئی رابدل به‌لفظی‌حقیرترکرده بود. من‌زیادسنگین‌بودآنرا بدل‌به‌رطل‌کرده بود ؛ صوراسم شیپوراسرافیل‌است‌آن رابدل‌کرده بود به‌بوق ؛ ابن‌را به عبدل، ومو رابه پشم ؛ وسی‌رابه پانزده ؛ بنابرین رطل‌بوق عبدالپشم پانزده (که شایدلفظ ملانطربوق ازاینجاآمده باشد) . »

درحاشیه برهمین مطلب آقای مینوی مینویسد : « اصل قصهٔ ملارطل‌بوق ربطی بـه مرافعهٔ یهوری و مسلمان ندارد وچنانکه بنده درکودکی شنیده بودم مربوط بودبه‌آمدن ایلچی‌پرکنهٔ سوم فرنگ به‌ایران وچندسؤال ازپادشاه ایران‌کردن وگفتن‌که اگرجواب درست‌ندادید بایدباجگزار ماباشید . وچهل‌روز مهلت خواستن وزیراعظم وگردش‌کردن اودربلاد مختلف درجستجوی کسی‌که این‌سؤالهارا بتواندجواب‌بدهد . درین‌بصه صدراعظم درشهری ازشهرها به‌مکتب‌داری‌تصادف‌میکند کـه چند نوع چوب در دسترس خودگذاشته‌است وگاهی یك‌ریسمان رامی‌کشد وگاهی یك‌طناب را می‌جنباند وبه‌شست‌پای خودسریك ریسمان رابسته‌است وهمهٔ‌این‌کارهارا درضمن درس‌دادن به‌بچه‌ها انجام می‌دهد وهمینکه رئیس‌الوزراء نام اورامیپرسد جوابـمیدهد ملارطل‌بوق بنت پشم پانزده و محتاج بگفتن‌نیست‌که اومشکل‌مهم مملکتی‌را حل‌کرده ایلچی پرکنهٔ فرنگ رادست خالی روانه می‌کند . اصل‌این‌قصه ظاهراً ازقول جاحظ مأخوذست‌که‌گویا درکتاب خود دربارهٔ معلمین حکایت کرده بوده است‌که برمعلمی‌گذشتم نزدخودعصائی‌کوتاه وعصائی‌بلند وچوگانی وگوئی وطبلی‌وبوقی داشت.گفتم این‌تهیه برای‌چیست گفت چون‌بچه‌ای‌نافرمانی‌کند اورابه‌عصای‌کوتامیزنم، عقب‌ترـ میرود باعصای بلندمیزنم ، ازپیشم فرارمیکندگوی رادرچوگان نهاده بسمت او پرتاب میکنم باو میخورد سرش می‌شکند بچه‌هاجمع می‌شوند مرابزنند طبل‌را برگردن می‌آویزم وبوق را در دهن می‌گذارم وطبل‌میزنم وبوقمینوازم تااهل دروازه جمع شوندومرا ازشرآنها خلاص‌کنند .»(زهرـ الربیع چاپ ۱۲۹۸ورق ۹۲پ) .

ص۴۰۶ـ ۴۰۷ : دربارهٔ خاندان حموئی‌آقای سعیدنفیسی‌رساله‌ای مبسوط نوشته واطلاعات مربوط به‌ترجمهٔ احوال افراد این‌خاندان راکه‌چندتن ازآنان‌دریزدمقیم بوده‌اند به‌تفصیل نقل‌کرده‌اند. این‌رساله درجزء «کنجکاویهای علمی و ادبی» (جلداول) از انتشارات دانشگاه طهران (طهران ۱۳۲۹) ص۶ـ۳۹ طبع شده است . آقای نفیسی‌ملخص این‌رساله رادرمجلهٔ‌یادگارشمارهٔ ۱۰جلداول نیز بطبع رسانیده‌اند .

همچنین‌نگاه‌کنیدبه«مشیخه»(فهرست دانشگاه جلدنهم)که مجموعه‌ای است‌گردآوردی شده توسط سالك‌الدین‌محمدحموبی‌ومحتوی برخطوط ویادگارهای‌عده‌ای ازعلمای‌هم‌عصرحمویی. بخصوص اطلاعات‌کثیری دربارهٔ خاندانوی وخط خود حمویی‌را داراست.

ص۴۲۲- ۴۲۳ : دراحوال‌مجدهمگر آقای سعید نفیسی تحقیق مفصلی‌دارند که در مجلهٔ مهرسال‌دوم طبع شده است .

ص۴۲۳ س۱۴ : دربارهٔ وحشی بافقی نگاه کنید به مقدمهٔ آقای حسین نخعی بردیوان او که‌باهتمام خودشان تصحیح شده است (طهران،۱۳۳۹) . ایضاً مقاله‌ای‌که من بعنوان «شاعری‌که بمیخانه‌مرد» درمجلهٔ دانش‌سال‌دوم‌صفحات۲۵۴_۲۵۸نوشته‌ام و بعنوان مقدمه در ابتدای دیوان او برچاپ اول امیرکبیر (طهران،۱۳۳۵) نیزنقل شده است .

ص۴۳۶ - ۴۳۸ : درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه ضمن مجموعهٔ شماره ۳۴۰۲ مجموعهٔ منشآت و ترسلاتی بنام «گلدستهٔ اندیشه»ازمحمد امین‌بن عبدالفتاح طبسی متخلص‌به‌وقاری‌که شرح حالش‌در تذکرهٔ نصرآبادی (ص۱۷۸) نیزآمده ، وجود دارد . نامه‌هایی از او خطاب به مولانا محمدطاهر منجم و مولانا محمد باقر یزدی ومحمد شفیع یزدی وشاه ابوالمهدی بن میر میران ومیرزا اسحق یزدی‌ومولاناعبدالکریم طبسی‌وصفی‌نوادهٔ مؤمن حسین یـزدی در ضمن‌آنها هست .

نسخهٔ دیگری ازهمین اثر بشمارهٔ ۲۰۵۸ درهمان‌کتابخانه وجود دارد .

ص۴۵۷ س۱۵ : نسخهٔ دیوان‌سالك یزدی بشمارهٔ ۳۲۸۷ درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه موجوداست (ص۲۲۵۲ جلد یازدهم فهرست‌کتابخانه مرکزی دانشگاه).

ص ۴۴۸ س ۸ : در بارهٔ فوقی نگاه کنید بـه فهرست مجلس جلد سوم و مقالهٔ اینجانب در مجلهٔ جهان‌نو(۲،۶:۴۰۶_۴۰۷) و فهرست دانشگاه جلد۹ : ۱۴۰۵ و۹ : ۱۴۸۶_۱۴۸۸ وفهرست دانشکدهٔ حقوق ص۸۱ .

ص۵۴۵_۵۶۰ : درمجمل‌فصیحی‌ذیل‌سنهٔ ۷۳۱ آمده است : «وفات‌المولی المرتضی‌الاعظم‌الاکرم سید رکن الملة والدین محمدبن‌المرتضی الاعظم سید قرام‌الملة والدین محمد بن نظام‌الیزدی بیزد». (ص۴۳)

ص۵۴۵_۵۶۰ : درمجمل‌فصیحی‌ذیل‌سنهٔ ۷۳۳ آمده است : «وفات‌مولانا وصاحب‌اعظم سیدشمس‌الملة والدین محمدبن‌مولی‌الاعظم سیدرکن‌الملةوالدین‌محمدبن‌المرتضی‌المرحوم‌نظام‌الحسینی‌الیزدی.» (ص۴۳) .

ص۵۴۳س۱۳ببعد: بنابرصفحهٔ ۶۶۰، محمدمفیدمؤلف‌جامع‌مفیدی‌متن‌وقف‌نامهٔ سیدرکن‌الدین‌محمد حسینی‌را دردست‌داشته‌است . نسخه‌ای‌ازاین‌وقف‌نامه چندسال‌قبل‌درعزآباد درپی‌دیواری‌که برقبری بنابوده است بدست آمد . آقای سید علی‌محمد وزیری‌ازروی‌آن نسخه‌ای برای‌خود نویسانیده‌اند که چندی در اختیار من‌بود وازآن نسخه‌ای تهیه‌شدکه باهمکاری‌آقای محمدتقی دانش‌پژوه به‌نشر آن درمجلهٔ فرهنگ ایران زمین ـ سال نهم (۱۳۴۰)مشغول‌هستیم. این‌وقفنامه ازاسنادمهم برای جغرافیای تاریخی‌شهریزد وکتابی‌درحدود دویست صفحه است .

ص۵۶۱ س : درمجموعهٔ مشهوربه مشیخه (فهرست دانشگاه جلد۹) ذکر انابت شیخ تقی‌الدین دادامحمد بشرح‌زیر نقل‌شده است (ص۲۶۵) :

ذکر انابت شیخ تقی‌الدین‌دادا محمد علیه الرحمة مریدان را

«استغفرالله توبه کردم خدای را و ازجملهٔ ناکردنیها بازآمدم وشرط وعهدکردم‌که نماز پنجگانه بوقت بگزارم ونمازی‌که قضاشده بازآورم و دهان خودرا ازلقمهٔ حرام نگاه دارم و

زبان‌خودرا ازدروغ وازغیبت مسلمانان وازبهتان نگه دارم وسینهٔ خودرا ازکدورت مسلمانان‌نگه دارم وشب بآزار کسی نخفتم وآزار کسی نکنم و دل بدست‌آرم وبندبسته رابزنانگشایم واگرمظالمی بگردن باشد خصمم راخشنود کنم وبقیامت نگذارم. بدین موجب اقرار کردم وخدای‌را برخودگواه کردم ومصطفی‌راصلی‌الله علیه وسلم‌برخودگواه کردم وحاضران‌را وازجملهٔ توبه‌کاران‌شدم بعنایة‌الله انشاء الله وفقنی‌الله . »

پیش‌ازنقل انابت‌نامه، صاحب مشیخه سالك‌الدین محمدحموی که مقیم یزدبوده است سواد مکتوبی‌ازشیخ زین‌الدین عبدالسلام‌کامویی‌به‌شیخ تقی‌الدین مذکور وپس‌ازآن سنوات وفات شیخ و خاندان وی‌رابشرح ذیل نقل‌کرده است . (ص۳۱۶)

«تاریخ وفات‌شیخ تقی‌الدین دادامحمد یزدی‌واولاد روح‌الله ارواحهم وقدس اسرارهم

شیخ‌دادامحمد سنهٔ سبعمائه- سلطان حاجی‌محمدشاه‌سنهٔ‌خمسین وسبعمائه- حاجی‌علیشاه سنهٔ ستین‌وستین‌وسبعمائه - حاجی‌محمدشاه سنهٔ تسعین‌وسبعمائه- شیخ علی‌محمودبنیمان‌سنه احدی‌وثمانین وسبعمائه - شیخ دادامحمدثانی‌سنهٔ عشروثمانمائه - حاجی‌برهان‌الدین امیرشیخ- شیخ حاجی‌جمال- الدین‌فضل‌الله - امیرحاجی‌محمود علیه‌الرحمهٔ سنهٔ سبع و تسعمائه .

مولود مبارك شیخ دادامحمد ازقریهٔ اردکان بوده ازقری‌ومواضع میبدیزد، ولادتش درسنهٔ اربعین‌وستمائه، عمرعزیزش شصت‌وپنج‌سال‌بود قدس‌سره .

یك‌رباعی‌هم درتاریخ‌رحلت‌شیخ درآنجاآمده است .

ص۵۸۸ س۱۱ ببعد: مقبرهٔ شیخ‌علی‌بن محمودبن‌بنیمان‌دربندرآباد باقی‌وبرقرار است . برای‌شرح گور او ودیگر بقاع ومسجد ومزارات‌آنجاکه ازاحداثات تقی‌الدین‌دادامحمدست به‌گزارش‌مرحوم مجدزادهٔ صهبامندرج درشمارهٔ اول ودوم مجلهٔ باستانشناسی(۱۳۳۸) مراجعه‌شود (ص۹۶-۱۰۴).

ص۶۲۱ س۵ ببعد: نام‌این‌شیخ جمال‌الاسلام ابی‌سعید محمدبن احمدبن مهریزداز(کذا) متوفی‌در ۴۸۰ که‌نامش‌بهمین شکل‌در نسخهٔ جامع مفیدی‌دست‌نویس‌مؤلف آمده‌ودرمتن‌هم‌ماهمان راآوردیم در تاریخ یزدتألیف جعفری وتاریخ جدیدیزد تألیف‌کاتب بصورمذکورذیل‌ضبط است :

تاریخ یزد: جمال‌الاسلام محمدبن احمدبن محمدبن‌مهریزدبن انوشیروان عادل

تاریخ جدیدیزد جمال‌الاسلام ابی‌سعید محمدبن‌احمدبن مهریزد

جامع مفیدی جمال‌الاسلام ابی‌سعیدمحمدبن‌احمدبن‌مهریزداز (!)

درمورداین‌شخص چندنکته قابل‌توضیح‌است :

اول اینکه ظاهراً نام جداین شخص‌که درجامع مفیدی دوبار بصورت « مهریزداز» می‌آید صورتی‌تصحیف شده ازهمان «مهریزد» (مهر+ایزد) است .

دوم اینکه اخیراً که جلد هفتم‌کتاب‌کشف‌الاسرار و عدة‌الابرارتألیف ابوالفضل رشیدالدین میبدی مؤلف در۵۲۰ انتشار یافت‌به‌نکته‌ای برخوردم‌که ذکرآن خالی ازفایدهٔ احتمالی درشناختن مؤلف‌کتاب کشف‌الاسرار نخواهدبودوآن‌اینکه دریکی‌ازنسخه‌های خطی‌جلد هفتم‌کشف‌الاسرار نسب مؤلف‌چنین نقل‌شده است : «الشیخ‌الامام‌العبدالرشید فخرالاسلام... ابی‌الفضل‌احمدبن‌ابی‌سعیدابن احمدبن مهریزدالمیبدی» ، ودر نسخهٔ دیگری از همان جلد نوشته‌شده : «رشیدالدین‌فخرالاسلام معین السنة تاج‌الائمة عزالشریعة رکن‌الطائفة کهف الطریقة ابوالفضل‌احمدبن ابی‌سعد بن‌محمدبن احمد مهریزد »(جلدهفتم صفحهٔ ب از مقدمهٔ آقای علی‌اصغرحکمت) .

هنگامی که باین‌دوسجل برخوردم فوراً ذهنم متوجه شیخ‌جمال‌الاسلام مذکوردرتواریخ‌یزد شد واحتمال دادم‌که مؤلف‌کشف الاسرارظاهراً منسوب باهمین شخص است‌که مرقدومزارش تاعهد صفویه دریزدبرقرار و مورداحترام بوده و ذکرش‌درتواریخ‌یزدآمده‌ودر۴۸۰ یعنی‌چهل‌سال قبل‌از تألیف‌کتاب‌کشف‌الاسرار وفات یافته است .

آقای‌محیط طباطبائی‌درمقالهٔ «داستان‌تفسیرخواجهٔ انصاری» (مجلهٔ دانش‌سال اول ص۱۹۳ ببعد)دربارهٔ نسبت مؤلف‌کتاب‌کشف‌الاسرارکه یزدی‌است‌باتوجه‌به‌کشف‌الظنون وتصحیف «یزدی»به «بزداوی» و « یزداوی» و ضبط نام‌کشف‌الاسرار فی‌التفسیر تألیف امام رشیدالدین یزدی درکتاب بروکلمان وفهرست قلیج پاشا می‌نویسندکه رشیدالدین صاحب‌کشف‌الاسرار قطعاً میبدی و یزدی است .

نکتهٔ دیگرکه مورد توجه‌ایشان‌قرارگرفته‌نسب‌اوست بنابرسجل‌قسمتی‌از نسخهٔ‌کشف‌الاسرار متعلق‌به متولی‌بقعهٔ‌گازرگاه (مقبرهٔ خواجه عبدالله درهرات) که‌بشرح‌زیرنقل‌کرده‌اند : «... الامام السعید رشید الدین ابی‌الفضل بن ابی‌سعید بن احمد بن محمد بن . . . . (یك کلمه محو شده) قدس الله روحه . »

ضمناً بایدبدانیم‌که‌صاحب‌کشف الظنون نسب مؤلف راچنین نوشته‌است : «امام رشیدالدین ابوالفضل احمدبن ابی‌سعید میبدی .»

ازصورمختلف‌اسم مؤلف‌که درپشت نسخ تألیف اونقل شده و تطبیق زمان عهد مؤلف باشیخ جمال‌الاسلام مذکوردرتواریخ‌یزدکه میان‌وفات این‌شخص اخیروصاحب تألیف چهل سال فاصله است حدس‌اینکه‌مؤلف‌کشف‌الاسرارفرزندیاباحتمال نوهٔ شیخ‌جمال‌الاسلام میتواندبود قوت‌می‌گیردوتاحد زیادی مجهول بودن نسب مؤلف مذکور را ازمیان میبرد .

تنبیه: آقای‌محیط ضمناً درمقالهٔ خودمیان‌این‌رشیدالدین میبدی ومیبدی مذکور درانساب سمعانی متوفی در۴۹۲ موسوم به (ابوعبدالله محمدبن احمدبن محمدبن الحسن میبدی نسبت قائل شده‌اند(رجوع شودبه صفحهٔ ۲۴۴سال‌اول‌مجلهٔ‌دانش) .

جدول تطبیقی برای‌نام شیخ‌مذکور

تاریخ یـزد : جمال‌الاسلام محمدبن‌احمدبن محمدبن مهریزد

تاریخ‌جدیدیزد: جمال‌الاسلام ابی‌سعید محمدبن‌احمد بن‌مهریزد

جامع مفیدی : جمال‌الاسلام ابی‌سعید محمدبن‌احمدبن مهریزداز

کشف الاسرارمورخ ۷۳۲ : ابی‌الفضل‌احمدبن‌ابی‌سعیدبن احمدبن‌مهریزد

کشف نسخهٔ مفتاح : رشیدالدین ابوالفضل احمدبن ابی‌سعیدبن (۱) محمدبن احمد [ابن] مهریزد .

نسخهٔ هرات : رشیدالدین ابوالفضل‌بن‌ابی‌سعیدبن احمدبن محمدبن . . . .

کشف الظنون : رشیدالدین ابوالفضل احمدبن ابی‌سعیدمیبدی

ص۶۳۳ س۳ببعد : عین‌همین‌مطالب درتاریخ یزدوتاریخ جدید یزدنیز مذکوراست .

در«مشیخه» متعلق به‌کتابخانهٔ‌مرکزی دانشگاه(ش۲۱۴۳)ازاین شیخ فریدالدین عبدالباقی

۱ـ ظاهراً «بن» زیادست

شمس‌الدین خلوتی وذکرخرقه پوشیدن شمس‌الدین محمد بر نجم‌الدین محمدواین اخیر بر سالک‌الدین محمد حمویی مطالب مفیدی مذکورست و از آنجا برمی‌آید کـه فریدالدین ابی‌سعید عبدالباقی بن علی‌بن‌عبدالخالق‌بن محمدبن عبدالجلیل بن محمدبن محمدبن‌ابی‌اسمعیل‌عبدالله انصاری هروی‌روز دوشنبه نیمهٔ صفر۸۱۴ (درجامع مفیدی مطلق ۸۱۳) وفات‌کرد ودربیت‌القاسمی‌بیرون شهریزد در کوی‌نرسوآباد درگورستان‌ماما نوک بخاک سپرده‌شد ومدت‌سی‌وهشت سال‌قطب اقطاب سلسلهٔ مرشدیه در یزد بود .

بعدمی‌نویسد خواجه ناصرالدین محمود سمنانی مذکور درص ۶۳۳ جامع مفیدی بارگاهی برمزارفریدالدین بناکرد وشمس‌الدین محمدخلوتی نیزپس‌ازوفات درآنجا مدفون‌شد . (ص ۲۵۱- ۲۵۵ مشیخه) .

ص۶۳۸ س۸ ببعد: ذکرمولانا مجدالدین حسن رضی و مولاناشرف‌الدین درکتابچهٔ موقوفات سید رکن‌الدین‌محمد (فرهنگ ایران زمین‌جلدنهم) آمده است.

ص۶۴۹ س : متن‌وقف‌نامهٔ میرچقماق وهمسرش‌که یک بار در یزد طبع شده بعنوان ضمیمه در صفحات۸۷۱ تا۸۸۴ جامع مفیدی چاپ شده است .

ص۸۲۹ س : نظیراین‌ارقام درتفصیل محلات ومساجد قسطنطنیه در مجموعهٔ مورخ ۱۱۰۵شمارهٔ ۱۹۹۷کتابخانهٔ مرکزی‌دانشگاه طهران دیده می‌شود که برای‌تتیم فایده نقل‌آن مفیداست :

محلات مسلمانان ۲۳۹۹۳- محلات کفره ۴۵۸۵ - محلات یهودیان ۶۴۳۰ - مسجد جامع - ۹۸۵- مسجد محلات ۱۸۹۴- عمارات‌که طعام‌خیرات میدهند ۱۲۲ -معلم‌خانه ۱۱۳۰ -خانقاه ۱۵۲۰- زاویه ۲۳۲۵- چشمهٔ‌آب ۹۴۸-قنات۰ ۱۶۳- حمام۱۱۸۴- میخانه ۴۵۴۴- قهوه‌خانه ۴۲۰- قفاع‌خانه ۵۸۹-کلیسیا۶۴۸- خبازی۳۰۰۶-آسیاب است۱۵۸۵- سباک خانه۵۸۹- غسال‌خانه ۱۴۵۹- دکان‌ثمر دوزی۱۰۴-دکاکین‌سوای مذکورات۱۱۷۹۰۰(فهرست کتابخانهٔ‌مرکزی‌دانشگاه تهران‌جلد۸:۶۰۴) .

ص۸۴۱ س۱۶ : بوزه‌خانه - درمکتوبی‌مضبوط درنسخهٔ شمارهٔ ۲۸۳۴ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه‌از اسماعیل‌کاشف اسپاهانی از بنگ و بوزه نام میرود .

بوزه‌شرابی‌است‌که ازآردبرنج وارزن وجومی‌گیرند و درهندوستان بسیار نوشندوبوزه خانه جایی‌است‌که درآن‌بوزه سازند. (فرهنگ‌نفیسی)

ص۵۸ و۱۷۲ و ۲۴۸ و ۵۱۲ : درمجمل‌فصیحی ذیل‌حوادث‌سال۸۰۴درباره اتمام عمارت‌دارالفتح می‌نویسد : «اتمام دارالفتح که‌دریزد خواجه‌غیاث‌الدین سالارسمنانی‌ساخته بوقتی‌که‌امیرصاحبقران اورابه‌ضبط‌مال‌یزدفرستاده بودوبوقت افراغ‌محاسبه بعرض حضرت‌صاحبقرانی رسانیدند فرمود که من نفرموده‌ام‌که بسازد. گفت اگربندگی‌حضرت نفرموده ونخواهند خیری باشدکه من‌کرده باشم. چون بمسامع‌علیه رسانیدند غضب فرموده‌خواجه غیاث‌الدین مذکوررا بند کرده فرمودکه در چاه کردند . » (ص۱۴۶)

ص ۶۱۷ : ذکراعراب فولادی درمجمل فصیحی دیده میشود ذیل‌حوادث سال۸۴۳ : « قتل‌امیر حسن‌فولادی‌که امیراعراب فولادی‌بود . » (ص۶۶)

ص ۷۴۶ : دربارهٔ موقوفات یزدکه تاعهدسلطنت محمدشاه قاجاردایروبرقراربوده است میرزا عبدالوهاب طراز شاعر یزدی کتابچه‌ای دروصف وبیان موقوفات بنام حاجی‌میرزا آقاسی‌ترتیب‌داده

است که نسخه‌ای‌مزین وصحیح‌از‌آن درکتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات‌تهران بشمارهٔ‌موجودست .(قبل‌از آن‌متعلق بمرحوم عباس اقبال آشتیانی بوده است) . فهرست مطالب آن برای اطلاع نقل‌میشودو امیدوارم متن‌آنرا درمجلهٔ فرهنگ ایران زمین بطبع برسانم .

باب اول : درموقوفات شهریزد

فصل‌اول : درمساجد

مسجد جامع‌کبیر، مسجد جامع سرریگ ، مسجدجامع‌سرآب‌نو ، مسجد جامع امیرچقماق، مسجد جامع جدید ، مسجد بیاخان ، مسجد حاجی ابراهیم ، مسجد خطیره ، مسجد فرط ، مسجد خضرشاه ، مسجد محلهٔ خلف‌باغ عزآباد ، مسجد محلهٔ خلف‌خانهٔ علی ، مسجد محلهٔ زاویه ، مسجد خواجه پیرحسن ، مسجد جامع مصلی‌عتیق ، مسجد دشتك ، مسجد جامع یعقوبی، مسجد محلهٔ تل .

فصل‌دوم : درمشاهد متبرکهٔ نجف

فصل سوم : درمدارس

مدرسهٔ‌خان ، مدرسهٔ شفیعیه ، مدرسهٔ شاهزاده ، مدرسهٔ قدسیه ، مدرسهٔ‌کوچك.

فصل‌چهارم : درمقابر

مقبرهٔ فضل ، امامزاده جعفر، تقی‌الدین دادا ، مقبرهٔ سیدفتح‌الله ، مقبرهٔ‌سیدنصرالدین.

فصل‌پنجم درابواب‌البر

باب‌دوم درموقوفات قری

اردکان ، اشکذر، فیروز آباد مجومرد ، شمس‌آباد رستاق ، بندرآباد ، مجومرد، عزآباد، اجی‌آباد ، همت‌آباد ، الله‌آباد ، ابرندآباد ، بناتك ، منشاد .

فهرست ماخذ ومدارك

۱ـ متون قديم

تاريخ جديد يزد : تأليف احمدبن حسين بن‌علی‌كاتب ، يزد ، ۱۳۱۷ش .

تاريخ يزد : تأليف جعفربن محمدبن حسن‌جعفری، تصحيح‌ايرج افشار ،تهران ۱۳۳۸ش .

جامع الخيرات ياوقف‌نامهٔ سيدركن‌الدين : نسخهٔ خطی متعلق به‌سيد علی‌محمدوزيری (متن‌آن درفرهنگ ايران زمين‌سال‌نهم زيرچاپ است) .

كتابچهٔ موقوفات يزد : نوشتهٔ طراز يزدی ، نسخهٔ خطی كتابخانهٔ دانشكدهٔ ادبيات طهران (ش۲۹/ج) .

مجمل فصيحی : تأليف فصيحی‌خوافی، تصحيح محمود فرخ، مشهد۱۳۴۰.

مجموعه درترجمهٔ‌احوال‌شاه نعمةالله‌ولی : تدوين ژان اوبن ، طهران ۱۳۳۵.

مشيخه : نسخهٔ‌خطی‌متعلق به‌كتابخانهٔ مركزی دانشگاه‌طهران‌شمارهٔ (۲۱۴۳)

۲ـ مقالات وكتب جديد

افشار ، ايرج : فصلی‌از «تاريخ‌كبير» فرهنگ ايران زمين ، ۶ ، ۸۹ـ۱۵۸.

بيانی، دكترمهدی: مجموعهٔ منشآت قوام‌الدين يزدی ، راهنمای‌كتاب، ۳، ۲۴۰ـ۲۴۴.

حكمت ، علی‌اصغر : مقدمه بركشف الاسرار وعدةالابرار ، جلدهفتم، طهران۱۳۳۹.

دانش‌پژوه ، محمدتقی : فهرست‌كتابخانهٔ مركزی‌دانشگاه، جلدهای ۸و ۹و۱۰و۱۱،طهران ، ۱۳۳۹ـ۱۳۴۰ .

مجد زادهٔ صهبا :آثارتاريخی‌بندرآباديزد، مجلهٔ باستانشناسی،ش۱: ۹۶ـ۱۰۴ (سال۱۳۳۸).

محيط طباطبائی، محمد: داستان تفسيرخواجه‌انصاری، دانش، ۱، ۱۹۳ـ۲۰۰و۲۴۳ـ۲۴۵ .

مينوی ، مجتبی : پانزده‌گفتار، انتشارات دانشگاه، طهران ۱۳۳۳.

نفيسی، سعيد : خاندان‌حمويی،«كنجكاويهای علمی‌وادبی»،انتشارات‌دانشگاه طهران، ۱۳۲۹.

۳ـ مآخذ اروپائی

Aubin, Jean: *Quelques Notices de Mukhtasar-i Mufid*, فرهنگ‌ایران زمین ، ۶، ۱۶۴ـ۱۷۷.

Blochet, Edgard: *Catalogue des Mss. Persan*, vol Iet IV, Paris.

Ivanow, Vladimir : *Concise Deseriptive Catalogne of the Persian Mss. in the Asiatic Society of Bengal*, Calcutta 1926.

Rieu, Ch.: *Catalogue of the Persian Mss. in the British Museum*, 4 *Vols. London* 1879-1895.

Storey, C. A. : *Persian Literature*, vol. 1 (2 Parts), London, 1927-1953.

اصلاح اهم اغلاط واستدراکات

ص۴س۴ ـ رح/رخ
ص۶س۲۳ ـ حالی/سالی
ص۱۲س۱۳ ـ زدن/زن
ص۱۶س۹ ـ نمودهمتوجه[ای]/نموده[ای]متوجه
ص۲۰س۶ ـ دخل/دخله
ص۷۳س۱۸ ـ ملکتیه/ملتکیه
ص۸۲س۹ ـ تاریك/تازیك
ص۸۷س۹ ـ درویش/دوریش
ص۹۰س۹ ـ کلکنده/گلکنده
ص۹۴س۱۹ ـ آبتی/آیتی
ص۱۰۵س۱۷ ـ نوربخشی/بخش
ص۱۳۲س۱۷ ـ توقیر/توفیر
ص۱۳۹س۱۰ـ مسعود/ومسعود
ص۱۴۲س۱۵ ـ بیتالادویه/وبیتالادویه
ص۱۵۷س۲۰ ـ به/بر
ص۱۶۱س۱۲ ـ ملکتیه/ملتکیه
ص۱۶۷س۱۱ ـ فتحیپور/فتحپور
ص۱۷۷س۱۱ ـ خواست/خاست
ص۱۸۲س۱۲ ـ باب/بهآب
ص۱۸۵س۲۲ ـ بجز/بمجرد
ص۱۹۴س۱۰ ـ کثنویهحومهٔ/کثنویهٔحومه
ص۱۹۴س۱۲ ـ معانی/معالی
ص۱۹۵س۲۴ ـ نکیر/نگین

ص۲۰۲س۹ ـ یمنی/یمین
ص۲۰۲س۳ ـ باب/بهآب
ص۲۳۴س۲۴ ـ فاتحه (زیاداست)
ص۲۴۲س۱۶ـ عقب / ملقب
ص۲۴۶س۱۶ ـ ترد/نزد
ص۲۴۶س۹ ـ خامهٔ/خامه
ص۲۶۸س۷ ـ حساب/ظ: حباب
ص۲۶۹س۲ ـ بوالعجبی/بلعجبی
ص۲۶۹س۱۳ ـ حالت حریر/حال تحریر
ص۲۷۰س۱۲ ـ در/را
ص۲۷۴س۲۵ ـ فضلابه/فضلای
ص۲۸۱س۱۷ ـ سبزی/ازسبزی
ص۲۹۴س۱۳ ـ دورالسرور/دارالسرور
ص۲۹۹س۱ ـ اللته/الله
ص۳۰۴س۸ ـ آنحلال/انحلال
ص۳۱۰س۱۷ ـ صفحهٔ/صفه
ص۳۱۵س۵ ـ جان/جای
ص۳۱۶س۱۴ ـ ادخاء/ادخار
ص۳۲۰س۹ ـ کنگ/کنگ
ص۳۲۶س۲۴ ـ ظلمات/لاظلمات
ص۳۲۹س۶ ـ بگدارم/نگذارم
ص۳۳۸س آخر ـ سرود و/سر و دو
ص۳۳۹س۲۲ ـ کرد/گرد

ص۳۴۱س۷تا۱۰ ـ گذشته ، سرشته ، برشته / گذشته‌ای ، سرشته‌ای ، برشته‌ای
ص۳۶۱س۱ ـ حالت حریر/حال‌تحریر
ص۳۷۷س۲۱ ـ قضایا/قضا
ص۳۸۶س۹ ـ نمود/نموده
ص۳۹۸س۷ ـ [است](زیاداست)
ص۴۰۲س۹ ـ اوقات/[اوقات[را]
ص۴۰۶س۶ـ وذهن/ذهن
ص۴۰۹س۲ ـ کلکنده/گلکنده
ص۴۰۹س‌آخر ـ سخن /سخنی
ص۴۱۵س۷ ـ کام/گام
ص۴۱۷س۶ ـ ۱۸ ـ نوخواسته/نوخاسته
ص۴۱۹س۶ ـ گشاد/کساد
ص۴۱۹س۱۲ ـ صحت/صحبت
ص۴۲۶س۵ ـ حالت‌حریر/حال‌تحریر
ص۴۲۷س۱۴ ـ به‌پوشی/بپوشی
ص۴۳۲س۲ ـ از/در
ص۴۳۸س۱۳ ـ انشاء/انشاد
ص۴۴۱س۱۹ ـ بلبل(بعدش فاصله‌لازم‌است)
ص۴۴۱ س‌آخر ـ نخواسته/نخاسته
ص۴۴۴س۴ ـ گیری/گری
ص۴۴۷س۲ تا ۵ ـ گله/گله‌ای
ص۴۵۳س۱۹ ـ جهاناباد/شاهجهاناباد
ص۴۵۵س۱۷ ـ ام/ایم
ص۴۶۳س۱۱ ـ بوالعجبی/بلعجبی
ص۴۹۴س۱۸ ـ شرزمه/شرذمه
ص۵۰۱س۱۷ ـ که /[را]که
ص۵۲۲س ۹ـ ابراند/ابرند
ص۵۲۶س۱۷ ـ ساروج/ساورج
ص۵۲۹س۹ـ لواء ،/،لواء
ص۵۴۴س۲۱ ـ «چاه/چاه »
ص۵۴۹س۲۰ ـ تیغ‌که / که تیغ
ص۵۶۱س۲۰ـفروزان/فیروزان
ص۶۱۷س۱۳ـ مسجور/مسجود
ص۶۴۵س۵ ـ درخواب دیده،/، درخواب دیده
ص۶۷۵س۱۸ ـ علیشاباد/عیشاباد
ص۷۰۳س۱۵ـ بغلطان/بغلطاق
ص۷۰۴س۱۵ ـ مداور/مدوار
ص۷۲۲س۷ ـ قعله/قلعه
ص۷۴۵س۱ ـ انگیختم/انگیختیم
ص۷۵۸س۱۳ ـ صحبت/صحت
ص۷۵۹س۳ ـ دلپذیرد/دلپذیر
ص۷۶۶س۲۲ـ الحمدالله/الحمدلله
ص۷۷۷س۲۱ ـ گیرم/گیریم
ص۷۸۳س۸ـومشو/مشو
ص۷۸۶س۱ـپواج/پواچ
ص۷۸۷س۱۱ ـ داد/دار
ص۷۸۸س۶ ـ کوی/گوی
ص۷۹۲س۸ ـسوزو/سوز
ص۸۱۰س۸ ـ گنگ/کنگ
ص۸۵۶س۱۶ـ عطفان/غطفان
ص۸۶۰س۲۳ وس۸۶۱ س۱ ـ کلکنده/گلکنده
ص۸۶۲س۵ ـ «در/در»

JĀMI'I MUFĪDĪ

(History of Yazd)

Persian Text of the XIth Century A. H.

by

Mohammad Mufid Mustowfi Bafqi

Edited by

IRAJ AFSHAR

Vol. 3

2007
Tehran